مختصری از احکام انسان

فردی، اجتماعی و سیاسی

بر اساس منابع و دیدگاه اهل سنت

مؤلف: محمد ماجد عتر

مترجم: جواد عصارزرودی

بسم الله الرحمن الرحیم

نشر احسان

مختصری از احکام فردی، اجتماعی و سیاسی انسان

«از دیدگاه اهل سنت»

نویسنده:
محمد ماجد عتر
مترجم:
جواد عصاررودی
مدرس حوزه علمیه احناف خواف

بسم الله الرحمن الرحیم

عتر، محمد ماجد
المفصل فی الفقه الحنفی: احکام البدن و النفس و المجتمع.
مختصری از احکام فردی، اجتماعی و سیاسی انسان / نوسینده
محمد ماجد عتر، مترجم: جواد عصاررودی.
تهران: احسان، ۱۳۹۱، ۳۶۷ ص.
فیپا
ISBN: 978-964-356-846-7
یادداشت: اصول فقه حنفی
یادداشت: اسلام و اجتماع
یادداشت: مسلمانان — راه و رسم زندگی
شناسه افزوده: عصاررودی، جواد، مترجم
۱۳۹۱ ۱۷۰۴۱م۲ع/۵/BP۱۷۳
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی:۲۵۱۸۲۸۶
کتابخانه ملی ایران

■

مختصری از احکام فردی، اجتماعی و سیاسی انسان
(از دیدگاه اهل سنت)

✦مؤلف: محمد ماجد عتر
✦مترجم: جواد عصاررودی
✦ناشر: نشر احسان
✦صفحه آرا: زهرا خالقی
✦چاپخانه: مهارت
✦تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۱
✦قیمت: ۸۵۰۰ تومان
✦شابک: ۷-۸۴۶-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشر احسان
فروشگاه :
تهران ،خ انقلاب ، روبروی دانشگاه،
مجتمع‌فروزنده ، شماره ۴۰۶
تلفن : ۶۶۹۵۴۴۰۴

تقـدیم به:

روح ملکوتی مولانا شمس الدین مطهری(ره) و تمام علمای این دیار که مخلصانه زیستند و به لقای حق شتافتند.

و به روح پدر، مهر مادر، صبر همسر و با امید زندگی سراسر سعادت برای غنچه‌های نوشکفته‌ی زندگی‌ام.

فهرست

تقریظ حاج مولانا خواجه حبیب الرحمن مطهری مدیریت حوزه علمیه احناف خواف (دامت برکاته)

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم- اما بعد:

خوشحالیم و خدا را شاکریم از اینکه در«شعبه تصنیف و تألیف حوزه علمیه احناف خواف» مولوی‌های جوان مشغول فعالیت‌اند و کتاب‌های مفید و قابل استفاده برای عموم مردم را از عربی و اردو به فارسی ترجمه می‌کنند. این کار ضمن اینکه موجب اجر و ثواب برای صاحب خود می‌باشد جای شکر و سپاس به درگاه خدای متعال را نیز دارد.

کتاب «احکام فردی اجتماعی و سیاسی انسان» را که برادر محترم مولوی جواد عصار آن را از عربی به فارسی ترجمه نموده یکی از این کتاب‌ها است که برای عموم مردم مفید و قابل استفاده خواهد بود.

از خدای متعال خواستارم سعی و تلاش ایشان را بپذیرد و مورد قبول خویش قرار دهد و مردم متدین و مسلمان را توفیق استفاده از کتاب فوق الذکر عنایت بفرماید.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی

حبیب الرحمن مطهری
مدیر حوزه علمیه احناف خواف

تقریظ حاج مولانا ابوالفضل عبدالله موحدی(دامت برکاته)

بسمه العلیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم و علی آله و اصحابه اجمعین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین

و بعد:

حقیر مسوده‌ی کتاب«مختصری از احکام فردی، اجتماعی و سیاسی انسان» ترجمه‌ی کتاب «المفصل فی الفقه الحنفی: احکام البدن و النفس و المجتمع»، تألیف «الشیخ محمد ماجد عتر» که توسط برادر عزیز و ارجمند جناب مولوی ابوصالح جواد عصاررودی استاد حوزه علمیه احناف خواف، تحریر گردیده بطور گذرا نظراتی داشتم. ولی چون عنوان کتاب را کتابی برای عالم انسانیت بویژه برای نسل جوان عصر حاضر بسیار مناسب و مفید دانسته و از طرفی وجود اطمینان، امانتداری و وثوقی که حاصل چندین ساله‌ی مصاحبات اینجانب با مترجم عزیز بوده، به مطالعه‌ی کامل کتاب مذکور احتیاجی ندیدم. در خاتمه ضمن تشکر و قدردانی نسبت به انجام این عمل صالح و حق‌پسندانه، از حضرت قادر متعال خواهانم که این کاوش مخلصانه را قبول فرموده، برای خوانندگان زیاد مفید و برای مترجم «حفظه الله» ذخیره‌ی آخرت گردانیده و در علم، عمل و عمر نامبرده برکت عطا نموده و بر توفیقات ظاهری و باطنی ایشان بیفزاید. (آمین)

و لله الحمد اولاً و آخراً

الاحقر الداعی

ابوالفضل عبدالله موحدی (عفی عنه)

تقریظ شیخ الحدیث مولانا شهاب الدین شهیدی (دامت برکاته)

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

اما بعد: قال الله تعالی ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فرموده‌ی خدای منان است: «مسائل خود را که نمی‌دانید از اهل علم سؤال کنید.»

دین مبین اسلام آئینی است جامع، فراگیر و گسترده که همه‌ی ابعاد و زوایای زندگی بشر را مورد توجه قرار داده، آیات الهی و احادیث نبوی، موضوع زندگی و سعادت انسان را به صورت‌های مختلف و گوناگونی مورد بحث قرار داده و با شیوه‌های متعددی بررسی نموده است. البته احیاناً به طور اجمال و گاهی هم مفصلاً و به صورت صریح و عیان، اما برداشت‌ها از آیات و احادیث یکسان نبوده و فقها و دانشمندان دینی و اسلامی در زمینه‌ی بیان احکام و توضیح مسائل شرعی زحمات و تلاش‌های زیادی کشیده‌اند و کتاب‌های مختلفی را در اختیار امت اسلامی گذاشته‌اند، خداوند منان زحمات‌شان را قبول فرماید.

کتابی را که در پیش رو دارید در فقه حنفی کتابی است خیلی مفید و جامع و اگر بگوئیم که در میان کتب فقهی نظیرش وجود ندارد مبالغه نخواهد بود زیرا اکثر کتاب‌های دینی و فقهی همه‌ی مسائل به خصوص مسائل معاشرتی را نیاورده‌اند اما کتاب «المفصل فی الفقه الحنفی» که اثر و تألیف علامه فقیه و دانشمند عالی شیخ محمد ماجد عتر از علمای برجسته و آگاه عصر خود می‌باشد و با تلاش و سعی جناب مولوی جواد عصاررودی مدرس حوزه علمیه احناف خواف با ترجمه‌ی بسیار سلیس و روان ترجمه گردیده و در اختیار اهل علم و جوانان قرار داده می‌شود مسائلی در زمینه‌های فردی، اجتماعی و سیاسی را مورد توجه قرار داده که نیاز جامعه‌ی امروزی است و شاید هر فرد و خانواده‌ای به آن محتاج است. امید است مردم دین دوست به خصوص نسل جوان و خانواده‌های مسلمین در استفاده از این کتاب کوتاهی نفرمایند.

خداوند مصنف بزرگوار و مترجم عزیز و گرامی را پاداش دارین عنایت و این عمل را خالص لوجهه و مورد استفاده عموم قرار دهد.

الاحقر شهاب الدین شهیدی

۱۴۲۷ ۲۰ رمضان ۸۵/۷/۲۲

دیباچه‌ی مترجم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

سال‌ها بود که آرزوی ترجمه‌ی کتابی در مباحث فقهی و مورد استفاده عموم مردم ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. وقتی در اولین سال فراغت از تحصیل، کتاب «المفصل فی الفقه الحنفی» را در دارالافتاء حوزه علمیه احناف خواف مطالعه کردم، موضوعات کتاب را مفید و مختصر یافتم که در عین اختصار مطالب مورد نیاز را جمع نموده می‌تواند قدم موثری در ارتقاء علمی و دینی داشته باشد.

مصنف محترم در این کتاب رویکردی علمی به احکام دینی داشته سعی می‌کند مباحث فقهی را که بیشتر در جامعه مطرح است به خوانندگان عزیز ارائه نماید.

حقیر در ترجمه نیز سعی داشته دیدگاه‌های فقهی علمای معاصر را در مسائل جدید، در پاورقی کتاب ذکر کند تا خواننده با خواندن نظرات فقهی، تلاشی عالمانه و مخلصانه در انجام عبادات داشته باشد.

جا دارد از زحمات بی‌دریغ مدیریت و اساتید حوزه علمیه احناف خواف که راهنما و مشوق امور فرهنگی بوده و زحمات زیادی در این راستا می‌کشند کمال تشکر را داشته باشم.

از خدای متعال عاجزانه خواهانم به مصنف محترم خیر دارین عنایت نموده، این تلاش مختصر را قبول فرماید.

جواد عصاررودی

دیباچه مصنف

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تتنـزل البرکات و تسدد القلوب و التصرفات والصلاة و السلام علی سیدنا محمد الذی بعثه الله تعالی نوراً وهدیً للعالمین اما بعد:

توفیقات خداوندی شامل حال اینجانب شد و بخـش عبـادات ازکتـاب (المفـصل فـی الفقـه الحنفی)به چاپ رسید و الحمدلله با استقبال خوبی مواجـه گردیـد و دوسـتان مـا را خوشـحال ساخت، تا جایی که از روی لطف و احسان، آن را بی‌مانند تصور کرده بودند و موفقیت در حسن عبارت،نثر زیبا و موضوعات کامل آنرا ستوده بودند.

این مجموعه نیز دومین کتابم در مورد فقه است که به توفیق الهی، بنـابر وعـده‌ای کـه بـه دوستان داده بودم آن را آغاز نمودم. به این امید که مورد قبول و استفاده‌ی عمـوم قـرار گیـرد. نظر اکثر دوستان این بود که مطالب این کتاب در مورد معاملات باشد. چرا که چند وقتی است در تجارت و صناعت مشغولم و این تجربه مرا از نزدیک با اصـول، فـروع و مـشکلات عملـی آن آشنا نموده است و با همنشینی با تجار، مشکلات آن‌ها را بهتر لمس کرده‌ام و به گفته دوستان، تجربیات علمی و عملی در کنار هم قرار گرفته‌اند. به همین خاطر خداونـد متعـال هـم نوشـتن کتابی با اسلوب سلیس و روشی مفهوم را آسـان خواهـد نمـود. هـر چنـد گفتـه‌ی پـر از لطـف دوستان مرا شگفت‌زده و خوشحال ساخت اما فعلاً از آن صرف نظر کرده، به مـسائل مهـم‌تـر و لازم‌تری پرداختم. زیرا این موضوع، مهم‌تر و مسائل آن در جامعه ضروری‌تـر اسـت. موضـوعاتی راکه در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده معمولاً خواننده، در کتاب‌ها نمی‌یابد یا اینکه در حدی نیست که تشنگی علمی او را بر طرف نماید. لذا دوست دارم در ایـن کتـاب بـه ایـن دو مطلـب ضروری بپردازم و مسائل مالی را در کتاب بعدی «انشاءالله» خواهم نگاشت.

در نوشتن این کتاب: اکثر موارد را از کتاب‌های اساسی و امهات فی المذهب در فقه حنفـی که بزرگترین و پر محتواترین کتاب‌های فقهی هستند، گرفتم. مثل: « بدائع الـصنائع» نوشـته‌ی امام علاء الدین کاسانی ملقب به «ملک العلماء». «شرح فتح القدیر» نوشته‌ی امام کمال الـدین محمد بن عبدالواحد معروف به «ابن الهمام» که ابن عابدین در مورد ایشان می‌نویسد: «انه بلـغ درجة الاجتهاد» «ایشان به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند.» «حاشیه ردالمحتار» نوشته امـام محمـد امین معروف به «ابن عابدین» که سرآمد محققین است و کتابش بارزترین کتـاب فتـوا در فقـه حنفی است. «المبسوط» نوشته امام سرخسی که در واقع دائـرة المعـارف گرانقـدر و کـاملی در فقه حنفی است. و کتاب‌های مهم دیگری که در آغاز هر بحث ثبت شده است.

به علت این که کتاب حاضر درباره‌ی امور کلی زندگی در شـریعت اسـت و بایـد از افـراط و تفریط بدور باشد، عمده‌ی مطالب را از مذهب حنفی بیان نمودم. البته در مواردی که اختلافـی وجود داشت آراء بقیه‌ی مذاهب را نیز آوردم تا با احاطه بر موضوعات به خواننده در فهم صحیح

مطالب کمک کنم. خصوصاً در مواردی که نص صریح و ملزمی در آن حکم وجود ندارد و حکم آن بنابر استصحاب، ورع یا احتیاط صادر گردیده ودر آن الزامی نبوده است.

عمده‌ی مطالب مذاهب دیگر: مطالب مذهب شافعی را از دو کتاب «مغنی المحتاج»، نوشته‌ی امام شیخ محمد خطیب شربینی و « المجمع شرح المهذب» از امام نووی جمع آوری نمودم. مطالب مربوط به مذهب حنبلی را ازکتاب «المغنی» نوشته‌ی امام ابن قدامه مقدسی تهیه نمودم. همچنین از کتاب‌های فقهی جدید مثل «فقه الاسلامی» نوشته‌ی دکتر وهبهٔ الزحیلی و نوشته‌های دکتر نورالدین عتر و دکتر محمد سعید رمضان البوطی نیز استفاده نموده‌ام. قطعاً خواننده‌ی محترم اذعان خواهد داشت که این کتاب با این حجم مطالب، تلاشی مداوم و جهدی بلیغ و بی دریغانه لازم داشته است.

«و الفضل لله رب العالمین»

محمد ماجد عتر

۲۵/رمضان/۱۴۲۰

پیشگفتار

اساسی ترین هدف از آفرینش انسان، پرستش پروردگار جهانیان است. هدف اصلی دیگر، ساختن دنیاست، تا انسان در آن زندگی کند و از نعمت‌های خداوندی استفاده نماید.

برای اینکه انسان نحوه‌ی عبادت خود را بشناسد و بداند که چرا باید عبادت کند، چگونه باید زندگی خود را منظم و قانونمند سازد و شأن خانواده و اجتماع را رعایت نماید، خداوند متعال شریعت خود را نازل فرمود و انسان را به آن مکلف ساخت تا همانند چراغی او را به عبادت و قرب الهی راهنمائی نموده موجب سعادت آخرت او شود.

هرکس در هر کجا که باشد و این شریعت به او برسد موظف و مکلف است که آن را انجام دهد.

انسان مکلف

انسان مسلمان عاقل بالغ، مکلف به انجام فرامین و احکام عملی شریعت مقدّس اسلام است.

مسلمان: کسی است که به یگانگی خداوند متعال گواهی دهد (اقرار و یقین به کلمه طیبه «لا اله الا الله» داشته باشد.) و به آنچه بر حضرت محمدﷺ نازل شده ایمان آورد.

عاقل: کسی است که خداوند متعال به او نعمت عقل عنایت کرده و نیک را از بد و درست را از نادرست تشخیص می‌دهد. حتی اگر بعضی افکار و اعمالش احمقانه باشد.

بالغ: جوانی است که سن کودکی را با احتلام شدن پشت سر بگذارد[1]. در دختران جوان نیز احتلام شدن و یا شروع شدن عادت ماهیانه (حیض) آغاز دوران بلوغ است. و اگر این حالات اتفاق نیفتد، دختر و پسر هر دو با کامل شدن پانزده سال[2] قمری از عمرشان بالغ و مکلف بحساب می‌آیند و انجام احکام شرعی بر آن‌ها واجب است. سال قمری تقریباً یازده روز از سال شمسی کمتر است.[3]

صغیری که هنوز به سن بلوغ نرسیده است

کودکان و نوجوانانی که هنوز بالغ نشده باشند، به انجام دادن احکام شرعی مکلف نیستند.

صغیر بر دو نوع است: ممیّز و غیر ممیّز

ممیّز: آن دسته از فرزندان که هفت سال را کامل کرده‌اند.چون توانائی تشخیص امور را دارند و می‌توانند خیر و شر، صدق وکذب، فایده و ضرر را از هم تشخیص دهند، آن‌ها را ممیّز گویند. این‌ها ثواب اعمال خیر، اذکار و تقربات الهی را که انجام می‌دهند در نامه اعمال خود خواهند یافت امّا بر اعمال نادرست خود هیچ عقوبتی، نخواهند دید[4].

غیر ممیّز: کودکان کمتر از هفت سال، که غالباً توانائی تشخیص و تمییز را ندارند لذا بر اعمالشان، ثواب و عقابی مرتب نیست، زیرا توانائی تشخیص و انتخاب عاقلانه را ندارند.

در حدیثی از نبی مکرم اسلامﷺ روایت شده که فرمودند:

(رفع القلم عن ثلاثه عن الصبی حتی یحتلم و عن النائم حتی یستیقظ و عن المجنون حتی یستیقظ)

---

[1] همچنین با انزال (خارج شدن منی«ولوبه طریق استمناء ») هم بلوغ ثابت می شود.

[2] در این مطلب ائمه فقه اتفاق نظر دارند. البته در نزد امام احمد (ره)با روئیدن موهای زبر در اطراف شرمگاه، بطوریکه نیاز به تراشیدن آنها باشد،نیز بلوغ ثابت میشود (المغنی والشرح الکبیر ج ۴،ص ۵۱۳)

[3] هرسال شمسی ۳۶۵روز وسال قمری ۳۵۴روزو۸ ساعت است. (کذا فی التعریفات للجرجانی)

[4] اگر ضرری به کسی واردکنند ولی شان موظف است که عوض آنرا پرداخت نماید.

«سه‌گروه، مرفوع القلمند: ۱-کودک، تا به سن بلوغ برسد.۲- شخص خوابیده تا بیدار شود.۳- مجنون تا جنونش برطرف گردد.[1]»

اولیا، موظفند تا به کودکان خود از سنین تشخیص مسائل نماز را تعلیم داده اعمال خیر و نیک دیگر را گوشزد نمایند، تا کودکان به کسب اعمال خیر عادت کنند. همچنین اولیای محترم از اعمال خلاف کودکان جلوگیری و در تربیت فرزندان گاهی از توبیخ هم استفاده نمایند.

احکام تکلیفی: اعمال شرعی اعم از اقوال و افعال، احکامی دارند، که از میان آن‌ها بعضی انجام دادنشان مطلوب است و دارای درجاتی می‌باشند و بعضی هم ترک آن‌ها مطلوب است که این‌ها هم درجاتی دارند. بعضی هم انجام دادن و ترکشان مساوی است که آن‌ها را مباح می‌نامند.

اعمالی که انجامشان مطلوب است:

فرض: اعمالی که شارع مقدس (قول خداوند در قرآن یا بر زبان پیامبراکرمﷺ) انجام آن‌ها را از انسان درخواست نماید و این درخواست حتمی بوده با دلیل قطعی و بدون شبهه ثابت شود (مثل قرآن و احادیث متواتر یا اجماع امت) و این دلیل نیز با قاطعیت بر مدلول خود اطلاق گردد. مثل امر به نماز، روزه، زکات، حج و ....

حکم فرض: انجام دادن آن لازم و موجب ایصال ثواب و ترک آن حرام و به عذاب الهی منجر می‌گردد. هرکس فرضی از فرایض دین را انکار کند کافر و مرتد به حساب می‌آید و هرکس آن را از روی تنبلی ترک کند در دنیا باید مورد زجر و توبیخ قرارگیرد تا آن را ادا کند.

واجب: اعمالی که شارع انجام آن را قطعاً درخواست نماید، اما مرتبه آن از فرض کمتر باشد[2].

حکم واجب: انجام دادن آن لازم و بر آن ثواب مرتب می‌شود و ترک آن حرام و همراه با عقوبت خواهد بود. البته فرض و واجب در نزد غیر احناف یکی شمرده می‌شود.

سنت: اعمالی که شارع مقدس بدون الزام انجام آن‌ها را تقاضا کند.

حکم سنت: به کسی که آن را انجام دهد ثواب می‌رسد، ولی بر تارک آن عذابی نیست. البته ترک مداوم و از روی اصرار، با سرزنش پیامبرﷺ همراه خواهد بود.

سنت بر دو نوع است: سنت مؤکد و غیرمؤکد.

سنت مؤکد: عملی را که پیامبر اکرمﷺ بر انجام آن مواظبت داشته و گاهی ترک نموده تا مبادا تصور شود که این هم فرض است.

---

[1] رواه البخاری والترمذی و ابوداود.

[2] و با دلیل قوی ثابت شود، اما قوت دلیل آن به قوت دلیل فرض نیست.

سنت غیر مؤکد: افعالی را که پیامبر اکرمﷺ گاهی انجام می‌دادند و گاهی هم ترک می‌کردند.

مستحب: اموری که جزء سنت شمرده می‌شوند اما مرتبه آن‌ها از مرتبه سنت مؤکد و غیر مؤکد پایین‌تر است، از آن جمله اقتدا به پیامبر اکرمﷺ در امور عادی مثل طریقه خاص ایشان در خورد و نوش، لباس پوشیدن و غیره.

حکم مستحب: فاعل آن به ثواب می‌رسد اما تارک آن ملامت نمی‌شود.

افعالی که ترک آن‌ها در شریعت مطلوب است

حرام: آنچه را که شارع مقدس بطور قطعی به ترک آن‌ها امر فرموده است و دلیل آن هم از لحاظ دلالت و ثبوت قطعی است. مثل قتل، شرب خمر، زنا و غیره.

حکم حرام: اجتناب از آن واجب و انجام آن با عذاب الهی همراه است.

مکروه تحریمی: افعالی که شارع مقدس، قطعاً ترک آن‌ها را درخواست نموده، اما این حکم با دلیل قطعی ثابت نشده است. هر چند که درجه مکروه تحریمی از درجه حرامِ خالص، کمتر است، اما باز هم در نزد احناف در تحت حرام داخل می‌باشد.

حکم مکروه تحریمی: همان حکم حرام است که ترکش لازم و انجامش با عذاب الهی همراه خواهد بود.

مکروه تنزیهی: آنچه را که شریعت بدون قاطعیت خواستار ترک آن‌ها شده و عقوبتی را برای آن در نظر نگرفته است. پس شارع بدون هیچ الزامی، جانب ترک را بر جانب فعل راجح دانسته است.

مکروه تنزیهی در مقابل سنت و مستحب قرار می‌گیرد.

مباح: مواردی را که شریعت، انجام و ترک آن‌ها را درخواست نکرده است، بلکه انسان را در بین انجام و ترک، مخیر قرار داده است. پس به انجام دادن آن‌ها ثواب و به ترکشان، گناهی لازم نمی‌شود.

البته مباح با نیت و قصد نیک، طاعت محسوب می‌شود. از همین قبیل است:

کمی بیشتر شام خوردن به نیت داشتن قدرت برای روزه گرفتن فردای آن شب.

خوابیدن بعد از ظهر به نیت بیدار شدن برای نماز تهجد.

کم کردن صدای رادیو به نیت مراعات حال همسایه یا کسی که در نزدیکی شما خوابیده است.

این‌ها امور مباحی هستند که با نیت صحیح، مستحب شده ثواب بر آن‌ها مرتب می‌گردد.

امور شرعی انسان

خداوند متعال به انسان کرامت داد و او را در زمین آفرید تا خدای خود را بپرستد و احکام شریعت را رعایت کند «ولقد کرمنا بنی آدم»[1]. بزرگداشت انسان از همان دوران جنینی، در شکم مادر آغاز می‌گردد، زیرا:

مادر باید غذاهایی را بخورد که هم او و هم فرزندش را کفایت کند، و حتی اگر روزه‌ی ماه مبارک رمضان و یا حج بیت الله به سلامتی فرزندش ضرر می‌رساند، موظف است روزه را افطار کند و حج را به تأخیر بیندازد تا وضع حمل نماید و سپس روزه‌ی خود را قضا بجا آورده و حج فرض خود را انجام دهد.

همانطورکه مادر باید از لحاظ غذایی به فکر فرزندش باشد، لازم است از بدن خود و فرزندش نیز مواظبت کند. و از کارهایی که به ضرر او یا جنین است خودداری کند. مثلاً اگر ایستادن در نماز به او و فرزندش ضرر می‌رساند واجب است که نشسته نماز بخواند تا رعایت حال او و فرزندش شود[2] و این بخشی از کرامتی است که خدای متعال به انسان عنایت کرده است.

وقتی فرزند، زنده متولد شود حقوق زندگی به او تعلق می‌گیرد. پدر، مادر و نزدیکان موظفند که از او نگهداری کنند و مقدمات رشد او را بنحوی صحیح فراهم نمایند.

حقوق ملکی و بعضی از حقوق معنوی نیز به او تعلق می‌گیرد، لذا ارث می‌برد، هبه کردن به او صحیح است (حقوق ملکی) و پدر و مادر یا ولی او باید نام خوبی برایش تعیین نموده در تعلیم و تربیتش کوشش کنند (حقوق معنوی).

انسان در طول حیاتش، دوره‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد، وقتی به دوران بلوغ می‌رسد موظف به انجام واجبات می‌شود، لذا احکامی که تا به حال استحباباً انجام داده، اکنون بر او فرض می‌گردد، که باید حتماً آن‌ها را انجام دهد و از ترک یا سهل انگاری در آن‌ها بپرهیزد.

اولین گروه از واجباتی که انسان شروع به انجام آن می‌کند در مورد خود اوست که از آن جمله‌اند:

- احکام متعلق به جسم
- احکام متعلق به روح
- احکام متعلق به کسب و معاش
- احکام متعلق به عبادات.

احکامی که مربوط به عبادات است، همان ارکان اسلام یعنی نماز، روزه، زکات و حج‌اند که از آن‌ها در (المفصل- العبادات) سخن گفتیم. تشریح احکام اجتماعی نیز در همین کتاب بیان خواهد شد.

---

[1] اسراء ۷۰.

[2] این مطلب رامشروحاً در کتاب (المفصل فی الفقه الحنفی -العبادات) باب نماز مریض ملاحظه فرمایید.

فصل اوّل

درباره‌ی بدن و نفس

احکام بدن

امام سرخسی (ره) می‌فرماید:

«خداوند آفرینش انسان را طوری قرار داده که بدن انسان به این چهار چیز محتاج است: (۱) خوردن (۲) نوشیدن (۳) لباس (۴) مسکن»

المبسوط ۳/ ۲۶۴

مقدمه

بدن، چهارچوبی است که به آن روح انسانی دمیده شده و در دنیا بنا بر قدرت نفوذ خود شرافت پیدا کرده و به مقتضای طاقت و امکانات زیاد خود، آنچه که دوست دارد در تصرف خود قرار داده است. بدن هر مخلوق، نظامی دارد که بر نهایت حکمت و دقت استوار است و متناسب با نحوه‌ی خلقت اوست.

بدن انسان نیز از جمله اجسام زیبایی است که خداوند متعال آفریده و اگر انسان در این کالبد نظرکند، عجایب بی‌انتهایی را خواهد دید که نه تنها در چشم و گوش و قلب اوست بلکه در کیفیت فهم و ادراک او و حتی در نحوه‌ی عمل قلب او و ترکیبات ذهنی او که قابل شمارش نیستند، وجود دارد. خداوند متعال انسان را خلق کرده و این را در فطرت او نهاده که خود و آنچه را به او فایده می‌رساند، دوست داشته باشد و از مضرت‌ها دوری کند. بنابراین:

انسان به آنچه بدن را تغذیه نموده و قوت می‌بخشد علاقه دارد لذا به خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها توجه می‌کند.

دوست دارد ازآنچه می‌خورد بهره ای ببرد پس از انواع غذاها و نوشیدنی‌ها با لذت استفاده می کند.

می‌خواهد بدنش سالم و در آسایش باشد لذا در زمستان لباس‌های گرم و راحت و در تابستان لباس‌های نازک و خنک می‌پوشد.

انسان از همه بیشتر به زیبایی می‌اندیشد و تمام سعی خود را در زیبا نشان دادن بدن، چهره و لباس خود، متناسب با سلامت و آرامش به کار می‌برد.

خداوند متعال برای این که انسان را از سرگردانی نجات دهد و نفع و ضررش را به او بفهماند، آنچه را مناسب حال او بود آشکار ساخت و آنچه را با منفعت انسان مناسبتی نداشت حرام نمود.

علت تحریم خدای متعال، یا اذیت شدن انسان (چه ظاهری وچه باطنی) است و یا این که اعمال حرام با شأن مؤمن و شرافت و کرامت او مناسبتی ندارد. (به زودی مفصلاً بیان می‌شود.)

خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها در قرآن

آن چه در غذای انسان (چه خوردنی و چه نوشیدنی) اصل است، قوت و انرژی آن می‌باشد. خدای متعال هم به انسان ارزش و کرامت داده و انواع نعمت‌ها و بخشش‌ها را به او عنایت فرموده است. از آن جمله می‌فرماید:

﴿ وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ * فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ * وَٱلْحَبُّ ذُو ٱلْعَصْفِ وَٱلرَّيْحَانُ ﴾[1]

«و زمین را برای مردم نهاد * در آن انواع میوها و درختان خرمای دارای پوشش است * و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان ریحان.»

﴿ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا * وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا * وَحَدَآئِقَ غُلْبًا * وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا * مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴾[2].

«انسان باید به خوراک خود بنگرد* که ما آب را به فراوانی از [ابر] فرو فرستادیم *آن گاه زمین را به یک نوع شکافتنی شکافتیم* پس در آن دانه‌ها را رویانیدیم *و نیز انگور وسبزیجات را و درخت زیتون و خرما و باغ‌های انبوه و میوه و علف را* تا متاعی برای شما و چهار پایانتان باشد.»

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا۟ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا۟ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ﴾:[3]

«او ذاتی است که دریا را در اختیار شما قرار داد تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیور آلاتی برای پوشیدن و استفاده کردن بیرون آورید.»

---

[1] الرحمن ۱۲-۱۰.

[2] عبس ۳۲-۲۵.

[3] النحل ۱۴.

همچنین خداوند متعال ما را به بهره برداری از این نعمت‌های پاکیزه و شکر آن‌ها و نیز ترک اسراف متوجه می‌سازد و می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ * وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ * وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾[1]

«آیا ندیدند که ما برایشان چهار پایانی آفریدیم و آنان مالک آن چهار پایانند؟ * ما این حیوانات را برای آن‌ها رام کردیم لذا بعضی مرکبشان است و [از گوشت و شیر بعضی] می‌خورند* همچنین در آن‌ها منافع و نوشیدنی‌هایی برایشان قرار دادیم. پس چرا شکر ما را به جا نمی‌آورند؟»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾[2]

«ای اهل ایمان از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما قرار داده‌ایم بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید.»

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾[3]

«ای فرزندان آدم، در مساجد آراسته باشید (لباس‌های زیبا که ساتر عورت باشد بپوشید). بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید. هر آینه خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.»

همان طورکه شریعت ما را به استفاده از انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها توصیه می‌کند از خوردن و نوشیدن بعضی از آن‌ها ما را باز می‌دارد تا از مضرات و مفسدات آن‌ها سالم بمانیم. مثل گوشت خوک و حیواناتی که بر غیر نام خدای متعال ذبح شده‌اند. از جمله این آیات:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ﴾[4]

---

[1] یس ۷۱-۷۳.
[2] بقره ۱۷۲.
[3] اعراف ۳۱.
[4] مائده ۳.

«مردار، گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا ذبح شده و حیوانی که بر اثر خفگی مرده و حیوانی که از ضربه سنگ یا چوب کشته شده یا حیوانی که از بلندی افتاده و حیوانی که بر اثر شاخ زدن حیوان دیگری مرده و یا حیوانی که حیوان درنده‌ای از آن خورده باشد، همه‌ی این‌ها حرامند مگر حیوانی که [بعد از این آفت‌ها و قبل از مردنش] ذبح کنید و همچنین حیوانی که به قصد تعظیم بت‌ها ذبح می‌کنید و نیز اینکه قسمت و نصیب خود را با تیرها قرعه بکشید و تعیین کنید، نیز حرام می‌باشد.»[1]

در جایی دیگر خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾[2]

«ای مؤمنان: قطعاً شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه، نجس و پلیدند پس از آن‌ها بپرهیزید تا رستگار شوید.»

قواعد خوردن و نوشیدن

قاعده‌ی اصلی در خوردن و نوشیدن، همان قاعده‌ی کلی شرعی است: (الاصل فی الاشیاء الاباحه، و لا یحرم شئ فی الوجود الا اذا ورد دلیل شرعی علی تحریمه) یعنی «تمامی اشیا مباحند و هیچ چیزی در اصل خود حرام نیست مگر اینکه دلیل شرعی بر تحریم آن وجود داشته باشد.»

با دقت در احکام مربوط به غذاها و نوشیدنی‌ها درمی‌یابیم که، حرام آن است که:

۱- شارع مقدس بعینه آن را حرام کرده باشد مثل ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ ﴾. ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ ﴾

۲- آنچه ذاتاً خبیث است و نفس انسانی آن را زشت می‌شمارد مثل موش، جیرجیرک (سوسک)، عقرب و .... یا این که در صفات آن‌ها خباثت وجود دارد؛ مثلاً، وحشی و ترسناک است همان طورکه در حیوانات درنده این حالات وجود دارد مثل یوزپلنگ، شیر و غیره یا پرندگان وحشی مثل عقاب، شاهین و کرکس.

---

[1] این رسم جاهلیت بود که برای انجام کاری با استفاده از ازلام وتیرهای قرعه کشی،فال می‌گرفتند.

[2] مائده ۹۰

۳- آنچه مضر است و بدن را آزار می‌دهد مثل سم، مواد و گیاهان مضر و غذاهای فاسد، یا این که به عقل آسیب می‌رساند مثل تریاک، حشیش و انواع مخدرها، زیرا حفاظت بدن و عقل از مقاصد شرعی است و خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا۟ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾[1]

«خود را با دست خود به هلاکت نیندازید»

۴- آنچه اصل و بنیادش نجس است مثل شراب، ادرار، و استفراغ. یا اینکه با شئ نجس آمیخته شده باشد تا زمانی‌که از آن نجس جدا نشود، هر دو حرامند. (البته همه این اقسام را با تفصیل بیان خواهیم کرد.)

توجه داشته باشید که: بعضی از این حرام‌ها بعینه در قرآن و احادیث ذکر شده است مثل ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ ...﴾[2] و بعضی صفاتشان بیان شده؛ مثل این گفته پیامبر مکرم اسلامﷺ: (کل ذی ناب من السباع فهو حرام)[3] «هر حیوان وحشی درنده [گوشت آن] حرام است.»

حرام‌هایی که نام برده شده‌اند

این‌ها محرماتی هستند که خداوند متعال در کتاب پر از حکمت خود آن‌ها را نام برده است.[4] وقتی با دقت در آیات قرآن نظر می‌کنیم درمی‌یابیم که خداوند متعال انسان را به استفاده از رزق پاک توصیه کرده و برای او محرمات را در چند چیز محصور نموده است.

۱- مردار و حیوانات شبیه آن یعنی حیواناتی که خفه شده یا بر اثر ضربه‌ی سنگ و چوب، مرده یا اینکه از جای بلندی پرت شده و یا از ضربه‌ی شاخ حیوان دیگری مرده است.

۲- حیوانی که درندگان از آن خورده باشند.

۳- خون

۴- گوشت خوک

۵- حیوانی که با نام غیر خدا ذبح شده است. همچنین حیوانی که در مقابل «انصاب» ذبح شده باشد. انصاب: سنگی است که در دوران جاهلیت در بین مردم مقدس بوده و در مقابل آن حیوانات ذبح می‌شده‌اند.

۶- حیوانی که مجوسی یا دهری یا ملحدی که به خدا ایمان ندارد ذبح کند. این مطلب از احادیث زیادی ثابت می‌گردد و در این قول خداوند متعال به وضوح آمده است

---

[1] بقره ۱۹۵.

[2] ترجمه آن‌ها گذشت.

[3] رواه مسلم.

[4] ایات ۳،۵و۹۵ سوره مائده که ترجمه آنها گذشت.

﴿ ٱلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ ﴾[1]

«امروز آنچه پاک است و اطعمه‌ی اهل کتاب برای شما حلال گردید.»

در این آیه اشیاء مباح در طیبات و غذای اهل کتاب حصر شد پس دلالتاً غذا و ذبیحه اهل شرک و الحاد از آن خارج می‌گردد. همانطورکه احادیث زیادی، از نبی مکرم اسلامﷺ این مطلب را بیان نموده است.

دو مورد دیگر باقی مانده، یکی شراب (که در این باره به همراه نوشیدنی‌ها صحبت خواهیم کرد) و دیگری اطعمه و حیوانات خبیثه که خداوند متعال آن‌ها را به این اسم نامیده و سنت نبوی نیز آن‌ها را بیان نموده است. (در محل خود بیان خواهند شد)

حال به تشریح این محرمات می‌پردازیم:

نوع اول: مردار و ملحقات آن

انسان در نزد خداوند متعال کرامت و شرافت دارد و به متقضای همین شرافت هر چه پاک و طیب است برای او حلال شد و خبائث برایش حرام گردید، تحریم مردار و ملحقات آن نیز به همین جهت است.

مردار: حیوانی است که به خودی خود و بدون فعل شخصی بمیرد. حیوان خود مرده با حیوان ذبح شده متفاوت است. چرا که با ذبح، خون و رطوبت‌های بدن حیوان خارج می‌شود و گوشت، پاک و صاف شده، از هر شائبه‌ای خالص می‌گردد. همچنین غالباً حیوان ذبح شده رها نمی‌شود تا گندیده و تکه پاره شده از بین برود یا گوشتش طعم و لذت خود را از دست بدهد. حیوان در حالی ذبح می‌شود که قوی و سر حال است و هر چه حیوان، قوی تر و سرحال‌تر باشد، گوشت آن هم بهتر و خوشمزه‌تر می‌شود.

اما حیوان خود مرده، خون و رطوبت در بدنش باقی می‌ماند، گوشتش سیاه و متعفّن می‌گردد و طبیعتی زشت و آزاردهنده در او بوجود می‌آید.

فرق مهم دیگر اینکه، انسان وقتی حیوانی را ذبح می‌کند، قصداً این عمل را انجام می‌دهد تا از گوشت آن استفاده کند، اما اگر کسی گوشت مردار را بخورد از روی بی‌میلی و بیزاری است و به جای آنکه آن را در زباله‌دان بیندازد از آن استفاده می‌کند.

ملحقات مردار

منخنقه: حیوانی که بر اثر خفگی با ریسمان یا گاز یا دود و غیره که به خفگی منجر می‌شوند، کشته شود.

موقوذه: حیوانی که بر اثر ضربات چوب یا سنگ بمیرد.

---

[1] مائده ۵.

متردیه: حیوانی که بوسیله افتادن از کوه یا سطح بلندی هلاک شود یا اینکه درون چاهی بیفتد و بمیرد.

نطیحه: حیوانی که بر اثر ضربه شاخ حیوان دیگر بمیرد.

احکام مردار

تمام بدن حیوان خود مرده نجس است مگر اجزائی که در آن خون جاری نیست مثل مو، پشم و شاخ که این‌ها پاک هستند.

پوست حیوان خود مرده با دباغی‌کردن پاک می‌شود و این حکم برای حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت یکسان است مثل گوسفند و گاو (حلال گوشت) یا شیر و گرگ و کفتار (حرام گوشت).

باید دانست که از میان خود مرده‌ها دو نوع هستند که خورده می‌شوند و حرام نیستند. یکی ماهی خود مرده و دیگری ملخ خود مرده، زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**احل لکم میتتان و دمان: السمک و الجراد و الکبد و الطحال**[1]) «**دو خود مرده و دو خون برای شما حلالند: ماهی و ملخ و کبد و طحال**»

نوع دوم: ما أکل السبع

یعنی حیوان حلال گوشت مثل گاو یا گوسفند که حیوان درنده‌ای به آن حمله کند و قسمتی از آن را بخورد و هلاکش نماید. اگر انسان این دسته از حیوانات را درحالی یافت که هنوز رمق حیات در آن‌ها وجود داشت پس آن را ذبح نمود، گوشت این حیوان پاک و خوردنش حلال است. از همین جهت خدای متعال می‌فرماید: «الّا ماذکیتم» یعنی مگر آنچه را قبل از هلاک شدن ذبح کرده‌اید.

اگر کسی اعتراض کند: درست است اگر حیوانی را که خفه شده یا بر اثر ضربه‌ی چوب یا سنگ کشته شده یا از جای بلندی پرت شده با مردار برابر بدانیم، اما حیوانی که درنده‌ای بر او حمله کرده و خونش بر زمین جاری شده است چرا حلال نباشد؟

در جواب می‌گوئیم: مرگ این حیوانات بر اثر حمله درندگان رخ داده و انسان در شریعت با حیوانات برابر نیست که پس خورده‌ی حیوانات را بخورد بلکه شرافت و کرامت خاص خود را دارد.

این مطلب نیز قابل اهمیت است که اگر انسانی با چاقو، به بدن گاوی ضربه زد تا زمانی که آن گاو مرد، گوشت این حیوان نیز حرام است. زیرا این حیوان مقتول است نه مذبوح (یعنی این حیوان ذبح شرعی نشده است).

---

[1] رواه ابوداود.

ذبح، راه شرعی برای استفاده از گوشت حیوانات حلال گوشت است و کشتن یا دریدن و دیگر حالات وحشی‌گری، این حکم را ندارد. البته جایز بودن صید حیوانات حلال گوشت وحشی در شریعت به جهت ضرورت است. (به‌زودی به این بحث نیز خواهیم پرداخت.)

نوع سوم: خون

خون، ماده‌ی پلیدی است، که خوردن و نوشیدن آن از مظاهر سنگدلی و درشت‌خویی است. علاوه بر این خون، محل اجتماع بسیاری از عوامل بیماری‌زاست. وقتی عامل بیماری، وارد بدن شد از طریق خون تمام بدن را فرامی‌گیرد، به همین جهت با آزمایش خون بسیاری از بیماری‌های بدن تشخیص داده می‌شود. زیرا اصل یا بقایای عوامل بیماری‌زا در خون دیده می‌شود. بعضی از این عوامل از طریق خراش‌ها یا زخم‌ها و یا حتی گاز گرفتن به فرد دیگر انتقال می‌یابد. خون به محض خروج از بدن غیر قابل استفاده شده سفت، سیاه و فاسد می‌گردد و جز پلیدی چیز دیگری ازآن باقی نمی‌ماند. در عصر جاهلیت بعضی از سنگدلان عرب، خون را در ظرفی جمع نموده و می‌خوردند، لذا خدای متعال آن را حرام نمود. در اکثر کشورهای اروپایی نیز خون را می‌خوردند و حتّی بعضی از آن‌ها هنوز هم این عمل را انجام می‌دهند.

احکام خون: بنابر آنچه گفتیم خون حرام است. البته خون مسفوح (یعنی خونی که از موضع زخم یا محل‌ذبح خارج شود) حرام شمرده می‌شود. اما خونی که در گوشت یافته می‌شود یا پس از ذبح در رگ‌های خونی باقی می‌ماند، پاک است و خوردنش رواست. همچنین خون ماهی نیز در هر صورت حلال است، زیرا مردار آن حلال است پس خون آن نیز حلال می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا ﴾

«بگو ای محمدﷺ در آنچه به من وحی شده هیچ چیز (از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها) برخورنده‌ی آن‌ها حرام نمی‌یابم مگر آن که مردار باشد یا خون **مسفوح**».

فقها می‌نویسند: مطلق را بر مقید به وصف مسفوح حمل می‌نمائیم[1] لذا صفت مسفوح برای خون، صفتی مبین برای خون حرام می‌باشد. (پس خون مسفوح حرام است).

کبد و طحال

بر طبق حدیث نبی‌کریمﷺ کبد و طحال از خون مجزا شده و برخلاف گمان بعضی درحکم خون و حرام نیست. امروزه در علم پزشکی این مطلب مشهور است که هر کدام از اینها با ترشح

---

[1] یعنی در آیاتی که خون مطلق و بدون صفت مسفوح آمده بر این آیه که خون به صفت مسفوح مقید شده، حمل می‌شود.

آنزیم در تصفیه‌ی خون و در نتیجه در پاک‌سازی بدن نقش دارند. پیامبر اکرمﷺ مجازاً از آن‌ها تعبیر به خون کردند تا شک بر طرف شده، مطابق با گمان مخاطبین باشد.

نوع چهارم: ما اهل لغیرالله

یعنی حیوانی که بر غیر نام خدا ذبح شود به گونه‌ای که در دوران جاهلیت برای بت‌ها و سنگ‌ها یا ستاره‌ها و چیزهای دیگر ذبح می‌شدند. حال آنکه ذبح شرعی فقط با نام خدا صحیح است. زیرا واضع حقیقی شریعت خدای متعال است، پس اگر به غیر نام خدا (ولو با نام پیامبر) ذبح شود حرام می‌شود. مثلاً شخصی بگوید به نام فلانی یا به نام امیر و پادشاه ذبح می‌کنم، در تمام این صورت‌ها آن حیوان حرام است. ولی اگر با نام خدا بود و مناسبت آن مثلاً ورود شخصی یا احترام بفرد خاصی بود اشکالی ندارد.

علت تحریم این حیوانات برای مسلمان، عدم رعایت عزّت و غیرت ایمانی اوست زیرا غیرت ایمانی، مسلمان را از آنچه به نام غیر خدا و یا مخالف با امر او ذبح شود باز می‌دارد.

همچنین حیواناتی که در مقابل انصاب ذبح می‌شدند نیز حرامند. انصاب، سنگ‌هایی بود که در کنار کعبه قرار داشت و مشرکین در کنار آن ذبح می‌کردند.

تمام ذبح‌هایی که خوردن گوشت در آن‌ها جایز است در صورتی است که ذبح کننده مسلمان یا اهل یکی از ادیان الهی باشد. امّا ذبح مجوس (آفتاب یا آتش پرستان)، بت پرستان و ملحدان (منکران خدا) حیوان را حرام می‌نماید. زیرا غیرت اسلامی مؤمن او را ازخوردن حیوان ذبح شده توسط منکران و دشمنان خدا باز می‌دارد.

امّا ایمان اهل کتاب (یهود و نصاری) به خدا و گمانشان در اقتدا به یکی از رسولان الهی آن‌ها را از قهقرای این پلیدی بیرون می‌آورد. پس خداوند متعال برای مسلمان خوردن ذبیحه‌ی آن‌ها را مباح گردانیده است.

نوع پنجم: خوک

حیوانی است معروف که جثه‌اش از گوسفند کوچک‌تر و شبیه موش صحرایی است امّا دم کوچکی دارد. از حیوانات پلیدی است که کثافت‌ها و نجاست‌ها را می‌خورند. بیشتر اوقات در خوردن نجاست بر یکدیگرسبقت می‌گیرند، علاوه بر این بسیارخسیس و پست است و هرکس از گوشتش می‌خورد، نسبت به حرمت زن و فرزندانش بی‌غیرت می‌شود. جای تعجب است که غربی‌ها با وجود آن که ازگوشت خوک مصرف می‌کنند، دشمنان خود را به خوک یا بچه خوک دشنام می‌دهند.

یک سفسطه: عده‌ای به یکی از دوستان گفته بودندکه چرا خوک نجس باشد؟ اگر علتش خوردن پلیدی‌ها است مرغ خانگی هم گاهی اشیاء پلید را می‌خورد. این دوست من بعد از اینکه احساس کرده بود توضیحاتش درآن‌ها کارساز نیست، گفته بود: خدای متعال خوک و شراب را فقط تحریم نکرده بلکه اشیای دیگری را هم تحریم نموده است. او تعالی به ما فرموده: ای

بندگان من، شما برای من محترم هستید من هم راضی نمی‌شوم که شما مردار، خوک و مدفوع بخورید یا خون و شراب و ادرار را بنوشید. ما هم با اطاعت از فرامین او تعالی این اشیاء را ترک کرده‌ایم امّا شما مخیرید که مثل ما از روی تقوا ازخوردن اجتناب کنید یا اینکه بخورید و بیآشامید و از کارتان لذّت ببرید.

نوع ششم: شراب

هر چند قبلاً آیاتی در این باره ترجمه شد امّا این مطلب را در بحث نوشیدنی‌ها با تفصیل بیان خواهیم کرد.

نوع هفتم: خبائث

خدای متعال می‌فرماید: (یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث) برای شما اشیاء طیب و پاک حلال و خبائث حرام گردید.

خبیث از باب خبث بمعنی شئ نجس و پلید است. و همان طورکه در مادیات استعمال می‌شود بر معنویات نیز اطلاق می‌گردد. پس گفته می‌شود:

مال خبیث، وقتی که دزدی شده یا به ناحق برداشته شده باشد.

غذای خبیث، وقتی که برای بدن مضر باشد.

نفس خبیث، وقتی که صاحب خود را به رذایل و امور قبیح متوجه نماید.

خبیثی که حرام اعلام شده همان است که ماده‌ی آن پلید بوده و موجبات اذیت و آزار انسان را فراهم سازد.

حرام‌هایی که صفت شان بیان شده است

طیب – حرام

خداوند متعال می‌فرماید: (یسألونک ماذا أحل لهم قل أحل لکم الطیبات) **«می‌پرسند، چه چیزی برای ایشان حلال است بگو طیبات برای شما حلال گردید»**. در جای دیگر با بیان ثناء بر نبی خود می‌فرماید: (**یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث**) **«پیامبرﷺ امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و برایشان طیبات را حلال و خبائث را حرام می‌گرداند»**. از این دو آیه و نیز از بررسی کلی در احکام شرعی بر می‌آید که حلال همان شئ پاک مفید است و حرام همان خبیث، مضر و پلید می‌باشد. بنابراین می‌توان حلال و حرام را در اطعمه اینگونه مشخص نمود:

حلال: هر خوردنی و نوشیدنی پاکی که به انسان نفع می‌رساند و طبیعت انسان نیز آن را پاک شمرده و به آن تمایل نماید، حلال است.

حرام: هرخبیث مضر اذیت کننده که طبیعت پاک انسانی آن را پلید، پست و فرومایه بداند.

علت تحریم خبیث: این که در اصل خود پست و پلید است مثل ادرار، مدفوع، مردار و ... یا اینکه خباثت در اصل اوصافش وجود دارد زیرا به بدن زیان می‌رساند مثل سم، و یا عقل انسان را آزار می‌دهد مثل شراب و مواد مخدّر.

آنچه گفتیم حالات کلّی غذاها و نوشیدنی‌ها بود امّا گاهی یک شئ پاک برای بعضی افراد مضر می‌شود، لذا استفاده از آن برای آن‌ها حرام می‌گردد مانند بعضی از غذاها که برای بعضی بیمارها مضر است و حتّی ممکن است به مرگ بیمار منجر شود. در این صورت آن غذا برای دیگران حلال، امّا برای این بیمارحرام است. البته به محض دور شدن بیماری برای او نیز حلال می‌گردد.

گاهی اشیاء پاک با ورود یک وصف خبیث، ناپاک و حرام می‌شوند؛ مانند غذاهایی که فاسد شده‌اند. البته بعضی از اشیاء که همراه خود خباثتی دارند با زوال آن خباثت قابل استفاده می‌شوند مثل، بعضی از گیاهان سمّی که با دور کردن مادّه‌ی سمّی می‌توان از آن‌ها استفاده کرد.

برای جداکردن حلال و حرام از یکدیگر می‌توان: ۱- انواع خوردنی‌های دنیا را نوشت و بعد آن‌ها را به دو دسته حلال و حرام تقسیم کرد.

۲- می‌توان حرام‌ها را تعیین کرد و بقیه را حلال و مباح دانست. راه دوّم آسان‌تر و راه اوّل مشروح‌تراست. در این کتاب تا حد توان از راه اول و در پایان هر بحث به اختصار از راه دوم استفاده خواهیم کرد.

تمام موجودات دنیا از جمادات، نباتات و حیوانات خشکی و دریا تشکیل شده‌اند و هرکدام از این گروه‌ها انواع متعددی دارند که ضمن بیان هر یک از آن‌ها، حلال و حرام را مشخص می‌کنیم:

جمادات: مانند سنگ، خاک، شیشه، نمک، آهک، زغال، آهن و معادن و امثال این‌ها. خوردنی‌هایی مثل نمک در اصل مباحند. امّا سه گروه از جمادات حرام شمرده می‌شوند:

آن‌هایی که موذیند و به بدن ضرر می‌رسانند مثل سموم و مواد شیمیایی مضر.

آن‌هایی که برای عقل مضرند مثل مست کننده‌ها، مخدرها و سست کننده‌ها.

هرشئ نجس یا آلوده شده با شئ نجس دیگر.

نباتات: هرچه از زمین بروید و رشد کند، مثل انواع کشت‌ها، گل‌ها، گیاهان، سبزیجات و حبوبات که بر روی زمین می‌رویند یا قارچ و هویج و سیب زمینی که در زیر زمین رشد می‌کنند تمامی این‌ها حلالند مگر:

آنچه برای بدن مضر است زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾

«یعنی خود را با دست خود در هلاکت نیندازید.»

آنچه به عقل انسان ضرر می‌رساند. یعنی مواد مخدر و مسکر مثل شراب و تریاک و ... و هر چه سیستم عصبی را مختل نماید. در حدیثی از حضرت ام سلمه‌ؓ نقل شده که (نهی

رسول الله ﷺ عن کل مسکرومفتر)[1] پیامبر از خوردن هر مسکر و مختل کننده‌ی اعصاب نهی فرمودند. لذا استفاده بجز در موارد ضروری پزشکی، حرام است.

هرچه ذاتاً حرام بوده یا با شئ نجس دیگری بیامیزد.

حیوانات دریایی

حیواناتی که فقط در آب زندگی می‌کنند چه دریا و چه رود و برکه و چشمه سارها.

در نزد احناف، از بین حیوانات دریایی فقط ماهی حلال است چه ذبح شود و چه ذبح نشود. انواع ماهی‌ها در این حکم داخلند. یعنی چه ماهی معمولی باشد و چه جسمی مدور داشته باشد یا دراز مثل مار باشد و یا دیگر ماهی‌ها.[2]

البته فقها ماهیی را که خود بخود بدون هیچ حادثه یا علتی بمیرد از این قاعده (حلال بودن) خارج نموده‌اند. و چون معمولاً بعد از مردن بر روی آب شناور می‌ماند آن را طافی می‌گویند. این ماهی در هر صورت چه بر روی آب بیفتد یا نه حرام است.

امّا اگر ماهی بر اثر گرما، سرما، کدر بودن آب، ضربه، گرفتن از آب، گیر کردن در دام صیّاد یا در میان سنگ‌ها بمیرد یا اینکه از آب به خشکی بیفتد یا ماهیان دیگر به او ضربه وارد کنند در تمام این صورت‌ها خوردن این ماهی، حلال است زیرا این ماهی‌ها به سبب و علتی مرده‌اند.

از نظر سایر فقها[3] «شافعی، احمد و مالک»:

حیوانات آبی که فقط در آب زندگی می‌کنند مثل ماهی، میگو[4] و مار ماهی تمامی این‌ها طاهرند و خورده می‌شوند چه ذبح شوند و چه ذبح نشوند. اگر خود بخود یا بنا بر علتی بمیرند در هر صورت حلالند و گوشتشان قابل خوردن است.

امام مالک(ره) خوک دریایی را مکروه می‌داند امّا قول مورد اعتماد در نزد مالکی‌ها این است که خوک دریایی و سگ دریایی مباحند و خورده می‌شوند.[5]

---

[1] رواه ابوداودو احمد.

[2] آنچه را که علامه ابن عابدین (ره)درمورد استثناکردن ماهی‌مدوریا مارماهی نوشته‌اند به لحاظ تحریم نیست بلکه همانطورکه نوشته‌اند بعلت خفای این امر است که آیا آنها هم ماهی هستند یا نه.اما عامه فقهای حنفی بر این نظرندکه اینها نیز درحکم ماهیها می‌باشند و خوردن آنها مباح است.«کما فی فتح القدیر و بدائع الصنائع واللباب والمبسوط وغیرهم.»

[3] المغنی وشرح الکبیر ج۱۱ ص۸۴ - القوانین الفقهیه/۱۱۵ - المهذب‌ج۱ ص۲۵۰ - مغنی المحتاج:ج۴ ص ۲۶۷.

[4] ﴿علامه مفتی محمد تقی عثمانی در تکمله‌ی فتح الملهم ج۳ ص۵۱۴بعد از بحث جامعی در مورد حکم میگو مبنی بر این‌که در نزد ائمه‌ی ثلاثه کاملاً جایزاست ولی از نظر احناف در این‌که جزء خانواده‌ی ماهیان است یا نه اختلاف وجود دارد، می‌نویسد:«مناسب نیست که در فتوای حکم میگو تشدد شود. خصوصاً این‌که بدون هیچ شکی از نظر ائمه‌ی ثلاثه حلال است. و این اختلاف علما در حکم مسئله تخفیف بوجود می‌آورد.البته اجتناب از خوردن آن به احتیاط نزدیکتر است.»﴾ (مترجم).

[5] قوانین الفقهیه ص۱۱۵ - فقه مالکی النسهیل ص ۱۰/۱۵.

بیشتر فقها از آیه‌ی قرآن «احل لکم صیدالبحروطعامه متاعاًلکم وللسیّاره» استدلال می‌گیرند و می‌گویند صید بر ما سوای ماهی هم اطلاق می‌شود پس هر حیوان دریایی، مباح است.

استدلال ازاحادیث: از پیامبر اکرمﷺ در مورد دریا سؤال شد فرمودند: «هوالطهورمائه والحل میتته »[1] آبش پاک و خود مرده‌ی آن حلال است. هم چنین می‌گویند ماهی طافی (که خود بخود مرده و بر روی آب افتاده است) اگر فاسد شده و بدبو شود به جهت اجتناب از ضرر، خوردنش حرام است.

دانش آموختگان فقهی نظر جمهور فقها را نسبت به نظر احناف ارجح می‌دانند[2]، اما احناف نیز دلایلی برای حرمت ماهی طافی دارند و صید بحر و طعام آن را فقط ماهی می‌دانند.

حیوانات دوزیست

حیواناتی که هم در دریا و هم در خشکی زندگی می‌کنند.

در نزد احناف هیچ حیوان دوزیستی حلال نیست. زیرا از حیوانات دریایی فقط ماهی حلال است امّا جمهور فقها (شافعی، مالک و حنبلی) در نزدشان حیوانات دوزیست هم حلالند مگر حیواناتی که خبیث یا سمّی باشند.

در نزد شوافع قورباغه، خرچنگ، مار و تمساح و لاک‌پشت خورده نمی‌شود. زیرا پیامبرﷺ از خوردن قورباغه نهی فرمودند و خرچنگ و لاک‌پشت هم در نزد ایشان از خبائث محسوب شده و مار سمّی است. تمساح هم که وحشی و مهاجم است و با دندان‌های خود (حیوانات و یا حتی انسان را) می‌کشد.

در نزد حنابله نیز حکم همین است مگر اینکه آن‌ها خرچنگ و لاک‌پشت را از خبائث نمی‌دانند، می‌گویند خرچنگ چون خون جاری ندارد احتیاجی به ذبح هم ندارد امّا لاک‌پشت باید ذبح شود تا حلال گردد.

حیوانات خشکی[3]

حیواناتی که بر روی زمین در خشکی‌ها زندگی می‌کنند زیادند امّا مهم‌ترین آن‌ها: حشرات، هوام، درندگان وحشی، حیوانات وحشیِ غیر درنده، پرندگان و پرندگان شکاری هستند. بعضی از این حیوانات حلال گوشت و بعضی حرام گوشتند و بعضی مکروه و بعضی مشکوکند.

---

[1] رواه الاربعه.

[2] علامه مفتی محمد تقی عثمانی در تکمله‌ی فتح الملهم ج۳ص۵۱۱ بعد از بحثی مفصل در این باره می‌نویسد:«خلاصه این که مسئله اجتهادی است و شکی نیست که مذهب احناف به احتیاط نزدیکتر است و مذهب ائمه‌ی ثلاثه به نصوص نزدیک‌تر است، خصوصاً این حدیث حضرت جابرؓ «ما من دابه فی البحر الا قدذکاها الله لکم.» (مترجم).

[3] مطالب این مبحث از کتابهای: الهدیة العلائیه ص ۳۰۲ – بدائع الصنائع ج۵ ص۳۶ –رد المحتار ج۶ ص ۳۰۴ – مغنی المحتاج: ج۴ ص ۳۰۳ – المجموع ج ۹ص ۱۵ – المغنی وشرح الکبیر ج ۱۱ص ۸۳ – گرفته شده است.

حشرات: جانورانی که خون ندارند مثل کک، مگس، جیرجیرک، سوسک، مورچه، عنکبوت، زنبورعسل، زنبورهای دیگر، عقرب، کرم و کنه که تمامی این‌ها حرامند. البته ملخ از این جمله مستثنی است زیرا نبیّ مکرمﷺ می‌فرماید: «احل لکم میتتان و دمان: السمک و الجراد و الکبد و الطحال»[1] دو خود مرده و دو خون حلالند ماهی و ملخ و کبد و طحال.

کرم میوه یا کرم پنیر و... که در خود آن‌ها متولد شده‌اند اگر با آن خورده شد حلال است، امّا اگر کرم جدا شد نباید خورده شود. جمهور (اغلب) فقها به این مطلب اذعان دارند.

هوام: جانوران کوچکی که خون دارند امّا خون روان ندارند مثل مار، مارمولک، موش، قورباغه و ... تمامی این حیوانات حرامند و خوردنشان جایز نیست.

آیا گوشت حیواناتی مثل خارپشت، موش صحرایی، لاک‌پشت و سوسمار که به ظاهر تمیزند و موذی نیستند حلال است؟

احناف معتقدند: که تمامی این حیوانات حرامند.

جمهور معتقدند: که خوردن سوسمار مباح است. در این باره، هم احادیثی وجود دارد که بر اباحت دلالت می‌کند و هم مواردی که بر عدم اباحت دلالت دارد. لذا جمهور مباح بودن و احناف حرام بودن آن را گرفته‌اند.

شافعی‌ها می‌گویند: خارپشت و موش صحرایی از خبائث نیستند پس مباحند.

حنبلی‌ها می‌گویند: خوردن لاک‌پشت و موش صحرایی مباح، امّا خارپشت مکروه است.

حیوانات درنده

حیواناتی هستند که دندان‌های نیش تیز و وحشتناکی دارند که با آن‌ها از خود دفاع نموده بر حیوانات دیگر حمله می‌کنند. مثل شیر، ببر، پلنگ، گرگ، خرس، سگ، روباه، خوک، گربه و ....

این حیوانات همگی حرامند چه وحشی باشند مثل گرگ و شیر و یوزپلنگ و چه اهلی باشند مثل گربه و سگ و ....

در این مورد احادیثی آمده که از آن جمله حضرت عبدالله بن عباس‌رضی الله عنه روایت می‌کند: «نهی رسول الله ﷺ عن کل ذی ناب من السباع وذی مخلب من الطیر»[2] «پیامبرﷺ از هر حیوانی که دندان نیش تیز وحشتناک دارد و از پرندگانی که چنگال‌های تیز دارند نهی فرمودند».

همچنین فرمودند: «کل ذی ناب من السباع فاکله حرام»[3] «هر حیوان درنده که دندان نیش تیز دارد خوردنش حرام است.»

---

[1] رواه ابوداود والنسائی و ابن ماجه.

[2] اخرجه مسلم وابوداود والنسائی.

[3] رواه مسلم والترمذی والمؤطأ وجامع الأصول ج۷ ص ۱۵۹.

مراد از دندان نیش دندانی است که حیوان با آن از خود دفاع می‌کند و حیوانات دیگر را می‌ترساند و گر نه تقریباً هر حیوان دندان‌دار، دندان نیش دارد مثل انسان، شتر، خرگوش.

هر چند امر در تحریم این حیوانات تعبدی[1] است امّا اکثر فقها بیان نموده‌اند که حکمت در این تحریم عدم سرایت خوی درنده و وحشتناک این حیوانات به انسان و جلوگیری از نفوذ درشتخویی و سنگدلی این حیوانات به انسان است. مطلب اخیر را این مسئله نیز تأیید می‌کند، که اگر انسانی با چنگال‌های خود حیوانی را ذبح نمود آن حیوان حرام است، زیرا این عمل ذبح نیست بلکه قتل و وحشی‌گری است. لذا هر چند با ذبح مشابهت دارد امّا حرام می‌باشد.

بنابراین در نزد احناف و مالکی‌ها[2] هر حیوان درنده‌ی وحشی که شکار می‌کند و می‌کشد حرام است، مثل: پلنگ، شیر، یوزپلنگ، خرس، فیل، خوک، گرگ، سگ، میمون، راسو، گربه و روباه و....

البته از نظر احناف اگر این حیوانات ذبح شرعی شوند، گوشت و پوستشان پاک می‌شود امّا قابل خوردن نیست. ولی خوک در هیچ صورتی پاک نمی‌شود.[3]

آیا کفتار حلال است؟ شوافع و حنابله[4] کفتار را حرام نمی‌دانند زیرا دندان‌های نیش ضعیفی دارد. شوافع همچنین معتقدند که روایاتی در مورد مباح بودن خوردن کفتار وجود دارد. امّا این روایات در نزد احناف ثابت نشده است. لذا شوافع معتقدند که حیواناتی که دندان نیش تیزی دارند حرامند. امّا حیواناتی که دندان نیش آن‌ها ضعیف‌تر است و وحشتناک نیست، حرام نیستند مثل روباه، سمور، فنک (روباه ترکی) که حرام نیستند.

حیوانات غیردرنده

دسته‌ای از این حیوانات اهلی هستند مثل شتر، گاو، گوسفند (میش و بز) و... دسته‌ای از آن‌ها هم وحشی‌اند مثل آهو، گاو وحشی، زرافه، گاومیش و شترمرغ تمامی این حیوانات در صورتی که به طریقه اسلامی ذبح شوند یا صید گردند پاک و مباحند. امّا در بین این حیوانات، استثناهایی هم وجود دارد.

خر: از نظر جمهور فقها حرام است و در نزد احناف مکروه تحریمی است. البته مکروه تحریمی در نزد احناف مثل حرام است و انجام آن جایز نیست. دلیل این مطالب نهی پیامبر اکرمﷺ از خوردن این حیوان است. البته گورخر به اجماع فقها باذبح یا صید، گوشتش حلال است و خورده می‌شود.

---

[1] تعبدی چون امر خدای متعال است مسلمان موظف به انجام آن است.

[2] المغنی والشرح الکبیر ج۱۱ – المنارالسبیل ج ۲ ص ۲۱۱.

[3] فتح القدیر ج۸ ص ۶۴.

[4] المغنی ج۱۱ – مغنی المحتاج ج۴ ص ۲۹۱.

اسب: این حیوان در نزد شوافع و حنابله و امام ابویوسف و امام محمد[1] حلال و قابل خوردن است. امّا امام ابوحنیفه می‌فرماید که چون اسب وسیله جهاد است لذا مکروه تنـزیهی است.

قاطر: حیوانی که از دو جنس اسب و خر متولد مـی‌شـود و عقـیم اسـت و از نظـر شـوافع، مالکی‌ها و حنابله حرام است و خورده نمی‌شود زیرا از اسب حلال گوشت و خـر حـرام گوشـت بوجود آمده است.

از نظر احناف اگر مادر، اسب باشد حلال است و اگر مادرش خر باشد، حرام است زیـرا مـادر آن را در شکم خود پرورش داده بعد از بدنیا آمدن آن را شیر می‌دهد.

پرندگان

پرندگان از لحاظ جثه و اندازه و خوراک خود انواع متفاوتی دارند. بعضی به اندازه‌ی گردویی کوچکند و بعضی به اندازه‌ی چهار پایانند مثل شترمرغ که بزرگ‌ترین پرنده اسـت. بعـضی دانـه خوارند و بعضی درنده و مهاجم و بعضی هم مردار می‌خورند. خدای متعـال اسـتفاده از آن‌هـا را برای ما حلال گردانیده است، مگر بعضی از آن‌ها که حرامند:

پرندگانی که چنگال‌های قوی دارند و حیوانات دیگر را می‌ترسانند و شـکار مـی‌کننـد مثـل کرکس، عقاب، شاهین، باز و هر چه شبیه این‌هاست.

پرندگانی که اکثر خوراکشان لاشه‌ی مردار و کثافتی‌هاسـت مثـل کـرکس، بغـاث (پرنـده‌ای کوچکتر از کرکس که کند پرواز می‌کند) کلاغ سیاه و سفید، غـراف (شـبیه کـلاغ و کـرکس بـا بدنی پُر از پَر). البته کلاغ زاغی حلال است زیرا مخلاط و بیابان گرد و مشابه مـرغ‌هـای کوچـه گرد است. همچنین پرندگان کشتزار که دانه خوارند حلال گوشتند. نیز گنجـشک‌هـا، مـرغ‌هـا، مرغابی‌ها و کبوترها همه حلال گوشتند. امّا خفاش به علت خباثتی که دارد خورده نمی‌شود.

حیوانات جلاله[2]

حیواناتی که اغلب غذایشان پس افکنده و مدفوع حیوانـات دیگـر اسـت، چـون در فـضولات حیوانات، پس از خشک شدن، کاه و دانه وجود دارد.

گاو، گوسفند و شتر اگر در جایی محبـوس باشـند و تمـام یـا بیـشتر غذایـشان از فـضولات حیوانات باشد بوی بدن و طعم شیرشان تغییر می‌کند در این صورت از نظر احناف تا زمانی کـه از علف‌های تمیز استفاده نکند و بوی بد از بین نرود خوردن گوشت این حیوانات کراهیت دارد.

هر چند جمعی از فقها ایامی را برای این کار تعیین نموده‌اند، امّا بعـداً از قـول خـود رجـوع نموده و گفته‌اند: «این حیوانات وقتی خوردنشان حلال است که بوی بد از بین بـرود. لـذا مقیـد

---

[1] این دوازشاگردان امام ابوحنیفه (ره) وبزرگان احنافند که به صاحبین مشهورند.

[2] ردالمحتار ج ۶ ص ۳۴۱ – بدائع الصنایع ج ۵ ص ۳۹.

به زمان نیست.» زیرا علت کراهیت همان بوی بد است، پس به محض از بین رفتن بوی بد، گوشتشان هم تمیز و پاک می‌شود. (علامه ابن عابدین)

مرغ‌های منحلات که در مزارع و اسطبل‌ها، رها هستند هر چند در بین نجاست‌ها می‌گردند، امّا چون نجاست نمی‌خورند یا مقدار نجاست خیلی کم است و گوشتشان تغییر نکرده و بد بو نمی‌شود، کراهیتی ندارند.

علامه سرخسی(ره) می‌فرمایند: حیواناتی که در بین نجاست می‌گردند و گاهی از آن‌ها می‌خورند بطوریکه بوی بدی در گوشتشان بوجود نمی‌آید مباحند. پس خوردن گوشت مرغ حلال گوشت، هرچند در بین نجاست‌ها بگردد حلال است زیرا با وجودی که در بین نجاست‌ها می‌گردند بوی گوشتشان تغییر نمی‌کند.[1]

خلاصه‌ی آنچه گفتیم: هرچه برروی زمین است حلال و مباح است، مگر مقدار کمی که مختصراً ذکر خواهیم کرد:

۱- از هر چه قابل خوردن است چه نباتات و چه جمادات و حیوانات موارد زیر حرام است:

الف) موذی و سمی باشد یا برای بدن مضر باشد.

ب) اگر مسکر، مخدر و یا سست کننده اعصاب و روان باشد.

ج) هر چه نجس باشد مثل ادرار، مدفوع و خون یا با نجاست مخلوط شده باشد.

۲- تمامی حشرات حرامند: (حشره، جانوری که خون جاری نداشته باشد.) مثل زنبورها، مورچه، مگس، کک، کرم و... البته استثناهایی هم وجود دارد:

الف) خوردن ملخ مباح است.

ب) کرم میوه‌ها و پنیر، در صورتی‌که همراه آن‌ها خورده شود نیز مباح است، امّا اگر از آن‌ها جدا شده باشد خوردنش، جایز نیست.

۳- هوام: جانداران کوچکی که خون آن‌ها روان نیست مثل مار، قورباغه، مارمولک، موش و... در نزد احناف علاوه بر این‌ها خارپشت، لاک‌پشت، موش صحرایی و سوسمار نیز حرامند.

امّا جمهور فقها سوسمار و موش صحرایی را حلال می‌دانند.

علاوه بر این‌ها از نظر شوافع خارپشت هم حلال است.

در نزد حنابله لاک‌پشت هم حلال است.

و غیر از این‌ها بقیه‌ی هوام حرامند.

---

[1] المبسوط ج ۱۱ ص ۲۲۵ –کذافی بدائع الصنائع ج ۵ ص ۴۰ -۳۹.

۴ – حیوانات درنده‌ی وحشی که دندان‌های نیش تیز ترسناک دارند و با آن‌ها حیوانات دیگر را شکار می‌کنند حرامند: مثل شیر، گرگ، خرس و...، مگر کفتار که از نظر غیر احناف مباح است.

- از نظر شوافع، حیواناتی که دندان‌های ضعیف‌تری دارند و به قدرت و وحشتناکی درندگان نمی‌رسند، مباحند مثل انواع روباه و سمور.

۵- حیوانات غیردرنده: غیر از دو نوع زیر بقیه حلالند:

أ – خر اهلی که به اتفاق همه‌ی فقها حرام است، اما گورخر حلال است.

ب –قاطری که مادرش خر باشد.

از نظر امام ابوحنیفه چون اسب وسیله‌ی جهاد بوده خوردنش مکروه است. همچنین احناف، حیوان حلال گوشتی را که مواد کثیف و نجس می‌خورد و در بدنش تغییر آمده و بد بو شده را تا زمانی که با خوردن علف، این بوی بد از بین نرود مکروه تنزیهی می‌دانند.

۶- پرندگان: بغیر از دو نوع زیر بقیه همه حلالند:

الف - پرندگان درنده و وحشی مثل، شاهین، عقاب،کرکس و امثال این‌ها.

ب- هر چه خبیث باشد و بغیر ازکثافت و حیوانات مردار چیز دیگری نخورد.

۷- حیوانات آبزی: که فقط در آب زندگی می‌کنند از نظر سایر فقها مباحند و خورده می‌شوند امّا احناف فقط ماهی‌ها را حلال می‌دانند همچنین ماهی طافی که خود به خود و بدون علت خارجی بمیرد نیز حرام است.

نوشیدنی‌ها

نوشیدنی یعنی هر چه عادتاً نوشیده می‌شود مثل انواع آب؛ آب رود، دریا، آب باران و چشمه سارها و چاه‌ها همچنین انواع آب میوه‌ها، شیر حیوانات حلال گوشت، نوشیدنی‌های طبیعی مثل چای، شیر و نوشیدنی‌های مصنوعی مثل نوشابه‌های گازدار و محلول‌های شیمیایی. اکثر مایعات پاک و طیبند مگر:

۱- مایعات نجس: مثل ادرار، خون جاری، چرک و غیره یا مایعاتی که با نجاست مخلوط شده باشند.

۲- هر مایع موذی که به بدن ضرر برساند: مثل سم و مایعات شیمیایی خطرناک، نوشیدنی‌های فاسد یا عرق گیاهان موذی و مضر.

۳- شیر حیوانات حرام گوشت: مثل گرگ، شیر و سگ.

۴- شراب: و هر چه مسکر و مست کننده باشد خواه از انگور، خرما، گندم یا چیز دیگری باشد. شراب اصل تمام پلیدی‌ها و گناهان است که به زودی مشروحاً در این باره بحث می‌کنیم. البته هر ماده‌ای که عملکرد و اثرش مثل شراب باشد نیز حرام است مثل مواد مخدّر، حشیش، تریاک و غیره (در بحث مخدرات این مطلب را نیز شرح خواهیم داد.)

شراب[1]:

این مادّه را از عصاره‌ی میوه‌ها یا دانه‌ها یا مواد شیرین بدست می‌آورند. بدین نحوه که عصاره‌ی انگور را گرفته در ظرفی می‌گذارند تا تخمیر شده می‌جوشد و تلخ می‌شود، این مادّه شراب است. البته در صورت باقی گذاشتن در ظرف کم‌کم تلخی خود را از دست داده و ترش می‌شود که آن را «سرکه» می‌گویند. عصاره‌ی اولیه و سرکه حلالند. پیامبراکرمﷺ می‌فرمایند: «نعم الادام الخل» «سرکه عجب خورشتی است.» اما شراب، پلید، مسکر، نجس و حرام است و خدای متعال ما را از خوردن آن نهی می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴾[2]

«ای مؤمنان! شراب، قمار، بت‌ها و تیرهای قرعه‌کشی، حرامند و از اعمال شیطانند. از آن‌ها بپرهیزید تا رستگار شوید.»

در شریعت تحریم شراب امر واضحی است که نوشیدنش حرام و به اجرای حد منجر می‌گردد آیات زیادی در مورد مضرت‌های شراب و تأکید در حرمت آن نازل گردیده است.

علت تحریم: چون شراب مسکر است و عقل را از بین می‌برد و انسان را به شرارت و کثافت می‌کشاند. شخص شراب خوار حس و فکر خود را از دست می‌دهد و بیشتر اوقات بر او تکبر و غرور غالب می‌شود لذا به برتری جویی، خصومت و دشمنی می‌پردازد، اما وقتی به مشقت می‌افتد یا کتک می‌خورد، می‌نشیند و شکوه و زاری می‌نماید. گاهی به محض استفاده از مشروبات این حالت به او دست می‌دهد. چه بسا اوقاتی که بر اثر زیاد استفاده کردن، استفراغ می‌کند و یا حتی در لباس خود ادرار می‌نماید، زیرا قدرت ادراک خود را از دست می‌دهد و توان انجام کار مناسب و به موقع را ندارد، لذا (با توجه به این حالات نامناسب) مشاهده می‌شود که نسبت افراد شراب خوار کم می‌شود. خداوند متعال به دلیل اینکه این ماده، ضررهای جبران ناپذیری را بر بدن و عقل وارد می‌سازد آن را نجس و از اعمال شیطان معرفی می‌نماید. و نه تنها به ترک آن امر می‌نماید بلکه به اجتناب و فرار از آن و وسایل نزدیک کننده به آن دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۞ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴾

---

[1] از نظر احناف شراب همان ماده ایست که از عصاره‌ی انگور ساخته می‌شود وبقیه را مسکرات می‌نامند.البته قول معتمد در مذهب «کل مسکر حرام»می‌باشدیعنی تمام مست کننده‌ها حرامند.

[2] مائده ۹۰.

«ای مؤمنان شراب و قمار و بتان، پلید و از اعمال شیطانند از آن‌ها بپرهیزید تا رستگار شوید* شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در بین شما بغض و دشمنی وارد کند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، پس آیا شما (با این وجود) این اعمال را ترک نمی‌کنید؟!»

احکام شراب

شراب مطلقاً حرام و نوشیدن آن موجب عقوبت زجر دهنده‌ی «حد شرب» (یعنی چهل تا هشتاد ضربه شلاق) است.

هر مسکر و مست کننده‌ای حرام است، فرقی نمی‌کند که چه نامی داشته باشد. پیامبراکرمﷺ می‌فرمایند: (کل مسکر حرام و کل خمر حرام[1]) یا (کل شراب اسکر فهو حرام)[2] «شراب و هر نوشیدنی مست کننده حرام است.»

نوشیدن مقدار کمی هم از شراب و مست کننده‌های دیگر حرام است. پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند: (ما اسکر کثیره فقلیله حرام). « هر چه مقدار زیادش مست کننده باشد مقدار کم آن نیز حرام است».[3] همچنین اگر رقیق باشد و مقادیر زیاد آن مست کننده باشد باز هم مقدار کم آن هم حرام است. پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند: (کل مسکر حرام، ما اسکر الفرق منه فملء الکف منه حرام)[4] «هر مست کننده‌ای حرام است و هر چه به اندازه‌ی یک فرق (ظرفی به ظرفیت تقریباً ۱۶ کیلو) حرام باشد به اندازه یک مشت هم حرام است.»

همان طورکه شراب حرام است، ساختن، همکاری در ساختن، خرید و فروش و حمل و عرضه ی آن، همه حرام اند. پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند: (لعن الله الخمر وشاربها وساقیها و مبتاعها وبائعها وعاصرها و معتصرها و حاملها والمحموله الیه) یعنی«خدا لعنت کند شراب را و نوشنده‌ی ن را، ساقی آن را، خریدار و فروشنده‌ی آن را، شراب گیرنده را و کسی را که برای او شراب گرفته می‌شود، حمل کننده‌ی آن را و کسی را که برای او این شراب حمل می‌شود.»

نشستن بر سفره‌ای که در آن شراب می‌نوشند، حرام است، هر چند به نیت تسلیت دادن یا فقط همنشینی یا در سالن غذا خوری باشد.

---

[1] رواه المسلم والاربعة.

[2] رواه البخاری.

[3] رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه.

[4] رواه الترمذی و ابوداود.

شراب کالایی برای خرید و فروش نیست و قیمت کالای دیگر نیز حساب نمی‌شود. پس برای مسلمان حلال نیست که آن را بخرد یا بفروشد. اگر در حین حمل و نقل، توسط باربر نابود شد ضمانت و غرامتی برآن نیست و بر هدر می‌شود. البته در نزد اهل کتاب (یهود و نصاری) مال به حساب می‌آید.

شراب نجاست غلیظه است لذا نماز خواندن با آن صحیح نیست ولو در شیشه یا ظرف سربسته‌ای باشد. اگر بر روی لباس یا بدن ریخت و مساحت آن بیشتر از گودی کف دست بود، تا وقتی آن قسمت را نشوید، نماز خواندن با آن جایز نیست.

استفاده از شراب یا فایده بردن از آن – تا زمانی که شراب باشد – حرام است، هر چند نوشاندن به چهارپایان باشد یا درست نمودن گِل با شراب باشد و یا شیشه و کفش را با آن جلا دادن. همچنین استفاده از شراب در ساخت داروها نیزحرام است، مگر بنابر ضرورت یعنی وقتی ماده‌ی دیگری بجای آن وجود نداشته باشد.

الکل طبی

اصل این است که نباید از شراب استفاده نمود. الکل طبی نیز از شراب ساخته می‌شود، اما امروزه ماده‌ای ضروری برای پزشکی شده و قطعاً مورد نیاز است. لذا به دو دلیل زیر استفاده از آن جایز است:

عموم بلوی، یعنی چون همه‌ی مردم از آن استفاده می‌کنند.

بعد از عملیات تصفیه و پاک سازی حالت مست کننده خود را از دست می‌دهد لذا پاک می‌گردد و استعمال آن در موارد پزشکی و دیگر امور شرعی صحیح است. «دارالإفتاء دانشگاه ألازهر به این حکم فتوی داده و اکثر علمای بزرگ نیز بر همین قولند.»

سرکه و شراب

همان طورکه گفتیم عصاره‌ی انگور ابتدا به شراب و بعداً به سرکه تبدیل می‌شود. به اتفاق علما خوردن سرکه حلال است.

حکم تبدیل شراب به سرکه

احناف معتقدند که اگر شراب به سرکه تبدیل شود، چه از محل سرد به محل گرمی برده شود یا برعکس و یا چیزی در آن انداخته شود یا عمل دیگری بر آن انجام گیرد، در هر صورت پاک و حلال می‌گردد.

شوافع[1] معتقدند که اگر شراب با انتقال از محلی به محل دیگر تبدیل به سرکه شد حلال است، اما اگر با مخلوط‌کردن شیء دیگری در آن به سرکه تبدیل شد حلال و پاک نمی‌شود و خوردنش هم جایز نیست.

[1] مغنی المحتاج. همین قول در نزد شوافع راجح است.

حنابله[1] معتقدند که اگر شراب به خودی‌خود به سرکه تبدیل شد حلال است اما اگر با دخالت انسان-چه با انتقال مکان یا مخلوط کردن اشیاء دیگر- تبدیل به سرکه گردید، حلال و پاک نشده و خوردنش هم جایز نیست.[2]

احکام خوردن و نوشیدن

خوردن و نوشیدن از ضروریات زندگی است و برای صحت، سلامتی و داشتن قدرت انجام کارها برای انسان لازم است. و نیز از جمله موهبات الهی است که در انواع متفاوت به انسان عنایت شده تا شادمان باشد و از آن‌ها برای لذت و رفاه خود استفاده نماید. اما خوردن و نوشیدن احکامی دارد:

۱- در موارد زیر فرض است:

به مقداری که حیات، صحت و سلامت انسان را حفاظت نماید.[3]

به اندازه‌ای که قدرت ادای فرایض و واجبات دینی را داشته باشد مثلاً نماز بخواند و روزه بگیرد.[4]

به اندازه‌ای که بتواند در راه کسب معاش خود و خانواده‌ی خود تلاش کند، بر انسان فرض است که به اندازه‌ی کفایت بخورد هر چند از حد عادی هم بیشتر باشد.

در این مورد قاعده این است: (مالا یتم الواجب الا به فهو واجب) یعنی «هر چه برای کامل کردن امر واجب ضرورت داشته باشد آن هم واجب است».

در آنچه گفتیم اگر انسان از خوردن و نوشیدن خود بکاهد، به خود ظلم کرده و در نزد خداوند گنهکار است.

اگر کسی در بیابان راه را گم کرده و چیزی برای خوردن ندارد و می‌ترسد تلف شود، می‌تواند حتی اشیاء حرام مثل مردار، گوشت خوک و یا مال حرام را بخورد. در این حالتِ ضرورت بر او فرض است که بخورد و خود را از مرگ نجات دهد - همان طورکه صاحب

---

[1] المغنی:المغنی والشرح الکبیر ج ۱۰ ص ۱۳۳.

[2] حنابله به ظاهر احادیث که دلالت بر« امر به دور ریختن شراب می‌کند» عمل می‌نمایند. اما احناف می‌گویند که سرکه کردن شراب یکنوع اصلاح در آن است واصلاح کردن در شریعت مطلوب است زیرا پیامبراکرم ﷺ در مورد پوست حیوانات مردار می‌فرمودند «ایما اهاب دبغ فقد طهر »«هر پوستی که دباغی شود، پاک می‌گردد »یعنی با وجود آن که پوست مردار نجس است اما با دباغی کردن پاک می‌شود لذا سرکه نمودن، شراب را نیز پاک می‌گرداند. اما چرا پیامبرﷺ امر به دور ریختن شراب کردند؟زیرا مردم هنوز تازه از خوردن آن نهی شده بودند و در خانه‌ها هم غلامان وکنیزکان بودند لذا دور ریختن اولی‌تر بود.در بدائع‌الصنائع ج۵ص۱۱۴ دلایل بیشتری موجود است.

[3] ردالمحتار ج۶ ص۳۲۸ – المبسوط ج۳ ص ۲۶۴همچنین در ص۲۶۶ نوشته:اگر کسی عمداً نخورد وننوشد تا بمیرد بر خود آتش جهنم را لازم کرده است.

[4] ابن عابدین می‌نویسد:ریاضت کشیدن و کم خوردن به اندازه ای که از انجام عبادات ناتوان شود جایز نیست.

مبسوط می‌نویسد- حرمت بر طرف می‌شود و خوردن فرض است، حتی باید مقداری از آن‌ها را بردارد تا به زاد و توشه‌ای برسد.

۲- خوردن و نوشیدن در صورتی که برای لذت و رفاه باشد از آداب اسلامی است. حتی گاه‌گاهی خوردن چیزهای گران قیمت که غالباً شخص توانایی خوردن آن‌ها را ندارد نیز مناسب است.

توجه داشته باشید برای کسی که توانایی خوردن و نوشیدن بهترین‌ها را دارد، به ادعای زهد، ترک رفاهیت برای همیشه، پرهیزگاری نیست. البته اگر برای دوری از سستی و تنبلی این عمل را انجام می‌دهد، کار خوبی است.

۳- خوردن اگر بیشتر از حد فرض و ادب و برای مراعات حال میهمان باشد یا اینکه برای حصول قدرت بر عبادت یا کار یا امر مستحب دیگری باشد و برای شخص ضرری نداشته باشد، مستحب است.

۴- بعد از این حالات، خوردن و نوشیدن مباح است. به شرطی که شخص شئ حرامی را استفاده نکند یا به حد اسراف و تبذیر نرساند که کراهیت دارد. خدای متعال در آیه ۱۶۸ سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلْأَرْضِ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

«ای مردم از اشیاء حلال و پاکی که در زمین قرار دارد بخورید».

در سوره اعراف آیه ۳۱ می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُواْ وَٱشْرَبُواْ وَلَا تُسْرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ﴾

«ای فرزندان آدم در مساجد زینت خود را حفظ کنید. بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید چرا که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.»

۵- انسان حق ندارد طعام حلالی را که نفسش به آن تمایل دارد بر خود حرام کند. هر چند نذر کرده باشد یا قسم خورده باشد، بلکه باید بخورد و کفاره‌ی قسم را بدهد و یا نذر خود را لغو نماید.[1] خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ﴾

«ای اهل ایمان بر خود حرام نکنید آنچه را خداوند متعال بر شما حلال کرده است.»

---

[1] زیرا در نزد احناف از شرایط انعقاد نذر این است که آن نذر مطابق یا همانندی در فرایض یا واجبات داشته باشد. البته اگر نذر به منزله‌ی قسم بودکفاره‌ی قسم لازم می‌گردد.

آداب خوردن و آشامیدن

خوردن و نوشیدن نیز آدابی دارد که باید هر مسلمانی آن را بیاموزد، زیرا انجام این آداب زیبنده‌ی مسلمین است:

۱- به محض آماده شدن غذا در کنار سفره بنشینید، خصوصاً در صورتی که غذا سرد یا فاسد می‌شود یا اینکه کسی در کنار سفره منتظر است. حتی اگر در موقع نماز، غذا آماده شد بعد از غذا خوردن، نماز بخوانید. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلاه فابدؤوا بالعَشاء ولا یعجل حتی یفرغ منه[1]) «وقتی غذای شما آماده است و وقت نماز هم فرا رسیده، ابتدا غذا بخورید، عجله هم نکنید تا از آن فارغ شوید.»

۲- دست‌های خود را قبل از غذا خوردن بشوئید.

۳- در ابتدا با نام خدا شروع کنید و اگر فراموش شد، در هر قسمت غذا که یادتان آمد بسم الله بگوئید. البته اگر چند نفر با هم غذا می‌خورید، بلندتر بگوئید تا دیگران فراموش نکنند. و در پایان، حمد و ثنای خدای متعال را بگوئید. در حدیثی آمده که پیامبرخداﷺ در پایان غذا می‌فرمودند: (الحمدلله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا مسلمین)[2] «ستایش ذاتی را که به ما خوردنی و نوشیدنی عنایت کرد و ما را مسلمان آفرید.» در جای دیگر فرمودند: (ان الله لیرضی من العبد أن یأکل الاکله فیحمده علیها و یشرب الشربه فیحمده علیها[3]) «خداوند متعال از بنده‌ای که با خوردن هر لقمه و نوشیدن هر جرعه، خدا را ثنا می‌گوید راضی می‌شود.»

۴- سنت است که در ابتدا و پایان غذا، از نمک استفاده نماید. زیرا در نمک شفای هفتاد نوع مرض است.[4] با دست راست بخورید چه با قاشق و چه با چیز دیگر، زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لیأکل احدکم بیمینه و یشرب بیمینه و لیأخذ بیمینه و لیعط بیمینه[5]) «با دست راست بخورید و بنوشید، بدهید و بگیرید.»

در صورتی که به تنهایی غذا می‌خورید از کنار ظرف بخورید. و اگر همراه کسی می‌خورید از کناره‌ی جلو خود بخورید. عمر بن ابی سلمهؓ می‌گوید: «کودکی بودم در خانه‌ی پیامبرﷺ دستم در داخل کاسه می‌چرخید (از هر طرفی می‌خوردم) پیامبرﷺ به من

---

[1] متفق علیه.

[2] سنن ابی داود.

[3] رواه مسلم.

[4] فقه الاسلامی (زحیلی)ج۳ ص۵۳۶.

[5] ابن ماجه.

فرمودند: (یا غلام سمّ الله و کُل بیمینک و کُل مما یلیک)[1] «پسرم بسم الله بگو و با دست راست و ازجلوی خود، بخور.»

۵- نباید از غذا ایراد گرفت هر چند خوشمزه نباشد یا این که آن غذا را دوست ندارید. حضرت انس﷛ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ[2] هیچگاه از غذا عیب و ایراد نمی‌گرفتند اگر دوست داشتند می‌خوردند و گر نه آن غذا را بحالش می‌گذاشتند. البته گفتن بعضی ملاحظات در نحوه پخت یا مقدار نمک و غیره، برای متوجه نمودن همسر اشکالی ندارد ولی در صورتی که غذا برای شخص دیگری است این کار را نباید بکنند تا کسی اذیت یا افسرده نشود.

۶- اگر شخص با کسی در ظرف غذا شریک است و با هم می‌خورند مستحب است که با او صحبت کند و در خوردن عجله ننماید و زیاده‌روی نکند همچنین از ذکر چیزهایی که شخص را بی‌قرار نموده و مانع لذّت بردن او می شود اجتناب ورزد.

۷- مستحب است که معده پر نشود، زیرا با این کار محتویات معده کاملا غلیظ می‌شود و معده آب زیادی برای رقیق و هضم کردن لازم دارد، امّا چون جایی برای آب باقی نمانده، معده مجبور است از حدّ معمول خود بزرگ‌تر شود.

۸- حضرت مقداد بن معد یکرب﷛ روایت می‌کند که نبی مکرّم ﷺ فرمودند: مضرترین ظرفی که انسان آن را پُر می‌کند معده‌ی اوست. چند لقمه‌ای که توانایی انسان راحفاظت کند، برای او کافی است امّا اگر می‌خواهد بیشتر بخورد، معده را سه قسمت کند، یک سوم برای غذا، یک سوم برای آب و یک سوم دیگر برای راحت نَفَس کشیدن باقی بگذارد.[3]

اگر انسان شغل سختی دارد و نحوه‌ی کارش زیاد خوردن را اقتضا می‌کند یا بدنش ضعیف است و به غذای بیشتری احتیاج دارد، بهتر است وعده‌های غذا خوردن خود را بیشتر کند ولی در یک وعده، معده را خیلی پُر نکند. البته گاه‌گاهی به اندازه پرشدن معده خوردن هم اشکالی ندارد، چنانچه بعضی از اصحاب در مناسبت‌هایی این کار را می‌کردند امّا مسلمان نباید این کار را عادت خود قرار دهد.

۹- مستحب است که میهمان برای صاحب خانه دعای خیر و برکت کند و این به منزله‌ی تشکر از اوست. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمودند: (اللهم اطعم من اطعمنی و اسق من سقانی[4]) «الهی

---

[1] بخاري ومسلم.

[2] (كان لا يعيب مأكولاً إذا...) متفق عليه.

[3] رواه الترمذي.

[4] مسلم.

میزبان ما را بخوران و بنوشان» البته با هر زبانی که انسان دعا کند اصل سنت رعایت می‌شود.

۱۰- مبالغه در چیدن سفره و گذاشتن غذاهای زیادی که خورده نمی‌شود حرام است، زیرا نوعی، اسراف و اتلاف اموال می‌باشد.

۱۱- با حالت تکیه غذا خوردن کراهیت دارد. قول مختار احناف این است که خلاف اَولَی است[1]، زیرا یک نوع تکبر و سستی در اعضا پیش می‌آید. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لاآکل متکئاً) «یعنی من در حالت تکیه غذا نمی‌خورم» و این بیان حالتی توسط ایشان است ولی چیزی را امر نفرمودند. البته میوه و تنقلات را با حالت تکیه خوردن اشکالی ندارد.

۱۲- مستحب است که شخص در موقع نوشیدن یکباره مقدار زیادی آب ننوشد بلکه در دو یا سه دفعه بنوشد و در هر مرتبه خارج از ظرف نفس بکشد. حضرت انسؓ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ (کان یتنفس فی الشراب ثلاثاً[2]) « در اثنای نوشیدن سه مرتبه استراحت می‌کردند و خارج از ظرف نفس می‌کشیدند.»

۱۳- استفاده از نوشیدنی‌های شیرین مستحب است، زیرا آن‌ها گواراترند، نوشیدنی پیامبرﷺ نیز اینگونه بود.

۱۴- ایستاده یا نشسته نوشیدن جایز است، امّا نوشیدن در حالت نشسته افضلتر و بهتر است. البته پیامبراکرمﷺ آب زمزم را ایستاده میل می‌فرمودند.[3]

۱۵- خوردن و نوشیدن برای مردان و زنان در ظرف طلا و نقره حرام است. (تفصیل بیشتر دربحث لباس: استعمال طلا و نقره...)

۱۶- خوردن غذا بر روی میز و امثال آن یا خوردن با چنگال و چاقو و دیگر وسایل مکروه نیست.[4]

ذبح حیوانات[5]

ذبح، قطع رگ‌های گردن حیوان به قصد پایان دادن به حیات اوست.

ذبح با انجام شرایط آن مشروع می‌باشد و بهترین راه برای کشتن حیوان و استفاده از گوشت آن است، زیرا در محل ذبح رگ‌های اعصاب کم‌ترند لذا حیوان از بریدن این قسمت درد کم‌تری نسبت به بریدن بقیه بدنش می‌کشد. حکمت دیگر در ذبح، رعایت صحت و سلامتی

---

[1] اینگونه در رد المحتارآمده،البته مشهورهمان کراهیت است.

[2] متفق علیه.

[3] درجواز ایستاده یا نشسته نوشیدن دو حدیث روایت شده احیاء العلوم غزالی ج۲ ص ۶.

[4] البته سنت خوردن در کنار سفره بر روی زمین با دستهای تمیز وشسته شده است (مترجم).

[5] ردالمحتار ج ۱۶ ص ۲۹۳.

انسان است، زیرا خون – از لحاظ طبی- محل میکروب‌هاست و با ذبح، خون حیوان با سرعت بیشتر و طریقه‌ی راحت‌تری خارج می‌شود.

حکم ذبح

ذبح، شرط حلال شدن حیوانات حلال گوشت خشکی است که استفاده از گوشت و پوست حیوان را مباح می‌گرداند. درباره‌ی حیوانات غیر حلال گوشت:

از نظر احناف پوست حیوان حرام گوشت با ذبح پاک می‌گردد و احتیاجی به دباغی ندارد، رطوبت‌هایی که بر پوست باقی می‌ماند نیز اعتباری ندارند. امّا گوشت پاک نمی‌شود.

مالکی‌ها و بعضی از احناف معتقدند که ذبح حیوان حرام گوشت، پوست و گوشت را پاک می‌گرداند امّا خوردن آن‌ها حرام است چون از آن نهی شده‌ایم.[1]

شوافع معتقدند که ذبح در حیوانات حرام گوشت هیچ اثری نمی‌گذارد لذا قبل و بعد از ذبح حرامند.[2]

شرایط صحت ذبح

ذبح کننده باید مسلمان یا اهل کتاب (یهودی یا نصاری) باشد، پس ذبح ملحد، کمونیست، بت پرست، ستاره پرست و امثال آن جایز نیست.

بسم الله گفتن (برای کسی که یادش باشد). هر ذکری که خالص برای خدا باشد، صحیح است. البته گفتن «بسم الله و الله اکبر» سنت است.

اگر سهو نمود یا گنگ بود ذبیحه‌ی او حلال است. اشاره‌ی شخص گنگ به جای نام خدا معتبر است. امّا شوافع بسم الله گفتن را سنت می‌دانند، پس در نزد آن‌ها بسم الله گفتن شرط صحت ذبح نیست.

اگر شخص ذبح کننده با نامی غیر نام خدا مثل نام دوست یا همسایه یا رئیس گروه و یا شخص نصرانی با نام حضرت مسیح ذبح کرد، آن حیوان حرام و گوشت آن قابل خوردن نیست. اما اگر با نام خدا ذبح کرد و مناسبت ذبح، احترام به این‌ها بود، اشکالی ندارد.

قصد ذبح، یعنی اگر کسی چاقو را انداخت، چاقو هم گردن پرنده‌ای را قطع کرد – هر چند این کار اتفاق نمی‌افتد – چون قصد و اراده‌ی ذبح را نداشته، خوردن از گوشت این حیوان، حرام است.

اگر ضربه‌ای به حیوان برخورد کرده است باید در موقع ذبح زنده باشد و حتی در حالت احتضار هم نباشد (البته توضیحات بیشتر به زودی خواهد آمد).

---

[1] وعلیه فی شرح فتح القدیر:ج۸ص۶۴.

[2] نتیجه اختلاف بین شوافع واحناف ومالکیها در صورتی است که شخصی نماز بخواند و قسمتی از گوشت یا پوست حیوانات حرام گوشت که ذبح شده باشد به همراه نمازگزار باشد. در این صورت نمازش از نظرمالکیها و احناف درست است.ولی از نظر شوافع درست نیست(مترجم).

وسیله‌ی ذبح

وسیله‌ی ذبح از هر ماده‌ای که هست باید جارحه (تیز و زخمی کننده) و قاطعه (قطع کننده) باشد. انسان حق ندارد حتی در موقع ضرورت با دندان یا ناخن خود ذبح کند، هر چند تیز و بلند باشند. زیرا این عمل یک نوع وحشی‌گری است و ذبح نیست. مسلمان هم باید از وحشی‌گری و درنده خویی، پرهیزکند. حیواناتی که اینگونه کشته شوند، مردارند و خوردنشان حرام است.

طریقه‌ی ذبح[1]

در ذبح باید چهار رگ قطع گردد، یعنی حلقوم، مری و هر دو شاهرگ‌گردن (ودجان). محل ذبح هم ما بین حلق و لبه (فرورفتگی‌گردن) است.

حلقوم: مجرای هوا به طرف شش.

مری: مجرای غذا به طرف معده.

ودجان: دو شاهرگ بزرگ که خون را از قلب به سر می‌رسانند.

حلق: بالاترین قسمت گردن.

لبه: فرو رفتگی پایین گردن بالای سینه.

از نظر احناف حداقل باید سه رگ از چهار رگ قطع گردد. البته اگر قصداً رگ چهارم را قطع نکرده کراهیت دارد، زیرا فاصله ذبح تا مرگ حیوان را به تأخیر می‌اندازد. شوافع و حنابله می‌گویند: حداقل قطع شدن حلقوم و مری کافی است، زیرا با قطع شدن این‌ها زندگی پایان می‌یابد، پس بیشتر از این دو واجب نیست.

ذبح حیوان به یک بار نیز ضروری است و اگرشخص یک رگ را قطع کرد و بعد از مشغول شدن به کار دیگری، رگ بعدی را قطع نمود صحیح نیست، زیرا حیوانی که در حال ذبح بوده قبل از اتمام ذبح، در حکم مردار قرار می‌گیرد.

ذبح و نحر[2]

اگر در کشتن حیوان رگ‌های گردن قطع شود آن را ذبح می‌نامند. ذبح در گوسفندان و امثال آن یعنی حیواناتی که گردن کوچکی دارند سنت است.

اگر قطع در محل لبه (یعنی فرورفتگی زیر گردن و بالای سینه) باشد آن را نحر می‌نامند. نحر در شتر و حیواناتی که گردن درازی دارند سنت است. اگر شخصی شتر را ذبح و گوسفند را نحر نمود صحیح است امّا چون خلاف سنت است مکروه می‌باشد.

سنن ذبح

ذبح در روز انجام شود زیرا راحت‌تر بوده و درصد خطای آن کمتر است. و اگر در شب انجام می‌شود، بهتر است در جایی باشد که دارای نور کافی است. انجام ذبح بدون ضرورت در شب کراهیت دارد.

---

[1] ردالمحتار ج۶ص۲۹۴.

[2] ردالمحتار ج ۶ ص ۳۰۳.

تیز کردن چاقو به بهترین نحو. البته این کار را در جلو حیوان انجام ندهید، زیرا حیوان وسیله‌ی زخمی کننده را می شناسد همان‌طور که دیگر خطرها را احساس می‌کند و از ظاهر شدن آن رنج می‌برد. در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ نقل شده که فرمودند: (إن الله کتب الإحسان علی کل شئ فإذا قتلتم فأحسنوا القتله وإذا ذبحتم فأحسنوا الذبحه ولیحدّ احدکم شفرته و لیرح ذبیحته)[۱] یعنی « خداوند به احسان بر هر چیز، امر نموده است. پس به بهترین صورت صید و ذبح کنید، چاقو را خوب تیز کنید و (زود) حیوان را راحت نمائید.»

ذبح کننده و حیوان رو به قبله باشند. پیامبراکرمﷺ به همین حالت ذبح می‌کردند.

پای چپ شتر را در حالت ایستاده ببندید و آن را نحر کنید، امّا گوسفند را بر جانب چپ بخوابانید و ذبح کنید.

بعد از بسم الله، الله اکبر را اضافه کنید یعنی «بسم الله الله اکبر» بگوئید.

رگ‌های چهارگانه را کاملاً قطع کنید، زیرا به مرگ سریع حیوان کمک می‌کند. در موقع ذبح فوراً نخاع را قطع نکنید، زیرا حیوان درد بی‌فایده‌ی زیادی می‌کشد.

اگر گوسفندی در مقابل گوسفند دیگر ذبح شود، مکروه است.

در موقع ذبح و بعد از آن با حیوان با نرمی برخورد کنید و تا کاملاً نمرده است، پوست او را جدا نکنید.

اثر ذبح حیوان مادر در جنین

اگر حیوان مادر، جنین را قبل یا بعد از ذبح سقط نمود و آن جنین هنوز زنده بود حتماً باید ذبح شود تا حلال گردد. امّا اگر بعد از ذبح مرده یافته شد از نظر احناف حرام است و خورده نمی‌شود. ولی جمهور فقها و از جمله صاحبین از احناف (امام ابویوسف و امام محمد) معتقدند که جنین بعد از ذبح مادر اگر مرده بود حلال است، زیرا ذبح مادر برای جنین هم ذبح حساب می‌شود.[۲]

ذبح حیوانی که ضربه خورده یا مریض است.[۳]

آ) اگر با وجود ضربه خوردن یا مرض، هنوز حیوان کاملاً زنده است و ترس هلاک شدنش هم نیست، به اتفاق نظر ائمه ذبح این حیوان صحیح و خوردنش حلال است.

ب) اگر حیوان مشرف برهلاک بود:

از نظر احناف: تا زمانی‌که رمق حیات در حیوان باشد ذبحش جایز است و حیوان حلال می‌گردد. نشانه‌های حیات، صدا یا حرکتی که فقط از حیوان زنده سر می‌زند، مثل تکان خوردن

---

[۱] رواه مسلم واحمدوغیرهما.

[۲] جمهور ازحدیث «زکاة الجنین زکاة امه» استدلال می‌گیرند واین حدیث را یازده صحابی روایت کرده‌اند. نصب الرایه ج ۴ ص ۱۸۹ – نیل الاوطار ج۸ ص ۱۴۴.

[۳] ردالمحتار ج۶ ص ۳۰۸.

پا یا بسته بودن دهان است. بر خلاف سست و بی‌حرکت بودن پا یا باز بودن دهان، زیرا حیوان مرده دهانش باز و اعضایش بی‌حرکت است.

شوافع معتقدند که اگر حیات کاملاً در حیوان وجود داشت یا حرکات اختیاری انجام می‌داد، ذبحش صحیح است ولی اگر حرکات اختیاری نداشت، ذبحش صحیح نیست.

صید[1]

صید، مصدر باب صاد، یصید به معنی گرفتن است. و عبارتست از شکار حیوان وحشی با وسایل شکار که گرفتنش به سادگی امکان پذیر نیست.[2] البته بر حیوان صید شده هم صید گفته می‌شود. صید، امر مباحی است که قرآن و احادیث نبوی به آن اشاره دارد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾[3]

«برای شما صید دریا و طعام‌های آن حلال گردید تا برای شما و قافله‌ها منفعتی باشد، ولی شکار خشکی تا وقتی‌که محرم هستید (یعنی لباس احرام در تن دارید و هنوز از حالات احرام حج یا عمره خارج نشده اید) بر شما حرام گردیده است.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾[4]

«چون از احرام خارج شدید پس (می‌توانید) شکار کنید.»

در این باره احادیث زیادی وجود دارد همچنین اجماع و عمل امت نیز مؤید این مطلب است.

اثر صید

صید دو اثر واضح دارد:

حیوان صید شده ملک شخصی صیاد می‌شود.

اگر حیوان صید شده زخمی شد و قبل از اینکه شکارچی به آن برسد و آن را ذبح کند مرد، حیوان حلال است و خورده می‌شود، ولی اگر شکارچی، صید خود را زنده پیدا کرد باید آن را ذبح کند.

---

[1] ردالمحتارج ۶ ص۴۶۱.

[2] ردالمحتار اینگونه تعریف نموده کرده: کل ممتنع متوحش لا یمکن اخذه الا بحیلة.

[3] مائده ۹۶.

[4] مائده ۲.

قاعده‌ی کلی

اگر صیاد به صید خود رسید و آن را زنده یافت و ذبح نمود آن حیوان دیگر صید نیست بلکه ذبیحه است لذا احکامی که در اینجا بیان می‌کنیم به او تعلق نمی‌گیرد.

تمامی احکام بیان شده در این بحث مربوط به صیدهایی است که صیاد آن‌ها را مرده یا در حالت مرگ پیدا کند. یعنی در چه صورتی حلال است و شروط آن کدامند؟

شرایط صحت صید[1]

۱) صیاد باید مسلمان یا اهل یکی از کتب آسمانی سابق مثلاً یهودی یا نصرانی باشد. پس صید ملحد، بت‌پرست، ستاره پرست و امثال آن حرام است.

۲) نام خدا را در هنگام پرتاب آتش یا تیر یا رها کردن حیوانات شکاری به زبان گفتن. زیرا صید، جایگزین ذبح شده، لذا همانطور که در هنگام ذبح، احناف نام خدا را لازم می‌دانند برای صحت صید نیز، ضروری است. البته اگر به فراموشی یا سهواً ترک شد اشکالی ندارد. ولی در نزد شوافع بسم الله گفتن سنت است لذا حتی اگر از روی تنبلی هم ترک کرد، صید حلال است.

۳) وسیله شکار باید هم جارحه (یعنی تیز و زخمی کنده) و هم قاتله (قوی وکشنده) باشد. پس اگر قاتله بود امّا جارحه نبود، مثل عصا یا سنگ حیوان، مردار است و صید نیست و در تحت موقوذه داخل است. زیرا برای حفظ معنای شرعی ذبح، زخمی شدن حیوان ضروری است.

در حدیثی آمده که حضرت عدی بن حاتم؄ به پیامبراکرمﷺ عرض کرد من با معراض(نیزه) شکار می‌کنم. پیامبرﷺ فرمودند: اگر معراضی را انداختی و حیوان زخمی شد پس می‌توانی آن را بخوری ولی اگر دسته معراض به حیوان برخورد نمود آن حیوان را نمی‌توانی بخوری. معراض نیزه‌ای است که پیکان و پرنداشته باشد ولی اگر سر آن به حیوان برخورد کند گوشت را پاره می‌کند و خون جاری می‌شود. اما اگر از پهنا برخورد کند یا پاره نکند و خون جاری نشود و حیوان بمیرد آن حیوان مثل حیوانی است که با عصا یا سنگ کشته شده و حلال نیست.

بنابراین هر وسیله‌ای که گوشت را پاره کند و خون را جاری نماید صید با آن جایز است. امّا حیوانی که بر اثر کوبیدگی ضربه یا شکستگی اعضا مرده باشد و مرده‌ی آن پیدا شود در حکم موقوذه بوده، خوردنش در نزد جمهور فقها، حرام است.

از این مطالب حکم صید با فشنگ و گلوله سربی نیز مشخص می‌شود. گلوله‌های سربی پاره می‌کند و خون را جاری می‌نماید و می‌کشد و حتی از تیر و سر نیزه هم کشنده‌تر است پس صید با آن‌ها مباح است.

---

[1] فتح القدیر: التکمله ج ۸ ص ۱۷۵- ردالمحتار ج ۶ ص ۴۶۵ – المبسوط ج ۱۱ ص ۲۲۱ – مغنی المحتاج ج ۴ ص ۲۶۵ – المغنی والشرح الکبیر.

اگر حیوان با تفنگ‌های ساچمه‌ای، که فشنگ آن از نوع سرب گرد است کشته شده بود باید توجه شود که در صورت پاره شدن بدن حیوان و جاری شدن خون، حلال است. امّا اگر بدن حیوان پاره نشده بود و بر اثر ضربه یا شکستگی مرده بود خوردن آن حرام است. حکم وسایلی که خاصیت برندگی یا پاره کنندگی خود را از دست داده‌اند نیز همین است.

شرط حلال بودن صید

برای حلال شدن صید نیت لازم است. یعنی در موقع شکار، شکارچی باید با انداختن تیر یا شلیک گلوله یا رها کردن حیوانات شکاری قصد صید داشته باشد، نه قصد ایمنی و حفاظت یا بازی کردن. پس اگر شخصی برای جمع شدن مردم گلوله‌ای را شلیک کرد و گلوله به طور اتفاقی به پرنده‌ای برخورد نمود و آن را کشت در نزد احناف و حنبلی‌ها خوردن آن پرنده جایز نیست.[1]

به دنبال صید رفتن

وقتی تیر شکارچی به صید برخورد کرد، شکارچی باید به دنبال شکار خود برود و به کار دیگری که با شکار مناسبت ندارد مشغول نشود. زیرا اصل، به دنبال شکار رفتن است. پس اگر قصداً یا از روی تنبلی دنبال شکار را نگرفت و بعداً حیوان بر اثر زخم بدنش مرد، استفاده از این حیوان حرام است. امّا اگر به دنبال شکار رفت ولی آن را گم کرد و محل آن را نتوانست پیدا کند و بعداً آن را مرده یافت این حیوان حلال است زیرا هیچ اهمال و کوتاهی در دنبال گیری حیوان انجام نشده است.

اگر شکارچی، شکار خود را زنده یافت و هنوز حیوان زنده است و رمق حیات در او از حیوان ذبح شده بیشتر است، لازم است در صورت توانایی حیوان را ذبح کند تا حلال گردد. امّا اگر این توانایی را نداشت یعنی وسیله ذبح یا خود حیوان در دسترس نبود تا زمانیکه این توانایی را کسب نکرده بر او ذبح کردن لازم نیست. اگر این توانایی حاصل شد ولی حیوان مرده بود، خوردن آن حیوان حلال است. البته در صورتیکه حیوان را پیدا کرد و در او رمق حیات در حدّ حیوان ذبح شده بود یعنی حرکات ارادی نداشت، این حیوان در حکم حیوان ذبح شده یا صیدی که مرده، می‌باشد و خوردن و استفاده از آن حلال است.

حیوان شکارشده

صید دریا مباح است و برای حلال شدن آن شرطی از قبیل ذبح یا زخمی کردن لازم نیست. همین که گرفته شود، حکم ذبح را دارد.

صید حیوانات حلال گوشت خشکی، مباح است و صید، پوست، مو و گوشت آن‌ها را پاک می‌گرداند، همان طور که درباره‌ی حیوان ذبح شده همین حکم است.

---

[1] المغنی: المغنی والشرع والکبیر ج ۱۱ ص ۱۰ – خصوصاً چون بسم الله گفتن درنزد حنبلیها شرط حلال شدن است مرجع سابق ج۱۱ ص ۳.

صید حیوانات حرام گوشت هم مباح است تا انسان از پوست و موی آن استفاده کند و از شرآن در امان باشد اثر صید در این حیوانات مثل اثر ذبح در آن‌هاست. پوست این حیوانات وقتی از بدنشان کشیده شود پاک می‌گردد هر چند عادتاً در آن رطوبت وجود دارد. گوشت این حیوانات نیز پاک می‌گردد هرچند خوردنشان حرام است، مگر خوک که در هیچ صورتی پاک نمی‌شود.[1]

حیوانی که صید می‌شود برای این که گوشتش حلال و خوردنی شود باید از حیوانات وحشی حلال گوشت باشد مثل آهو، پرندگان و غیره.

صید حیوانات اهلی جایز نیست پس اگر به شوخی یا برای بازی، گوسفند یا گاو اهلی را شکار کرد این عمل صحیح نیست و اگر حیوان اهلی بر اثر صید مرد، خوردن آن حرام است. زیرا اصل در حیوانات، ذبح کردن است و چون حیوانات وحشی را نمی‌توان ذبح کرد، صید ضرورتاً جایگزین آن قرار گرفته است، البته در حیوانات اهلی ضرورتی وجود ندارد.

صید حیوانات در دو حرم شریف مکه و مدینه ناروا است چه شکارچی محرم باشد یا غیر محرم و چه در ماه‌های حرام باشد یا غیر ماه‌های حرام، زیرا این دو مکان، محل عبادت و امنیت هستند. خدای متعال می فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴾[2]

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لا ینفرصیده) و در مورد حرم مدینه فرمودند: (لا ینفر صیدها) پس صید حیوان و ترساندن حیوان صحیح نیست. حتی کشتن حیوانات موذی و مضر هم مباح نیست.

شکار با حیوانات

صید با حیوانات شکاری در صورتی که تعلیم یافته باشند، صحیح است. هر حیوانی که قابلیت تعلیم را داشته باشد صیدش نیز صحیح است، غیر از خوک که نجس است و استفاده از آن حرام می باشد.

حیوان شکاری باید شرایط زیر را داشته باشد

۱- تعلیم یافته باشد. پس صیدش در صورتی که برای صاحب خود - نه برای خود- صید کند، صحیح است. تعلیم یافته بودن سگ شکاری و امثال آن به این است که سه مرتبه از خوردن شکار خود امتناع ورزد. تعلیم یافتگی پرندگان شکاری این است‌که به محض صدا زدن صاحبش برگردد. البته در مورد پرندگان نخوردن از صید شرط نیست، زیرا دلیل تعلیم، ترک رویه‌ای است که حیوان به آن عادت‌کرده است. پس باید سگ و امثال آن، عادت خوردن از

---

[1] فتح القدیر التکمله ج ۸ ص ۶۴.
[2] عنکبوت ۶۷.

شکار و بزور از شکار دیگران خوردن را از سر به در کنند. پرندگان هم باید به محض این که صاحبشان آن‌ها را صدا زد، به طرف او بازگردند.

قاعده در شکار سگ و حیوانات شکاری مانند آن، این است که اگر حیوان، شکار خود را کشت و آن را نگه‌داشت، شکار صحیح است و اگر از آن خورد، شکار صحیح نیست. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (اذا ارسلت کلبک المعلم و سمیت فامسک و قتل فکل و ان أکل فلاتأکل فإنی أخاف ان یکون امسک علی نفسه) «اگر سگ شکاری خود را با نام خدا فرستادی و او حیوان را شکار کرد و نگه‌داشت. پس آن را بخور و اگر مقداری از شکار را خورد، از آن نخور زیرا می‌ترسم که بقیه را برای خود نگه داشته باشد.» البته نخوردن پرندگان شکاری از شکار خود در نزد احناف شرط نیست.

۲- حیوان شکاری با فرمان صاحب خود به دنبال شکار برود اگر چه صاحبش صید معینی را برایش تعیین نکرده باشد.

اگر حیوان شکاری صیدی را دید و بدون دستور صاحبش رفت و آن را شکارکرد و کشت، خوردن از آن جایز نیست.

اگر شکارچی حرکتی را احساس کرد و حیوان خود را فرستاد و حیوان، شکاری را دید و آن را شکار کرد صحیح است، زیرا صاحبش آن را برای شکار فرستاده است. همچنین اگر شکارچی، حیوان شکاری خود را برای شکار فرستاد اما حیوان، شکار دیگری را گرفت، در نزد احناف صحت این شکار مورد تأیید است.

۳- در کشتن شکار، حیوان غیر تعلیم یافته با حیوان شکاری همکاری نکند. پس اگر شکارچی سگ تعلیم یافته‌ی خود را فرستاد و در شکار، سگ دیگری نیز با او کمک کرد، اگر سگ دوم تعلیم یافته بود خوردن از صید جایز است و گر نه جایز نیست.

حیوان شکاری باید شکار را زنده نگه دارد تا شکارچی آن را ذبح شرعی نماید، یا اینکه حیوان را زخمی کند تا بمیرد. پس اگر حیوان را خفه کرد یا به او صدمه‌ای رساند که زخمی نشد و بر اثر آن مرد، در نزد جمهور فقها استفاده از آن جایز نیست[1]. اما امام شافعی(ره) می‌فرماید: «مباح است زیرا برای صاحب خود آن را نگه داشته است و نیز تعلیم دادن حیوان در اینکه بدون زخمی کردنِ شکار، آن را نکشد،کار سختی است.»

لباس

حلال و حرام در لباس

لباس، پوشش مصنوعی زیبایی است که انسان با آن بدن خود را می‌پوشاند. لباس کار، مظهر شغل انسان است و لباسی که در اجتماع می‌پوشد نشانه‌ی شخصیت اجتماعی اوست.

---

[1] ردالمحتار ج ۵ ص۳۲۸ تکمله فتح ج۸ ص ۱۸۰.

پوشیدن لباس دارای اهداف و احکام و آدابی است. لباس:

گاهی فقط برای پوشیدن عورت است.

گاهی برای دفع سرما و گرماست.

گاهی فراتر از این‌ها و برای اتخاذ روشی پسندیده است.

گاهی برای زیبایی و تجمل گرایی است.

تمام این مقاصد در شریعت مقصود و مباحثند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴾[1]

«ای بنی آدم! هر آینه ما برای شما لباسی فرود آوردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند و برای شما زینت و آرایش است. ولی لباس تقوا بهتر است.»

جنس انواع لباس‌ها متفاوت است، بعضی حیوانیند مثل پشم و پوستین، بعضی گیاهیند مثل پنبه وکتان، بعضی هم صنعتیند مثل نایلون. استفاده از انواع آن‌ها نیز جایز است، بجز ابریشم حیوانی که برای مردان حرام و برای زنان روا است. به اعتبار اینکه استفاده از تمام پوشیدنی‌هایی که برای زینت و آرایش استعمال می‌شوند طلا، نقره، مروارید، یاقوت، لؤلؤ و دیگر زیور آلات، مطلقاً برای زنان جایز است و طلا، نقره و ابریشم با وجود آن که برای زنان حلالند بر مردها حرام می‌باشند. حال به شرح هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم:

ابریشم

ماده‌ای لطیف، زیبا و براق است که از زمان‌های بسیار قدیم تا حال مشهور بوده و هست. در حال حاضر ابریشم به دو نوع از الیاف گفته می‌شود.

اوّل: ابریشم نباتی یا مصنوعی: چون ماده‌ی اصلی ساخت این نوع ابریشم را از نباتات می‌گیرند، آن را ابریشم نباتی می‌نامند. درختان و چوب‌ها، ذخیره کننده ماده‌ی اصلی آن، به نام سلولز هستند، که با قطعه قطعه کردن و انجام امور صنعتی، ماده‌ی چسبنده و شیره مانندی به دست می آورند و بعد آن را به‌صورت رشته‌های بلندی درمی‌آورند که در تهیه‌ی پارچه‌ها و لباس‌های ابریشمی ازآن استفاده می‌کنند. این نوع ابریشم جایز و در تحریم داخل نیست.

نوع دوّم: ابریشم حیوانی است. یعنی رشته‌هایی که کرم ابریشم آن را می‌سازد.

کرم ابریشم، کرم کوچک و نسبتاً درازی است که طول آن تقریباً به اندازه یک انگشت می‌رسد.

---

[1] اعراف ۲۶.

این کرم از برگ‌های گیاهان و درختان استفاده می‌کند و وقتی به سن معینی رسید به گوشه‌ای پناه می‌برد و با تنیدن تار، خانه‌ی کوچکی شبیه خانه عنکبوت برای خود می‌سازد و بعد شروع به تنیدن تار به دور خود می‌کند تا اینکه در داخل حفاظ کاملی قرار می‌گیرد که شبیه تخم کبوتر است و آن را پیله می‌گویند. اگر این پیله به همین حالت رها شود پروانه‌ی سفید زیبایی از آن بیرون می‌آید که با جفت گیری تعداد زیادی تخم می‌گذارد و این تخم‌ها در موعد مقرر به کرم‌های کوچک به اندازه‌ی مورچه تبدیل شده، رشد و نمو می‌کنند و چرخه حیات را می‌چرخانند. پیله‌ها را قبل از خارج شدن پروانه یا بعد از آن، به رشته‌هایی تبدیل می‌کنند که پارچه‌ها و لباس‌های ابریشمی از آن‌ها تهیه می‌شود.

لازم به تذکر است که بحث‌ها و احکام شرعی درمورد همین نوع ابریشم است.

احکام ابریشم

پوشیدن ابریشم خالص در شریعت برای مردها، حرام و برای زنان، جایز است. حضرت علی‌ﷺ روایت می‌کندکه پیامبرﷺ ابریشم و طلا را در دست راست و چپ خود گرفتند و فرمودند: (انّ هذین حرام علی ذکور امتی[1]) «این دو بر مردان امتم حرامند.»

در حدیث دیگری فرمودند: (حرّم لباس الحریر و الذهب علی ذکور امّتی و أحلّ لنسائهم[2]) «پوشیدن طلا و نقره برای مردان امتم حرام و برای زنان جایز است.» پوشیدن طلا و ابریشم خالص به اجماع فقها بر مردان حرام است.

احکام استعمال ابریشم در لباس مردان

۱- پوشیدن لباس‌های ابریشمی بر مردان حرام است، چه تمام بدن را بپوشاند و چه فقط قسمت کوچکی مثل سر را بپوشاند. البته در صورت ضرورت، استعمال ابریشم جایز است. مثلاً فردی حساسیت دارد یا به مرض پوستی مبتلا شده و فقط ابریشم برایش تجویز گردیده است. پیامبر اکرمﷺ نیز به حضرت عبدالرحمان بن عوفﷺ و حضرت زبیربن العوامﷺ اجازه دادند تا به علت بیماری از ابریشم استفاده کنند.[3] در گذشته پوشیدن ابریشم در جنگ جایز بود تا با براقیت خود به ترساندن دشمن کمک کند یا اذیت سلاح را از انسان دورکند. اما این دو سبب در این زمان دیگر مناسب نیستند، زیرا پارچه‌های نخی و پنبه‌ای دیگر ساخته شده که از ابریشم کارایی بهتری دارند و همچنین پوشیدن ابریشم در جنگ‌ها دیگر مناسب شمرده نمی‌شود.

۲- تزیین لباس با مقدار کمی از ابریشم جایز است. به شرطی‌که مقدار کمی تکه دوزی یا کناره دوزی شده یا پارچه‌ای به طول و عرض سه تا چهار انگشت در لباس استفاده شده باشد.

---

[1] رواه ابوداود وابن ماجه.

[2] رواه الترمذی عن ابی موسی‌الاشعری.

[3] رواه الترمذی عن ابی موسی‌الاشعری.

زیرا (نهی رسول اللهﷺ عن لبس الحریر الا موضع اصبعین او ثلاث او اربع[1]) «پیامبر اکرمﷺ از پوشیدن ابریشم نهی فرمودند: مگر اینکه به اندازه‌ی دو یا سه یا چهار انگشت باشد.» به علاوه، کناره‌های جبه‌ای که پیامبرﷺ می‌پوشیدند با پارچه‌ی ابریشمی دوخته شده بود.

۳- لباس‌های ابریشمی اگر تار و پودش هر دو ابریشم باشد، حرام است. اما اگر تار، ابریشم و پود از جنس دیگری باشد یا پود، ابریشم و تار از جنس دیگری باشد، باید بررسی شود که اگر در ظاهر لباس، ابریشم غالب بود، پوشیدنش حرام است. زیرا در حکم پوشیدن ابریشم خالص است. اما اگر ظاهرکلی پارچه، ابریشم نیست، استفاده از آن جایز است به دلیل اینکه زینت و رفاه آن منعدم گردیده است.

۴- پوشیدن ابریشم و یا استفاده از آن به هر نحوی که مشابه پوشیدن باشد، حرام است؛ یعنی، انداختن بر روی شانه‌ها یا دور گردن یا پیچیدن بر تمام بدن نیزحرام است.

سؤال: آیا فرش کردن و نشستن بر روی ابریشم جایز است؟

قول ارجح در نزد امام ابوحنیفه(ره) این است که مطلقاً برای زنان و مردان جایز است[2]. همچنین انداختن پارچه‌های ابریشمی بر روی در و دیوار خانه و از آن به صورت پرده استفاده کردن، به شرطی که به قصد تکبر و تفاخر نباشد، جایز است. زیرا در نزد احناف فقط پوشیدن ابریشم حرام است.

۵- در نزد احناف ولیِ کودک نیز حق ندارد که طلا و لباس ابریشمی را به پسران صغیر تحت تکفل خود بپوشاند، زیرا همان طورکه پوشیدن حرام است، پوشاندن هم حرام است[3].

اما در نزد امام شافعی (ره) این عمل حرام نیست، زیرا صغیر مکلف نیست. البته به محض بزرگ و بالغ شدن باید آن را ترک کند.

طلا و نقره

طلا و نقره دو سنگ معدنی گران قیمتند که از قدیم الایام به عنوان پول نقد اصلی به شمار می‌روند. (البته امروزه فقط طلا اعتبار دارد و نقره ارزش واقعی خود را از دست داده است). پوشیدن طلا یا از آن به عنوان انگشتر استفاده کردن برای مردان حرام است.

حضرت علیؓ روایت می‌کند: که پیامبر اکرمﷺ طلا و ابریشم را در دست راست و چپ خود گرفتند و فرمودند: (انّ هذین حرام علی ذکور امتی) «این دو بر مردان امتم حرامند.»

بنابراین پوشیدن هر شئ طلا مثل دستبند، انگشتر بزرگ یا کوچک، حلقه‌ی نامزدی و یا حتی کمتر از این‌ها هم حرام است.

[1] مسلم،نسب الرأیه ج۴ص۲۲۵.

[2] این قول امام ابوحنیفه(ره)است که صاحب بدائع الصنائع در ج۵ ص۱۳۱ آن را آورده است.در نزد صاحبین این عمل مباح نیست فتح القدیر ج۸ ص۹۲ ردالمحتار ج۶ص۳۵۵ هدایه ج۴ ص۳۶۶.

[3] فقه الاسلامی و ادلته ج۳ص۵۵۰،القوانین الفقهیه ص۲۸۹.

در حدیثی آمده که نبی کریمﷺ انگشتر طلائی را در دست شخصی دیدند، آن را کشیدند و بیرون انداختند و فرمودند: (یعمد احدکم إلی جمرة من نار فجعلها فی یده) «بعضی از شما پاره‌ی آتشی را برمی‌دارد و آن را در دست خود قرار می‌دهد.» بعد از این که پیامبرﷺ تشریف بردند، به آن شخص گفته شد انگشترت را بردار. او گفت: هرگز چیزی را که پیامبر اکرم ﷺ بیرون انداختند برنمی‌دارم.[1]»

البته در صورت ضرورت، استفاده از طلا هم به اندازه‌ی ضرورت جایز است[2]. پیامبر اکرمﷺ به عرفجه بن اسعدﷺ که بینی او قطع شده بود امر فرمودند: که به عوض آن بینی طلائی برای خود بسازد تا آن محل را بپوشاند. در گذشته نیز دندان‌های مصنوعی را با روکش طلائی می‌ساختند، تا اینکه جای‌گزین آن ساخته شد.

نقـــره

نقره سنگ معدن گران قیمت معروفی است که پیامبر اکرم ﷺ از استعمال آن نهی فرمودند. البته در انگشتر نقره و زیورآلات شمشیر یا کمربندِ آن و امثال اینها اجازه فرمودند، به شرطی که نقره در محل تماس دست نباشد تا مشابهت به استعمال نقره در اعضا نگردد. در مورد انگشتر هم بهتر آن است که از یک مثقال تجاوز نکند.

انگشتر نقره

استعمال زیورآلات از سنگ‌های معدنی در بدن مرد جایز نیست. پیامبر اکرمﷺ مدت زیادی انگشتر نداشتند تا اینکه لازم شد نامه‌هایی را برای پادشاهان ممالک دیگر بفرستند، صحابهﷺ مشوره دادند که بنابر مصلحت زمان مهری داشته باشید تا نامه‌های خود را ممهور نمائید. لذا پیامبر اکرمﷺ انگشتری ساختند که در نگین آن نقش «محمد رسول الله» در سه سطر حک شده بود. عده‌ای از اصحاب هم شروع به استفاده از انگشترهای نقره نمودند پیامبر اکرمﷺ از آن نهی نفرمودند، البته دستور دادند که نقش آن را «محمد رسول الله» نکنند، زیرا آن نقش مهر رسمی و حکومتی دولت نبی اکرمﷺ بود، می‌فرمودند: (من اراد ان یصوغ علیه فلیفعل و لا تنقشوا علی نقشه) «اگر می‌خواهید (انگشتر خود را) حکاکی کنید مانعی نیست البته نقش (انگشتر مرا) بر آن حک نکنید».

پیامبر اکرمﷺ گاهی انگشتر خود را در انگشت کوچک (خنصر) دست راست یا چپ می‌کردند. احادیثی هم در این‌باره روایت شده است. البته وقتی به بیت الخلاء می‌رفتند انگشتر را بیرون می‌آوردند.[3]

---

[1] رواه مسلم.

[2] ردالمحتار ج۶ ص۳۲۶ –فتح القدیر ج۸ص۹۶.

[3] رواه الترمذی والنسائی – جامع الاصول ج۴ ص۷۲۵.

آیا انگشتر در دست راست بهتر است یا در دست چپ؟ بعضی از فقها معتقدند که اگر برای زینت استعمال می‌شود، در دست راست باشد و اگر برای مهر زدن است در دست چپ بهتر است. بقیه‌ی علما معتقدند که افضلیتی در این باره وجود ندارد، زیرا هر دو مورد از پیامبراکرمﷺ نقل شده است.

پیامبر اکرمﷺ از پوشیدن انگشترهای مسی و آهنی نهی فرمودند، چون این‌ها زنگار می‌گیرند و علامت فقر هم در این دو مشهود است. همچنین توصیه فرمودند که وزن انگشتر نقره بدون نگین از یک درهم مثقال[1] (معادل پنج گرم) تجاوز نکند. احناف به همین قول فتوی داده‌اند. اما شوافع معتقدند که هر چند عادت بر همین است اما اگر در بین مردم بیشتر از این هم رواج یافت اشکالی ندارد، البته شخص نباید از حد عرف محل خود تجاوز کند.

نگین یا سنگ انگشتری می‌تواند از مروارید، الماس، یاقوت و یا هر سنگ قیمتی دیگری باشد. پوشیدن انگشتر در انگشت‌های سبابه (اشاره) و وسطی کراهیت دارد. در این باره حدیثی از حضرت علیؓ نقل شده است که پیامبر اکرمﷺ از این کار نهی فرمودند.[2]

استعمال طلا و نقره

خود را با طلا و نقره آراستن برای زنان جایز و برای مردان حرام است، مگر انگشتر نقره که توضیحش گذشت. اما استفاده از طلا و نقره در وسایل و ظروف خانه مطلقاً بر مرد و زن حرام است. لذا مرد و زن حق خوردن و نوشیدن در ظرف‌ها و یا با قاشق‌های طلا و نقره را ندارند. در حدیثی از حضرت حذیفهؓ روایت شده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لا تلبسوا الحریر و لاالدیباج،ولا تشربوا فی آنیه الذهب والفضة و لاتأکلوا فی صحافها فإنها لهم فی الدنیا و لکم فی الاخره[3]) «ابریشم و دیباج را نپوشید و در ظرف‌های طلا و نقره نخورید و ننوشید. استعمال این‌ها برای غیر شما در دنیاست و برای شما در آخرت است.» در حدیث دیگری حضرت ام‌سلمهؓ روایت می‌کند که نبی مکرمﷺ فرمودند (من شرب من إناء من ذهب او فضة فانما یجرجر فی بطنه نار جهنم) «کسی که در ظرف طلا یا نقره بنوشد او در شکم خود آتش جهنم را افروخته است.»

همان طورکه استعمال طلا و نقره در ظروف خورد و نوش، حرام است. استعمال آن‌ها در ظروف و وسائل دیگر نیز حرام است. هر چند خیلی کوچک مثل میل سرمه دان یا روکش قلم باشد.

---

[1] درهم مثقال پنج گرم و درهم زکات۲/۷۵گرم می‌باشد.

[2] رواه مسلم والترمذی وانظر احکام خاتم الفضة فی ردالمحتارج۶ ص۳۶۰- بدائع الصنائع ج ۵ ص. ۱۳۳-الحظروالاباحةللشیبانی‌ص۴۳.

[3] رواه البخاری ومسلم.

تزیین با ظرف‌های طلا و نقره

از نظر احناف[1] صرف تزیین خانه با ظروف طلا یا نقره، نه برای استعمال، به شرطی که در آن خودپسندی و تکبر نباشد، جایز است. کسی که به این کار علاقه دارد بهتر است که زیاد خود را به این عمل مشغول نسازد، زیرا امکان بروز غرور و طغیان در او وجود دارد. پس اگر در او عجب و تکبر پدیدار شد، این تزیین نیز حرام است و حتماً باید آن را بردارد یا اینکه آن را بپوشاند.

حنابله می‌گویند:[2] استفاده از ظروف طلا و نقره به هر نحوی حرام است ولو برای بکارگیری و استعمال نباشد. زیرا هر چه استعمالش مطلقاً حرام است. استفاده‌ی شبیه استعمال هم حرام است هرچند ممکن است این شباهت در غیر آن، صحیح هم باشد.

شوافع می‌گویند:[3] چون یک نوع اسراف است پس حرام می‌باشد.

استعمال ظرف‌های مضبب (تعمیرشده)

تعمیر و اصلاح را تضبیب گویند و عبارت است از پوشاندن و تعمیر شئ و داخل کردن قسمت‌های آن در یکدیگر اگر ظرفی (که استعمال آن جایزاست) شکست یا سوراخ شد، آن وقت با طلا یا نقره تعمیر گردید، استعمال آن جایز است. زیرا این قسمت کوچک تابع ظرف قرار می‌گیرد و چون متبوع معتبر است نه تابع، لذا استعمال آن جایز است. درکتاب بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۳۳ به این مطلب اشاره شده است.

دلیلی واضح بر این ادعا: پیامبر اکرمﷺ ظرفی از چوب نضار (که چوب مرغوبی است) داشتند که شکست و آن را با سیمی از جنس نقره تعمیر نموده، استفاده می‌کردند. حضرت انس﷛ می‌گویند: (لقد سقیت رسول الله ﷺ من هذا القدح اکثر من کذا وکذا[4]) «بارها و بارها با این ظرف پیامبراکرمﷺ را سیراب کرده‌ام».

شوافع معتقدند: اگر تعمیر با نقره باشد جایز است و اگر با طلا باشد، جایزنیست.

آب طلا و نقره: اشیائی که با آب طلا و نقره یا آب نقره‌ی خالص تزیین و لعاب داده می‌شوند مطلقاً مباحند. زیرا طلایی که در آن‌ها استفاده شده، آب طلا است و در صورتیکه در مقابل آتش گداخته شوند هم چیزی از آن‌ها حاصل نمی‌شود.[5]

آیا استفاده یا پوشیدن این وسایل برای مردان (مثل زنجیر یا انگشتری که با آب طلا لعاب داده شده است جایز است؟)

---

[1] ردالمحتار ج ۶ ص ۳۵۴- المبسوط ج ۳۰ ص ۲۸۳.

[2] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج ۱ ص ۶۴ و ج ۲ ص ۶۱۰.

[3] المجموع شرح المهذب ج ۱ ص ۲۵۱.

[4] رواه البخاری فی الاشربه.

[5] بدائع الصنائع ج ۵ ص ۲۳۳.

هر چند پوشیدن و تزیین خود و همسر با این گونه وسایل جایز است، امّا احتیاطاً کراهیت دارد. خصوصاً وقتی در بین مردم ظاهر شود، زیرا یک نوع مشابهت به زنان است یا مشابهت به کسانی است که از امر خدا و رسول سرپیچی می‌کنند و اصل طلا و نقره را می‌پوشند.

احکام لباس

پوشیدن لباس: مقاصد، اهداف و حالاتی دارد که بر هر کدام احکامی مرتب است.

پوشیدن لباس فرض است

آ) به مقداری‌که عورت را بپوشاند بر مرد و زن فرض است. عورت مرد در هر حال از زیر ناف تا زیر زانو است. عورت زن بنا بر اینکه اطرافیانش چه کسانی باشند و عورت بچه به این که در چه سنی باشد فرق می‌کند. که به زودی با تفصیل بیان خواهیم کرد.

واجب است لباسی که عورت را می‌پوشاند تا حدی ضخیم باشد که کاملاً عورت را بپوشاند لذا اگر آن لباس نازک بود و رنگ پوست از آن نمایان می‌گشت، حق ندارد با آن لباس در بین مردم ظاهر شود، نماز خواندن هم در آن لباس جایز نیست. در این صورت یا باید لباس خود را عوض کند یا اینکه لباس ضخیمی روی آن بپوشاند تا پوشیدن عورت، کاملاً رعایت شود.

ب) به اندازه‌ای که انسان را از گرما و سرما حفاظت کند، نیز فرض است.

در زمستان وقتی هوا خیلی سرد است لازم است که انسان برای حفاظت از سرما خود را کاملاً بپوشاند، خصوصاً وقتی از خانه خارج می‌شود.

در تابستان هم لازم است که خود را از گرمای خورشید و داغی هوا حفاظت نماید.

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿ وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾[1]

« خود را بدست خود در هلاکت نیندازید» در حدیث شریف آمده (وان لبدنک علیک حقاً... فاعط کل ذی حقّ حقه)[2] «بدن شما هم برشما حقی دارد... پس حق هر صاحب حقی را ادا کن.»

پوشیدن لباس سنت است

پوشیدن لباس‌هایی در حد متوسط که با حالات فردی و اجتماعی انسان مناسبت دارد، سنت است. همچنین مسلمانی که استطاعت مالی دارد، مکروه است که لباس‌های فرسوده و مندرس بپوشد. در حدیثی است که شخصی با لباس‌های کهنه به خدمت پیامبر اکرم ﷺ حاضر شد، ایشان فرمودند: (الک‌مال؟ قال: نعم. قال: من ایّ المال؟ قال: من کل المال قد اعطانی الله

---

[1] بقره ۱۹۵.

[2] رواه البخاری ومسلم.

تعالی، قال: فإذا آتاک الله مالاً فلیُرنعمةَ الله علیک وکرامته[1]) « مال داری؟ گفت: بله فرمودند: چه نوع مالی؟ عرض کرد: از هر نوع مالی خداوند به من عنایت کرده است. فرمودند: در این صورت باید بخشش‌هایی را که خداوند به تو عنایت کرده نمایان سازی.»

این که انسان بهترین لباس‌های خود را در جمعه و اعیاد و دیگر مناسبت‌های دینی و اسلامی بپوشد نیز سنت است. پیامبر اکرمﷺ پوستین فنکی[2] داشتند که آن را در اعیاد و هنگام استقبال از لشکرها می‌پوشیدند.

پوشیدن لباس مکروه است

در صورتی که وصف مکروهی داشته باشد. (تفصیل بیشتر در آداب لباس)

سؤال: آیا پوشیدن لباس سرخ یا زرد رنگ برای مردان مکروه است؟[3]

جواب: قول راجح آن است که مکروه نیست مگر در صورتی که مشابهت به زنان شود. مثلاً رنگی است که مخصوص زنان است یا اینکه مردان آنرا نمی‌پوشند.

پوشیدن لباس حرام است

اگر لباس را برای تکبر و فخرفروشی می‌پوشد.

وقتی در پوشیدن لباس اسراف و تبذیر کند.

در صورتی که از مال حرام بپوشد.

بلند کردن لباس

بلند کردن لباس (عبا، پیراهن و شلوار) به قصد فخر فروشی و تکبر، حرام است.[4] در حدیثی از حضرت ابن‌عمرﷺ روایت شده که نبی‌اکرمﷺ فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیامة.» «کسی که به قصد تکبر لباس خود را بلند کند، خدای متعال با نظر رحمت به او نمی‌نگرد.» ابوبکر صدیق ﷺ عرض کرد: لباسم گاهی آویزان می‌شود مگر این که آنرا نگه دارم.[5] پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (إنّک لست ممن یفعله خیلاء[6]) «تو از کسانی‌که این‌کار را از روی تکبر انجام می‌دهند نیستی.»

---

[1] اخرجه النسائی.

[2] جبه‌ای از پوست روباه خالدار که از مرغوبترین پوستینهاست ودر مصر معروف است.

[3] ردالمحتار ج۶ ص ۳۵۸ چاپ بیروت دارالفکر «الحظر والاباحة، اللباس».

[4] در فتاوای هندیه ج۵ ص۳۳۳ آمده:شلوارو لباس مرد از شتالنگ بلندتر نباشد و لباس زن باید بلند باشد که تا پشت پاها را بپوشاند. اگر شلوار مرد بدون تکبر از شتالنگ بلندتر بود باز هم کراهیت تنزیهی دارد.(مترجم).

[5] چون درآن زمان لنگ می‌پوشیدندگاهی قسمت بالای لنگ سست شده کناره‌های لنگ پایین می‌آمد و روی پا را می‌پوشاند(مترجم).

[6] رواه البخاری و مسلم.

اگر در بلند کردن لباس فخر فروشی مراد نباشد، این عمل حرام نیست.در مسلم روایتی است که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (من‌جر ثوبه لا یرید بذلک الا المخیلة، فان اللهﷻ لا ینظر الیه یوم القیامة). «کسی که لباس خود را بلند می‌کند و از این عمل جز تکبر و فخر فروشی قصد دیگری ندارد خدای متعال روز قیامت به او نظررحمت نخواهد کرد.» مراد از تکبر خود بزرگ بینی و حقیر دانستن دیگران است.

قطعاً بلندتر نمودن لباس از حد معمولی- همچنین کشیده شدن آن بر روی زمین به علت بلندی- غالباً از نشانه‌های متکبرین بوده است[1].

آداب لباس

رعایت حالات و آداب اجتماعی در پوشیدن لباس زیبنده‌ی مسلمان است تا از تک روی به دور مانده، با رعایت سلیقه‌های صحیح و اسلامیِ مردمِ محلِ خود، از اساس جامعه دور نشود.

هر چند برای مرد، پوشیدن از زیر ناف تا زیر زانو فرض است، اما این بدان معنا نیست که شخص فقط با پوشیدن عورت در منظرمردم وارد شود یا اینکه با زیر شلواری و لباس خانه در بازار راه برود و با همین حالت به خانه‌ی دیگران قدم بگذارد. البته درصورتی که این حالت در بین مردم متعارف بود اشکالی ندارد، زیرا حالتی کلی و عادی است که همه‌ی مردم در جامعه‌ی خود دارند. اما خارج شدن با حالت مذکور در بین مردمی که عادتشان اینگونه نیست، از دیدگاه عقل و شرع امری قبیح است.

همان طورکه شریعت در مورد پوشیدن لباس برای ستر عورت و حفاظت بدن به ما دستور داده است ما را در اتخاذ رویه‌ای مناسب و زیبا و مراعات قواعد متعارف جامعه نیز مأمور ساخته است.

می‌توان قواعد و آداب لباس را این گونه بیان کرد

۱. هر لباسی که به صورت ردا و عبا پوشیده شود، شرعی و صحیح است و هر لباسی که به پوست بدن چسبیده است باید به اندازه‌ای ضخیم باشد که رنگ پوست بدن را نمایان نسازد و گرنه ساتر محسوب نشده، باید تعویض گردد یا لباس دیگری روی آن پوشیده شود.

---

[1] « علامه مفتی محمد تقی عثمانی (حفظه الله تعالی) در تکمله فتح الملهم می‌نویسد: علت اصلی در تحریم بلندکردن شلوار و لباس از شتالنگ تکبر(خیلاء) است. اما تحقق تکبر امری مخفی است که چه بسا خود شخص هم ممکن است این حالت را درک نکند، پس سبب، قائم مقام علت قرار می‌گیرد و هرگاه شلوار یا پیراهن از کعبه (شتالنگ) بلندترشد، منع از آن هم لازم می‌گردد. مگر در صورتی که این امر به طور غیر ارادی اتفاق افتد، زیرا در این حالت عدم تکبر، یقینی است، یعنی تکبر در امور غیرارادی وجودندارد. از این جهت پیامبراکرمﷺ به حضرت ابوبکرصدیقؓ فرمودند:«لست ممن فعله خیلاء»(تکمله‌فتح‌الملهم ج۴ ص۱۲۳)» (مترجم).

۲. لباس نباید آنقدر تنگ یا نازک باشد که عورت را مجسم نموده، برآمدگی و فرورفتگی آن را نمایان سازد. زیرا هر نفس سلیمی عادتاً از آن بیزار است و در آن احساس راحتی نمی‌کند.
۳. نباید در رنگ یا قطعات لباس مرد، آنچه مخصوص زنان است و مردها غالباً آن را نمی‌پوشند، یافت شود. زیرا مرد با مشابهت به زنان، گنهکار می‌شود. پوشیدن لباس‌های قرمز یا زرد برای مردان نه مکروه است و نه حرام، مگر حالتی که مخصوص زنان باشد یا در بین مردها متعارف نباشد. همچنین زنان و دختران هم باید از پوشیدن لباس‌های مردانه اجتناب ورزند تا با مشابهت به مردان گنهکار نشوند.
۴. تغییر مدل لباس و استفاده از پارچه‌های متفاوت با رنگ‌ها و نقش‌های مختلف، امری طبیعی است که نوگرایی جامعه آن را می‌طلبد و در آن کراهیت شرعی وجود ندارد.
۵. مکروه است که مسلمان قصداً لباس کهنه و کوتاه بپوشد تا فقر خود را اعلان نماید، یا اینکه تظاهر به فقر کند، زیرا این اعمال با کرامت مسلمان مناسبتی ندارد و تواضع هم نیست. تواضع نیز امری قلبی است. اما اگر لباس‌های خشن و معمولی را می‌پوشد تا به رفاه و تنعم عادت نکند، اشکالی ندارد.

۶. پوشیدن عبا یا هر گونه لباسی به قصد زیبایی و اظهار نعمت‌های خداوند، امری پسندیده و شرعی است. احادیث متعددی در این باره وارد شده است. از آن جمله طبرانی روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (انّ المؤمن أخذ عن الله أدباً حسناً، إذا وسّع علیه وسّع علی نفسه[۱]) «مؤمن از خدای متعال ادب و رویه‌ی نیکی را کسب می‌کند، وقتی که خداوند به او وسعت در دنیا عنایت می‌کند او هم برخود (و خانواده‌ی خود) فراخی و وسعت را ارزانی می‌دارد.»

بیهقی هم روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (انّ الله تعالی اذا انعم علی عبد نعمةً یحب ان یری اثر نعمته، ویکره البؤس و التباؤس، ویبغض السائل الملحف و یحب الْحَیّی المتعفف[۲]) «خداوند متعال وقتی به بنده‌ی خود نعمتی را عنایت می‌کند دوست دارد که اثر نعمتش نمایان شود و فقر و تظاهر به نداری را بد می‌داند و برگدای سمج غضب نموده، افراد سرزنده‌ی عفیف را دوست دارد.»

۷.کسی که لباس جدید می‌پوشد مستحب است که حمد خدا را بجا آورد و از خدا بخواهد که در این لباس خیر و برکت به او عنایت کند.

در حدیثی از حضرت ابوسعید خدری‌ﷺ روایت شده که (کان رسول اللهﷺ اذا استجد ثوباً سماه باسمه– عمامةً او قمیصاً او رداء–) ثم یقول: (اللهم لک الحمد کما کسوتنیه، أسألک خیره و

---

[۱] رواه الطبرانی.
[۲] رواه البیهقی.

خیر ما صنع له و اعوذبک من شره وشرماصنع له[1]). «وقتی پیامبر اکرمﷺ لباس جدیدی را می‌پوشیدند، نام آن را به زبان آورده می‌فرمودند: «بارالها تو را سپاس می‌گوئیم که این (لباس، عمامه یا ردا) را به من پوشاندی، از تو خیر آن و خیر در موارد مصرف آن را تقاضا می‌کنم و از شر آن و شر موارد مصرفش به تو پناه می‌برم.»

رعایت و توجه به بدن

بدن انسان سرشتی زیبا و کامل دارد.

خدای متعال به ما بدنی کامل و مناسب عنایت کرده و در آن صفات و مزایایی را به ودیعت گذاشته، که انسان از شمردن آن‌ها عاجز است. همچنین در بدن قوای محافظ قرار داده که آن را حفاظت می‌نمایند و به رشد و نمو بدن کمک می‌کنند.

انسان همان طورکه موظف به حفظ زندگی فردی است، باید بدن خود را از ضرر و زیان دور بدارد. به همین جهت خدای متعال به مریض و مسافر اجازه داده تا روزه رمضان را افطار کنند.

﴿ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴾[2]

«مریض و مسافر روزهای دیگر (غیر از ماه رمضان) را روزه بگیرند، خدای متعال بر شما آسانی را می‌خواهد و سختی را برای شما نمی‌خواهد.»

- شریعت مقدس اسلام برای مریضی که توانایی، بعضی از حالات نماز را ندارد، نیز آسان گرفته است. پیامبر اکرمﷺ به حضرت عمران بن حصینؓ می‌فرمایند: (صَل قائماً، فان لم تستطع فقاعداً، فان لم تستطع فعلي جنب)[3] « ایستاده نماز بخوان و اگر نمی‌توانی نشسته بخوان و اگر باز هم قدرت نداری درازکشیده بر پهلو نماز بخوان.»

---

[1] رواه الترمذی و قال حدیث حسن/ الاذکار.

[2] بقره ۱۸۵.

[3] رواه البخاری والترمذی والنسائی وغیرهم.

-همچنین پیامبر اکرمﷺ از افراط در عبادت خصوصاً وقتی که برای بدن مضر باشد، نهی فرمودند. مسلمان باید به قدر توان خود و با در نظر گرفتن حفظ سلامتی خود، عبادت کند. عبدالله بن عمروبن العاصؓ می‌گوید به خدمت پیامبر اکرمﷺ حاضر شدم فرمودند: (ألم اخبر انک تصوم النهار و تقوم اللیل؟ قال: قلت: بلی یارسول الله. قال: فلاتفعل، صُم وأفطر ونم وقُم فان لجسَدکَ علیک حقاً و ان لعَینکَ عَلَیکَ حَقاً وان لزوجکَ علیک حقاً وان لـزُورکَ علیک حَقاً)[1] «خَبرَدار شدم که تو شب‌هـا را در قیام و روزهـا را با روزه مـی‌گذرانی. عرض کردم: بله یا رسول اللهﷺ فرمودند: اینگونه نباش، بعضی روزها را روزه بگیر و بعضی از آن‌ها را افطار کن. قسمتی از شب را به خواب و قسمتی ازآن را عبادت کن. بدان که قطعاً جسم و چشم و همسر و میهمانت بر تو حقوقی دارند.»

پیامبر اکرمﷺ عبداللهؓ را سفارش نمودند که در عبادات میانه روی کند تا قوای بدنی و بینایی خود را به مخاطره نیندازد. زیرا سلامتی اعضا از قبیل چشم و گوش و عقل و... در عبادات متعادل برای اهل فهم شدیداً ضروری است. نبی مکرمﷺ سلامتی و عافیت را از بزرگ‌ترین نعمت‌ها برشمردند و فرمودند: (من اصبح معافیً فی جسده آمناً فی سربه، عنده قوت یومه فکانمّا حیزت له الدنیا بحذافیرها)[2] «کسی که بدنش سالم و نفسش آرام باشد (بیماری بدنی و روحی ندارد) و خرجی روزانه‌ی خود را داشته باشد، گویا تمام دنیا و اطراف و اکناف آن، از اوست.»

همان طوری که اسلام بر حفظ سلامت بدن و دوری از ضرر و زیان تأکید می‌کند، همچنین مؤمنین را بر ایجاد آمادگی و قوت بدنی نیز تشویق می‌نماید. در حدیثی از نبی مکرمﷺ روایت شده که فرمودند: «**المؤمن القوی خیر و أحب الی الله من المؤمن الضعیف و فی کل خیر**[3]» «**مؤمنِ قوی و قدرتمند خیر و نیک است و در نزد خدای متعال از مؤمن ضعیف محبوبتر است، هر چند در هر دو خیر وجود دارد.**» مؤمن باید از این فرموده‌ها پیروی کند و قدرت بدنی خود را هر طور که هست رشد و نمو دهد. البته هیچ عملی مثل کار و ورزش سودمند نیست. اگر شخصی نمی‌تواند در باشگاه‌های ورزشی تمرین کند، حتماً در خانه‌ی خود روزانه لحظاتی را به ورزش اختصاص دهد. برای این کار در خانه، وسایل ورزشی و وزنه‌های مناسب را داشته باشد تا خود و فرزندانش از آن‌ها استفاده کنند. در تمرینات خود حرکاتی را انجام دهد که با سن و سالش مناسب باشد. همچنین نحوه‌ی ورزش در هر عصر و زمان، انواع مسابقات و امتیازات را در نظر گرفته به فرزندان خود گوشزد نماید.

---

[1] رواه البخاری ومسلم وله روایات متعددة والزور هنا الزائر.

[2] رواه ابن ماجه والطبرانی فی الاوسط.

[3] متفق علیه.

حضرت عمرؓ در این باره فرمودند: (علّموا اولادکم السباحة والرمایة ورکب الخیل) «به فرزندان خود شنا، تیر اندازی و سوارکاری را آموزش دهید.» قطعاً این موارد بدون آمادگی و تقویت بدنی امکان پذیر نیست.

ختنه کردن

ختنه، عمل معروفی است که همان جدا کردن کامل پوست روی حشفه (کلاهک ذکر) می‌باشد. با دورکردن پوست اضافی این قسمت، عضو تناسلی کاملاً واضح شده، اطرافش پاکیزه می‌گردد و دیگر محلی برای جمع شدن میکروب‌ها و آلودگی‌ها باقی نمی‌ماند.

برای ختنه کردن وقت مشخصی تعیین نشده است. هر چند مستحب است که در روز هفتم ولادت باشد.[1]

حکم ختنه

از نظر احناف و مالکی‌ها سنت مؤکدی است که شأن خاصی دارد، زیرا از شعائر اسلام است. بنابراین اگر گروهی از مردم بر ترک آن تصمیم بگیرند، همه گنهکارند.

از نظر شوافع و حنابله ختنه کردن پسران، فرض است.

خفض

(ختنه کردن دختران)، جداکردن قسمتی از بظر-که در قسمت بالای فرج زن قرار دارد - می‌باشد. فقها این عمل را نیک می‌شمارند. پیامبر اکرمﷺ در حالی مبعوث شدند، که خفض زنان مرسوم بود. البته نه به این کار امر فرمودند و نه از آن نهی نمودند. ولی به زنان خفض کننده توصیه می‌کردند که در بریدن مبالغه نکنند و به قطع مقدار کمی از پوست زائد اکتفا نمایند. از همین جهت به ام عطیه فرمودند: (اذا خفضت فأشمّی[2]) «یعنی درخفض، مقدار کمی را جداکن.»

در این زمان در سرزمین شام (و یا حتی اکثر کشورها) خفض زنان ترک شده است، البته هنوز در سرزمین‌های بسیار گرم رواج دارد. در صورتی که بظر تا حدی بزرگ و برآمده شده و باعث شرمساری زن می‌شود، نیز جداکردن قسمتی از آن رایج است.

از نظر شوافع، خفض دختران مثل ختنه‌ی پسران، فرض است.[3]

---

[1] زحیلی.

[2] ردالمحتار – الحظر و الاباحة لللشیبانی – المغنی: المغنی والشرح الکبیر – الفقه الاسلامی ج۱ ص۳۰۶ – القوانین الفقهیة ص ۱۲۹ وگفته است: دعوت کردن برای اطعام در ختنه کردن مستحب است اما این عمل در خفض به علت لزوم ستر انجام نشود.

[3] فقه الاسلامی ج۱ص۳۰۶.

مداوا کردن

مریض در هر صورت باید خود را مداوا کند چه بیماری قلبی یا ریوی دارد چه بیماری پوستی و غیره. درحدیثی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمودند: (**ماانزل اللهﷻ من داء الا انزل له الدواء، علمه من علمه و جهله من جهله**[۱]) «**خداوند متعال برای هر بیماری دوایی قرارداده، که آن را خبرگان و دانشمندان می‌شناسند و جاهلان از آن بی‌اطلاعند.**»

در حدیث دیگری از حضرت اسامة بن شریک روایت شده که گروهی از اعراب به خدمت پیامبر اکرمﷺ آمدند و عرض کردند: «یا رسول الله آیا بیماری‌های خود را مداوا کنیم. ایشان فرمودند: «**نعم عبادالله، تداووا فان الله لم یضع داء الا وضع له شفاء غیرداء واحد، قالوا ماهو؟ قال: الهرم**[۲]» «**آری بندگان خدا، خداوند متعال برای هر بیماری شفایی را قرارً داده است، مگر یک بیماری. عرض شد آن بیماری چیست؟ فرمودند: پیری**»

پیامبرﷺ هم خود را مداوا می‌کردند، از جمله در حالی که احرام داشتند، سرشان را حجامت نمودند. یک مرتبه هم ایشان را عقرب گزید، آن حضرتﷺ نمک و آب خواستند و بر روی محل مالیدند و سوره‌های «قل یا أیها الکافرون» و معوذتین (فلق و ناس) را بر آن خواندند.

حکم مداوا کردن

حکم مداوا نسبت به شخص و نوع بیماری فرق می‌کند. گاهی فرض است و گاهی سنت و گاهی مستحب. در گذشته علم پزشکی اینقدر پیشرفت نکرده بود و پزشکان حاذق کمتری وجود داشتند. تشخیص اکثر بیماری‌های درونی هم بنابر گمان و تخمین بود.

بنابر این آراء فقها در این باره متفاوت است، بعضی مداوا و بعضی ترک آن را بدون اشکال می‌دانند. بعضی هم مداوا را بر ترک آن ترجیح می‌دهند، اما هیچکدام به دلایل زیر به فرض بودن مداوا نظر نداده‌اند.

عدم اطمینان در شناخت بیماری

عدم اطمینان در اثر دارو[۳]

ولی اگر حقیقت مرض و اثر دارو شناخته شده بود، فتوی دادن به فرضیت مداوا امری ضروری است. خصوصاً بنابر این نظر علما که ترک یا کم خوردن غذا تا حدی که به بدن ضرر

---

[۱] رواه احمد والطبرانی والنسائی وابن ماجه.

[۲] رواه احمد واصحاب السنن.

[۳] ردالمحتار: ج۶ص۳۳۸.

برساند، حرام است. و می‌فرمایند: اگر شخصی از روی اختیار و عمداً، خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن را ترک نمود تا اینکه مرد، بر خود آتش جهنم را لازم کرده است[1].

امروزه می‌توان احکام مداوا را مختصراً این گونه بیان کرد:

مداوا فرض است و ترک و به تأخیر انداختن آن حرام است: در صورتی که بیماری خطرناک و علاج و داروی آن مشخص و مفید باشد. یا این که گمان انسان بیشتر بر آن است که دارو، مؤثر و مفید واقع می‌شود. در این‌صورت بر شخصی که توانایی مخارج مداوا را دارد فرض است که در راه علاج و مداوای خود تلاش نماید. در صورت عدم توانایی تا حد امکان از دیگران کمک بگیرد. اگر از این‌کار هم درمانده شد، برکسانی که از حالت او اطلاع دارند، فرض‌است در کمک رساندن مالی یا دارویی به او سعی و تلاش نمایند.

سؤال: تا چه اندازه مداوا فرض است؟ جواب: در صورتی که:

در آن نجات جان شخص مد نظر باشد، زیرا حفاظت زندگی و جان شخص فرض است.

نجات عضوی از اعضای انسان مثل دست، پا، چشم و غیره مورد نظر باشد. زیرا هر عضو انسان کرامتی دارد، که تجاوز به آن‌ها به جریمه و جزای مثل می‌انجامد. مثلاً اگر دست کسی را قطع کند، دست خودش در جزای آن قطع می‌شود و....

در صورتی که بیماریِ شخصِ فقیر، او را از کار و کسب می‌اندازد و ناتوان می‌کند، که حتی ممکن است توانایی کسب معاش خود و همسر و فرزندان صغیر خود را نداشته باشد.

در صورتی که بیماری، او را از ادای فرایض و واجباتی مثل نماز، روزه و... باز خواهد داشت.

این قاعده‌ی کلی «ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب» تمام موارد فوق را شامل می شود.

مداوای هر نوع بیماری یا ضربه‌ی دردناک و یا حتی تسکین درد، در صورتی که بنابر یقین یا غالب گمان شخص مؤثر است، سنت می‌باشد.

علاج هر نوع عارضه‌ی دردناک، مستحب است.

مداوا در صورتی که برای تقویت بدن یا زینت اعضا و لطافت بدن است، مباح است.

مداوا با داروهای مکروه با وجود داروی حلال، مکروه است.

استفاده از داروهای حرام در صورت عدم ضرورت، حرام است.

مداوا با قرآن

همان طوری که مسلمان از انواع داروها برای مداوای خود استفاده می‌کند، با دعا و تلاوت قرآن، شفای خود را از خدای متعال درخواست می‌نماید. زیرا هر آیه از آیات قرآن شفای امراض است.

---

[1] دراین باره در خوردنی‌ها وپوشیدنی‌ها مطالبی عرض شد.

پیامبر اکرمﷺ هم در ایام مریضی خود به کثرت تلاوت می‌فرمودند، از آن جمله معوذتین (سوره‌های فلق و ناس) را تلاوت نموده بر دو کف دست خود دم می‌نمودند و آن را بر تمام بدن خود می‌کشیدند. از دعاهای ایشان است (**اللهم رب الناس اذهب البأس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک، شفاً لا یغادر سقما**[1]) «**پروردگارا! ای تربیت کننده‌ی انسانها، سختی و مرض را دور بفرما، شفا ده که شفا دهنده تویی و هیچ شفائی جز شفای تو وجود ندارد، شفایی ده که هیچ مرضی را باقی نگذارد.**»

در حدیثی است که حضرت عثمان بن ابی العاص‌ﷺ به پیامبر اکرمﷺ در مورد بیماری خود که از زمان اسلام آوردنش به آن مبتلا شده بود شکایت کرد، ایشان فرمودند: دست خود را بر محل درد قرار ده و سپس سه مرتبه «بسم‌الله» بگو و آن وقت این دعا را هفت مرتبه بخوان: «**أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد واحاذر**» «**به عزت و قدرت خداوندی پناه می‌برم از آنچه احساس می‌کنم و آنچه از آن می‌ترسم**». عثمان ﷺ می‌گوید این کار را چندین بار انجام دادم، خداوند متعال هم مرض مرا بر طرف نمود. همیشه خانواده و دیگران را به خواندن این دعا امر می‌کنم.»

مسلمان ضمن صبر بر درد و مرض، آن را برای خود نیکی حساب می‌کند، تا به اجر و پاداش صابرین برسد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «**لایصیب المؤمن من نصب و لاوصب ولا همّ و لا حزن و لا اذی ولا غم، حتی الشوکة یشاکها الا کفّرالله بها من خطایاه**[2]». «**هردرد، مرض، سختی، اندوه، اذیت و غمی که برای مؤمن رخ می‌دهد، حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره‌ی گناهانش خواهد شد.**»

بیماری‌های لاعلاج

بر اثر بیشتر بیماری‌های خطرناک و تصادف‌های مرگبار، مریض با کمک وسایل پزشکی در بیمارستان در حالت اغما به سر می‌برد، قلبش بدون کمک دستگاه توانایی تپیدن و شش‌ها بدون کمک کپسول اکسیژن توانایی تنفس ندارند. پزشکان نیز از بازگشت این بیمار به زندگی مأیوسند، زیرا بعضی از قسمت‌های مهم بدن از کار افتاده‌اند. حکم این مریض چیست و چه مدت باید دستگاه‌های پزشکی به او متصل باشد و ظاهراً زندگی او را در جریان داشته، اموال او و اقوامش را بدون هیچ امیدی به بهبود وی بر باد دهند؟

---

[1] رواه البخاری ومسلم

[2] رواه البخاری

جواب[1]: انسان در این حال زنده و وقت مرگش نامعلوم است و این وسایل فقط با پوشاندن حالت مریض، شناخت حقیقی حال او را دشوار می‌سازند.[2]

«از این جهت، جدا کردن این وسایل، قتل یا سبب قتل محسوب نمی‌شود، زیرا این زندگیِ حقیقی شخص نیست که به وسیله انواع دستگاه‌ها او را زنده نگهدارند تا قلب او بوسیله‌ی گرفتن انرژی لحظه به لحظه بتپد و شخص مثل کسی باشد که نفس کشیدن را تمرین می‌کند. بلکه حیات انسان، سرّی است که از داخل وجود و یا حتی از تک‌تک اجزای انسان سرچشمه می‌گیرد.»

در این صورت پزشکان یا اقوام مریض هر لحظه‌ای که بخواهند، می‌توانند بیمار را از این دستگاه‌ها جدا نموده او را به امر الهی بسپارند. اگر عمری داشت قطعاً زندگی او به او باز گردانده خواهد شد و اگر هم عمرش به پایان رسیده، شوک‌های الکتریکی یا تنفس مصنوعی هم نمی‌تواند کاری برای او انجام دهد.

استعمال دخانیات

استعمال دخانیات عادت زشتی است که از طرف غربی‌ها بر ما تحمیل شده است. در حقیقت این عادت دربین سرخ پوستان امریکایی رواج داشت که در قرن شانزدهم در بین دیگران نیز رواج یافت. یک تاجر انگلیسی تنباکو را به عنوان هدیه به قصر ملکه برد. اهل قصر و اشراف و اطرافیان، از این که مثل اژدها از دهانشان دود بیرون آید، حیرت زده شدند. چیزی نگذشت که التهابات ریوی شروع شد، بنابراین، حکم جلب آن تاجر را صادر و او را جریمه کردند. اما چون انسان به کارهای بیهوده و عجیب و غریب علاقمند است، باز دوباره این گروه به طرف استعمال دخانیات برگشتند.

وقتی دانشمندان ماده‌ی سمی تنباکو را کشف نمودند آن را «نیکوتین» نامیدند. این ماده در دنیا منتشر شد[1] و متأسفانه از جمله مظاهر شهرنشینی و مدگرایی قرارگرفت. وقتی به کشورهای اسلامی رسید، علما هم در آن اشکالی احساس نکرده به تحریم آن فتوی ندادند.

---

[1] این مطالب از کتاب « قضایا فقهیة معاصرة»نوشته‌ی«دکتر محمد سعید رمضان البوطی» گرفته شده است.

[2] مرگ بر دو نوع است:

۱- مرگ مغزی که امکان برگشت به حالت اولیه‌ی مغز ممکن نباشد

۲- ایست قلبی بنحوی که طبق نظر پزشکان امکان برگشت نباشد

قراردادین اور سفارشات ص۷۵ – مجمع فقه اسلامی جده – اجلاس چهارم تاریخ ۱۸تا ۲۳ جمادی الثانی سال ۱۴۰۸ هجری قمری.(مترجم)

امروزه اقدامات زیادی در مقابل استعمال دخانیات انجام می‌شود، از جمله می‌توان به برگزاری جلسات، نوشتن کتاب‌ها و مقالات علمی اشاره کرد. تا جایی که وقتی در مورد شخص استعمال کننده‌ی دخانیات مطلبی دیده، شنیده یا نوشته می‌شود، دیگران گمان می‌کنند که بزودی او خواهد مرد. وسایل ارتباط جمعی مثل تلویزیون، رادیو، روزنامه و... نیز به ستیز با این رویه پرداخته‌اند. بعد از اینکه متأسفانه به علت سهل انگاری در گذشته، امروزه این عادت رواج یافته و حتی در بعضی رسوم جاهلانه، نشانه‌ی مردانگی شده، استعمال آن را در بسیاری از موارد نافع می‌شمارند.

همین الفاظ خصوصاً از کسانی‌که قصد فروش و رواج دخانیات را دارند، زیاد شنیده می‌شود.

با این توضیح می‌توان گفت:

استعمال دخانیات چون باعث نابودکردن سرمایه‌ی شخصی شده، خصوصاً در افراد کم درآمد به خرجی خانواده زیان می‌رساند، حرام است. لذا استفاده‌ی افرادی که هنوز عادت نکرده‌اند، حرام است. بر افرادی هم که به استعمال دخانیات عادت کرده‌اند لازم است که هرچه سریع‌تر آن را کنار بگذارند.

استعمال دخانیات در صورتی که با تجویز پزشکان برای اشخاص، خطر مرگ یا از دست دادن اعضای مهم بدن و مبتلا شدن به انواع سرطان‌ها را در پی داشته باشد، نیز حرام است.

شخصی که به مصرف دخانیات عادت کرده و ترک یک باره‌ی آن باعث بروز عصبانیت‌ها و رفتارهای غیر عادی مثل غضب، کتک‌کاری و غیره می‌شود، باید مصرف را کم کم و مناسب با حال خود کنار بگذارد.

کشت اعضا (اهدای عضو)

کشت یا انتقال کامل عضو انسان و یا قسمتی از آن در گذشته، رایج نبوده است. و از پیشرفت‌های جدید پزشکی به شمار می‌آید. لذا نظری از فقها در این‌باره وجود ندارد. اما برای روشن شدن بحث، ابتدا به قواعد و احکام شرعیه برمی‌گردیم و سپس با تحقیقی بر این مطالب، نتیجه‌ی نهایی را گرفته، مطلب را روشن می‌سازیم. با نظر در فقه قدیم درمی‌یابیم که:

وقتی شخص عضوی مانند دست، پا و ساق خود را از دست می‌داد، شبیه چوبی آن را می‌ساخت و با اتصال آن به بدن خود، در راه رفتن، نگه‌داشتن و تکیه دادن اشیا از آن کمک

---

[1] تجار امریکایی در هند ابتدا تنباکو را به صورت رایگان همراه برنج و شکر و چای به مردم می‌فروختند. اما وقتی مردم به آن عادت کردند قیمتها را بالا برده از این طریق سود سرشاری نصیبشان شد.

می‌گرفت یا حداقل قسمت قطع شده را با آن می‌پوشاند. به اتفاق نظر فقها این امر مشروع است.

در زمان پیامبر اکرمﷺ بینی حضرت عرفجه بن سعد ﷺ بریده شده بود و دوست داشت آن قسمت را با بینی مصنوعی بپوشاند. عرفجه می‌گوید: بینی‌ام در روز کلاب در جاهلیت، صدمه دیده بود لذا شبیه نقره‌ای آن را ساخته و استعمال کردم، اما پوسیده و فاسد شد. پیامبر اکرمﷺ به من امر نمودند تا آن را از طلا بسازم[۱].

واضح است که پیامبر اکرمﷺ از این کار نهی نفرمودند، بلکه او را به بهتر از آن راهنمایی کردند، زیرا طلا نمی‌پوسد و زنگار نمی‌گیرد. لذا بنابر ضرورت برای او مباح شد.

فقها برآنند که ترمیم دندان با طلا جایز است. همچنین استفاده از دندان طلا برای راحت‌تر غذا خوردن نیز جایز است.

از آنچه گفتیم دو قاعده‌ی کلی زیر استخراج می‌گردد:

در صورت تلف شدن عضو انسان مثل دست، دندان یا دیگر اعضا کمک گرفتن و استفاده از عضو مصنوعی جایز است.

همچنین استفاده از عضو مشابه، هر چند بی‌فایده و فقط برای پوشاندن عیب ظاهری و زیبایی اندام باشد نیز جایز است، مثل ساختن بینی، گوش، و انگشت مصنوعی.

از این دو قاعده به قاعده‌ی سومی می‌رسیم و آن:

در صورتی که امکان استفاده از عضو حیوان یا جزئی از آن برای نگه‌داشتن یا اصلاح و ترمیم عضو از دست داده‌ی انسان باشد، بدون شک جایز است. مثل این مسئله‌ی فقهی که:

زن می‌تواند از مو و پشم حیوانات برای ترمیم و تکثیر موهای خود استفاده کند.[۲]

اگر شخصی بتواند به جای دندان خود از دندان گوسفند یا گاو ذبح شده استفاده کند، اولی و افضل است. امام ابوحنیفه و امام محمد (رحمهما الله تعالی) بر همین نظرند. [۳]

این مطلب علاوه بر دلایل عقلی، خود نصی بر اباحت می‌باشد. پس بدون هیچ مناقشه‌ای، موارد زیر مباح است:

استفاده و جای گزین کردن اعضای مصنوعی یا قسمتی از آن‌ها به جای دست، پا و غیره.

استفاده از اعضای حیوانات یا جزئی از آن‌ها برای اصلاح اعضای بدن یا تعویض آن‌ها مثل مو، دندان، چشم، دریچه‌ی قلب، کلیه یا هر عضو دیگر.

استفاده و عوض گرفتن اعضای مصنوعی، هرچند فقط برای زیبایی و پوشاندن عیب ظاهری باشد؛ مثل بینی طلا (همانطورکه گذشت.)

---

[۱] رواه الترمذی وابوداود.

[۲] بدائع الصنائع ج ۵ ص۱۳۲.(توضیحات بیشتر در قسمت موهای مصنوعی)

[۳] بدائع الصنائع ج۵ ص۱۳۲.

اما اینجا یک سؤال باقی می‌ماند: « اگر لازم بود که عضو از بین رفته‌ی مریض را فقط با عضو انسان دیگری عوض کنند، آیا انتقال اعضای انسان به انسان دیگر شرعاً جایز است؟»

مسئله از اینجا شکل دیگری به خود می‌گیرد و به تأمل بیشتری نیازمند است!

با توجه به اینکه این گونه عمل‌های جراحی درگذشته وجود نداشته، فقها نیز جوابی در این باره نداده‌اند. اما امروزه به علت مبتلا بودن جامعه باید آن را تشریح کرد. استاد دکتر «محمد سعید رمضان البوطی» در کتاب «قضایا فقهیة معاصرة» این مطلب را کاملاً واضح نموده است، ما نیز مختصری از آن را نقل می‌کنیم. البته روشن کردن این مسئله به بیان چند قاعده نیازمند است:

قاعده‌ی اول: خون، جان، مال، آبرو و تمام حقوق انسان محترم است و شریعت از آن حفاظت می‌کند و در مقابل تجاوز به آن سزای کامل، در دنیا و آخرت قرار داده است.

قاعده‌ی دوم: مالک اصل تمام حقوق، خدای متعال است. اما او تعالی تصرف در بعضی از این حقوق را به انسان عنایت کرده و از تصرف در بعضی دیگر نهی فرموده است. لذا هر چه در آن حق تصرف بنده وجود دارد، حق بنده نامیده می‌شود و هر آنچه حق خداست، حق الله نامیده می‌شود. آنچه در بین حق بنده و حق خداست، اگر حق بنده غالب است، حق بنده و اگر حق خدا غالب است، حق الله است.

قاعده‌ی سوم: انسان به تصرف حقوق خود مجاز بوده، می‌تواند به هر نحو و به هر کس که بخواهد آن را واگذار کند، چه آن حق در اموالش باشد و یا در حقوق دیگر. اما انسان حق تصرف درحق الله را ندارد و چون حفاظت از حیات انسان و لوازم آن از جمله حقوق رب العالمین است، لذا انسان حق تصرف در آن را ندارد و نمی‌تواند خود یا دیگران را بکشد، چه مقتول راضی باشد و چه راضی نباشد.

قاعده‌ی چهارم: حقوق معنوی بنده مثل قذف[1] و جزایی که بر آن مرتب است، همانند دیگر مملوکات وی ارث برده می‌شود.

قاعده‌ی پنجم: این قاعده را بر قواعد دکتر بوطی اضافه می‌کنیم:

از بین بردن و نابود کردن اموال و بدن انسان بدون علت حقیقی یا فایده‌ی آشکار، حرام است. لذا تبذیر در اموال، نابود کردن، آتش زدن یا خراب کردن آن‌ها حرام است. آزار دادن بدن انسان و از بین بردن عضوی از آن را بدون دلیل یا ضرورت نیز حرام است. لذا اگر کسی از سرمای شدید بیم دارد، می‌تواند تیمم بزند و مریض می‌تواند در صورت احساس خطر، روزه‌ی خود را افطار نماید.

اهدا کننده: اهدا کننده ممکن است: عاقل، بالغ و دارای زندگی محترمانه باشد، یا زنده و محکوم به اعدام یا زنده اما حکماً مرده یا حقیقتاً مرده باشد.

---

[1] قذف به معنی مورد اتهام نابجا قرارگرفتن است.در این مسئله نیز ورثه‌ی فرد مورد اتهام حد قذف را ارث می‌برند.

اهدا کننده، عاقل، بالغ، و دارای زندگی محترمانه باشد: انسان عاقل بالغ می‌تواند در تمامی حقوق معنوی خود تصرف نماید. اما آیا می‌تواند عضوی از اعضای خود را برای استفاده و نجات زندگی دیگری به او ببخشد؟

اگر اکثر گمان شخص این بود که جداکردن این عضو و عمل جراحی مورد نیاز، زندگی او را به خطر نمی‌اندازد، مباح است و گر نه قطعاً حرام می‌باشد. زیرا اصل حیات انسان حق الله است و انسان نمی‌تواند در آن تصرف نموده، آن را به دیگری (هرکه باشد) هبه کند. همان طوری که انسان حق ندارد از حیات خود برای نجات دیگری بگذرد، همچنین نمی‌تواند زندگی و حیات دیگری را ولو برای نجات خود نابود کند.

از این جهت علما می‌فرمایند: شخصی که تهدید شده که اگر فلانی را نکشی، خودت کشته خواهی شد، حرام است که اقدام به کشتن آن شخص بیگناه نماید. زیرا اصل حیات حق خداوند است، جوهر حیات هم یکی است، پس تا زمانی که هر دو دارای زندگی محترمانه و معصوم الدمند، ترجیحی برای بقای زندگی شخص اول وجود ندارد.

این که انتقال و اهدای عضو در حالت طمأنینه و سلامتی کامل مباح است، بنابر دو قاعده‌ی کلی زیر است:

انسان می‌تواند در حقوق خود تصرف نماید.

آنچه را انسان در آن حق تصرف دارد، نیز می‌تواند ترجیح دهد. پس امکان بخشیدن و تنازل از این حقوق برای دیگران هم وجود دارد. به شرطی که در اقدامات لازم برای آن (مثل عمل‌های جراحی در اهدای عضو) خطر مرگ او وجود نداشته باشد[1].

من (مصنف) معتقدم که: توجه به این مطلب نیز لازم است که اهدا کننده، بعد از اهدای عضو باید توانایی کسب مایحتاج خود را داشته باشد. و اگر با این اهدا از خرجی دادن به خانواده عاجز خواهد شد یا اینکه از انجام فرایض دینی خود باز خواهد ماند، باید او را از این عمل منع کرد. زیرا از فرایض دینی خود باز می‌ماند و **«ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب.»**

---

[1] این مختصری از نوشته های دکتر سعید رمضان البوطی استکه مطالب ج۷ ص۲۱۷ بدائع الصنائع علامه کاسانی آن را تأیید می‌نماید.

- « ان ما دون النفس له حکم الاموال، لانه خلق وقایة للنفس کالاموال)
- «عصمة النفس لا یحتمل الاباحة بحال، عصمة الاطراف تحتمل الاباحةبالجملة. فلو قال لانسان: اقطع یدی، فقطع، فلاشیء علی القاطع بالاجماع.و ذالک لان الاطراف یسلک بها مسالک الاموال ... و عصمة الاموال تحتمل السقوط بالاباحة و الاذن، کما لو قال له: اتلف مالی،فکذلک فی رایه عصمة الاطراف.

نقول:هذا فی حکم القضاء، اما فی الدین،فان کان قطع الطرف، او اتلافالمال لغیر فائدة فانه یحرم علی الآمروکذلک علی الفاعل.

سؤال: اگر در اهدای عضو، ضرورت نجات شخص دیگری وجود نداشت بلکه فقط به قصد جایگزین کردن عضو سالمی به جای عضو فاسد انجام شد حکمش چیست؟ (مثلاً شخصی چشم خود را به کسی اهدا می‌کند که هر دو چشم خود را از دست داده است یا قسمتی از پوست بدن خود را برای ترمیم پوست صورت شخص دیگری می‌دهد.)

جواب: با توجه به قواعدی که ذکر شد، فرقی بین نجات جان و اصلاح و ترمیم عضو مأنوس شخص وجود ندارد.

شرایط جواز انتقال و اهدای عضو

عدم وجود عضو مصنوعی برای قرار گرفتن به جای عضو طبیعی.

احتیاج شخص (گیرنده) به آن عضو فقط برای تکمیل و زینت نباشد.

اهداء شونده (گیرنده) مرتد یا مجرمی که مستحق اعدام شرعی است، نباشد.

کودک و یا مجنون مطلقاً حق ندارند بدن یا مال خود را به دیگری واگذار کند. ولی و سرپرست آن‌ها نیزچنین حقی ندارد. زیرا متبرع و اهدا کننده‌ی عضو، باید خودش بالغ و عاقل باشد.

اهدا کننده محکوم به اعدام باشد: محکوم به اعدام کسی است که جرمی مرتکب شده که در قبال آن طبق قوانین شرعی حکم اعدامش صادر گردیده است. مثلاً مرتکب قتل عمد شده یا مرتد و مصر بر ارتداد است.

وقتی کسی محکوم به اعدام شد مهدور الدم است (یعنی خونش بر هدر و بی ارزش است) اما آیا برداشتن قسمتی از اعضای بدنش مثل قلب، کلیه، مغز و...که حتی ممکن است به مرگ او بیانجامد و جایگزین کردن آن در بدن شخص دیگری برای نجات دادن جان وی جایز است؟ قبل از بیان حکم مسئله برای روشن‌تر شدن بحث، مسئله‌ی دیگری را مطرح می‌کنیم:

سؤال: آیا مضطر (یعنی کسی که بر اثر گرسنگی زیاد و نبودن غذا از هلاک شدن می‌ترسد) می‌تواند از گوشت بدن انسانی که به حکم قضاوت اسلامی محکوم به اعدام شده، استفاده کند؟ در جواب این مسئله اقوال فقها متفاوت است:

شوافع می‌گویند: چون محکوم به اعدام مهدور الدم است، خونش مباح و زندگیش قیمتی ندارد، پس جایز است.

هر چند در بین حنابله اختلاف وجود دارد، اما قول راجح در نزد حنابله جواز این مسئله است. این مسئله را ابن قدامه در المغنی آورده است.

مالکی‌ها مطلقاً آن را جایز نمی‌شمارند، قول راجح در نزد احناف نیز همین است.

بنابراین در این مسئله دو رأی وجود دارد:

مباح بودن که قول شوافع و قول راجح حنابله و قول بعضی از احناف است.

ممنوعیت که قول مالکی‌ها و قول راجح در نزد احناف است.

علامه‌ی بوطی می‌نویسد: شاید مذهب اول با قواعد فقهیِ مربوط به بحث اهدایِ عضو مطابقت بیشتری داشته باشد، زیرا فقهاء می‌فرمایند:

«یُتَحمّل الضرر الأخف لدرء الضرر الأشد». ضرر کمتر به جهت دوری از ضرر شدیدتر تحمل می‌شود.

«اذا تعارضت مفسدتان روعی جانب اعظمهما ضرراً بارتکاب اخفهما.» وقتی دو عمل مفسد با هم تعارض داشت با انجام خفیف‌تر خود را از ضرر بزرگتر حفاظت کنید.

این دو قاعده مورد تأیید همه‌ی مذاهب است که از قاعده‌ی (الضرر یزال) (ضرر از بین برود) تفریع می‌شود.

با ترجیح این قول، استفاده از عضو محکوم به اعدام برای نجات جان انسان بی‌گناه دیگر یا تعویض عضو تلف شده با عضو سالم این محکوم نیز ترجیح می‌یابد.

البته توجه کنید که این مسئله به رعایت شرایط کافی نیازمند است، تا مورد سوء استفاده‌ی سود جویان قرار نگیرد.

اهدا کننده زنده ولی حکماً مرده است[1]

شخصی که در حادثه‌ی تصادف، ضربه‌ی خطرناکی خورده که احتمال مرگش زیاد است یا مریضی که از زندگیش مأیوس شده‌اند و به زودی احتمال مرگ او وجود دارد، یا بیماری‌های که به مرگ مغزی (حالتی که مغز از کار می‌افتد و پزشکان درصد مرگ بیمار را زیاد می‌دانند) دچار شده‌اند، در تمامی این حالات هنوز شخص زنده است و مرگ مغزی او در شریعت دلیلی بر مرگ شخص نیست، ولی بنابر قواعد ثابت شده‌ی پزشکی مثل مرگ حقیقی است. با وجود هر قاعده‌ای، تک‌تک احکام مرگ بعد از وقوع کامل آن اجرا می‌شود، لذا انسان تا زمانی‌که قلبش کار می‌کند، زنده است تا اینکه قلبش از کار بیفتد.

اهداکننده مرده است

وقتی انسان مرد و روح از بدنش جدا شد، آیا جایز است که با اهدای عضوش، جانِ شخص دیگری را نجات دهند یا عضوی از او را با عضو تلف شده‌ی دیگری مثل چشم عوض کنند؟

حقوق میت بعد از فوت او به ورثه‌اش تعلق می‌گیرد، لذا (در صورت امکان پزشکی) ورثه می‌توانند این کار را انجام دهند یا اینکه آن‌را منع نمایند.

---

[1] مرگ بر دو نوع است:
مرگ مغزی که امکان برگشت به حالت اولیه‌ی مغز ممکن نباشد
ایست قلبی یعنی بنحوی که طبق نظر پزشکان امکان برگشت نباشد
قراردادین اور سفارشات ص۷۵ – مجمع فقه اسلامي جده - اجلاس چهارم تاریخ ۱۸تا ۲۳ جمادي الثاني سال ۱٤۰۸ هجري قمري.(مترجم)

خریدن اعضای انسان

سؤال: آیا فروش جزئی از انسان جایز است؟

جواب: بنابر قول صحیح در نصوص احناف، این عمل جایز نیست.

علامه‌ی کاسانی (رحمة الله علیه) می‌نویسد: «اما عظم الآدمی و شعره لایجوز بیعه لا لنجاسته، لانه طاهرعلی الصحیح ولکن احتراماً له ولأن البیع یشعر بالاهانه»[1] «بیع استخوان و موی انسان بنابر احترام انسان و این که در بیع یک نوع اهانت احساس می‌شود جایز نیست، نه این که اعضای انسان نجس باشد زیرا بنابر قول صحیح اعضای انسان طاهر و پاک است.»

---

[1] بدائع الصنائع ج۵ ص۱۴۲

فصل دوّم

درباره‌ی زینت و جمال

جمال و زینت

جمال: احساس یا همان عاطفه است.

تعریف جمال: صفتی است که با ملاحظه در اشیاء یا مفاهیمی که دارای آن صفت باشند، شادمانی و رضایت در نفس بوجود می‌آید.

تعریف جمیل (زیبا): آنچه طبع انسان به طرفش تمایل ورزد و نفس، آن را بپذیرد.

احساس و میل به طرف جمال، امری فطری است که در کوچک و بزرگ وجود دارد. ابن عابدین(رحمه الله) می‌نویسد: « حتی شما کودک را می‌بینید که با اشخاص زیبا و خوب صورت بیشتر از اشخاص زشت و بد صورت انس و الفت می‌گیرد و با او ارتباط و محبت بیشتری دارد![1] »

همچنین کودکان به حیوانات و اشیای زیبا و لطیف نیز علاقه دارند. خدای متعال جمال را خلق کرده تا انسان از آن استفاده کند و احساس و درک جمال را در او آفرید تا لذت ببرد، بشناسد و حدی برایش تعیین کند.

جمال را گاهی به زیبایی‌ای که در تناسب اندام است، معنا می‌کنند. اما غالباً شیء جمیل آن است که در چشم انسان خوب به نظر آید.

گاهی آنچه انسان می‌شنود زیباست، مثل صدای پرندگان، انواع نغمه‌های بلبلان و صدای حزین خوانندگان.

گاهی آنچه انسان لمس می‌کند زیباست. وقتی به پوست نرم و لطیفی دست می‌کشد به جمال آن پی می‌برد.

گاهی هم زیبایی با قلب انسان ادراک می‌گردد. مثل آنچه در اثر دانش، زیبایی بیان، حسن معنا یا ابداع فکری احساس می‌شود.

پس می‌توان جمال را به دو قسم تقسیم کرد:

---

[1] ردالمحتار ج۶ ص۳۶۵ چاپ دارالفکر – امام غزالی می‌فرماید: هر جمالی برای درک کننده‌ی آن محبوب است.

- اگر جمال با تناسب خلقت و صفای رنگ و... باشد با حس بینایی درک می‌شود.
- اگر جمال به جلال، عظمت، علو مرتبه، صفات نیک، اخلاق و اراده‌ی خیر (که از صفات باطنی است) باشد، با حواس باطنی و قلبی درک می‌شود.
- محسوسات فکری جمال را قلبی می‌نامند، زیرا جمال بدون عاطفه نیست.

آنچه انسان بنابر طبع و سرشت خود دوست دارد و به آن تمایل می‌ورزد که جمال فطری نامیده می‌شود.

آنچه انسان بنابر حس، فهم و تفکر خود درک می‌کند و آن را جمال عقلی می‌گویند.

اسلام هر دو نوع فطری و عقلی جمال را می‌پسندد. جمال عقلی را با شکلی اساسی بر درک دلایل عقلی و پذیرفتن آن‌ها و همچنین پذیرا شدن مواضع حکمت، ابداع و جمال ظاهری مخلوق، وجود و موجودات آن، استوار نموده، ادراک و فهمیدن آن‌ها را وسیله‌ای برای درک صفات عظمت، جلال، حکمت و جبروت خالق بلند مرتبه قرار می‌دهد. این مطلب در تعداد زیادی از آیات قرآن مجید واضح و آشکار است.

همچنین اسلام جانب جمال فطری – یعنی جمال حسی – را رعایت نموده انواع آن را که با حواس شنوایی، بویایی، لامسه، چشایی و بینایی درک می‌شود مورد توجه قرار داده است. البته اصل بحث ما در این کتاب جمال فطری به صورت خاص یعنی محسوس با حواس بینایی است و بحث ما روی همین محور می‌چرخد.

وقتی به زبان عربی نظر می‌کنیم، در می‌یابیم که جمال و کلمات مترادف آن و علوم و فنون مربوط به آن بسیار زیادند و حتی مطالب زیادی[1] هم در این باره نوشته شده است. امام غزالی (رحمه الله) در احیاء العلوم در باب محبت، ابوحیان توحیدی، جاحظ و دیگران نیز مطالبی در این مورد نوشته اند[2]. از زمان‌های قدیم در فلسفه از جمال به عنوان علم مستقلی بحث می‌شد، در عصر حاضر نیز مطالب فراوانی در این باره وجود دارد. حتی اساس کار فلاسفه و محققین از دهه‌ی هفتاد به بعد قرار گرفته است. کتاب‌ها و مقالات علمی زیادی در این باره نوشته شده اما نتیجه‌ی تمامی آن‌ها چیزی بر نوشته‌های امام غزالی(رحمه الله) نیفزوده است. و خلاصه‌ی تمام این مطالب با شأن والایی که دارد این است: **«الجمیل: هو ما نشعر انه جمیل» « جمیل آن است که زیبائیش را احساس کنیم.»** و این تبعا ما را به گفته‌ی همان شاعر می‌رساند که می‌گوید:

«کاننا والماء من حولنا   قوم جلوس حولهم ماء»

« (زیبائی) مکان ما و آب اطرافمان، مثل این است که (حس کنیم) عده‌ای نشسته اند و اطرافشان را آب فرا گرفته باشد.» زیرا اصل جمال، احساس فطری است. لذا وقتی این احساس را از دست داد، نمی‌توان برای او دلایل عقلی با اسلوب علمی یا فلسفی آورد که آن شیء زیباست و باید از آن لذت ببرد. از جمله نکات ظریفی که در این باره وجود دارد، مطلبی است که در تعبیر جمال انسان و انواع خاص آن گفته اند:

---

[1] هر چند ممکن است تحت عنوان جمال آورده نشده باشد اما درباره‌ی جمال مطالب زیادی وجود دارد.

[2] به کتاب «جمالیات القرآنیة» نوشته‌ی دکتر احمد یسوف مراجعه کنید.

حُسن انسان در تناسب اعضای اوست.
کمال حُسن انسان در موی اوست.
تر و تازگی انسان در صورت اوست.
درخشندگی انسان در پوست اوست.
جمال انسان در بینی اوست.
خوشکلی و بانمکی انسان در دهان اوست.
حلاوت و شیرینی انسان در چشمان اوست.
جذابیت انسان در شکم کوچک و کمر باریک اوست.
نرم خویی انسان در سرشت اوست.
انسجام انسان در حرکات اوست.
مرتب و منظم بودن انسان در اجزاء و اعضای بدن اوست.
چابکی و چالاکی انسان در خوش قد و بالا بودن اوست.

زینت

همراه جمال، زینت نیز یافت می‌شود. زینت در زبان عربی، اسمی است برای آنچه چیزهای دیگر با آن تزیین می‌شود. یوم الزینه یعنی روز عید، زیرا مردم در آن روز بهترین لباس خود را می‌پوشند و نیکوترین زینت را دارند.

زَین و شَین در لغت عرب متضاد یکدیگرند. شین به نقص و قبح گفته می‌شود. حلاق (آرایشگر) را تزیین کننده می‌گویند، زیرا آلودگی و عیب مو را بر طرف نموده، موهای ژولیده و به هم چسبیده را دور می‌کند و جمال را آشکار می‌سازد. در قرآن مجید بارها لفظ زینت استعمال شده که مظاهر وجود و خلقت را شامل می‌شود. مثل زینت در آسمان، زینت در زمین، زینت برای زمین، زینت در گیاهان، زینت برای زنان و زینت در وجود زنان. بعضی زینت‌ها شرعی و لازمند و بعضی هم عامند که حیات با آن‌ها زینت می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ﴾[1]

«برج‌هایی را در آسمان نهادیم و آن‌ها را برای بینندگان آراستیم»

﴿أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ﴾[2]

---

[1] حجر ۱۶.
[2] ق ۶ و ۷.

«آیا به سوی آسمان که بر فراز ایشان است ننگریستند، چگونه آن را ساختیم و آراستیم و هیچ شکافی در آن نیست.»

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ ﴾[1]

« تا اینکه زمین زیور خویش را برگرفت و خود را بیاراست.»

﴿ إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلًا ﴾[2]

«همانا آنچه را بر روی زمین است، آرایشی برای آن قرار دادیم تا ایشان را بیازماییم که کدام یک در کردار نکوترند.»

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ﴾[3]

« برای مردم دوستی با شهوت‌ها، از زنان و فرزندان و پوست‌های گاو آکنده از زر و سیم و اسب‌های داغ دار و دام‌ها وکشت، آراسته شد.»

﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٍ ﴾[4]

«ای فرزندان آدم برگیرید زینت خود را نزد هر پرستشگاهی.»

﴿ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ ﴾[5]

« بگو چه کسی زینت خدا را که به بندگان خود ارزانی داشته و روزی پاکیزه را حرام کرده است.»

﴿ إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِزِينَةٍ ٱلۡكَوَاكِبِ ﴾[6]

« همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.»

---

[1] یونس ۲۴.
[2] کهف ۷.
[3] آل عمران ۱۴.
[4] اعراف ۳۱.
[5] اعراف ۳۲.
[6] الصافات ۶.

همان طورکه خدای متعال این زینت‌ها را به وجود آورد و آن‌ها را به عنوان نعمت و متاعی برای انسان، مباح گردانیده، همچنین انسان را از تلاش و جدّیت زیاد در این باره و ترک تقوی و حقایق امور بواسطه‌ی مشغول شدن به این زینت‌ها بر حذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمْرُهُۥ فُرُطًا ﴾[۱]

«دیدگان خود را از ایشان برمگردان که زیور زندگانی دنیا را بخواهی و از کسی که قلبش را از یاد خود غافل کردیم و از هوای نفس خود پیروی کرد و کارش از دست رفته شد، اطاعت مکن.»

از این آیات واضح گردید که زینت در معنی عبارت است از:

آراستن و زیبا کردن. ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا ﴾ آنچه مسرت بخش و شادی‌آور است. ﴿ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴾ « و رویاندیم در آن از هر جفتی زیبا »

آنچه قلب انسان به آن تمایل می‌ورزد و نفس آن را فطرتاً طیب و پاک می‌شمارد. ﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَٰتِ مِنَ النِّسَآءِ وَالْبَنِينَ ﴾ آنچه شامل تمام مظاهر وجود و حیات می‌شود. ﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا ﴾ وقتی گفته‌ی ابن منظور را تأیید می‌کنیم که **(الزینة اسم یقع علی محاسن الخلق التی خلقها الله تعالی) « یعنی زینت اسمی است که بر محاسن آفریده‌های خدا اطلاق می‌گردد.»** در نتیجه می‌گوییم، جمال در نفس خود زینت است، خصوصاً وقتی شیء زیبایی بر جمال و جذابیت غیرخود بیفزاید. اما آیا جمال برتر است یا زینت؟!

شکی نیست که جمال برتر است، زیرا هر صاحب جمالی ذاتاً زیباست و نیز جمال از صفات باری تعالی است. اما بین جمالِ خالق و جمالِ مخلوق فرق بسیار زیادی وجود دارد.

ظواهر جمال

جمال و روشی پسندیده

ازجمله روش‌ها و کمالات دین اسلام این است که مسلمان به هیئت ظاهری و اندام خود متناسب کرامات و شخصیّت خویش توجه نماید. اسلام به لباس تمیز، ظاهر نیکو و رفتار و کردار زیبا و پسندیده‌ی مسلمان ارج می‌نهد.

مسلمان نه تنها به نظافت لباس خود می‌اندیشد، بلکه به تناسب آن با اندام خود نیز توجّه دارد. تناسب لباس با بدن فقط به جدید و فاخر بودن آن نیست، بلکه سلیقه‌ای است که انسان

---

[۱] کهف ۲۸

در پوشیدن صحیح و متوازن لباس از خود نشان می‌دهد. پس با لباس خود زیبا و با وقار می‌شود چه لباس فاخر بپوشد چه لباس عادی یا قدیمی.

بعضی از مردم در پوشیدن لباس خود مضطربند و لباس‌های چروکیده و ژولیده می‌پوشند و گمان می‌کنند که این رویه، متواضعانه و مؤدّبانه است. حال آنکه این عقیده اشتباه است. زیرا پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند: (انّ الله یکره البؤس والتباؤس)[1] «خداوند فقر و اظهار تنگدستی را بد می‌داند» بلکه پیامبر اکرمﷺ مسلمین را به تمیزی و انضباط در لباس متوجه نموده به اصحاب خود می‌فرمایند: (**احسنوا لباسکم واصلحوا رجالکم حتی تکونوا کانکم شامة بین الناس**)[2] «**نحوه‌ی لباس پوشیدن خود را درست کنید و مردانگی و شخصیّت اجتماعی خود را اصلاح کنید، تا در جامعه محترم و بزرگوار باشید.**»

ادب اسلامی تقاضا می‌کند که وقتی شخصی در خانه‌ی خود لباس راحتی و معمولی پوشیده و می‌خواهد از خانه خارج شود و به میان مردم برود، قبل از بیرون رفتن، سر و وضع خود را مرتب نماید. زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**انّ الله جمیل یحب الجمال اذا خرج احدکم الی اخوانه فلیتهیأ فی نفسه**)[3] «**همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. وقتی کسی می‌خواهد در بین دوستانش حاضر شود. خود را قبلاً آماده نماید.**» لذا فقها سنت می‌دانند که شخص در آینه نگاه کند تا هیئت و سر و وضع خود را مرتب نماید. این مطلب را صراحتاً امام شیبانی (رحمهٔ الله علیه) نوشته است.[4]

جمال و نظافت: نظافت و پاکیزگی، اساس سلامتی و جمال و زیبائی است. پیامبر اکرمﷺ نیز به نظافت تشویق نموده، می‌فرمودند: (**إن الإسلام نظیف فتنظفوا فانه لایدخل الجنة الاّ نظیف**)[5] «**اسلام پاکیزه است، پس پاکیزه باشیدکه فقط پاکیزگان وارد بهشت می‌شوند.**» در جای دیگر فرمودند: (**تنظفوا بقدرما استطعتم فانّ الاسلام بنی علی النظافة**)[6] «**بقدر توانایی خود پاکیزگی را رعایت کنید که اسلام بر پاکیزگی و نظافت بنا شده است.**»

از جمله نظافت در فرایض می‌توان به مطالب زیر اشاره‌کرد:

---

[1] رواه البیهقی
[2] رواه الحاکم فی الفتح الکبیر
[3] رواه ابن السنی
[4] الحظروالاباحة لشیبانی ص ۴۷
[5] رواه الخطیب عن عایشه رضی الله عنها وکذا فی کتاب سیدنا محمد ﷺ سراج
[6] رواه الخطیب عن ابی هریره رضی الله عنه

الف) طهارت: (به معنـی اسـتبراء و اسـتنجاء) عبـارت اسـت ازحـصول پـاکیزگی از ادرار و مدفوع.

تجربه‌ی مشهور بشری نشان می‌دهد که غیر مسلمانان به نظافت بـدن خـود بعـد از قـضای حاجت توجهی ندارند و برایشان مهم نیست که محل خروج ادرار و مدفوع کاملاً تمیـز شـوند و حتی چکیدن قطرات ادرار بر بدن نیز برایشان بی‌اهمیت است. حال آنکه مسلمان خـود را تمیـز می‌کند و لباس‌های زیر او نیز همیشه تمیز است.

ب) وضو: مسلمان روزانه چند بار وضو می‌گیرد و هر بار دهان، بینی، صورت، دسـت و پـای خود را می‌شوید به طوری‌کـه حتـی قطـرات آب از آن مـی چکـد و اعـضای بـدنش از تمیـزی می‌درخشد.

ج) غسل جنابت و احتلام، فرض و غسل روز جمعه نیز سنت است. با غسل تمام بدن شسته می‌شود.

نظافت بدن

از دیگر موارد نظافت بدن مواردی است که پیامبر اکرمﷺ ما را به انجام آن‌ها ترغیب نمودند:

۱. مسواک زدن: یعنی تمیز کردن دهان و دندان. این عمل هم به کمک چـوب مـسواک و هم با مسواک و خمیر دندان و درصورت نبـودن ایـن‌هـا بـا انگـشت انجـام مـی‌شـود. در موقـع وضوگرفتن، بعد از غذا خوردن و در وقت حضور در مجالس مسلمین، مسواک زدن سنت اسـت. با مسواک زدن دهان مسلمان خوشبو می‌شود.

۲. نظافت بینی: یعنی استنشاق، که در وضو هم سنت است و در غیر وضو بـرای نظافـت و نشاط عالی است. برای این کار مقداری آب در کف دست راست گرفته، بـا نفـس کـشیدن آن را وارد بینی کرده با دست چپ محتوی بینی را خارج کنید تا کثیفی وچرک از آن خارج شود.

۳.کوتاه کردن ناخن‌ها: نباید منتظر شویم کـه نـاخن‌هـا بلنـد شـده، محـل تجمـع انـواع میکروب‌ها و آلودگی‌ها شود، آن وقت آن‌ها را کوتاه کنیم.

۴. تمیزکردن‌محل‌های تعرق وپر موی بدن، مثل زیر بغل و موهای پـشت شـرمگاه: این دو محل، تعرق شدید دارند و بوی بدی ایجاد می‌کنند. مستحب اسـت کـه مـوی زیـر بغـل کنده شود و موی پشت شرمگاه تراشیده شود. البته به هر نحوی که موهای این دوقـسمت جـدا شود، نظافت تحقق یافته، مطلوب حاصل می‌شود.

۵. کوتاه کردن سبیل: وقتی سبیل بلند شود و ازکناره‌های لب تجاوزکند، باید کوتاه شـود. لذا نباید سبیل در ظرف غذا یا آب شناور شود یا ریـزه‌هـای غـذا بـه آن بچـسبد. نبـی اکـرمﷺ فرمودند: (**عشر من الفطرة –وعدّ– قصّ الشارب، استنشاق الماء، نتف الابط، اعفـاء اللحيـة، قـصّ الظفـار، حلـق العانـة، الـسواک، غـسل البـراجم، انتقـاص المـاء**) قـال راوی الحـديث

(مصعب ابن ابی‌شیبه) ونسیت العاشره الاّ ان تکون المضمضه)[1] «ده چیز از فطـرت و سرشـت پاک انسانی است؛ کوتاه‌کردن سبیل، شستن و تمیزکردن داخل بینی، کندن موی زیربغل، بلندکردن ریش، کوتاه کردن ناخن‌ها، تراشیدن موی پـشت شـرمگاه، مـسواک زدن، شـستن قـسمت فرورفتـه‌ی پوست پشت دست، سر مفصل‌ها (پوست‌های چین و چروک‌دارپشت دست) و اسـتنجاء- راوی حـضرت مصعب ابن ابی شیبه می‌گوید: دهمی را فراموش کردم، گمان کنم مضمضه (شستن دهان) بود.»

در حدیثی حضرت انس ابن مالک می‌فرماید، که پیامبر اکرمﷺ درکوتـاه کـردن سـبیل، قطع کردن ناخن‌ها، کندن موی زیر بغل و تراشیدن موی پشت شرمگاه، وقت تعیین نمودندکـه نباید بیشتر از چهل شبانه روز شود[2]. یقیناً جایز نیست که بیشتر از چهل شبانه روز کوتاه کردن این‌ها به تأخیر بیفتد.

ردالمحتار[3] می‌نویسد: «بهتر این است که هر هفته ناخن‌ها کوتاه شـود، سـبیل کوتـاه شـود، موی پشت عورت تراشیده شود و بدن کاملاً غسل داده و تمیز شود و گرنه هر پـانزده روز یکبـار این اعمال انجام شود، البته تأخیر بیشتر از چهل روز خلاف است و مستحق و عید می‌گردد. لـذا اولی و افضل هر هفته است (اگر نتوانست) هر پانزده روز حد وسط و چهل روز حد نهایی اسـت و بعد از آن به گناه کشیده می‌شود.»

۶. شستن دست‌ها قبل و بعد از غذا خوردن: در حدیث نبی مکـرم اسـلامﷺ فرمودنـد: «برکة الطعام: الوضو قبله و الوضو بعده[4]» مراد از وضو نیز معنای لغوی آن یعنی شسستن است. پس برکت غذا در شستن دست‌ها، قبل و بعد از آن است. در اینجا مراد وضـوی شـرعی نیـست، احادیث دیگری به این مطلب اشاره می‌کند.

پاکیزگی لباس

پاکیزگی و نظافت بدن در شریعت مطلوب است، همچنین نظافت و پاکیزه نگهداشتن لباس، خانه و اماکان عمومی نیز مطلوب و لازم است. (در باب مسکن بیشتر بیان خواهد شد.)

جمال و مو

مو نعمت، حفاظ و جمال است.

---

[1] رواه المسلم

[2] رواه المسلم وابوداودوالترمذی

[3] ردالمحتار ج۲ ص۱۸۱

[4] رواه الترمذی

نعمت بودنش کاملاً آشکار است زیرا وقتی انسان غذایی را دوست ندارد، غذای دیگری را می‌خورد. اما اگر موی سرش بریزد، قابل تعویض نیست.

حفاظ است، زیرا سر را از گرما و سرما حفاظت می‌نماید.

جمال بودن مو مطلبی است که هیچکس در آن مناقشه‌ای ندارد.

موهای پیامبر اکرمﷺ تا نرمه‌ی گوش بلند بود (لـمّه) و گاهی هم تا شانه‌ها می‌رسید (وفره). البته این رویه‌ها در آن زمان در بین مردم رایج بود. در حدیثی حضرت براءبن عاذب ﷺ می‌فرماید[1]: **(ما رایت من ذی لـمة (سوداء) فی حلة حمراء أحسن من النبیﷺ له شعر یضرب منکبیه)** «هیچ[شخصی با] موی سیاه بلند که لباس قرمز بپوشد، زیباتر از پیامبراکرمﷺ ندیدم. موی ایشان تا شانه‌هایشان بلند بود.» وقتی پیامبر اکرمﷺ به حج یا عمره می‌رفتند، برای خارج شدن از احرام موهای خود را می‌تراشیدند[2].

پیامبر اکرمﷺ موها را شانه می‌کردند و از وسط، آن‌ها را شق می‌نمودند و سفارش می‌کردند: **(من کان له شعر فلیکرمه)** « **هرکس مو دارد آن را اکرام کند.**» احترام به مو، تمیز و مرتب‌کردن و توجه به آن و حتی استفاده از روغن مخصوص است. در حدیثی ابوقتادهﷺ روایت می‌کند که به پیامبر اکرمﷺ عرض‌کردم: **«إنّ لی جمة أفأرجلها؟ قال رسول اللهﷺ نعم واکرمها[3]»** « موی بلند دارم آن را شانه بزنم؟ فرمودند: آری و اکرامش‌کن». ابوقتادهﷺ خیلی وقت‌ها روزانه دو مرتبه سرخود را روغن می‌مالید.

(لـمّه: موی بلند تا نرمه‌ی گوش. جـمّه: موی بلندتر از نرمه‌ی گوش. وفـره: موی بلندی که تا شانه برسد.)

در حدیثی آمده که پیامبر اکرمﷺ در مسجد نشسته بودند که مردی با موی و ریش ژولیده وارد شد. پیامبر اکرمﷺ با دست خود اشاره کردند و به او امر نمودند که موی سر و ریش خود را مرتب کند، او رفت، سر و ریش خود را مرتب کرد و برگشت، پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **«الیس هذا خیراً من ان یأتی أحدکم و هو ثائر الرأس کانه شیطان[4]»** « **آیا این بهتر نیست از این که شخصی ژولیده موی و بنحوی همچون شیطان در جمع حاضر شود؟**»

---

[1] متفق علیه

[2] وقتی اعمال حج یا عمره به پایان رسید با تراشیدن یا کوتاه کردن مو، شخص محرم از احرام خود خارج می‌شود

[3] رواه ابوداود

[4] رواه الامام مالک (الموطا)

این که موی سر تراشیده شود و قسمتی از آن به همان حال رها شود، کراهیت دارد[1]، زیرا پیامبر اکرمﷺ از آن نهی فرمودند. همچنین اگر قسمت‌هایی از مو تراشیده و بیشتر آن باقی بماند نیزکراهیت دارد، زیرا منظر زشتی دارد، مگر اینکه به خاطر علتی یا علاج مرضی باشد.

اصلاح سر، کوتاه، مرتب و منظم نمودن موهای اطراف آن به طوری که متعارف جامعه باشد، درکراهیت داخل نیست. البته مسلمان باید مواظب موهای سر خود باشد و آنها را مرتب و منظم نماید ولی از انتخاب مدلهای بی‌محتوا جداً خودداری کند.

داشتن مو طریقه‌ای مؤدبانه و روش مستحبی است، اما اگر کسی موهایش ریخته یا طوری است که کوتاه کردن بهتر و مناسب‌تر است، کوتاه نمودن یا حتی تراشیدن مو هم اشکالی ندارد و مکروه نیست.

از امام احمدبن‌حنبل(ره) در مورد مو سؤال شد فرمودند: « سنت خوبی است اگر برایمان امکان داشته باشد حتماً آن را انجام می‌دهیم.»

موی زن اهمیت بیشتری دارد، زیرا از جمله ضروریات زنان و عنوان جمال آنهاست (به‌زودی در این باره بحث خواهیم کرد)

بلند گذاشتن ریش

بلند گذاشتن ریش امری فطری و سنت دین مبین اسلام است. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (خالفوا المشركين: أحفوا الشوارب و أوفوا اللحى[2]) « با مشرکین مخالفت کنید، سبیل را کوتاه و ریش را بلند نمایید». در حدیث دیگری فرمودند: (جزوا الشوارب و ارخوا اللحى خالفوا المجوس[3]) «سبیل راکوتاه و ریش را بلندکنید [به این نحوه] با آتش پرستان مخالفت کنید.»

حضرت عایشه‌رضی الله عنها روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (عشر من الفطرة، قص الشارب و اعفاء اللحية و السواک....[4]) «ده امردر فطرت و سرشت انسان است، کوتاه‌کردن سبیل، بلندگذاشتن ریش و مسواک زدن و....»

مقصود از کوتاه کردن سبیل کوتاه نمودن موهایی است که از کناره‌ی لب بلندتر شده، تا سفیدی روی لب نمایان گردد. این عمل برای نظافت و زیبایی بسیار عالی است تا این که ذره‌ای غذا به سبیل نچسبد و موهای بلند آن در داخل ظرف آب (موقع نوشیدن) شناور نشود.

---

[1] رد المحتار ج۶ ص۴۰

[2] رواه مسلم

[3] رواه مسلم

[4] رواه مسلم

بلندکردن ریش تا چه اندازه سنت است: پیامبر اکرمﷺ برای‌آن حدی تعیین نفرمودند، البته ریش خود ایشان به اندازه‌ی یک قبضه (عرض‌کف دست) بود و درآن زمان همین روش رواج داشت، لذا اکثر فقها همین اندازه را مناسب‌تر و کاملتر می‌دانند.

البته بلند گذاشتن گوشه‌های سبیل اشکالی ندارد، حضرت عمرؓ و بعضی دیگر از بزرگان همین عادت را داشته‌اند[1].

حکم ریش: آرای فقها در این مورد متعدد است، شوافع آن را سنت، مالکی‌ها و حنابله آن را فرض و احناف آن را واجب می‌دانند. بنابراین:

شوافع تراشیدن آن را مکروه می‌دانند. امام نووی به این مطلب در شرح مسلم اشاره می‌کند[2].

مالکی‌ها و حنابله تراشیدن را حرام می‌دانند[3].

احناف تراشیدن را مکروه تحریمی می‌دانند[4].

توجه: بسیاری از جوانان متدین سنت را رعایت نموده، ریش می‌گذارند، عده‌ای از عوام گمان می‌کنند که آن‌ها عالمند و از آن‌ها سؤالات شرعی خود را می‌پرسند. بعضی از این عزیزان از جواب ندادن خجالت می‌کشند و با خود فکر می‌کنند که عالمند و گاهی پاسخ‌های اشتباهی می‌دهند. به این عزیزان توصیه می‌کنیم که یا فراگیری علم دین را شروع کنند (که در کنار سیمای اهل دین به زینت باطنی علم نیز مزین باشند) یا عذرخواهی‌کرده، صراحتاً اظهار بی‌علمی کنند. زیرا جایز نیست که شخص بنابر گمان خود فتوی بدهد یا حتی حکمی را که از عالمی شنیده و به صحت شنیده‌های خود یقین ندارد، پاسخ دهد، مبادا خود و دیگران را در ورطه‌ی هلاکت اندازد. در حدیثی آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «**اجرؤکم علی الفتیا اجرؤکم علی النار**[5]» «**با جرأت‌ترین شما در فتوی دادن پیشگامان شما درآتش جهنمند.**» (خصوصاً با بی‌علمی) افراد هم نباید غیر از علما از کس دیگری سؤالات شرعی خود را بپرسند.

---

[1] المجموع ج ۱ ص ۲۸۸

[2] شرح مسلم ج۳ ص۱۴۷

[3] فقه الاسلامی وادلته ج۳ ص۵۶۷

[4] دکتر زحیلی این مطلب را به ج۲ ص۱۵۵ حواله داده است در ج ۶ ص۴۰۷ آمده است: این‌که مرد ریش خود را قطع نماید (یا بتراشد) حرام است، این فرموده‌ی امام حصکفی است.

[5] فتاوی شرعیه ص۵۰ وقال: اخرجه الدارمی من حدیث عبیدالله بن ابی جعفر مرسلاً.

خضاب

خضاب به معنی رنگ کردن و اسمی است برای آنچه اشیا با آن رنگ می‌گیرد؛ مثل حنا و امثال آن. لذا هر رنگ‌کردنی خضاب است چه با حنا باشد یا با انواع رنگ‌های دیگر.

رنگ کردن پا یا دست برای زنان

رنگ کردن دست و پا فقط برای زنان مستحب است. خصوصاً در صورتی‌که دست زن، زبر و خشن و مشابه دست مرد باشد، در این صورت استحباب بیشتری دارد تا این‌که با خضاب هویت زنانه‌ی خود را حفظ کند. در حدیثی از حضرت عایشهﷺ روایت شده که زنی از پشت پرده نامه‌ای به خدمت پیامبر اکرمﷺ درازکرد. پیامبرﷺ دست خود را نگه داشتند و فرمودند: (ما ادری؟ أید رجل ام امرأة!) «نمی‌دانم دست مردی است یا دست زنی» او عرض کرد دست زنی، فرمودند: (لو کنت امرأة لغیرت اظفارک یعنی بالحناء[1].) «اگر زن هستی، دست خود را با حنا تغییر بده.»

از این گفته‌ی پیامبر اکرمﷺ واضح است ک زن باید هویت زنانه‌ی خود یا حداقل قسمتی از آن را رعایت کند. نیز همان طوری که حنا برای کف دست‌هاست برای ناخن‌ها نیز هست و این به ذوق و سلیقه‌ی زنی که حنا می‌کند بستگی دارد. گاهی کف پاها و دست‌های کودکان را نیز حنا می‌کنند، گاهی هم فقط ناخن‌ها را حنا می‌کنند.

لاک کشیدن بر روی ناخن‌ها در عصر حاضر

حناکردن ناخن‌ها یا استفاده از رنگ‌های طبیعی دیگر با کشیدن لایه‌ی موادی که امروزه با نام لاک استفاده می‌شود، متفاوت است. زیرا انواع رنگ‌ها فقط پوست یا ناخن را رنگی می‌کنند، اما لاک‌های امروزی بر روی ناخن یا پوست لایه‌ای ایجاد می‌کنند که مانع از رسیدن آب به پوست می‌شود. لذا مانع صحت وضو و غسل است. پس زنان اگر می‌خواهند از این مواد استفاده کنند فقط در ایام حیض یا نفاس خود از آن‌ها استفاده کنند. در غیر این ایام برای صحت وضو و غسل باید آن را از پوست و ناخن خود جدا کنند.

خضاب بدن مرد

چون خضاب از خصوصیات زنان است استعمال آن در بدن مردان حرام شمرده می‌شود. در حدیثی از حضرت انسﷺ روایت شده که (ان النبی نهی ان یتزعفر الرجل[2]) «پیامبر اکرمﷺ مردان را از استفاده‌ی رنگ زعفرانی نهی فرمودند.» یعنی از این که مرد خود را با زعفران زینت دهد زیرا آن محل زرد می‌شود. (در استعمال رنگ‌ها بیشتر در این باره توضیح خواهیم داد.)

---

[1] سنن ابوداود رقم ۴۱۷۷ ج۴ص۶۶

[2] رواه مسلم

خضاب مرد بر اثر پیری: وقتی پیری در سر و ریش مرد به شدت نمایان شد، مستحب است[1] که آن را حنا کند. حضرت جابرﷺ روایت می‌کند که ابوقحافه را روز فتح مکه به خدمت پیامبر اکرمﷺ آوردند در حالی‌که سر و ریش ایشان مثل ثغامه (نوعی درخت کوهی با شکوفه‌های سفید است)کاملاً سفید شده بود. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**غیروا هذا بشیء الا من السواد**[2]) «**این سفیدی را با رنگی غیر از سیاه تغییر دهید.**»

بنابر اصح روایات خود پیامبرﷺ موی خود را خضاب نکردند. زیرا در طول حیات بنابر روایت بخاری هفده تار موی سفید داشتند و نیازی به خضاب نبود.

حضرات ابوبکرﷺ و عمرﷺ خضاب کردند.

آیا خضاب بهتر است یا ترک آن؟ بعضی از اصحاب خضاب می‌کردند و بعضی نمی‌کردند و هیچ کس، دیگری را رد نکرد.

گفته شده که اگر سفیدی موها زیاد بود مثل حضرت ابوقحافهﷺ در این صورت خضاب اولی‌تر است. و اگر موی سفید کم بود، خضاب نکردن بهتر است. (امر در اینجا برای استحباب است نه برای وجوب).

بعضی گفته‌اند که حکم این مسئله به نحوه‌ی سفیدی مو بستگی دارد. برای کسی که موی سفید او طبیعی و از موی رنگ شده بهتر به نظر می‌رسد ترک خضاب اولی است. و برای کسی که موی سفید، او را زشت نشان می‌دهد رنگ کردن بهتر است[3].

اما آیا خضاب با رنگ سیاه جایز است؟ در این مسئله اختلافاتی وجود دارد که به زودی در این باره خواهیم نوشت، البته راجح آن است که مکروه تنزیهی است.

سرمه[4]: سرمه زدن زینت مستحبی است که در بین زنان و مردان رواج داشته است. عرب‌ها سرمه استعمال می‌کردند، خصوصاً از سرمه‌ی «إثمد» که برای چشم‌ها مفید است و آن‌ها را تقویت می‌نماید. (رشته‌های عصبی چشم را تقویت نموده، چشم را پاکیزه می‌کند.)

پیامبر اکرمﷺ هم از سرمه استفاده نموده، می‌فرمودند: (**اکتحلوا بالاثمد فانه یجلو البصرو ینبت الشعر**) «**از سرمه‌ی اثمد استفاده کنید که بینایی را جلا می‌دهد و باعث تقویت و رشد مژه‌ها می‌شود.**»

[1] رد المحتار ج۱ ص۴۲۲ المغنی: المغنی و الشرح الکبیر ج۱ ص۷۵. المجموع ج۱ ص۲۹۴
[2] رواه ابوداودج۲ ص۸۷ شماره ۴۲۱۲ /اخرجه مسلم و النسایی جامع الاصول ج ۴ ص۷۴۱
[3] نووی شرح صحیح مسلم ج۴ ص۸۰
[4] المجموع ج۱ ص۲۸۱ – ردالمحتار

در سرزمین ما (شام) این عادت تغییر کرده است، شاید به خاطر این است که آب و هوای مناطق ما با آب و هوایی که پیامبر و اصحاب در آن زندگی می‌کردند، فرق دارد. البته بعضی از علما سرمه می‌کشند و زیبا هم می‌شوند.

با وجود آن که امروزه این رویه در بین مردم ترک شده، مردانی که علاقه دارند (برای ادای سنت) می‌توانند از سرمه استفاده کنند. البته مساحت آن طولانی نشود تا زشت بنظر نیاید.

پس سرمه کشیدن از زینت‌های مباحی است که با هر ماده‌ای امکان پذیراست. البته مردها (در صورت رغبت) از رنگ متعارف استفاده کنند. اما زنان می‌توانند از هر رنگی استفاده نمایند، زیرا سرمه و هر نوع زینتی برای زنان مباح است. و شأن زنانه مقتضی جمال گرایی – برای شوهرانشان – می‌باشد.

رنگ کردن مو برای زنان

همان طورکه خضاب برای مردهای پیر مستحب است، برای تمام زنان نیز مستحب است و حتی استحباب بیشتری دارد. زیرا برای زنان ضروری‌تر است و با این عمل زن در نزد شوهر منزلت بیشتری پیدا می‌کند. برای شوهر نیز عفت و پاکدامنی بیشتر و رضایت نفس کامل‌تری بوجود می‌آورد.

رنگ کردن مو چه با حنا و چه با هر رنگ دیگری مطلقاً مباح است فرقی نمی‌کند که موها سفید شده یا سفید نشده باشد. زیرا از پیامبر اکرمﷺ نهی وارد نشده و نیز ایشان رنگ کردن را به پیری مقید نکرده‌اند. لذا خضاب مو با تمامی رنگ‌ها و روش‌های آن مباح است مگر آنچه درمورد کراهیت رنگ سیاه وجود دارد که بیان خواهیم‌کرد. در صورتی‌که خضاب برای زن یا شوهر راضی‌کننده‌تر باشد، استحباب بیشتری خواهد داشت و ثواب هم دارد. زیرا نوعی رعایت شؤون همسرداری در بین زوجین است.

رنگ کردن مو برای زن با دو شرط زیر مباح است

عدم فریبکاری و عیب پوشی

در صورتی که ازدواج کرده است با اجازه‌ی شوهر باشد.

فریبکاری و عیب پوشی در مورد دختران جوان و دم بخت است. دختران دم بخت باید رنگ طبیعی موهای خود را حفظ نمایند زیرا در صورت رنگ کردن، یک عنصر اساسی از جمال خود را تغییرداده‌اند. لذا مادران باید مواظب رعایت این امور باشند و دختران خود را آگاه کنند. چه بسا موی طبیعی زیباتر و مناسب‌تر است و با ذوق خواستگار- و در مورد مرد با ذوق دختر- هماهنگ‌تر بوده، قطعاً رضایت بیشتر او را جلب خواهدکرد. بعدها نیز این ذهنیت که او فریب‌کار یا مغشوش بوده به وجود نمی‌آید.

در صورتی‌که دختری موی خود را رنگ کرده، خودش یا مادرش باید این مسئله را با خواستگار در میان بگذارند.

پوشیدن عیب با رنگ‌کردن مو، همان طوری که قبل از ازدواج ممکن است بعد از آن نیز امکان دارد. اما بعد از ازدواج آشکارا انجام می‌گیرد که هدف از آن زینت است و به کسی ضرر نمی‌رسد.

شرط دوم، رضایت شوهر بود. چون خضاب مو برای زینت و زیباتر شدن و رضایت بخش بودن زن برای شوهر است، پس لازم است که با اطلاع و اجازه‌ی شوهر باشد. پس نباید زن شوهر را غافلگیر کند زیرا ممکن است شوهر از رنگ طبیعی موی همسرش رضایت بیشتری داشته باشد. یا از رنگ خاصی نفرت داشته باشد یا با ذوق و سلیقه‌ی او مناسب نباشد.

سیاه کردن مو

آیا رنگ سیاه جایز است؟ در بین اقوال فقها در این مسأله اختلافاتی بین حلال و حرام بودن وجود دارد. که مختصراً آن‌ها را بیان می‌کنیم:

احناف: رد المحتار ج ۶ ص۴۲۲ می‌نویسد:

برای مردان خضاب کردن سر و ریش به غیر رنگ سیاه مستحب است.

رنگ سیاه برای زینت مکروه است. (کراهیت، تحریمی است)

در میدان جنگ به جهت رعب انداختن به قلب دشمنان کراهیت ندارد.

بعضی از فقهای حنفی بدون کراهیت آن را جواز داده‌اند. امام ابویوسف (رحمه الله) می‌فرماید: (کما یعجبنی ان تتزین لی، یعجبها ان اتزین لها) «همان طورکه من از زینت زن لذت می‌برم، زن نیز از آراستگی من لذت می‌برد.»

شوافع: المجموع ج۱ ص۲۹۴

علمای شوافع بر این که رنگ کردن مو با رنگ سیاه عمل مذمومی است اتفاق نظر دارند. اما حکم آن:

امام غزالی(رحمه الله) در«احیاء العلوم» و بغوی در«التهذیب» و دیگران گفته اند که مکروه است و ظاهر عبارتشان بر کراهیت تنزیهی دلالت می‌کند.

امام نووی(رحمه الله) می‌فرماید: «الصحیح انه حرام ممن صرح بتصریحه: (الحاوی)». «صحیح حرام بودن آن است. حاوی از جمله کسانی است که به این مطلب تصریح نموده است.»

حنابله: المغنی و الشرح الکبیر ج۱ص۷۶.

خضاب با رنگ سیاه مکروه است.

اسحاق بن راهویه(رحمه الله) تزیین موی زن را با رنگ سیاه برای شوهر خود جایز دانسته است.

مالکی‌ها: حاشیه‌ی عدوی ج۲ ص۴۱۰.

سیاه کردن مو مکروه است و حرام نیست.

کراهیت تنزیهی است. (مقصود از بیان مطلق‌کراهیت، کراهیت تنزیهی است.)

حاصل‌آنچه گفتیم:

این‌که حرام باشد: امام نووی شافعی مذهب(ره) همین را ترجیح داده است.

مکروه تحریمی باشد: عامه‌ی مشایخ احناف و امام احمد همین را گرفته‌اند. مکروه تحریمی لازم است که ترک گردد، زیرا به حرام نزدیک‌تر است.

مکروه تنزیهی باشد: قول مفتی به در نزد مالکی‌ها وعده‌ی زیادی از شوافع، از جمله غزالی(ره) و بغوی(ره) است و دیگران نیز همین قول را ترجیح داده‌اند. مکروه تنزیهی ترکش بر انجامش اولی‌تر است ولی بر انجام آن عقابی لازم نمی‌گردد.

بعضی از فقها مانند امام ابویوسف– از شاگردان بزرگوار امام ابوحنیفه(ره)- آن را مباح و خالی از هر کراهیتی می‌دانند. اسحاق بن راهویه نیز برای زنی که موی خود را برای شوهرش با سیاه کردن زینت‌می‌دهد، همین گونه حکم کرده است.

اتصال مو

وصل کردن و اضافه کردن مو به موهای زن تا آن را بر خلاف واقع طولانی‌تر و زیباتر نشان دهد. این عمل می‌تواند:

با اضافه کردن موهای طبیعی‌گرفته شده از زنان دیگر باشد.

زن می‌تواند موهای جدا شده‌ی خودش را به موهای خود اضافه کند.

یا موهای حیوانات یا قسمت‌هایی از پشم و دیگر الیاف حیوانی را به موی خود اضافه نماید.

البته امروزه امکان استفاده از موهای مصنوعی هم هست که به صورت کلا گیس می‌باشد.

در گذشته زنان وقتی موهایشان کم می‌شد، از موهای زنان دیگر به موهای خود اضافه می‌کردند تا جوان، زیبا و پر مو به نظر بیایند. پیامبر اکرمﷺ از این کار نهی فرمودند زیرا نوعی فریب‌کاری و عیب پوشی است. درحدیثی از حضرت ابن‌عمرؓ روایت شده که **(لعن رسول‌اللهﷺ الواصلة و المستوصلة و الواشمة و المستوشمة**[1]**)** « **پیامبر اکرمﷺ لعنت کردند زنانی را که موی زنان دیگر را اضافه می‌کنند و زنانی که مویشان اضافه می‌شود و نیز زنانی که موی صورت زنان دیگر را برمی‌دارند و زنانی که موی صورتشان برداشته می‌شود.»** احادیث دیگری هم در این باره وجود دارد.

بنا براین فقها نوشته‌اند

اضافه کردن موی آدمی به موی زنان حرام است. چه موی زن[2] باشد یا موی مرد، موی محارم باشد یا غیر محارم. در این مسئله مذاهب چهارگانه اهل سنت اتفاق نظر دارند.

---

[1] رواه البخاری ومسلم

[2] همچنین اگر موی خودش باشد.- رد المحتار ج۶ ص۳۷۳

سؤال: اگر زنی موی غیر انسان مثل مو یا پشم یا الیاف دیگر را به موی خود اضافه کرد چه حکمی دارد؟

جواب: اقوال فقها در این باره متفاوت است.

آ. **احناف** می‌گویند در صورتی‌که به فریب و تزویر نکشد، مطلقاً جایز است. لذا برای زن اضافه کردن به مو یا گیسوان خود جایز است.

ب. **شوافع** در این مسئله به تفصیل[1] معتقدند:

اگر هنوز ازدواج نکرده این عمل حرام است.

در صورتی‌که زن ازدواج کرده و شوهر اجازه داده است، جایز و حلال است.

ج. **حنابله** می‌گویند مطلقاً وصل مو به موی دیگر حرام است، چه موی آدمی باشد یا موی حیوانی دیگر. البته در صورتی که مو نباشد بلکه از پارچه و امثال آن ساخته شود، مباح است.[2]

د. **مالکی‌ها** نظر وصل مو را ترک کرده، مطلقاً آنرا جایز ندانسته‌اند[3].

قول حلال بودن در این‌جا ارجح است به شرط آن که فریبکاری در بین نباشد و برای مصلحت دیگر، یعنی تجمل زن و حفظ عفت شوهر صورت گیرد. احناف، شوافع و علامه مقدسی از حنابله همین مطلب را برگزیده‌اند. علامه مقدسی می‌نویسد: «ظاهر مطلب آن است که وصل مو به موی دیگر، به جهت فریبکاری و عیب پوشی و استعمال آنچه در حرام بودن آن اختلاف دارند، حرام است. در غیر این صورت حرام نیست، زیرا علاوه بر این که این مقاصد در آن وجود ندارد، مصلحت تزیین زن برای شوهرش بدون هیچ ضرری حاصل است.» (والله اعلم[4])

امروزه موهای مصنوعی رواج یافته است، که انواع و اجناس متفاوتی دارند. برخی در ظاهر آمیزه‌ای از موی مصنوعی و برخی شبیه و نزدیک به موی طبیعی است. بنابر هر دو صورت دختران جوان (دم بخت) یا زنانی (بیوه) که قصد ازدواج دارند لازم است که در موقع خواستگاری ازاین امور منع گردند، تا التباس یا فریبکاری پیش نیاید. که این کار عاقبت خوشی در پی ندارد و هیچ مذهبی نیز آن را تأیید نکرده است.

موی مستعار (کلا گیس)

موی مستعار امر جدیدی نیست، بلکه از زمان‌های قدیم در غرب رواج داشته است که مدتی متروک مانده بود ولی امروزه دوباره رایج شده است.

---

[1] المجموع – مغنی المحتاج ج۱ ص۱۹۱

[2] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج۱ ص۷۷

[3] القوانین الفقهیه ص۲۳۹

[4] المغنی مرجع سابق

کلاه گیس، امروزه از الیاف مصنوعی شبیه مو، همانند آن با فرمی جالب، زیبا و آراسته ساخته می‌شود که مثل سرپوش و کلاهی بر روی سر گذاشته شده، بیننده گمان می‌کند که موی حقیقی است.

بعضی از انواع کلاه گیس‌ها، مردانه است که مردهای کم مو یا کچل از آن استفاده می‌کنند.

بعضی هم زنانه است که زنان کم مو برای این که موهای خود را به حالت عادی درآورند از آن استفاده می‌کنند. گاهی هم زن‌ها به جای شانه کردن و تزیین موهای خود از موهای مصنوعی زیبا و آماده استفاده می‌کنند یا برای راحت شدن از زحمت تزیین و شانه کردن مو، موی مصنوعی، می‌گذارند.

گاهی زنان از چند کلاه‌گیس با رنگ‌ها و مدل‌های مختلف استفاده می‌کنند تا مناسب با قیافه و سلیقه‌ی خود آن‌ها را بپوشند.

زمانی در فرانسه و انگلستان، کلاه‌گیس مدل لباس اشراف و بزرگان بود که در زندگی روزمره‌ی خود آن را می‌پوشیدند و جزئی اساسی از لباس رسمی می‌دانستند و مردان و زنان به طور مساوی از آن استفاده می‌کردند. در آن زمان کلاه گیس‌ها به موهای بلند و مجعد شبیه بود که بعضی رنگ سفید و بعضی رنگ سیاه و بعضی هم رنگ سرخ و سفید (بور) داشتند. البته بعداً در بین عموم مردم، این رویه ترک شد ولی هنوز برای قضات در دادگاه‌های انگلیس پوشیدن آن رایج است.

با توجه به این‌که امروزه دوباره پوشیدن کلاه گیس در حال رواج است و هر چند عده‌ای از آن متنفرند عده‌ای نیز آن را برای مدل لباس خود زیبا و متنوع می‌دانند. لذا حکم شرعی در این باره چیست؟

حکم شرعی این‌گونه موی مصنوعی به اصل اتصال مو از حیثیت جنس آن برمی‌گردد و نیز این‌که ظاهر سازیِ بی ماهیتی است که به فریبکاری و عیب پوشی کشانده می‌شود. بنا براین می‌توان گفت، پوشیدن کلاه گیس که از موی طبیعی انسان محرم یا غیرمحرم ساخته شده، حرام است. البته اگر از مو یا پشم حیوانات یا الیاف مصنوعی معروفی باشد، اشکالی ندارد.

توجه داشته باشید که در نزد حنبلی‌ها موی حیوانات نیز جایز نیست.

در صورتی‌که استفاده از کلاه‌گیس به فریبکاری و عیب پوشی بیانجامد نیز حرام است. لذا دختران دم بخت و زنانی که قصد ازدواج دارند، برای جلوگیری از فریب و تزویر باید از این کار دوری کنند و در صورتی‌که از آن استفاده کرده‌اند باید خواستگار را از حقیقت امر مطلع نمایند، چه خواستگار آن را احساس کرده یا نکرده باشد.

استفاده از کلاه گیس برای زن شوهردار جایز است و فریب و تزویر نیست، زیرا اطرافیان، خصوصاً شوهر از حقیقت امرمطلعند.

در صورتی‌که رنگ یا مدل خاصی مورد پسند شوهر است، بهتر است که زن آن را انجام دهد، یا از نظرات شوهر به روشی که او دوست دارد، کمک بگیرد و با اجازه‌ی شوهر از انواع کلاه‌گیس‌ها برای جلب رضایت و حفظ عفت و پاکدامنی شوهر خود استفاده‌کند.

استفاده از کلاه گیس برای مردان نیز مباح است، زیرا غالباً فقط مردانی که موی سرشان ریخته از آن استفاده می‌کنند. مرد در سنین بی‌مویی و پیری دیگر اهل فریب و نیرنگ نیست. البته اگر در این کار فریب و نیرنگی وجود داشت، مثلاً قصد خواستگاری یا جلب نظر زنی را داشت، هر چند ظاهر، گویای حالت است، اما باید حتماً حقیقت را با طرف مقابل خود در میان بگذارد و با شکل طبیعی خود در مقابل آن‌ها ظاهر شود.

کوتاه کردن یا تراشیدن مو: مو از ضروریات و اصول زیبایی زن است. و برای زن، از مرد ضروری‌تر است. این که شریعت در حلال شدن از حج و عمره بین تراشیدن و کوتاه کردن، انسان را مخیر ساخته فقط مخصوص مردان است. و خطاب به زن فقط در موردکوتاه کردن است. خصوصاً این که تراشیدن برای زنان موجب زشتی و بد قیافه شدن است. در حدیثی قتاده از عکرمه‌ رضی الله عنه روایت می‌کند: (**نهی رسول الله ﷺ ان تحلق المرأة**[1]) «**پیامبر اکرم ﷺ از تراشیدن موی سرزن نهی فرمودند.**» مراد از تراشیدن جدا کردن و کوتاه نمودن کامل مو با تیغ یا هر وسیله‌ی کوتاه کننده مثل قیچی یا تراشیدن با وسایل جدید امروزی است.

همان‌طوری‌که تراشیدن، چون از شؤون مردانه است، برای زن درحالات عادی[2] حرام است- مگر در صورت وجود مرض و یا ضرورت دیگر– برای اظهار غم و اندوه یا مصیبت نیز حرام شمرده می‌شود.

در حدیثی حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرمودند: (**برء رسول الله ﷺ من الصالقة و الحالقة و الشاقة**[3]) « **پیامبر اکرم ﷺ از کسی که بر میت نوحه خوانی کند و کسی که به خاطر مصیبتی که به او رسیده سر خود را بتراشد و کسی که در اظهار غم و اندوه مرده‌اش لباس خود را پاره کند، اظهار بیزاری کردند.**»

اما کوتاه کردن مقدار کمی از موی سر به جهت مناسبت با اندام یا برای زینت، مثل بلند کردن آن مباح است و زن می‌تواند مناسب با حال خود و آن طوری که دوست دارد آن را انجام دهد.

---

[1] رواه الترمذی فی سننه

[2] رد المحتار ج۶ ص۴۰۷ الحظر والاباحة ص۴۸

[3] رواه البخاری ومسلم

حالات مو

زن می‌تواند هر طور بخواهد موهای خود را شانه بزند و آن‌ها را مرتب کند و از انواع روغن‌های طبیعی یا شیمیایی استفاده‌کند، چه پرپشتی مو را نشان دهد یا کم پشتی آن را، زیرا این امور از جمله آداب فردی (امور فردی در بین محارم) و مشروع است.

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (صنفان من اهل النار لم ارهما: قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس، ونساء كاسيات عاريات مميلات مائلات رؤسهن كاسنمة البخت المائلة لايدخلن الجنة ولايجدن ريحها و ان ريحها ليوجد من مسيرة كذا وكذا). «دوگروه از اهل جهنمند که من آن‌ها را ندیده‌ام، گروهی که شلاق‌هایی مثل دم گاو دارند که با آن مردم را مورد ضرب قرار می‌دهند و زنانی که ظاهراً لباس پوشیده‌اند اما حقیقتاً برهنه‌اند (زیرا لباسی کوتاه پوشیده‌اند که قسمت کمی از بدنشان را پوشیده است یا به علت نازکی و شفافیت آن، بدن از زیر لباس کاملاً نمایان است.) که باعث انحراف مردها شده آن‌ها را به طرف خود جلب می‌کنند، موهای سر خود را آنقدر ضخیم می‌کنند که به کوهان شتر شباهت دارد (تا مردها را به طرف خود جلب نمایند.) این‌ها هرگز به بهشت وارد نخواهند شد و بوی بهشت نیز به آن‌ها نخواهد رسید، در حالی‌که بوی بهشت از مسافت طولانی به مشام می‌رسد.»

در این حدیث پیامبر اکرمﷺ، زنانی را که دارای این حالت پست هستند، از این کار بر حذر داشته، عاقبت سخت آن‌ها را در روز قیامت بیان فرمودند[1].

مسائلی مربوط به صورت

برداشتن موی صورت – خال‌کوبی – تراشیدن و بازکردن بین دندان‌ها

این موارد سه حالت مشهور است که در صورت، انجام می‌شود. پیامبر اکرمﷺ در احادیثی از این امور نهی فرمودند. از آن جمله بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعودؓ روایت می‌کنند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «لعن الله الواشمات و المستوشمات و النامصات و المتنمصات و المتفلجات

[1] علامه مفتی محمد تقی عثمانی (حفظه الله) در شرح این حدیث می‌نویسد: مراد از « روسهنّ كأسنمة البخت » این است که زنان با پیچیدن عمامه یا سربند و یا امثال این‌ها سرهای خود را بزرگ و پرحجم نشان می‌دهند.» به نظر من در این زمانه زنانی هستند که موهای بلند خود را به پشت یا وسط سر می‌بندند و آن را کاملاً شبیه کوهان شتر درست می‌کنند، به همین جهت پیامبراکرمﷺسرهای آنان را به کوهان شتر تشبیه کردند و این از جمله معجزات ایشان است که چهارده قرن پیش این امررا پیشگویی کردند. «مترجم»

للحسن، المغيرات خلق الله[۱]» «**خدا لعنت کند زنانی را که موی صورت زنان دیگر را برمی‌دارنـد و آن‌هایی که موی صورتشان برداشته می‌شود. خال‌کوبان و کسانی که بدنشان خـالکوبی مـی‌شـود و نیز آن‌هایی که دندان‌ها را می‌تراشند و کوچک می‌کنند و بین‌شان فاصله می‌اندازند و خلقت خدا را تغییر می‌دهند.**» توجه داشته باشید که لعن در شریعت به دو معنا استعمال می‌شود:

طرد و دور شدن از رحمت خداوند، که این حالت مخصوص کفار است.

دور شدن از درجه‌ی نیکان: بدین معناست که انجام دهنده‌ی ایـن اعمـال، انـسانی شایـسته نیست و با نیکان و ابرار نخواهد بود، زیرا شـأن مؤمنـان و نیکـان ایـن اسـت کـه از ایـن گونـه مخالفت‌هایی با شریعت اجتناب ورزند.

در این حدیث سه عمل نهی شده، است: برداشتن موی صورت، خال‌کوبی و فاصله انـداختن در بین دندان‌ها که به زودی در مورد هرکدام جداگانه بحث خواهیم کرد.

خال کوبی(وشم)

مراد از وشم که درحدیث آمده این است که پوست را با سوزن یـا شـیء تیـز دیگـر سـوراخ کنند و آن را با سرمه یا رنگ مخصوص بپوشانند که آبی یا سبز شود.

واشمه: (خال کوب) زنی که این کار را انجام می‌دهد.

مستوشمه: (خال کوب شده) زنی که از خال کوب این عمل را تقاضا می‌کند.

خال‌کوبی عملی قدیمی است که در لثه و لب‌ها انجام می‌گرفت تا رنگ آن‌ها آبـی، سـبز یـا سیاه شود. در صورت، دست‌ها و بازوها هم خال‌کوبی انجام می‌شود. گـاهی خـال‌کـوبی علامـت گروهی خاص می‌شود تا افراد آن گروه به همان حالت شناخته شوند. گـاهی بـرای آن‌هـا باعـث نعمت و گاهی موجب وبال، شمرده می‌شده است. امروزه خال‌کوبی در بین بعضی از افراد بدوی و روستانشین رواج دارد. لذا زنان یا مردانی دیده می‌شوند که بر صورت یا پیـشانی یـا گونـه یـا بینی یا دستشان خال‌کوبی شده است.

وقتی پوست خال‌کوبی شد، به راحتی خال‌کوبیش از بین نمی‌رود و نیاز به برداشتن قـسمت نسبتاً زیادی از پوست دارد لذا محل آن، زشت به نظر می‌آید. در عصر حاضر خال‌کوبی در اروپـا رواج زیادی یافته و با انواع رنگ‌ها و مبالغه در آن‌ها پدیدارشده است. حتـی تلویزیـون‌شـان نیـز گاهی آن‌ها را نمایش می‌دهد. بدن بعضی از زنان و مردانشان پر از نقش‌ها و نوشته‌هاست. البتـه بیشتر افراد شرور و فرومایه این‌کار را انجام می‌دهند، تا جایی‌که فرد برهنه بیـشتر بـه حیوانـات رنگارنگ یا کرم‌های علفزار شباهت دارد.

---

[۱] رواه البخاری و مسلم

خال‌کوبی (وشم) قطعاً حرام است، زیرا پلیدی وزشت شدنی است که از بین نمی‌رود. بسیاری از این افراد حاضرند پول زیادی را بپردازند تا از این حالت زشتی که درصورت یا دست‌هایشان بوجود آمده نجات یابند، اما راهی برای نجات از آن وجود ندارد.

اگر خال‌کوبی ضرورت پزشکی داشته باشد و برای بیماری پوستی مشخصی مفید باشد، استفاده از آن جایز است. البته این حالت با وجود داروها و راه‌های درمان فراوان، امروزه بعید به نظر می‌رسد.

علامت‌گذاری(وسم)

نوع دیگر وشم، وسم است که در آن قسمتی از پوست را با چاقو شق می‌کنند و علامت مخصوصی می‌گذارند که علامت قبیله و گروهشان است. زخم بهبود می‌یابد ولی محل آن شق شده، باقی می‌ماندکه برطرف نمی‌شود. نوع دیگر وسم این است که پوست را با آهن مذاب که شکل مشخصی دارد می‌سوزانند.

وسم مثل وشم حرام است و حتی قبیح‌تر از آن است. زیرا اذیت و زشتی به وجود آمده، بیشتر است. در حدیثی حضرت جابرﷺ روایت می‌کند که: «**نهی رسول اللهﷺ عن الضرب فی الوجه و الوسم فی الوجه**» «**پیامبراکرمﷺ از زدن به صورت و علامت گذاری (وسم) در صورت، نهی می‌فرمودند.**»

همان‌طورکه وسم در صورت انسان مطلقاً حرام است. در صورت حیوانات نیز حرام است. البته در بقیه‌ی قسمت‌های بدن حیوان برای علامت گذاری جایز است.

سیلی زدن: از حدیث حضرت جابرﷺ که در قسمت قبل گذشت واضح می‌گردد، که زدن سیلی یا هر ضربه‌ی دیگر به صورت حرام است. فقها می‌فرمایند: «**هو محرّم مطلقاً**»

امام نووی(ره) در شرحی که بر این حدیث دارد می‌نویسد: «زدن به صورت هر جاندار محترمی نهی شده است. چه انسان باشد یا اسب، شتر، الاغ، قاطر، گوسفند یا هر حیوان دیگری. اما در انسان حرمت شدیدتری دارد، زیرا صورت انسان محل زینت و زیبایی اوست. همچنین صورت انسان لطیف است و اثر ضربه در آن آشکار می‌شود و گاهی اوقات به مغزش ضربه وارد می‌شود و چه بسا حواس انسان را مختل می‌کند.[1]»

پیامبر اکرمﷺ حتی در هنگام خصومت و دعوا از زدن به صورت شخص نهی نمودند و فرمودند: (**اذا قاتل احدکم فلیجتنب الوجه**[2]) «**وقتی با یکدیگر مشاجره یا زد وخورد می‌کنید از**

---

[1] شرح صحیح مسلم ج ۱۴ ص۹۷ امام نووی

[2] متفق علیه

[زدن ضربه به] صورت اجتناب ورزید.» امام صنعانی(ره) در شرح حدیث می‌نویسد: (و هذا الضرب عام لکل ضرب و لطم من تأدیب و غیره[1]) «این نوع زدن عام است و هر سیلی یا ضربه‌ای که برای تأدیب یا امر دیگری باشد شامل می‌شود.»

فقها می‌نویسند: زدن به صورت شخص جایز نیست، حتی در عقوبات شرعی چه تعذیر باشد یا دیگر عقوبات خصوصاً به جهت آن که صورت محل کرامت بنی آدم است. مسلمان! این مطالب را خوب درک کن و آگاه باش حتی وقتی با کودکان به شوخی و بازی می‌پردازی!»

تراشیدن و باز کردن ما بین دندان‌ها

فلج، فرجه‌ی ظریف و باریکی است که بین دندان‌های ثنایا و رباعیات می‌باشد (دندان‌های جلو دهان) «تفلیج» تراشیدن دندان‌ها و ایجاد فاصله بین آن‌ها است که در عربی به این عمل «وشر» هم می‌گویند. معمولاً پیرزنان این کار را می‌کنند تا به جوانی و داشتن دندان‌های زیبا تظاهر نمایند. زیرا فاصله‌ی زیبا در بین دندان‌ها مخصوص دختران جوان و کم سن و سال است و صفتی است که عرب‌ها آن را می‌پسندند. این عمل حرام است زیرا علاوه بر فریب، نوعی اذیت کردن است. مشخص است که با تراشیدن قسمتی از مینای دندان یا پوسته‌ی آن دندان زود خراب و فاسد می‌شود و به ضرری زود هنگام می‌انجامد[2].

اما استحکام و اصلاح دندان و راست کردن کجی‌های آن امری مستحب است.

نمص

در حدیثی که در اول این مبحث روایت شد، پیامبر اکرمﷺ نامصات و متنمصات را لعنت نمودند، اما نمص چیست؟

«نمص»، عبارت است از برداشتن و کندن موهای ابرو برای اینکه نازک شود. بعضی نیز آن را به برداشتن و کندن موی صورت معنا کرده‌اند.

نمص عمل زنان زنا کار بوده که در آن مبالغه هم می‌کردند. بعضی از این حالات، موذی و مضرند. زیرا موهای ابرو کاملا از بین می‌رود و عرق پیشانی به چشم می‌رسد. و زیاد انجام دادن آن باعث خراب شدن پوست آن قسمت می‌شود.

ظاهر حدیث، نمص را حرام دانسته است، اما آیا هر نمصی حرام است و تا چه اندازه حرام است؟!

اقوال فقها حتی در یک مذهب نیز مختلف است. اما جمهور فقها برآنند که، نمصِ معتدلی که برای تحسین و برداشتن موهای زاید صورت انجام شود، مباح است.

---

[1] سبل السلام ج۴ ص۳۶۶

[2] به همین جهت امام نووی انسان را از تراشیدن دندان برحذرمی‌دارد و می‌نویسد: جلادادن وتمیزکردن دندان با آهن و تراشیدن آن با انبرهای مخصوص مکروه است، زیرا دندان را ضعیف می‌کند و به شکستن آن می‌انجامد و نیز دندان را خشن نموده باعث تراکم چرک بر روی آن می‌شود. المجموع ج۱ ص۲۸۱

و اما موارد زیر حرام است
نمصی که به زنان زناکار (و دختران خیابانی) شباهت داشته باشد.
آنچه انسان را آزار دهد و خلقت انسان را زشت نشان دهد.
در صورتی که زن برای غیر شوهر خود زینت کند.
نمص در غیر این صورت‌ها مباح است. جمهور فقهای احناف، مالکی‌ها و شوافع بر همین قولند.
شافعی‌ها آن را مخصوص زنان شوهردار می‌دانند و با اجازه‌ی شوهر مجاز می‌شمارند، زیرا این عمل برای آرایش و زیبایی زن است و از جمله حقوق شوهر به حساب می‌آید.
اما حنابله: تمام انواع نمص (چیدن موی صورت و ابرو) را حرام می‌دانند[1].

اقوال فقها در مورد چیدن موی صورت یا ابرو (نمص):

رد المحتار ج۶ ص۳۷۳ قول احناف را این‌گونه می‌نویسد:

نهی از نمص محمول بر آن است که زن خود را برای غیر از شوهر زینت دهد. ولی اگر در صورتش موهایی باشد که شوهر از آن بدش می‌آید، کندن آن حرام نیست. زیرا زینت زنان برای زیبا شدن امر مطلوبی است. البته اگر ضرورت برداشتن مو نبود، چون یک نوع آزار رساندن است، حرام است.

حاشیه العدوی ج۲ ص۴۲۳ نظر مالکی‌ها را بیان می‌کند

«متنمصه» یعنی زنی که موهای ابروی خود را برمی‌دارد و آن را نازک و زیبا می‌کند. نهی از این مسئله نسبت به زنانی است که از زینت نهی شده‌اند. مثل زنی که شوهرش مرده یا مفقود گردیده است. و این حدیث با حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها که برداشتن مقداری از موی ابرو و صورت را جایز می‌داند، منافاتی ندارد.

مغنی المحتاج ج۱ ص۱۹۱ قول شافعی را بیان می‌کند

تنمیص، یعنی برداشتن موی صورت و ابرو برای زیبایی، حرام است زیرا نوعی فریب در آن وجود دارد. اما اگر شوهر این عمل را اجازه داد جایز است. زیرا نوعی زینت برای شوهر است و شوهر به او اجازه داده است. مراد از فریب، فریب دادن خواستگار است.

احکام النساء امام ابن جوزی ص۱۹۹

می‌توان نهی وارد شده در این باره را بر یکی از موضوعات سه گانه زیر حمل‌کرد:
این عمل علامت و شعار زنان فاجر و بدکار بوده و آن‌ها مقصود حدیثند.
یا این‌که نوعی عیب پوشی و فریب دادن مرد است که جایز نیست.

---

[1] المغنی و الشرح الکبیر ج۱ ص۷۷ – القوانین الفقهیه ص۱۹۳

یا تغییر خلقت خداست، مثل خال‌کوبی که بدن را اذیت می‌کند و نیک شمرده نمی‌شود. چه بسا ظاهراً اثر زیبایی در پوست بگذارد که بعداً پوست را اذیت و نابود کند.

اما داروهایی که لکه‌های صورت را از بین می‌برد و صورت را برای شوهر جلوه می‌دهد، اشکالی ندارد. همچنین برداشتن مقداری از موی صورت و زیبا شدن برای شوهر جایز است...»

زینت‌های کلی

ناخن‌های رنگین وموهای بلند مصنوعی

ازجمله وسایل آرایشی که امروزه در بین زنان رواج یافته، مژه‌های مصنوعی است که زنان با گذاشتن بر روی مژه‌های طبیعی خود آن‌ها را بلندتر نشان می‌دهند.

همچنین ناخن‌های پیش ساخته‌ی طولانی و رنگینی که زنانِ علاقمند، روی ناخن‌های خود قرار می‌دهند و آن‌ها را بلند نشان می‌دهند.

ظاهراً این وسایل مصنوعی معروف، کسی را نمی‌فریبد، علاوه بر این بیننده گمان هم نمی‌کند که این‌ها طبیعی هستند، با این وجود دختران دم بخت و زنان (بیوه‌ای) که قصد ازدواج دارند، نباید از آن‌ها در مقابل خواستگار استفاده نمایند.

البته این حکم نسبت به ناخن‌ها خفیف‌تر است، زیرا اصلاً از عناصر جمال به حساب نمی‌آیند و هر زنی ممکن است ناخن خود را بلند و رنگین کند.

کاملاً مشخص است که زنان در صورت بلند بودن ناخن‌هایشان در انجام امور منزل با مشکل مواجه می‌شوند. زیرا اولاً می‌شکنند و ثانیاً محل تجمّع چرک و بقایای مواد آشپزخانه می‌شود. لذا ناخن‌های خود را کوتاه می‌کند و اگر دوست داشته باشد از این نوع ناخن برای زینت استفاده می‌کنند.

عدسی‌های رنگی (لنز)

خداوند متعال انسان را با پوستی رنگین آفریده است. پوست انسان سفید، گندم‌گون (سبزه)، سیاه یا زرد است. موی انسان، سیاه، قرمز یا سفید مایل به قرمز است. چشم انسان هم رنگی است، سیاه، میشی رنگ، آبی یا سبز و ... لذا با این تنوع رنگ‌ها، درجات متفاوت نظم و ترتیب و جمال وجود دارد.

در تمامی کشورها دربین مردم گاهی رنگِ اندک و خفیف نیز مورد توجّه قرار می‌گیرد و چه بسا باعث رغبت یا تنفر می‌شود. این به مزاج انسان و طبیعت رنگ بستگی دارد، و چون جامعه دائماً به طرف تغییر می‌رود، انواع عدسی‌های رنگی (لنز) ساخته شده که زن‌ها وگاهی مردها از آن‌ها استفاده می‌کنند. رنگ چشمشان سیاه، سبز، آبی یا هر رنگ دیگری که دوست دارند،

می‌شود. اگر از اثرات این لنزها بر اندام بینایی، چشم پوشی کنیم، باز هم تغییرات ظاهری که در صورت زن به وجود می‌آید، فریب و تزویری بیش نیست. زیرا چشم را بر خلاف واقعیت آن نمایان می‌سازد. در این صورت این عمل از محرمات شمرده می‌شود، خصوصاً در مورد دخترانی که از آن‌ها خواستگاری شده است. رنگ مو، پوست و چشم، گاهی مطلبی اساسی برای خواستگار یا دختری که از او خواستگاری شده، می‌باشد. خصوصاً وقتی (زن یا مرد) همسر آینده‌ی خود را با چشمانی مثلاً سبز رنگ انتخاب کند و بعداً خلاف این مطلب برایش آشکار شود.

زنی که ازدواج نموده و شوهرش علاقمند تغییرات است یا به رنگ خاصی تمایل دارد، می‌تواند برای شوهر یا شوهر برای همسر خود از آن استفاده کند. ولی احتیاطاً زن در مقابل نامحرم با این حالت بیرون نرود.

زنانی که از لنزهای رنگی یا موهای مصنوعی برای شوهرشان استفاده می‌کنند، سعی کنند زیاد به این حالت متکی نباشند، زیرا شوهران با این حالت انس می‌گیرند و دیگر برای وجود حقیقی زن ارزشی قائل نمی‌شوند. توجه مرد بیشتر به لنز رنگی یا موی مصنوعی که بر روی چشم یا موی حقیقی زن قراردارد جلب می‌شود و رابطه‌ی معنوی که بین زن و شوهر وجود دارد، خدشه‌دار می‌گردد.

استفاده از زیورآلات زن

زن می تواند (در آرایش برای شوهر) از انواع زیورآلات طبیعی مثل طلا، نقره، الماس، مروارید، زبرجد و امثال این‌ها استفاده‌کند، همان طورکه می‌تواند از زیور آلات صنعتی استفاده نماید.

زکات زیورآلات زن

جواهرات طبیعی‌گران قیمت زکات ندارند، مگر این که برای تجارت استفاده شوند، پس الماس، مروارید و مرجان در صورتی‌که برای تجارت نباشد زکات ندارد.

اما طلا و نقره از جمله سنگ‌های معدنی است که در آن‌ها زکات وجود دارد. آیا زیورآلات (طلا و نقره زن) زکات دارد؟

احناف معتقدند که زکات در زیورآلات طلا واجب است. زیرا دادن زکات طلا به هر شکل و صورتی که باشد، واجب است. البته باید به حد نصاب برسد و یک سال قمری بر آن بگذرد.

نصاب طلا بیست مثقال است که بنا بر واحد وزن این زمان ۱۰۰ گرم می‌شود[۱]. پس به محض اینکه طلاجات زنان و یا هر وسیله‌ی طلا که دارند به این مقدار رسید مالک نصاب

---

[۱] از بعضی فرهنگ‌های فارسی(عمید، صبا و ...) و کتاب «اوزان و مقاییس در اسلام» چنین برمی‌آید که یک مثقال ایرانی معادل ۴/۶۸گرم می‌باشد. و نصاب طلا که بیست مثقال شرعی است بعضی از علما و فقها آنرا ۸۷/۴۷۹گرم قرار داده‌اند.(محمود الفتاوی ج۲ ص ۱۱۴) [مترجم]

می‌شوند. (و بعد از گذشت یک‌سال قمری) باید زکات آن را بپردازند. زکات طلا و پول یک چهلم یعنی ۲/۵ درصد است، که باید زن آن را (یا قیمت آن را) هرساله به فقرا بپردازد.

اما جمهور فقها یعنی شوافع، حنابله و مالکی‌ها معتقدند بنا بر قول راجح، زیورآلات زنان زکات ندارد. چون زنان این‌ها را برای زینت خود مهیا نموده‌اند و زن شرعاً محل زینت است، خدای متعال هم استفاده از زیورآلات را برای آن‌ها مباح گردانده است، لذا این وسایل زنان از حاجات اساسی و لوازم آن‌ها محسوب شده بنا بر این‌که حاجات اصلی زکات ندارد، این‌ها نیز زکات ندارند.

اما اگر زن طلاجات زیادی داشت:

شوافع[1] می‌گویند: اگر زن طلاجات زیادی داشت که در عرف مردم به حد اسراف رسیده بود. وقتی مقدار زاید آن به حد نصاب رسید، زکات برآن واجب است. اسراف در طلاجات، تفصیلاتی دارد. برای فهم بیشتر آن به کتاب «المجموع» امام نووی مراجعه شود.

حنابله[2] می‌گویند: طلاجات زن زکات ندارد، چه مال خودش باشد و چه عاریه گرفته باشد چه ملک مرد باشد و خانواده‌اش از آن استفاده کنند. یا مرد آن را عاریه گرفته باشد. یا شخصی آن را برای عاریه دادن بنابر احسان و نیکی آماده نموده باشد و به علت این که از حالت نمو به حالات استعمال رسیده، به زیورآلات زنان مشابهت دارد. حکم عدم پرداخت زکات و مباح بودن استفاده‌ی زنان برای مقدارکم یا زیاد[3] طلا فرقی ندارد. اما اگر مسلمانی به قصد فرار از دادن زکات اموال خود، آن را به زیورآلات طلا تبدیل‌کند، زکات از او ساقط نمی‌شود. همچنین اگر مردی برای خود طلا را به عنوان زیورآلات استفاده کند باز هم زکات عفو نمی‌گردد. زیرا حرام است که مرد طلا بپوشد.

انواع عطرها و بوی خوش

شریعت به بوی خوش توصیه نموده و پیامبر اکرمﷺ بوی خوش را دوست داشتند و بدان انس می‌ورزیدند.

استعمال بوی خوش در روز جمعه سنت است. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: « **ان هذا یوم جعله الله عیداً للمسلمین فاذا جاء احدکم الی الجمعه فلیغسل و ان کان طیب فلیمس منه و علیکم بالسواک**[4]» « روز جمعه عید مسلمین است در این روز غسل‌کنید بوی خوش استعمال نمایید و مسواک بزنید.»

---

[1] المجموع ج۶ ص۴۰ – مغنی المحتاج ج۱ ص۳۹۳

[2] المغنی و الشرح الکبیر ج۲ ص۶۰۷

[3] در نزد بعضی از حنابله تا طلاجات زنان به هزار مثقال (۵ کیلوگرم) نرسد زکات ندارد.، اما علامه مقدسی آن را رد کرده است و می‌نویسدکه قول راجح مقید نبودن است.

[4] رواه مالک و الشافعی

همان‌طورکه بوی خوش برای جمعه و مسجد جامع به صورت خاص سنت است، همچنین مسنون و مستحب است که در مجامع و محل‌های اجتماع مسلمین از بوی خوش استفاده کنند، تا انس و الفت بیشتر شده، بوی عرق، دیگران را اذیت نکند. البته نباید بوی عطر به حدی باشد که دیگران را آزار دهد.

برای زنان در صورتی‌که بخواهند خود را برای همسرشان زینت دهند، بوی خوش نیز مستحب است. البته در خارج از خانه نباید عطر یا بوی خوش استفاده کنند، چرا که نظر دیگران به طرف آن‌ها جلب می‌شود. درحدیثی زینب همسر عبدالله بن مسعودﷺ از پیامبر اکرمﷺ نقل می‌کند: (اذا شهدت احدکن الصلاه فلا تمس طیباً) **«وقتی زنان برای نماز در مسجد حاضر می‌شوند از بوی خوش استفاده نکنند.»**

اگر زن از عطر و بوی خوش استفاده کرده و می‌خواهد از خانه بیرون رود، باید حتماً آن قسمت را بشوید یا به هر نحو ممکن بو را از خود دورکند.

اگر زنی قصداً عطر استفاده کرد و در انظار مردان حاضر شد، گنهکار است و باید توبه و استغفار نماید. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(ایما امراة استعطرت فمرت علی قوم لیجدوا من ریحها فهی زانیه [1]) « هر زنی که عطر استفاده کرده و از میان قومی بگذرد تا بوی او را احساس کنند او زناکار است.»** در این حدیث پیامبر اکرمﷺ صفت زنا را به این‌گونه زنی نسبت دادند. زیرا او معناً فعل زنا کاران را انجام داده و قصداً مردان را به طرف خود جلب نموده است.

خوش بو کردن محل‌های خاص درغسل حیض و نفاس، برای زن مستحب است.

استعمال رنگ کنندها

استعمال انواع رنگ کنندها و مواد آرایشی برای زن با انواع مختلف و رنگ‌های متعدد در صورت یا بقیه‌ی بدن (به شرط آن که مانع رسیدن آب در وقت وضو یا غسل نباشد و فقط شوهر آن را ببیند) مباح است.

دیدید که شریعت مقدس اسلام (به قصد زینت برای شوهر):

حنا کردن دست و پا را برای زنان مباح گردانیده است.

و نیز استعمال سرمه را در چشم‌ها.

استفاده از مواد آرایشی در بدن برای سرخ یا زرد کردن بعضی قسمت‌ها.

تمامی مواد زینتی و آرایشی در زینت زن (برای شوهر) مباح است. زیرا زن محل زینت است. مگر اینکه ماده‌ی نجس یا حرامی مثل چربی حیوان خود مرده یا روغن خوک در آن موجود باشد. در این صورت زن مسلمان باید این‌گونه روغن و کرمی را ترک و به عوض آن از روغن و کرم‌های پاک و طیب استفاده کند.

---

[1] اخرجه مسلم و النسائی – جامع الاصول ج ۴ ص۷۲۲

رنگ کننده‌ها برای مردان

غیر از سرمه و خضاب مو، استعمال بقیه‌ی رنگ‌ها در بدن مرد حرام است. فقها در این امر اتفاق نظر دارند. در حدیثی حضرت جابرﷺ روایت می‌کند که «**نهی رسول الله ﷺ ان یتزعفر الرجل**[۱]» امام ترمذی (راوی این حدیث) می‌نویسد: « **یعنی مردان را از رنگ کردن مو با زعفران نهی فرمودند، زیرا استفاده از این رنگ جواز ندارد**». در حدیث دیگری آمده که پیامبر اکرمﷺ مردی را دیدند که خود را با رنگ زردی تزیین کرده بود به او فرمودند: (**اذهب فاغسله ثم اغسله ثم لا تعد**) «**برو و آن را بشوی و دوباره هم بشوی و دیگر از آن استفاده نکن**».

پیامبراکرم ﷺ او را به تکرار در شستن امر نمودند تا رنگ کاملاً از بین برود.

احکام زینت

زینت در لغت اسمی است که همراه با خوبی‌های مخلوقات می‌آید، که خداوند متعال آن‌ها را از هیچ بوجود آورده است و نیز اسمی است، که به تزیین کننده‌هایی مثل لباس و زیورآلات دیگر هم اطلاق می‌گردد.

تزیین: طلب حسن و تمایل به آراستن و اظهار جمال است.

معنای زینت بین مرد و زن متفاوت است.

زینت مرد یعنی حفاظت جمال خلقت خود و دورکردن آنچه او را زشت نشان دهد و این با نظافت و پاکیزگی و توجه به بدن حاصل می‌شود، لذا مرد موی خود را مرتب می‌کند، آن را شانه می‌زند، قسمت‌های اضافی آن را اصلاح می‌کند، سبیل و ناخن بلند خود را کوتاه می‌کند، لباس تمیز و مناسب می‌پوشد و مرتب، منظم و مناسب با لباس خود رفتار می‌کند تا باحالتی زیبا و قیافه‌ای درست نمایان گردد.

اما زینت زن: مراد از زینت زن جلوه دادن زیبایی‌های اوست و استعمال آنچه زیبایی او را نمایان نماید. (مثل انواع مواد آرایشی)

زینتی که در شریعت مطلوب و پسندیده است و توصیه می‌شود، این است که مرد مثل مردها، دختران جوان مثل دختر جوان مسلمان و زنانی که ازدواج کرده‌اند مثل یک زن ازدواج کرده‌ی مسلمان، خود را آراسته نماید. و این باید مناسب با حالات و اوضاعی باشد که انسان در آن زندگی می‌کند. زنانی‌که در خانه کارهای سخت دارند، نباید مطلقاً زینت را ترک کنند بلکه حتی با چیز کمی مثل سرمه خود را برای همسرانشان زینت دهند.

---

[۱] رواه الترمذی

در حدیثی از حضرت عایشهؓ روایت شده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (انی لابغض المرأة ان اراها سلتاء مرهاء [1]) «من از همسرم ناراحت می‌شوم اگر او را در حالی ببینم که خضاب نکند (حنا یا رنگی استفاده نکند) یا چشمانش را سرمه نکشد.» زن عاقل و زیرک خود را برای شوهرش در اوقات مناسب، مطابق با رضایت و مسرت شوهر، تزیین می‌کند و در آراستن خود و مرتب کردن موهایش متنوع بوده، اسراف و مبالغه نمی‌کند و کوتاهی و تنبلی هم نمی‌نماید.»

با توجه به این‌که زینت کردن زن برای مرد واجب است. لازم است که زن آن را مراعات و ملاحظه نماید. خصوصاً در صورتی‌که مرد از او بخواهد. لذا اگر زن بی‌توجه بود و حق زینت شوهر را رعایت نکرد و از او اطاعت ننمود، مرد می‌تواند بنا بر فرموده‌های علمای احناف زن را تنبیه کند[2].

همان‌طورکه زن باید خود را برای شوهرش آراسته نماید، شوهر نیز باید با پوشیدن لباسی مناسب و زیبا و داشتن موهای مرتب و تمیز و ظاهری آراسته، خود را برای همسرش زیبا جلوه دهد. حضرت عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنهما) فرمودند: (انی لاتزین لامرأتی کما تتزین لی، لقوله تعالی (و لهنّ مثل الذی علیهن[3]) «من خود را برای همسرم زینت می‌دهم، همان طورکه او خود را برای من زینت می‌دهد، زیرا خدای متعال می‌فرماید: زنان هم همان گونه که به حقوقی موظفند، خودشان هم حقوقی دارند.» معنای تزیین در اینجا داشتن شکل و قیافه‌ای زیبا و درست است. مثل همین مطلب قول امام ابویوسف است که فرمود: (کما یعجبنی ان تتزین لی یعجبها ان أتزین لها) «همانطورکه من دوست دارم همسرم خود را برایم زینت دهد، او نیز دوست دارد که من خود را برای او آراسته نمایم.»

از این‌جا روش اشتباهی که بعضی افراد دارند آشکار می‌گردد که درخانه با موهای ژولیده و ظاهری مشوّش و با لباس خواب بسر می‌برند و به محض این‌که می‌خواهند از خانه بیرون بروند خود را آراسته می نمایند. آن‌ها فکر می‌کنند که زینت و آراستگی برای افراد داخل خیابان است و ژولیدگی و نازیبایی برای زن و فرزندان.

---

[1] جامع الاصول ج۴ ص۷۴۴
[2] رد المحتار ج۶ ص۴۲۶
[3] بقره ۲۲۸

اعتدال در زینت

زینت، مطلبی شرعی است که مانند دیگر امور شرعی اعتدال و میانه روی را می‌طلبد، چه در مورد مرد باشد یا زن. زیرا زیاده‌روی در هر کاری به تجاوز از حد می‌انجامد، همان طورکه مبالغه در تزیین، امری تصنعی و غیر واقعی است. زیاده روی زنان در آرایش و زینت، آن‌ها را بیشتر از مردان اذیت می‌کند:

کثرت رنگ کردن مو و مبالغه در مرتب کردن مداوم آن با وسایل آرایشی مخصوص باعث ضعیف شدن مو می‌شود، زیرا مواد شیمیایی و نیز حرارت نسبتاً زیاد بعضی از این وسایل آرایشی برای مو مضر است.

همچنین استفاده از انواع روغن‌ها و کرم‌های صورت، سطح پوست را می‌پوشاند و طراوت پوست و شادابی صورت را از بین می‌برد و سن زن را بیشتر از آنچه هست نمایان می‌سازد.

مرد نیز باید در شئون زینت خود معتدل و متناسب با شخصیت و مردانگی خود باشد، از زیاده روی و مبالغه در آن بپرهیزد و از سعی زیاد در آن - مثل حالات امروزی بعضی از جوانان- دوری نماید. زیرا زیاده‌روی انسان را مقید و تابع خود می‌کند و وقتی که تمام هم و غم شخص در این امور صرف شد در شخصیت اجتماعی او تأثیر می‌گذارد و او را مضطرب و مشوش می‌کند. اگر شخص در درست کردن قیافه و مدل موی خود موفق باشد، خوشحال و مسرور است ولی اگر لباسش مقداری چروک بود یا در انتخاب رنگ یا حالت مناسب پوشیدن لباس موفق نشد، مضطرب و اندوهگین می‌شود. پیامبر اکرمﷺ ما را از این حالت برحذر داشتند و آن را از اسباب آشفتگی و غم بیان نمودند و فرمودند: (تعس عبد الدینار و عبد الدرهم و عبد الحلله و عبد الخمیصه[1]) «بنده‌ی دینار و درهم و زیور و تجمل‌گرایی ناکام شد.»

پس مسلمان باید در دوستی مال و علاقه به زیبایی حد اعتدال را رعایت نماید و برای زیبایی لباس یا جذاب بودن، از خود نرمی نشان ندهد، تا این حالات بر او غلبه نکند و او را تابع خود نسازد و به این خاطر مضحکه‌ی دیگران قرار نگیرد و خوار و ذلیل نشود.

جراحی برای زیبایی

گرایش به زیبایی در حقیقت برای اظهار زیبایی یا پوشاندن زشتی ظاهری است.

عمل‌های جراحی که امروزه انجام می‌شود در گذشته وجود نداشت و به این شکل معروف و مشهود نبود. در گذشته، کندن موهایی که صورت را زشت نشان می‌داد یا کندن دندان فاسد یا تراشیدن دندان (که در این باره بحث کردیم) و یا همان وشم و وسم معروف (علامت گذاری) رواج داشته است.

---

[1] رواه البخاری

واضح‌ترین عمل‌ها برای زیبایی بینی در مورد حضرت عرفجه بوده است که بینی ایشان در جنگی قطع شده بود و منظره‌ی زشتی داشت لذا بینی نقره‌ای ساخت و از آن استفاده می‌کرد. از آن جایی که نقره زنگار می‌گیرد، خراب شد و محل آن ورم کرد لذا آن را برداشت. پیامبر اکرمﷺ نیز او را به استفاده از بینی طلا ترغیب نمودند. (داستانش در کشت و اهدای عضو گذشت.)

امروزه جراحی‌هایی برای زیبایی رایج شده است، مثل:

ترمیم و اصلاح پوست قسمت‌هایی که عمل جراحی شده تا محل بخیه ترمیم شود و به حالت اولیه‌ی خود برگردد یا مثل حالت طبیعی نشان داده شود.

جراحی قسمت‌های اضافی بدن مثل غده‌های بزرگ یا انگشت اضافی یا تکه گوشت اضافی و جدا کردن دندان‌های اضافی یا بلندی که منظره‌ی زشتی داشته باشد، خصوصاً در صورتی که تمام یا قسمتی از بدن فرد را آزار دهد.

جراحی‌هایی که برای اصلاح امور بارداری در صورت عدم امکان زایمان طبیعی انجام می‌شود یا جراحی برای بر طرف کردن مشکلات تغذیه‌ی کودکان مثل جراحی دندان‌ها خصوصاً در صورتی که علت بیماری کمبود کلسیم یا سوء تغذیه باشد.

جراحی قسمت‌های اضافی که بر اثر بیماری یا جوش‌ها و دمل‌ها بوجود آمده یا نتیجه‌ی تصادف و سقوط از ارتفاع است. اکثر این جراحی‌ها در صورت و روی بینی شکسته‌ی فرد که از پرتاب شدن یا تصادف زخمی و غیر عادی شده، انجام می‌شود. گاهی پیشانی شخص ضرب دیده و پارگی عمیقی به وجود آمده است، که باید آن قسمت جراحی شود تا آن محل، زیبایی خود را بدست آورد.

تمامی این عمل‌های جراحی و هر چه مشابه آن‌هاست مباحند و شرعاً مشکلی ندارند.

در صورتی‌که جراحی برای از بین بردن حالت زشتی انجام شود که در صورت به وجود آمده و شخص قلباً از آن بدش می‌آید یا احساسات او را جریحه دارکرده است، مستحب است.

در صورتی‌که شخص توانایی مالی دارد و عمل جراحی برای از بین بردن حالت غیر طبیعی و زشتی است که در صورت بوجود آمده و شوهر را بی‌قرار نموده او را رنج می‌دهد یا به زیبایی‌های ضروری مرد خدشه وارد کرده، جراحی واجب است، زیرا:

زینت دادن زن برای شوهر در نزد احناف واجب است و وقتی تزیین با زرد و سرخ کردن خود واجب به شمار می‌آید، پس دورکردن این حالت غیر طبیعی و زشت، واجب‌تر است. همچنین اگر شوهر به این حالت دچار شده و همسرش از آن رنج می‌برد نیز واجب است که شوهر آن را از خود دور نماید. با این گفته‌ی حضرت ابن عباسﷺ مسئله واضح‌تر می‌شود (انی لأتزین لامرأتی) «خود را (با شانه کردن و لباس خوب پوشیدن) برای همسرم می‌آرایم.»

همچنین خدای متعال می‌فرماید:﴿ وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ ﴾ «همان طورکه زنان به انجام حقوقی موظفند، به نفع آن‌ها هم حقوقی وجود دارد.» پس وقتی زن برای مرد باید عیب خود را اصلاح کند مرد هم باید برای رعایت حقوق زن به اصلاح عیب خود بپردازد.

اخیراً جراحی‌های حرامی نیز انجام می‌شود که از آن جمله اند:

زن‌ها از حالت صورتشان خوششان نمی‌آید و می‌خواهند آن را تغییر دهند لذا با جراحی، بینی خود را کوتاه نموده یا گونه‌های خود را بزرگتر می‌کنند، گوشه‌های دهان خود را جراحی نموده، قیافه‌ی خود را تغییر می‌دهند.

جراحی پلاستیک یا ترمیم پوست چروکیده و آماسیده تا پیرزن، دختری جوان به نظر آید.

متورم و برآمده کردن پستان زنان یا بستن آن‌ها به نحوی که به دوشیزگان کم سن و سال شبیه شوند. بعد از آن که پوست پستان بر روی شکم چروکیده و آویزان شده است، تا خود را تازه و زیبا نشان دهند.

تمامی این حالات از تغییر دادن شکل بینی یا مقدار کشیدگی دهان یا چشم یا گردکردن گونه‌ها، بازی زشتی با خلقت بشری است که پیامبر اکرمﷺ تغییر دهنده (فاعل) و شخص خواهان تغییر را لعنت کردند.

فصل سوّم

درباره تشبیه به زنان
تشبیه به کفار

تشبیه مردان به زنان

مرد و زن دو جنس متفاوتند.

مرد، طبیعت سخت و محکمی دارد که برای تحمل مشکلات و سختی‌ها، کارکردن، دفاع نمودن و تحمّل مسئولیت‌های زندگی، آفریده شده است.

زن، طبیعتی نرم، حسی ظریف و خلقتی لطیف دارد و درعین حال بسیار عاطفی است که برای مدیریت امور خانه و تلاش در تربیت اطفال و محبّت و توجه به آن‌ها خلق شده است.

مرد به خاطر وجود نرم و مؤنث بودن و عاطفه‌ی زن به او تمایل می‌ورزد و زن کاستی‌های مرد را کامل می‌کند.

زن نیز به خاطر قوت و جرأت مرد به او تمایل دارد و مرد کاستی‌های زن را نیز کامل می‌کند. گاهی اوقات مرد ذاتا ضعیف می‌شود، خصوصاً وقتی که مرفهانه زندگی کند و تربیت صحیحی نشود یا به علت همنشینی زیاد با زنان در دوران جوانی، به بعضی از صفات اخلاقی آن‌ها علاقه‌مند شده، رقّت قلب زنان یا حرکات ظریفشان یا نوع لباس پوشیدن و حتّی طریقه‌ی صحبت کردنشان او را شگفت زده می‌کند، لذا به تقلید از آنان می‌پردازد. امّا اگر به خود آمده و آگاه شود، این میل و اشتیاق را رها نموده آن را از خود دور می‌کند. و اگر کاملاً تسلیم این حالت شود متعاقباً نرمی کلام، ناز یا نرمی بیش از حد در رفتارش رخ داده در عواطف و طرز تفکّرش تأثیر می‌گذارد تا اینکه مرد به نوجوانی بی‌تجربه تبدیل می‌شود.

گاهی مواردی خاص، زن را نیز به اراده‌ها و خواسته‌های بلند پروازانه می‌کشاند و به تقلید از حرکات دشوار مردانه با الفاظ مربوط به مردها و خواسته‌های خارج از توان دست می‌زند.

در این صورت مرد مردانگی حقیقی او ضعیف شده، نرم و شکننده می‌گردد. عاطفه‌ی زنانه‌ی زن نیز به خشونتِ مردانه تبدیل می‌شود. البته مرد نه زن می‌شود و نه دیگر کاملاً صفات مردانه دارد، زن نیز مرد نمی‌شود ولی عطوفت و نرمی زنانه را هم ازدست می‌دهد.

برای این که این سوء رفتار در جامعه رشد و نمو نیابد شریعت تشبیه مرد به زن و زن به مرد را حرام نموده است. پیامبر اکرمﷺ قاطعانه آن را نهی فرمودند و به کسانی‌که خود را شبیه جنس مخالف می‌کنند، لعنت فرستادند. ابن عباسؓ روایت می‌کند: (لعن رسول‌اللهﷺ

المتشبهین من الرجال بالنّساء والمتشبهات من النساء بالرجال)[1] پیامبر اکرمﷺ مردانی را که خود را به زنان و زنانی را که خود را به مردان شبیه کنند لعنت کردند. در حدیثی حضرت ابوهریره‌ﷺ فرمودند: (لعن رسول اللهﷺ الرجل یلبس لبسة المرأة والمرأة تلبس لبسة الرجل)[2]

«پیامبر اکرمﷺ مردی را که لباس زنانه و زنی راکه لباس مردانه بپوشد، لعنت فرمودند.»

مشابهت می‌تواند:

۱- در تمام لباس یا قسمت‌هایی از آن مثل پیراهن، کفش یا جوراب باشد. لذا پوشیدن لباس زیر زنانه و همچنین پوشیدن بلوز کوتاه زنانه یا پیراهن بلند زنانه بر مردان حرام است. بر عکس این مطلب نیز صادق است و پوشیدن هر نوع لباس مخصوص مردان بر زنان حرام است.

البته لباس‌هایی که هم مردانه و هم زنانه است مثل بعضی شلوارهای امروزی اشکالی ندارد امّا اگر شلواری مخصوص زنان بود پوشیدن آن بر مردان حرام است.

به طورکلّی شلوارهای تنگی که امروزه پوشیده می‌شود و ظاهر عورت را مشخص نموده، فرو رفتگی پشت سر و برآمدگی جلو مردان را آشکار می‌نماید یا ران‌ها و باسن زن را مجسم می‌کند، حرام است. این حالت بر مردان حرام است و بر زنان در صورتی که تزیین برای شوهر نباشد حرمت بیشتری دارد.

۲- همچنین مشابهت در رنگ لباس نیز حرام است. بعضی رنگ‌ها مخصوص زنان است و این به زمانه و عرف جامعه مربوط است. در زمانه‌ی پیامبر اکرمﷺ رنگ عصفر یعنی زرد و زعفرانی سرخ، مخصوص زنان بود، پیامبر اکرمﷺ هم از آن نهی فرمودند و وقتی مردی را دیدند که لباس با رنگ زرد پوشیده، به او امرکردند که آن لباس را بیرون آورد. البته بعدها رنگ زرد زیاد شد و درجه‌ی خلوص آن تغییرات زیادی کرد و استعمال آن در بین مردان و زنان رواج یافت. لذا رنگ خاصی برای زنان نیست مگر این که زرد پر رنگ جذّابی باشد. البته مسئله همان طورکه گفتیم به عرف و عادت محل مربوط می‌شود.

۳- مشابهت در حرکات و سکنات نیز از جمله تشابهات حرام است. مرد قصد می‌کند که حرکات زنانه از خود نشان دهد یا خواسته‌های انعطاف‌پذیر و شکننده دارد یا درحرکات بدنی، خود را به زنان تشبیه می‌کند. همچنین ممکن است زن در حرکات خود از مرد تقلید کند و خود را به مرد مشابه نماید.

---

[1] رواه البخاری وابوداود والنسائی ـ درروایت بخاری آمده « لعن رسول الله ﷺ المخنثین من الرجال والمترجلات من النّساء ».

[2] رواه ابوداود و النسائی و ابن حبان.

۴- شباهت در سخن گفتن و اسلوب کلام نیز حرام است. مثلاً مرد کلام خود را کشیده و با ناز به زبان آورد و درآن نرمی زیادی استفاده نموده سعی کند الفاظ جذّاب بکار برد و عباراتش– آن گونه که تصور می‌کند- جادوگرانه باشد. زن نیز وقتی با کلامی استوار و مردانه سخن بگوید و بعضی از جملات را با تندی به پایان برساند.

تمامی این حالات علاوه بر اینکه حرامند، زشت و نامربوط نیز هستند.

تشابه به کفّار

مشابهت به کفار در امور دینی یا در مفاهیم منحرف و حالات خاص آن‌ها در شریعت متروک و ممنوع است. مسلمان نباید سر خود را مانند راهبان مسیحی بتراشد و نیز نباید مثل یهودیان کمربند به طرف چپ ببندد همچنین باید از پوشیدن لباس‌خاصی‌که مخصوص آتش پرستان یا گاو پرستان و... است، نیز خودداری کند.

پیامبر اکرمﷺ در تعدادی از احادیث از این مشابهت نهی فرمودند و حتّی مسلمان را به مخالفت با آن‌ها تشویق نمودند. احیاناً مخالفت با کفار مستحب است تا مسلمان با حالت خاص خود از دیگران مشخص شود، خصوصاً وقتی منفعت شرعی یا دنیایی در آن باشد. پیامبر اکرمﷺ در مورد استفاده از حنا و امثال آن فرمودند: (**إنّ اليهود والنصارى لا يخضبون فاخضبوا**) «یهود و نصاری حنا و امثال آن را در شریعتشان جایز نمی‌دانند و گمان می‌کنند که حرام است» پس از حنا و امثال آن استفاده کنید و با این رویه از آن‌ها جدا شوید.

در حالات عمومی، مردم از یکدیگر تقلید می‌کنند، خصوصاً در امور شهر نشینی و حالات کلّی و بعضی حالت‌های اجتماعی.

سؤال: آیا تقلید مسلمانان از کفّار حرام است؟

جواب: این کار در امور دنیوی حرام نیست، زیرا مشابهت ممنوع، مربوط به امور دینی است. پس حرمت مشابهت در مفاهیم دینی یا حالت‌های خاص اهل دین و عادات و رموز دینی آن‌ها می‌باشد.

لذا غیرت و شهامت دینی مسلمان، او را از مشابهت در این امور باز می‌دارد. زیرا تبعیّت در حقیقت رواج دادن آن حالات است و احساس تأیید یا تکثیر یا برتری در صاحبان این رویه‌ها به وجود می‌آید. چرا که انسان از آنچه دوست دارد، تقلید می‌کند، خود را شبیه می‌سازد و یا آن را حکایت می‌کند، پس در تشبیه به دیگران نوعی تأیید و برتر دانستن آن‌ها است. پیامبر اکرمﷺ

از این حالت بر حذر داشته فرمودند: (من تشبه بقومٍ فهو منهم)[1] «کسی که خود را به قومی مشابه کند [در هواپرستی و اطاعت نفسانی] از جملهٔ آن‌هاست.» و همین برای بیان کمبود و بدی آن‌ها کافی است.

همان طورکه مشابهت به کفار در شریعت متروک است مشابهت به افراد منحرف و لاابالی نیز جایز نیست. لذا روا نیست که زن یا مرد مسلمان مطابق با افراد بی‌بند و بار و فرومایه لباس بپوشد.

[1] رواه احمد وابوداود والطبرانی فی الکبیر کشف الخفاء ج ۲ ص ۳۳۲

فصل چهارم

عورت آنچه واجب است که پوشیده شود

عورت

عورت در لغت به معنی نقص است و در اصطلاح شرعی به آنچه پوشاندن آن واجب و نگاه کردن به آن حرام است، گفته می‌شود.

وجوب پوشاندن عورت و حرام بودن نگاه کردن به آن امر خدای متعال است. امری تعبدی[1] که علتی ندارد، البته مشروعیت آن را می‌توان به دو، سه یا چهار معنا نسبت داد:[2]

ناپسند شمردن طبیعت انسان: انسان عادتاً برهنه شدن عورت غلیظه (شرمگاه) را ناپسند می‌شمرد و از برهنه شدن این دو قسمت، بیشتر از سایر عورت رنج می‌برد.

پوشیدن برای حفاظت: مثلاً پوشیدن عورت غلیظه و اطراف آن یعنی ران‌ها و باسن تا اعزاز و اکرام انسان رعایت شود.

تکریم قسمت پوشیده شده: که مربوط به پوشاندن جمال زنان است. حرمت نگاه کردن به بدن زنان و دختران بی‌شوهر از حقوق خاصه‌ی خود اوست ولی در مورد زنان شوهردار علاوه بر حق زن حق شوهر نیز هست و باید برای رعایت هر دو حق پوشیدن عورت رعایت شود.

خدای متعال بر انسان منت نهاد و برای او لباس آفرید تا بدن را بپوشاند و به عنوان زینت از آن استفاده کند.

﴿ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ لَعَلَّهُمۡ يَذَّكَّرُونَ ﴾

«ای فرزندان آدم ما برای شما لباسی فرستادیم که با آن عورت‌های خود را بپوشانید و خود را مزین و مرفه نشان دهید. و نیز لباس پرهیزگاری را، و این لباس برای شما بهتر است. این از جمله نشانه‌های الهی است تا شاید پند پذیرید.»

عورت انسان و حدود آن نسبت به وصف، وضع و اطرافیان او متفاوت است از جمله قوانین کلی این است:

---

[1] امر تعبدی آن است که انسان به واسطه گردن نهادن به دین اسلام موظف به انجام آن است. (مترجم)

[2] این تقسیم برای مسلمین است.

بین انسان و بدن خودش عورتی وجود ندارد.
بین زن و شوهر نیز عورتی وجود ندارد.

بین انسان و بدن خودش

این که بین انسان و بدن خودش عورتی وجود ندارد، امری بدیهی و منطقی است. انسان باید خود را بشناسد و بدنش را ببیند، همان‌طورکه باید بدن را نظافت کند و بشوید، مداوا کند و حتی گاهی برای نظافت بتراشد. و این‌که انسان در صورت لزوم از نگاه کردن به عورت خود خودداری کند، پاکدامنی نیست.

آنچه بعضی از عوام الناس به صحابه یا صالحین نسبت می‌دهند که آن‌ها هرگز فرج خود را ندیده‌اند، خطا و مبالغه‌ای است که هیچ دلیلی ندارد، زیرا انسان احتیاج دارد که قسمت‌هایی را بتراشد و پاکیزه کند و عیب و علتی را که در او هست بشناسد. لذا اگر نگاه کردن ممنوع شود برای او مضر خواهد بود.

انسان در حریم خصوصی خویش می‌تواند بدون لباس هم راه برود، بنشیند یا تحرک داشته باشد و این عمل او حرام نیست[1]. البته افضل آن است که از روی عفت و ادب این حالت او طولانی نباشد.

در حدیثی است که حضرت بهزبن حکیمؓ به رسول اکرمﷺ عرض‌کرد یا رسول اللهﷺ حد پوشش عورت از دیگران چگونه است؟ فرمودند: (**احفظ عورتک إلا من زوجتک او ماملکت یمینک**) « **عورت خود را بپوشان مگر از همسر یا کنیزکان خود**». عرض کرد: اگر مردم مخلوط بودند؟ فرمودند: تا جایی که توانایی داری نگذار دیگران آن را ببینند. عرض کرد: اگر تنها بودم و با من کسی نبود؟ فرمودند: (**فالله احق ان یُستَحیا منه**)[2] « **خدا مستحق‌تراست که از او حیا شود**». یعنی مدت طولانی بی‌دلیل برهنه نباش.

بین انسان و همسرش

بین زن و شوهر نیز عورتی وجود ندارد، زیرا هرکدام می‌تواند به تمام بدن دیگری نگاه کند و دست بزند، حتی بیشتر از این‌ها نیز جایز است. زن لازم نیست خود را از همسرش (و برعکس) بپوشاند. در حدیثی گذشت که پیامبرﷺ فرمودند: «**عورت خود را بپوش مگر از همسر یا کنیزکانِ خود.**» البته زن و شوهر از برهنه بودن به مدت طولانی نیز باید پرهیز نمایند. حتی

---

[1] بعضی از احناف به لزوم ستر عورت در حالت تنهایی نیز نظر داده‌اند امّا بعضی عدم لزوم را ترجیح داده‌اند -کما فی الطحطاوی فی شرحه علی المراقی الفلاح – والبته پوشیدن عورت دراین هنگام از روی ادب اولی وبهتر است.

[2] رواه الخمسة إلا النسائی. (کنیزکان درگذشته بوده وخرید وفروش می شدند. «مترجم»)

مستحب است که فرج و قسمت‌هایی که آشکار بودنشان قبیح است، پوشیده شوند. این کـار بـا ادب و ذوق سلیم مناسب‌تر است.

عورت کودکان[1]

کودکان دختر یا پسر که هنوز خیلی کوچکند، عورتی که پوشیدنش لازم باشد، ندارند.

از سن چهار تا هفت سال صرفا شرمگاه (ازجلو و پشت) عورت است و باید پوشیده شود.

از هفت تا ده سال علاوه از شرمگاه و اطراف آن سرین و ران‌ها حتماً باید پوشیده باشند.

از ده سال به بعد پسران عورتشان مثل مرد بالغ است، یعنی از زیر ناف تا زیر زانو. امّا عورت دختران ممیّزه (بعد از هفت سالگی) از زیر ناف تا زیر زانو است.[2]

وقتی دختر به حد شهوت رسید عورتش در جلو دیگران مثل عورت زن بالغ است.

در تعیین حد شهوت علماء اختلاف نظر دارنـد: بعـضی نـه سـال و بعـضی سـن دیگـری را برگزیده‌اند. البته قول معتمد و راجح آن است که سن خاصی ملاک نیـست، بلکـه بـه حالـت و جسم دختر بستگی دارد، اگر از لحاظ جسمانی قوی و پرهیکـل بـود و طبـق نظـر افـراد پـاک سرشت توانایی و صلاحیّت ازدواج را داشت در حکم بالغ به حساب می‌آید.

سؤال: آیا بر دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده و ظاهراً بزرگ دیده می‌شـود، در حالـت نماز حجاب واجب است؟

جواب: قول راجح آن است که هر چند به علت بالغ نبودن واجب نیست، افضل آن است که روسری بپوشد تا کم‌کم عادت کند. حنابله می‌نویسند: دختر غیر بالغ که به حد شهوت رسـیده، می‌تواند نماز را بدون روسری بخواند، زیرا هنوز حیض نمی‌شود و بالغ نشده است. یعنی نمـاز او بدون روسری هم جایز است. (ولی همانطور که گفتیم بهتر است که روسری داشته است).

پوشیدن عورت درمقابل کودکان

آنچه واجب است ازکودکان بپوشانیم:[2]

پوشیدن عورت در مقابل کودکان پسر یا دختر تا زمانی‌که چهار سال را تمام نکننـد واجـب نیست. بعد از چهار سالگی مناسب‌تر آن است که مطابق با عـورت خـودِ کودکـان در مقابلـشان عورت دیگران پوشیده شود.

از چهار تا هفت سالگی: پوشیدن کامل شرمگاه در مقابل آن‌ها واجب است.

---

[1] ردالحتار ج ۱ ص ۴۰۸ و ج ۶ ص ۳۶۴

[2] این حکم از این گفته برداشت می شود « اذا بلغت الأمة حدالشهوة لا تعرض للبيع فی ازاريسترمابين السرة والركبة لان ظهرها وبطنها عورة»ردالمحتارج۱ ص۴۰۸ فی شروط الصلاة. دلالت می‌کند که بعد از سنین تمییز عورتش مابین ناف وزانو است.ابن عابدین می فرماید: (فقد اعطوها حكم البالغة من حين بلوغ حدالشهوة).

[2] المغنی والشرح الکبیر ج ۷ ص ۴۶۲

از هفت تا ده سالگی: علاوه بر شرمگاه پوشیدن اطراف سرین نیز واجب است.
بعد از ده سالگی: زنان بیگانه در مقابل او مثل ذوی الارحام (اقوام نزدیک) به حساب می‌آیند و واجب نیست که از او حجاب شود.
وقتی به حد شهوت رسید و به این حالت شناخته شد، مثل فرد بالغ محسوب می‌گردد.[۱]
امّا اگر از ظاهر او، رسیدن به حد شهوت مشخص نبود، تا زمانی که از لحاظ سنی به حد بلوغ نرسد، رعایت حجاب کامل در مقابل او واجب نیست.[۲]
این همان مطلبی است که علامه ابن عابدین(رح) بیان کرده است که، پسر تا پانزده سالگی می‌تواند در بین زن‌ها حضور یابد و وقتی پانزده ساله شد، به سن بلوغ رسیده و باید از او حجاب شود. بحث عورت کودکان برای افراد یک خانواده مفید است، خصوصاً وقتی مادر، کودکانش را همراه با خود به حمام می‌برد یا وقتی پدر و مادر در بین فرزندان لباس‌هایشان را برای خوابیدن یا بیرون رفتن عوض می‌کنند.
کاملاً مشخص است که این احکام، اجتهادی است و نص صریحی از پیامبر اکرمﷺ دراین باره وجود ندارد. مادر و پدر باید مناسب با سن و سال و حالت فرزندان با آن‌ها رفتار نموده، پوشیدن و محجوب بودن را به آن‌ها بیاموزند و خود نیز رعایت کنند.
حنابله معتقدند[۳] کودک تا زمانی‌که به سن تشخیص و تمییز نرسیده بدنش عورت نیست و در مقابل او پوشیدن عورت هم لازم نیست.
وقتی عاقل و فهمیده شد (به سن تشخیص رسید) در این صورت، دو روایت است:
حکمش همان حکم محارم است.
صرفا ما بین ناف تا زانو برایش عورت حساب می‌شود.

عورت مرد

از زیر ناف تا زیر زانو عورت مرد محسوب می‌شود، زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**ماتحت السرة الی الرکبة عورة**)[۴] رکبه: محل تلاقی ران و استخوان ساق است (زانو). البته سره (ناف)، عورت نیست و محدوده‌ی ما تحت آن خطی (فرضی) است که از زیر ناف بگذرد و بر دور شکم احاطه نماید، به طوری که در تمام شکم برابر با زیر ناف باشد.[۵]
از نظر احناف زانو (رکبه) عورت محسوب می‌شود زیرا معتقدند هر چه بعد از حرف «الی» واقع شود در حکم ما قبل آن داخل است. لذا احتیاطاً عورت به حساب می‌آید.

---

[۱] الهدایة العلائیه ص ۳۴۹-۳۵۰
[۲] ردالمحتار ج ۱ ص ۴۰۸ فی شروط الصلاة و ج ۶ ص ۳۶۵ الحظروالاباحة
[۳] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج ۷ ص۴۵۸
[۴] رواه الدار القطنی
[۵] ردالمحتار ج ۶ص ۳۶۶ – تکمله فتح الغدیر ج۸ ص۱۰۰

در نزد شوافع ناف (سره) جزء عورت به حساب می‌آید ولی زانو (رکبه) جزء عورت نیست. حکم پوشش زانو، از ران و ران، از شرمگاه خفیفت‌تر است.[1]

توجه کنید: در بین عوام شایع شده و در بعضی از کتب فقه هم آمده که نزد حنبلی‌ها در مورد عورت مرد دو قول وجود دارد: ۱- ما بین ناف و زانو ۲- هر دو فرج.

قول معتمد، اولی است و قول دوّم اعتباری ندارد. « المغنی» در باب الصلاه[2] عیناً این مطلب را نوشته است. و آن را قول ائمه اربعه دانسته است.

عورت زن

عورت زن بنا بر صفت اطرافیانش فرق می‌کند.

عورت زن با شوهرش.

عورت زن با محارمش.

عورت زن با زنان اقوام و دوستان.

عورت زن با دیگران.

زن با شوهرش: قبلاً گفتیم که قاعده‌ای کلّی است که «**لاعوره بین المرء ونفسه ولا عوره بین الزوج و زوجته**» بین شخص و بدنش و شخص با همسرش لزومی برای پوشیدن عورت وجود ندارد.

عورت زن با محارمش: عورت زن در بین محارمش، پشت (کمر) و شکم و اطراف آن تا زیر زانو است. پس زن می‌تواند در مقابل محارم مثل پدر، برادر، پسر، پسران خواهر و امثال این‌ها سر یا گردن و سینه‌ی خود را برهنه کند. حتّی می‌تواند در مقابل محارم، فرزند خود را شیر بدهد زیرا پستان زن در مقابل محارمش عورت نیست.

زن باید اعضای زیر را ازمحارمش پوشیده داشته باشد:

شکم را یعنی قسمت‌های نرم زیر قفسه‌ی سینه.

کمر (پشت) یعنی مطابق و برابر شکم از قسمت پشت.

علامه ابن عابدین(ره) می‌نویسد: برابر سینه از پشت (برای محارم)[3] عورت نیست. بنابراین: **در نزد احناف** شکم و برابر آن از پشت (کمر) تا زیر زانو عورت به حساب می‌آید و باید پوشیده شود، زانو نیز عورت است.

از نظر شوافع: عورت زن درمقابل محارم مثل عورت مرد است یعنی ما بین ناف و زانو. خود زانو هم عورت نیست.

---

[1] تکمله فتح الملهم ج ۸ ص۱۰۱

[2] المغنی والشرح الکبیر ج۱ ص۶۱۵

[3] ردالمحتارج ۱ ص ۴۰۴ تکمله فتح الغدیر ج ۸ ص ۱۰۳

احتیاط درعورت: در نزد حنبلی‌ها در مورد عورت زن با محارمش دو قول وجود دارد:

اول: مثل عورت مرد در مقابل مرد، وزن درمقابل زن، یعنی مابین ناف و زانو. (قول شوافع هم همین است)

دوم: زن در مقابل محارم نیز نباید غیر از آنچه را که غالباً برهنه می‌شود، آشکار کند. مثل گردن و سر و قدم‌ها و امثال این‌ها. و محرم زن هم نباید به آنچه غالباً پوشیده است، مثل سینه و پشت و امثال این‌ها نگاه کند. همین قول در نزد آن‌ها راجح است.

کاملاً مشخص است که حکم این مسئله اجتهادی است، پس زن می‌تواند در مقابل پدر، عمو و برادران خود که ازدواج کرده‌اند، راحت باشد و کودک خود را شیر دهد و اگر قسمتی از آنچه گفتیم برهنه باشد، اشکالی ندارد. امّا اگر محارم او هنوز جوان یا نوجوانند و برهنه شدن این قسمت‌ها ممکن است آن‌ها را به حرج بیاندازد، از این حالت امتناع ورزیده آن قسمت‌ها را بپوشاند و رأی و قول دوم حنابله را مد نظر قرار دهد.

زن با زنان مسلمان: عورت زن با زن مسلمان دیگر مثل عورت مرد است با مرد دیگر، یعنی از ناف تا زیر زانو. زیرا مرد با مرد و زن با زن همجنسند، پس عورت هم یکی است.

عورت زن با زن کافر: عورت زن مسلمان با زن کافر، چه نصرانی باشد یا یهودی یا غیر از این‌ها در بین فقها مورد اختلاف است:

بعضی فقها می‌گویند که در این صورت عورت زن مثل عورت او در مقابل مرد بیگانه است. همین قول راجح احناف است.[۱]

شوافع می‌گویند که می‌تواند در مقابل زن کافر برای برخواستن و انجام کارهای عادی آنچه را لازم است مکشوف نماید.

بعضی از احناف و شوافع و مالکی‌ها می‌گویند، عورت زن با زن دیگر یکی است چه آن زن مسلمان باشد یا کافر، یعنی از ناف تا زانو. این قول راجح در نزد حنبلی‌هاست.[۲] و برای عامه‌ی مردم مناسب تر و راحت‌تر است.[۳]

---

[۱] ردالمحتارج ۶ ص۳۷۱

[۲] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج ۷ ص ۴۶۵

[۳] سبب اختلاف به اسلوب فهم آیه شریفه‌ی« لایبدین زینتهن إلا لبعولتهن...اونسائهن» برمی‌گردد.
این امری است از جانب خداوند، که زن باید خود رابه غیر از افراد مذکور از دیگران بپوشاند. ازجمله‌ی آن‌ها«نسائهن» می‌باشد که امکان دارد مراد از آن زنان مسلمان بصورت خاص باشد، زیرا مسلمین از یکدیگرند. و می‌تواند مراد از آن، زنانی باشند که با آن‌ها همنشینی می‌کنند یا با آنهادیدار وملاقات دارند.چون از پیامبراکرمﷺ در این‌باره ترجیحی وجود ندارد، فقها اختلاف نظر دارند: کسانی که «نسائهن» را به طور خاص زنان مسلمان می‌دانند، برداشتن روسری را در نزد زنان کافر حرام می‌دانند.
کسانی که قول دوم را برگزیده‌اند می‌گویند: عورت زن مسلمان وکافریکی است.علاوه بر این علت حجاب زن از مرد، مطلب خاصی است که دربین دو زن عادتاً وجودندارد.

زن با مرد بیگانه: در مقابل مرد بیگانه تمام بدن زن عورت است مگر صورت و هر دو کف دستش[1]. وقتی خواهر ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها یعنی حضرت أسماء دختر أبوبکر صدیق رضی الله عنه با لباس نازکی به خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمده بود، پیامبر روي مبارک خود را از او برگرداندند و فرمودند: (یا أسماء إن المرأة إذا بلغت المحیض لم یصلح لها أن یری منها إلا هذا او هذا، و اشارإلی و جهه وکفیه)[2] «ای اسماء، زن وقتی بالغ شد نباید بدنش بغیر از صورت و هر دو کف دست برهنه شود». پس جایز نیست، که زن غیر از این دو موضع جای دیگری از بدن خود را برهنه کند. مرد مسلمان هم نباید به زن نامحرم نگاه کند.

برهنه شدن ساعد یا قسمتی از ساعد زنان کارگر در صورت ضرورت جایز است. در این حالت اگر چشم مردی نیز به این قسمت‌ها افتاد اشکالی ندارد. علامه ابن‌عابدین(ره) در تعلیقات خود این مطلب را آورده است.[3]

محارم انسان

محارم مرد: زنانی هستند که ازدواج او با تک تک آن‌ها حرام است.

---

[1] جمعی از علما خصوصاً عده‌ای از مفسرین پوشیدن صورت و دست زن را نیز لازم می‌دانند. زیرا صورت، محل زینت، فتنه و رغبت دیگران نسبت به زن است. لذا بر زن واجب است تا در جلو مرد نامحرم، صورت و دست خود را نیز بپوشاند.دلایل از آیات و احادیث:

الف) «ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن» (سوره نور آیه۳۴)«و باید که روسری‌های خود را برگریبان‌هایشان فرو اندازند.»

ب)«یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن»(سوره احزاب آیه ۵۹) «ای پیامبرﷺبه زنان و دخترانت و به زنان مسلمین بگو، جلبابهای خودرا بر خود نزدیک سازند.»ابن عباس رضی الله عنه مراد از این آیه را پوشیدن صورت بنحوی که فقط چشم چپ از آن پدیدار باشد، تفسیر نموده است. علامه صابونی در «صفوة التفاسیر» مقاله‌ی کوتاهی را تحت عنوان (الرد علی من اباح کشف الوجه ...) می‌نویسد که در آن اقوال مفسیرینی چون ابن کثیر، ابن الجوزی، ابوسعود، طبری، صاحب بحر و جصاص را در مورد وجوب پوشیدن صورت نقل می‌کند.

ج) «واذا سألتموهن فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن»(سوره احزاب آیه ۵۳)«و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید پس از پشت پرده بخواهید. این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است.»

د) عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند: کنامع النبی ﷺ محرمات فکنا اذا مر بنا الرجال سدلت احدانا خمارها من علی وجهها فاذا جاوزناه کشفناه»«در حال احرام همراه پیامبراکرم بودیم، وقتی مردی از کنار ما رد می‌شد، هرکدام از ما صورت خود را با پارچه‌ای می‌پوشاندیم و وقتی آن مرد می‌گذشت پارچه را کنار می‌زدیم. (یعنی در حالت احرام که نباید صورت زن پوشیده باشد، باز هم از مردان نامحرم پوشیده می‌داشتند.) [مترجم]

[2] سنن ابی داود

[3] رد المحتار ج۶ ص ۳۷۰ و کذا فی الحظر و الاباحه ص۵۰

محارم زن: مردانی هستند که ازدواج او با تک تک آن‌ها حرام است.

حرمت ازدواج بر دو نوع است: ۱- حرمت ابدی ۲- حرمت موقت

حرمت ابدی: حرمتی است که همیشگی است، مثل حرمت برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله. وقتی حرمت مطلق بیان شود همین حرمت مراد است.

حرمت موقت: حرمتی است که با وجود سببی لازم می‌شود و با بر طرف شدن آن سبب، حرمت نیز برطرف می‌گردد. مثل ازدواج یک مرد با خواهر، عمه یا خاله‌ی همسرش در زمانی که همسرش زنده و در عقد اوست که در صورت برطرف شدن سبب یعنی فوت همسر یا گذشتن عده‌ی طلاقش، مرد می‌تواند از آن‌ها خواستگاری کند.

نگاه کردن مرد به زنی که حرمت موقت ازدواج دارد، مثل مرد بیگانه است.

مراد از محرم دراین بحث مردان و زنانی هستند که بین آن‌ها حرمت ابدی است.

محارمی که حرمت ابدی دارند

اصول شخص: مثل پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و پدران و مادران آن‌ها.

فروع شخص: مثل پسر،پسرپسر،پسر پسر پسر... دختر، دختر دختر و...

فروع پدر و مادرش یا یکی از آن‌ها: مثل برادر، خواهر، پسر برادر، دختر برادر، پسر خواهر، دختر خواهر...

عمو، عمه، دائی، خاله. البته فرزندان این‌ها محرم نیستند.

اصول همسر مرد: هرچند که با او دخول نشده باشد: مثل مادر زن، مادر مادر زن و امثال این‌ها (زن غیر مدخول بها آنست که عقد شده ولی با او زفاف نشده باشد.)

فروع همسر مردی که با همسرش زفاف (روابط زناشویی برقرار) نموده است: مثل دختران زن، دختران دخترانش و نیز دختران پسرانش.

اصول شوهر: مثل پدر، پدر بزرگ و پدر پدر بزرگ.

فروع شوهر چه با همسرش زفاف کرده یا نکرده باشد: مثل پسر شوهر، پسر پسر شوهر و...

محارم رضاعی (شیرخوارگی)

شیر دادن عملی کاملا مشخص است و عبارت است از این که مادر پستان خود را در دهان کودک بگذارد و غذای اصلی و فطری کودک را به او بخوراند.

مقصود از شیرخوارگی (رضاع) در این‌جا این است که زن کودک دیگری را شیر دهد، و وقتی او را شیرداد، مادر رضاعی کودک و کودک فرزند رضاعی او به حساب می‌آید.

وقتی کودک از زنی (که مادرش نیست) شیر بخورد آن زن مثل مادر حقیقی او و همسرش مثل پدر حقیقی کودک و فرزندانش مثل خواهر و برادر حقیقی او می‌شوند. همچنین اقوام پدر و مادر رضاعی مثل اقوام و والدین حقیقی کودک قرار می‌گیرند.

قرابت و خویشاوندی که از رضاعت ثابت می‌شود، از حیث ازدواج و لزوم حفظ حجاب از کودکان به محض رسیدن به سن بلوغ در حکم قرابت و خویشاوندی حقیقی است. پس همان طورکه پوشاندن سر و سینه‌ی مادر حقیقی از فرزند حقیقیش لازم نیست در مورد فرزند رضاعی نیز لزومی ندارد. و همان طورکه شخص نمی‌تواند با خاله‌ی حقیقی (خواهر مادر) ازدواج کند، همچنین نمی‌تواند با خاله‌ی رضاعی (خواهر مادر رضاعی) نیز ازدواج کند.

در مورد دختر نیز همین حالت است، یعنی به محض شیر خوردن دختر کوچک (کمتر از دو سال) از زنی غیر از مادرش، فرزندان این زن، خواهر و برادر رضاعی آن دختر خواهند شد.

در این باره پیامبر اکرمﷺ فرمودند: « یحرم من الرضاع ما یحرم من الولاده » «هر چه را نسب و ولادت حرام می‌گرداند، شیرخوارگی و رضاعت نیز آن را حرام می نماید» [1] و در جایی دیگر فرمودند که « إنّ الله حرم من الرضاع ما حرّم من النّسب »[2]. «خداوند از رضاع نیز همانند محارم نسبی حرام نموده است.»

برای این که شیرخوارگی اثر شرعی داشته باشد، باید در سنین شیرخوارگی باشد، یعنی در طول دو سال قمری اول عمرکودک که سنین احتیاج او به شیر است. فتوی نیز بر همین قول است.

اگر کودک در طول دو سال اول از زنی شیر خورد، رضاعت از او ثابت می‌گردد و اگر بعد از دو سالگی بود هیچ اثری ندارد.

به مجرد خوردن شیر اگر چه اندک باشد، احکام شیرخوارگی ثابت می‌شود.

از نظر امام شافعی (ره) حتماً باید دوره‌ی شیرخوارگی کامل شود، یعنی کودک حتماً پنج بار باید شیر بخورد تا احکام شیرخوارگی بر او ثابت گردد.

مسائل مربوط به نگاه کردن

مسأله اول: نگاه کردن به شئ مباح

نگاه کردن به هر چه غیر از عورت انسان مباح است، چه مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، از اقوام و خویشان باشد یا غیر از آن‌ها.

---

[1] متفق علیه

[2] اخرجه الترمذی وصححه

آیا نگاه کردن به صورت زیبای زن یا قسمتی از غیر عورت بدن که شخص را مسرور می‌سازد و به هیجان می‌آورد جایز است؟

برای پاسخ ابتدا باید به فرق بین نظر شهوت و غیر شهوت توجه نمود:

قاعده کلی آن است که نگاه کردن به غیر از عورت مباح است. امّا اگر کوچکترین احساس شهوت نمودار شد یا حتی ترس وقوع نظر به شهوت بوجود آمد لازم است که شخص نظرخود را برگرداند و نگاه دوباره، حرام است.

گاهی بعضی از افراد می‌گویند، هر انسانی از جمال و زیبایی خالی نیست و شخص دوست دارد به صورت یا عضو زیبای مباح نگاه کند و به این کار تمایل می‌ورزد، چه آن زن از محارمش باشد یا زن بیگانه. در جواب این‌ها می گوئیم:

بین احساس جمال و انس با آن واحساس با شهوت فرق زیادی وجود دارد. حس کردن زیبایی و لطافت آن، امری فطری است که در کوچک و بزرگ وجود دارد. چه این جمال در وجه باشد یا اعضای بدن یا نحوه‌ی راه رفتن، ایستادن، حرکات و سکنات و غیره. پس نگاه در این صورت مباح است و تمایل به آن نقص بحساب نمی‌آید. امّا نظر به شهوت، غیر این‌هاست و حرام می‌باشد.

در این باره علامه ابن عابدین(ره) می‌نویسد:

«تنها نگاه کردن به صورت زیبا و ترجیح دادن آن بر صورت قبیح و زشت مثل برگزیدن کالای زیباتر، اشکالی ندارد. طبیعت انسانی از این امر جدا نیست و این حالت حتی در کودکان نیز مشاهده می‌شود. کودکی که به سن تشخیص رسیده زیبا رویان را بر آن‌ها که صورت زشتی دارند، ترجیح می‌دهد و رغبت و محبت بیشتری به اولی نشان می‌دهد. امّا شهوت بعد از این مرحله و با تمایل به نزدیک شدن یا لمس کردن بوجود می‌آید – و آن بیشتر از تمایل انسان به کالایی زیبا است- گویا مانند تمایل فرد به فرزند و برادر خورد سالش می‌باشد. مرحله بعدی تمایل به بوسیدن، درآغوش گرفتن یا همبستر شدن است.»

با تحلیل کلام ابن عابدین(ره) در می‌یابیم که تمایل سه درجه دارد:

اول: تمایل به شئ زیبا و برگزیدن او و نگاه کردن به او و او را از دیگران بهتر شمردن.

دوم: تمایل و برگزیدن شئ زیبا و نزدیک شدن و مساس نمودن آن یا بوسیدن و لمس کردن از روی محبت و عاطفه‌ی انسانی مثل حالت پدر با فرزندان یا مرد با برادر کوچکش. نتیجه و نهایت این عاطفه و تمایل انسانی، به بوسیدن فرزند یا کشیدن دست بر روی سرش می‌انجامد، که در مورد محارم انسان تمایل شریف و مباحی است.

سوم: تمایلی بیشتر از تمایل به جمال، بلکه تمایل جنسی به نزدیک شدن یا مساس کردن و دست زدن. فرد در این حالت به بوسیدن یا حتی همبستر شدن علاقمند می‌شود. نفس انسان

گاهی او را به طرف این تمایل می‌کشاند و آن را برایش لازم نشان می‌دهد. حال آنکه سرشت حقیقی انسان آن مطلب را ترک نموده و از آن ابا می‌ورزد.

از آنچه گفتیم کاملاً آشکار شد که:

نوع اول میلی فطری و طبیعی است که اشکالی ندارد و نقصی در آن نیست.

نوع دوم هر چند تمایل به مساس کردن و بوسیدن فقط عاطفی باشد و هیچ معنای جنسی در آن وجود نداشته باشد با غیر محارم خصوصاً زنان بیگانه متروک و ممنوع است، زیرا در غیر محل خود صرف شده است. وقتی دست زدن به زن بیگانه حرام است، بوسیدن به طریق اولی حرام است. لذا این امر ممنوع است و ادامه‌ی نظر و نگاهی که به این کار برسد یا بعداً باعث این عمل شود نیز، حرام است.

و این همان نگاهی است که پیامبر اکرمﷺ حضرت علی‌﷛ را نهی نمودند و به ایشان فرمودند: **(لا تتبع النظره بعد النظره، فان الاولی لک و الاخری علیک) « به دنبال نگاه اول دوباره نگاه نکن زیرا نگاه اول به نفع توست اما نگاه دوم برضرر تو خواهد بود.»**

امام سرخسی(ره) می‌نویسد: مراد از نگاه دوم نگاهی است که از روی شهوت باشد[۱].

نوع سوم این است که انگیزه‌ی نگاه، حس شهوت جنسی باشد که قطعاً و کاملاً حرام است. به این نحوه، نگاه کردن به محارم و غیر محارم، حرام است و باید انسان نگاه خود را از آن حس دورکند و ذهن و فکر خود را به چیز دیگری مشغول سازد.

پس نگاه بر سه قسم است:

فقط یک نگاه که هیچ گناهی ندارد.

نگاه برتری دادن و نیک شمردن (که در مورد زن بیگانه امری قبیح است.)

نگاه از روی شهوت که فقط برای زن و شوهر جایز است و برای دیگران حرام است.

مسئله دوم: نگاه کردن به زنی که حجاب خود را کاملاً رعایت نموده است

وقتی زن لباس خود را بر تن کرده و عورتش پوشیده شده، آیا نگاه کردن به او جایز است؟ نیز مردی که لباس به تن دارد و عورتش پوشیده است، آیا زن نامحرم می‌تواند به او نگاه کند؟

پاسخ این سؤال به شکل لباس مربوط است:

اگر لباس نازکی پوشیده که شفافیت بدن از پشتش نمایان است و رنگ سفید، سیاه یا گندمگون پوست از پشت آن تشخیص داده می‌شود، در حقیقت این لباس ساتر محسوب نمی‌شود و نگاه کردن به کسی که چنین لباسی پوشیده، حرام است.

اگر لباس ضخیم بود، اما تنگ و چسبیده به بدن به طوری که شکل اجزای بدن را آشکار می‌نمود- همان طورکه امروزه متأسفانه مانتوهای کوتاهی پوشیده می‌شود که پهلو و پستان زن

---

[۱] المبسوط ج۱۰ ص۱۵۳

را کاملاً برآمده و واضح می‌نمایاند، شلوارهایی که شکل باسن، ران و دیگر اعضا را کاملاً مجسم نشان می‌دهد، نگاه کردن به زنی که چنین لباسی پوشیده، حرام است. زیرا زن یا مردی‌که این گونه لباس پوشیده است، ظاهراً دارای پوشش، اما در حقیقت برهنه است و اعضای عورت مجسم و آشکار شده است و حتی با این لباس زیباتر از وقتی است که بر تن او نباشد. لباس تنگ، گوشت بدن را جمع نموده، سستی عضلات، چروکیدگی پوست و شل بودن قسمت‌های بدن را پنهان می‌سازد.

اگر مردی لباس عادی و کامل پوشیده بود که عورت بدن را نشان نمی‌داد، نگاه کردن به او اشکالی ندارد. همچنین است زنی که کاملاً محجب باشد. زیرا کسی که به این حالت نگاه کند، همان طور که علامه ابن عابدین شامی(ره) نوشته است[1]، به لباس‌ها و قامت او نگاه می‌کند نه به اعضای بدنش و این اشکالی ندارد. خلاصه‌ی این مطلب در کتاب «الذخیره» اینگونه روایت شده است: (**ان کان علی المرأة ثیاب فلا بأس ان یتأمل جسدها، هذا اذا لم یکن ثیابها ملتصقه بها بحیث تصف ما تحتها ولم یکن ثوبها شفافاً یصف ما تحته**) «**اگر زنی حجاب کامل خود را رعایت کرده بود، اشکالی ندارد که به او نگاه کنید. البته در صورتی‌که لباس چسبیده به بدن نباشد به طوری‌که ما تحت آن را برجسته نماید. علاوه بر این لباس نازک و بدن نما نباشد.**»

با تمام این حرف‌ها می‌گوئیم اگر شخصی با دیدن این حالات به هیجان می‌آید و زیاد فکر و خیال می‌کند و از این که چنین نگاهی او را به نگاه‌های دیگر و تخیلات بیشتر وادار کند، می‌ترسد. آیا نگاه کردن جایز است؟

بهتر آن است که چشم خود را نگه دارد و عفت و پاکدامنی خود را حفظ نماید.[2]

مسأله سوم: نگاه به زنان دوره گرد (کَولِی)

آیا نگاه کردن به زنان کم حجاب دوره گرد، جایز است؟

در ابتدای بحث عورت گفتیم که لزوم ستر عورت و همچنین لزوم حفاظت چشم به چند جهت مشروع گردیده است.

درخواست از زن برای حفظ حجاب به اموری معنوی که به خود زن مربوط است، تعلق دارد. اصل زیبایی‌ها و جمال زن، از حرمت‌ها و امور مخفی خاص اوست، و امر به پوشش آن به جهت تکریم و احترام به زنان است. به خاطر این‌که زن چراگاه نگاه هر کس و ناکسی قرار نگیرد[3]. همچنین برای حفاظت مردان بیگانه از وسوسه شدن و برای حفظ پاکدامنی و طهارت نفسانی آن‌هاست.

---

[1] حاشیه رد المحتار ج۶ الحظر و الاباحه فصل النظر والمس

[2] خصوصاً در این زمان که فتنه همه جا را گرفته است حفاظت چشم بهتراست(مترجم)

[3] این حکم در صورتی است که زن ازدواج نکرده باشد. اگر ازدواج کرده، جمال زن از جمله حقوق مورد حمایت و غیرت شوهر به حساب می‌آید وزن باید خود را حفاظت کند تا حق شوهر نیز رعایت شود.

درخواست حفاظت چشم از مردان نیز برای امور معنوی متعلق به زنان است، تا در حفظ امور مخفی مخصوص زن با او همکاری شود و هرکس و ناکسی به این امور دست درازی نکند. همچنین درخواست حجاب برای امور عاطفیِ مربوط به مردها نیز هست. یعنی جلوگیری از دلباختگی و جذب شدن به چیزی که حق او نیست.

اگر زن این حق خود را برهدر و نابود کرد و مثل زنان دوره گرد این زمان شد، گمان غالب مرد هم بر این بود که نگاه کردن به این گونه زنان تأثیر شهوانی در او ندارد، آیا نگاه کردن به این طور زنانِ کم حجاب و حتی بی‌حجاب، جایز است؟

با جستجو در این باره در کتاب‌های فقه قدیم و جدید مطلبی به چشمم نخورد، مگر قولی را که علامه ابن عابدین(ره) در کتاب الهدیه العلانیه از ابوبکر بلخی ذکر کرده است:

شیخ ابوبکر بلخی(ره) از کنار جمعی از زنان که در کنار رودی نشسته بودند و سر و بازوهایشان برهنه بود گذرکرد. از او سؤال شد: (چگونه می‌روید در حالی که آنها هیچ توجهی به حجاب خود ندارند؟!) شیخ جواب داد: (هولاء لا حرمه لهن) « برای این‌ها حرمتی وجود ندارد.» یعنی لازم نیست چشم خود را از آن‌ها بپوشانیم، زیرا وقتی خودشان حرمت خود را رعایت نمی‌کنند، کم عقلی و نادانی است که برای آن‌ها ارزش و احترامی قائل شویم که خودشان آن را نابود کرده‌اند.

این مطلب شیخ بزرگوار، در مورد زنان دوره‌گرد امروزی نیز تحقق می‌یابد. زیرا این‌ها نیز سر و بازوها را برهنه می‌نمایند و پروایی از این کار ندارند. و حتی متأسفانه گاهی قسمت‌های دیگری از بدن خود را نیز برهنه می‌کنند و به رعایت حجاب توجهی ندارند. لذا مضمون فتوای شیخ بزرگوار، امروزه نیز در بین زنان رواج یافته است.

ما نیز می‌گوییم که این فتوی در دو بخش اساسی، صحیح و دقیق است، زیرا در حفاظت چشم دو قاعده‌ی زیر مطلوب هستند:

رعایت حق زن در حفاظت حرمت، آبرو و امور مخفی او.

مرد، نفس خود را از طلبِ آنچه حق او نیست، حفاظت نماید.

پس اگر زن حق خود را در حفظ امور مخفی خود پایمال نماید و مرد نیز نفس خود را از درخواست این امور مخفی ایمن و مطمئن می‌داند، لزوم حفاظت چشم ساقط می‌گردد و نظر بدون شهوت بر چنین زنی مباح است[1].

تا به اینجا این فتوی قوی و قانع کننده به نظر می‌رسد اما نقص‌هایی نیز وجود دارد. چون حقوق شرعی به سه قسم تقسیم می‌شوند:

---

[1] اما آیا این طور اطمینان نفسانی در مردهای این زمانه وجود دارد ؟ «مترجم»

حقوقی که خاص خدای متعال‌اند.

حقوقی که خاص بندگانند.

حقوق مشترک.

اولین حق که خاص خداوند متعال است: مثل نماز، روزه، زکات و حج است که بر مسلمانِ مکلفِ مستطیع، فرض است که آن‌ها را انجام دهد و خداوند متعال به انجام دهنده‌ی آنها ثواب و اجر فراوان عطا خواهدکرد. لذا اگر مسلمان از حق ثواب خود در این فرصت‌ها گذشت و تمام مردم روی زمین نیز او را از انجام این عبادت عفو کردند، هیچ فایده‌ای ندارد و باز هم ادای آن فرض یا قضا بجا آوردن آن بر ذمه‌ی او باقی می‌ماند و هیچ چیز از ذمه‌اش ساقط نمی‌شود.

دومین حق که خاص بندگان می‌باشد: این حقوق را خداوند متعال به بندگان عنایت کرده تا مطابق با خواسته‌ها و نیازهای خود در آن تصرف نمایند، انسان آنچه را که می‌خواهد می‌خورد و هرچه را نمی‌خواهد ترک می‌کند. از همین قبیل است آزادی‌های انسان در انتخاب و انجام امور عادی و روزمره‌ی زندگی که کسی نمی‌تواند او را از این حقوق باز دارد. خداوند متعال هم از او سؤال نمی‌کند که چرا انجام دادی یا چرا انجام ندادی؟

سوم حقوق مشترک: اموری که در آن‌ها هم حق خدا و هم حق بنده دیده می‌شود، مثل حق زندگی‌کردن. اگر شخصی به زندگی انسان دیگری تجاوز نموده او را بکشد، قاتل هم از جانب خدای متعال و هم از جانب بندگان مورد مؤاخذه قرار خواهدگرفت، حتی در صورتی‌که ورثه‌ی مقتول را با پرداخت دیه راضی کند و آن‌ها نیز از حق خود چشم پوشی نمایند، باز هم در نزد خدای متعال مجرم است و باید با توبه و استغفار به درگاه خدای متعال، او تعالی را هم از خود راضی کند.

اگر فرض‌کنیم که شخصی حق حیات خود را به دیگری بخشید و اجازه داد که او را بکشد، این عمل برای شخص دوم، جایزنیست، زیرا در زندگی انسان حق خدای متعال هم وجود دارد و هر چند بنده این حق خود را ضایع کند، حق خدای متعال باقی می‌ماند.

حکم فوق در مورد مردی که برهنه در خیابان قدم زند نیز هست. یعنی هرچند او با این عمل عمدی خود حرمت و آبرویش را از بین می‌برد و احساس تنفر و انزجار را در دیگران به وجود می‌آورد و شهوت را هم در آنان بیدار نمی‌کند، یعنی از دو طرف اعتبار ازبین رفته است:

برهنه حرمت و آبروی خود را ضایع کرده است.

ناظر از شهوت و فساد در امان است (به شرط آن که تنفر و بیزاری را تحمل نکرده باشد.)

با این وجود نگاه کردن حرام است. زیرا هنوز حق خدای متعال وجود دارد. لذا علامه ابن عابدین (ره) در رد المحتار می‌نویسند: «**لا یباح النظر الی عوره الرجل و لو باذنه**[۱]» «**نگاه کردن به عورت مرد، حتی با اجازه‌ی او هم حرام است.**» در مورد زنان دوره گرد (یا توریست) و مسافر هم همین حکم وجود دارد، زیرا عورت، امری شرعی است و تنها امری شخصی نیست.

شریعت، زنان بیگانه را به دو نوع کنیزکان و زنان آزاد تقسیم کرده است، با وجود این که معنای مؤنث بودن و جنسیت یکی است و عورت نیز باید برابر باشد، باز هم شارع با حکمت برای هر صنفی حدود عورت خاصی را تعیین نموده است.

زن آزاد: تمام بدنش بجز صورت و هر دو کف دست عورت است.

کنیزکان: از زیر قفسه‌ی سینه تا زیر زانو عورت حساب می‌شود[۲]. پس می‌تواند با سر برهنه و نیز بازو و ساعد و قفسه‌ی سینه برهنه بیرون برود و هر مردی هم می‌تواند به او نگاه کند، علت چیست؟

گاهی اینگونه پاسخ می‌دهند که زیبایی کنیزکان از زنان آزاد کمتر است. ولی این جواب درست نیست، زیرا خیلی وقت‌ها کنیزکان زیباتر و حالت زنانه‌ی بهتری دارند.

بعضی گفته‌اند، که این امر یک نوع استخفاف حق آن‌هاست، زیرا غلام یا کنیز اگر حدی بر آن‌ها لازم شود، باید نصف حد بر آن‌ها جاری شود. در جواب این‌ها می‌گوییم، که این حکم نوعی رعایت حق آن‌هاست، زیرا وقتی آزادی آن‌ها محدود شد، اراده‌ی آنان نیز ناقص می‌شود، لذا شریعت برای آن‌ها تخفیف داده است.

اما تنها سبب، در کاستن عورت کنیز همین است که او برای احتیاجات مالک خود از خانه خارج می‌شود، به کوچه و بازار می‌رود و حوائج صاحب خود را برآورده سازد و وسایل را جابجا می‌کند و.... این سبب، سبب اصلی است و کلام اول و آخری که فقها از بعضی جهات آن را نوشته اند[۳]. و از جهات دیگر هم به ذهن می‌نشیند، زیرا به مجرد آزاد شدن باید کاملاً حجاب

---

[۱] این حکم در صورتی است که زن ازدواج نکرده باشد. اگر ازدواج کرده، جمال زن از جمله حقوق مورد حمایت و غیرت شوهر به حساب می‌آید وزن باید خود را حفاظت کند تا حق شوهر نیز رعایت شود.

[۲] مرجع سابق.

[۳] مطابق با همین قول امام سرخسی (ره) در المبسوط ج۳۰ ص۱۵۱می‌نویسد: و نیز به این جهت که کنیزبرای رفع احتیاجات مولای خود نیاز به بیرون رفتن دارد ودرلباس کاروتلاش خود بیرون‌می‌رود وحالت او با تمام مردها درابتلا به نگاه‌کردن ولمس وبرخوردهای اجتماعی مثل حالت مرد با زنان محرمش می باشد. البته مردحق‌ندارد به پشت وشکم او نگاه کند، همانطورکه در مورد محارم خود نیز این حق را ندارد. هر قسمت بدن کنیز که نگاه کردن به آن مباح است دست‌زدن آن هم در صورتی که مرد وکنیز هر دو از شهوت رانی ایمن باشند نیز مباح است.علامه ابن عابدین(ره) درحاشیه مشهورخود ج۶ص۳۶۷ می‌نویسد:چون کنیز برای حوائج مولا بیرون می‌رود و میهمان‌های اوراخدمت می‌کند ولباسش، لباس کار و زحمت است، پس حالت او در بیرون از خانه با مردهای بیگانه مثل حالت زن با محارم در خانه است.

خود را حفظ کند و مثل زنان آزاد کاملاً خود را به مسئولیت‌های اخلاقی ملزم نماید. لذا بنابر ضرورت همنشینی و خدمت کردن، شارع مقدس برای کنیزکان جایز شمرده است که سر و گردن تا قفسه‌ی سینه و بازوهایشان را برهنه کنند. و چون مجبور است با همین حالت در بین مردها باشد برای مرد نیزجایز است که به طور عادی به او نگاه کند. این قواعد به اجماع فقها جایز است، اما آیا ممکن است زنان دوره‌گرد یا توریست‌ها یا زنان کارگر را بر کنیزکان قیاس نماییم؟ و آیا چنین زنانی می‌توانند با سر، گردن و بازویی برهنه از خانه بیرون روند؟ آیا مرد می‌تواند به آن‌ها نگاه کند؟

زن نمی‌تواند مطلقاً خود را این گونه ظاهر نماید، زیرا زنِ آزاد و کنیز، کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند. کنیز، مجبور به بندگی است و اجباراً باید کارکند و زحمت بکشد.

اما زنِ آزاد، برده نیست و حتی شرعاً شوهر و اولیای او موظف به پرداخت مخارج او هستند. لذا به این معنا زندگی مرفهانه دارد. پس وقتی خود تبرع نموده و کارمی‌کند، حکم کنیز را ندارد و نمی‌تواند حالت کنیز را به خود بگیرد، زیرا عزت، آزادی و شرافت دارد. پس کار خود را باید با لباسی محجب، مناسب و شرعی انجام دهد. این در صورتی است که زن مسافر، کارگر باشد، در غیر این صورت، هیچ راهی برای سهل انگاری و حیله زدن ندارد.

اما مرد می‌تواند به کنیزکان نگاه کند و شرعاً از او خواسته نشده که چشم خود را از آن‌ها بپوشاند. زیرا ضرورت تعامل و مخلوط شدن با آن‌ها وجود داشته است. سبب مباح بودن نگاه مرد به کنیزکان در مورد زنان دوره گرد یا توریست و مسافران این زمان نیز به اندازه‌ی ضرورت اختلاط، وجود دارد. پس اگر خیابان پر از چنین زنانی باشد یا شغل مرد، مربوط به آن‌ها باشد یا به اداره‌ای مراجعه کرده باشد که موظف به انجام کارهای توریست‌ها و به طور کلی چنین زنانی است، اگر نگاهش به آن زنان بیفتد اشکالی ندارد. اما بی دلیل نباید قصد نظر به آن‌ها را داشته باشد.

لمس

همان طورکه نگاه کردن به عورت مرد یا زن حرام است، لمس عورت نیز حرام می‌باشد. حتی همان گونه که مشخص است قباحت لمس شدیدتر است، لذا مسلمان باید از دست زدن به عورت مرد یا زن، کودک یا بزرگ خودداری کند. مگر مادر که می‌تواند فرزندان کوچک خود را با خود به حمام برده، آن‌ها را تمیز و پاکیزه کند.

هر قسمت از بدن زن که نگاه کردن به آن حرام است. دست زدن و لمس کردن آن نیز حرام است[۱]. هر قسمت از بدن زنان محرم که نگاه کردن آن جایز است، لمس‌کردن آن نیز

[۱] رد المحتار ج۶ ص۳۶۷

مباح است، مثل سر و مو و صورت و کتف، زیرا ممکن است با او مسافرت کند، لذا برخورد دست به محل‌های ذکر شده، جایز است.

پیامبراکرمﷺ سر حضرت فاطمهؓ را می‌بوسیدند.

در مورد زن نامحرم، هر چند نگاه به صورت و دست او جایز است، اما لمس صورت و کف دست حرام است. زیرا در معاملات طبیعی اجتماعی و حاجات روزمره نگاه کردن لازم است و به همین دلیل شریعت آن را مجاز نموده است، اما برای لمس کردن دلیلی وجود ندارد، و فقط در موقع ضرورت، جایز است.

مصافحه

آیا مصافحه با زنان بیگانه جایز است؟

قول معتمد مذاهب، عدم جواز است.

در حدیثی آمده که پیامبرﷺ فرمودند: (انی لا اصافح النساء[1]) **« من با زن‌ها مصافحه نمی‌کنم»** حنفی‌ها و شوافع مصافحه را با پیرزنی که دیگر محل شهوت نیست و زن بسیار زشتی که تقاضای شهوت از او نمی‌رود جایز می‌دانند. همچنین پیرمرد ناتوان و از کار افتاده که توان شهوت رانی را ندارد، می‌تواند با دخترها یا دیگران مصافحه کند.

نگاه کردن و لمس زن برای ضرورت

در صورت ضرورت، نگاه کردن یا دست زدن یا هر دو برای مرد و زن جایز است. مرد در موقع خواستگاری می‌تواند به همسر آینده‌ی خود نگاه کند، هر چند در دلش احساسی هم به وجود آید. قاضی می‌تواند به صورت زن شاهد نگاه کند. نگاه ماما و دکتر یا لمس کردنشان بی‌اشکال است. اما هیچ کدام از این‌ها نباید از حد ضرورت تجاوز کنند.

توصیف زنان بیگانه

همان طورکه شریعت مقدس اسلام از نگاه کردن به زن بیگانه نهی فرموده است، از توصیف محاسن و نکات ظریف خلقت او برای مرد بیگانه نیز نهی کرده است. البته برای امور مورد نیاز مثل خواستگاری و امثال آن، جایز است. در حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعودؓ روایت شده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(لا تباشر المرأة المرأة فتنعتها لزوجها كانه ينظر اليها[2]) «زنان با یکدیگر کاملاً برهنه نباشند که یکی، اوصاف دیگری را برای همسرش بیان می‌کند، به طوری که گویا شوهرش بدن آن زن را دیده است.»**

---

[1] رواه المؤطا و الترمذی و النسائی تکمله فتح القدیر ج۸ص۹۸

[2] رواه البخاری فتح الباری ج۹ ص۲۹۴

در این حدیث صراحتاً از توصیف زن برای مرد اجنبی نهی شده است، زیرا بیان و توصیف کامل، مثل این است که تصویر زن داده شده باشد. و حتی تأثیرش در نفس انسان و مشغول کردن قلب و فکر فرد شدیدتر است. چرا که مرد را به تشویش می‌کشاند و گاهی او را به مقایسه بین همسرش و زنی که برایش توصیف شده و ترجیح آن زن وادار می‌کند و خود را در ازدواج شکست خورده می‌بیند. علاوه بر این، محاسن و زیبایی‌های زن از جمله امور مخفی خاص اوست که نباید در بین مردهای بیگانه منتشرشود.

صحبت کردن با زن‌ها

صحبت کردن با زنان بیگانه مباح است[1]. البته در صورت عدم نیاز نباید طولانی شود. زنان از دوران اصحاب تا این زمان برای خریدن احتیاجات خود و فرزندانشان و گاهی نیز برای خرید وسایل مورد نیاز خانه به بازار می‌رفتند و فروشنده را مخاطب قرار می‌دادند و قیمت‌ها را می‌پرسیدند. از هیچ یک از اصحاب، تابعین یا دیگران این امر برای زنان عیب شمرده نشده است، علاوه بر این، هرچند زن به این امور نیازی نداشته باشد، مباح است که وسایل و مصنوعات خود را به بازار برده، بفروشد و وسایل دیگری بخرد. برای زن جایز نیست که در حضور مردان بیگانه و نامحرم سرود بخواند یا حتی با تلاوت قرآن خوش آوازی کند. مرد هم حق ندارد قصداً به خوش آوازی زنان، گوش فرا دهد.

در بعضی کتاب‌های فقهی آمده که (صوت المرأة عورة) « **صدای زن عورت است**» و در بعضی هم آمده که (نغمة المرأة عورة) «**خوش آوازی و نغمه‌ی زن عورت است**» البته مراد از صوت و نغمه در این‌جا غنا و خوش آوازی است. در گذشته غنا و صوت را یکی می‌پنداشتند. همان طورکه در کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی، که کتاب مشهوری در ادبیات و شعر است، آمده است. علامه قرطبی در کتاب السماع خود این مطلب را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «کسانی که قدرت و تیزهوشی تشخیص مسائل را ندارند گمان نکنند که وقتی می‌گوییم صدای زن عورت است قصد ما کلام و صحبت زن است، زیرا این مطلب صحیح نیست. ما صحبت با زنان بیگانه را درصورت ضرورت جایز می‌دانیم، اما بلند کردن صدا و کشیدن آن و ملایم نمودن و قطعه قطعه خواندن آن را جایز نمی‌شماریم، زیرا با این کار مرد به طرف زن متمایل می‌شود و این امر باعث تحریک شهوت او می‌گردد[2].»

---

[1] این قول راجح مذهب است که در رد المحتار ج۱ ص۴۰۶ در بحث شرط الصلاة آمده است.

[2] رد المحتار ج۱ ص ۴۰۶ شروط الصلاه

بعضی از فقها صحبت کردن با زنان بیگانه را بدون حاجت و رعایت اختصار در صحبت[1] نمی‌پسندند. حکم زنان نامحرم برای مرد مختلف است. بعضی دوستان مادر شخصند که از دوران کودکی این شخص او را می‌شناسند، شاید هم زن برادر، زن عمو، دایی و شاید هم در زمان کودکی این شخص با او ارتباط داشته‌اند. صحبت و رعایت ادب با این افراد در چارچوب اسلام، قطعاً نسبت به دیگر زنان نامحرم نیک‌تر است. خصوصاً بین این‌ها و زنان بیگانه‌ای که شخص نه تا به حال آن‌ها را دیده و نه می‌شناسد.

خلوت با زن بیگانه

خلوت یعنی تنها بودن در جایی که کس دیگری وارد آنجا نشود. شریعت مقدس اسلام از خلوت کردن زن و مرد نامحرم نهی نموده است، زیرا به مفاسد و مشکلات زیادی خواهد انجامید. البته نهی در اینجا از باب اتهام و شک به زن و مرد نیست بلکه از باب تحسین و رفع وسواس و تهمت از آن‌هاست.

مرد و زن وقتی مدت زیادی با هم تنها باشند، خود به خود تبادل کلام و محبت می‌نمایند. این حالت در وجود انسان امری فطری است. ادب اجتماعی نیز فرد را به ابراز احساسات و مهارت‌های فردی خود به دیگری می‌کشاند. همچنین مراتب احترام و تقدیر خود را نسبت به دیگری اعلام می‌دارد، تبادل این حرکات، دو طرفه خواهد بود. تکرار این حالت حتی اگر به فساد و مشکلات رفتاری کشیده نشود، به فساد نفسانی خواهد انجامید. زن می‌بیند که شخص دیگری بیشتر از شوهرش قدر او را می‌داند و از او خوشش می‌آید. مرد هم گمان می‌کند، این زن از همسرش لطیف‌تر، خوش مشرب‌تر و مؤدب‌تر است. البته این در صورتی است که زن و مرد از نفس پاک و سلیمی بر خوردار باشند، ولی اگر در یکی یا هر دو، مقداری کج رفتاری وجود داشته باشد، کار به فسادی بزرگتر می‌انجامد.

لذا پیامبر اکرمﷺ از خلوت با زنان بیگانه نهی نمودند، مگر این که خلوت با زن محرمی باشد یا زن و مرد در میان گروهی از مردم باشند.

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یخلونّ رجل بامرأه، لیس معها ذو محرم منها، فانّ ثالثهما شیطان[2]) «آنان که به خدا و روز آخرت ایمان دارند مردانشان با زن نامحرمی که محرمش با او نیست خلوت نکنند که سومشان شیطان است.»**

---

[1] علامه حصکفی می‌نویسد:«ولا یکلم الاجنبیه الا عجوزا عطست او سلمت، فیشمتها والا فلا»ردالمحتار ج۶ ص۳۶۹ الحظر و الاباحه

[2] اخرجه الطبرانی فی الاوسط نیل الوطار ج۶ ص۵۲۲ و مثله احادیث اخری عند البخاری و مسلم.

چرا که شیطان بنا بر آنچه گفتیم بین آن‌ها وسوسه می‌کند. علاوه بر این‌ها وقتی دیگـران از خلوت این دو مطلع شوند، شک و گمان‌های فاسد در ذهن‌ها و قلب‌ها ریـشه مـی‌دوانـد و افـراد خبیث به حرف‌های زشت و طعنه‌های نابجا روی خواهند آورد.

خلوت با زن نامحرم در هر صورت خلاف است، هرچند مرد از اقوام شوهر، مثلاً برادر شـوهر، پسر عمو یا پسر دایی شوهر یا اقوام نامحرم زن مثل پـسر عمـو یـا پـسر خالـه‌ی زن باشـد. در حدیث آمده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (ایاکم و الدخول علی النساء) «**از وارد شدن به محل‌های زنان خودداری کنید.**» یک انصاری عرض کرد، در مورد اقوام نزدیـک شـوهر چـه مـی‌فرماییـد؟ فرمودند: (الحمو الموت[1]) «آن‌ها (مثل) مرگ (خطرناک) هستند.» یعنی خطر آن‌ها بیـشتر اسـت، خصوصاً اگر ضعیف النفس باشند که با حصول شک در بین مردم و اقوام، ضـررهای کمرشـکنی به وجود می‌آید.

---

[1] متفق علیه

فصل پنجم

مسکن
تصویر و مجسمه تربیت حیوانات

مسکن

بیت، دار، منزل و سکونت کلمات عربی هستند که اصولاً معانی متفاوتی دارند، اما امروزه به معنی مکانِ سکونت و معیشت انسان استفاده می‌شوند.

در اصل:

بیت: مکان بیتوته (شب گذراندن) است.

منزل: محل فرود آمدن و استراحت کردن در سفر و حضر (حالت اقامت) است.

دار: بیتی که عرصه و صحن داشته باشد.

مسکن: مکانی است که انسان در آن سکونت می‌کند و استقرار می‌یابد.

به بیت و انواع آن، محل سکون گفته می‌شود، زیرا انسان در آن احساس سکینه و آرامش می‌کند.

بحث مسکن با این معنا در فقه عادتاً وجود ندارد، اما وقتی قول امام سرخسی(ره) را بیاد می‌آوریم که فرمود: (**انّ الله تعالی خلق ابناء آدم خلقاً لا تقوم ابدانهم الا باربعة اشیاء: الطعام و الشراب و اللباس و المسکن**) « **خداوند متعال انسان‌ها را طوری آفریده که بدن‌هایشان به چهار چیز زیر بسیار وابسته است: خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مسکن.**»

بیت یا مسکن یا منزل یا هر نام دیگری که بر آن بگذاریم، مأوی و پناهگاهی است که انسان به آن پناه می‌برد تا احساس آرامش کند و در آن‌جا مستقر شود و استراحت نماید. از تکلفات و تجمل گرایی‌ها آزاد شده، فرصتی برای خود و انس گرفتن با خانواده و فرزندانش داشته باشد.

گنجایش مناسب خانه، به راحتی، سرور و آرامش انسان بیشتر کمک می‌کند. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**اربع من السعادة: المرأة الصالحة و المسکن الواسع و الجار الصالح و المرکب الهنیء**[1]) «**چهار چیز نشانه‌ی خوشبختی انسان است، همسر صالح، خانه جادار، همسایه‌ی صالح و مرکب (سواری) راحت.**»

زن صالح، حقوقی را که دیگران بر عهده‌ی او دارند انجام می‌دهد و با صورتی بشاش از همسرش استقبال می‌نماید. مرد از بشاشت و انس او مسرور و شادمان می‌گردد.

---

[1] رواه النسائی

خانه‌ی جادار، راحتی انسان را تضمین نموده، به او احساس آزادی و آرامش می‌دهد. بر خلاف خانه‌ی کوچک و کم جا که در آن به انسان، احساس تنگی و فشار دست می‌دهد و انسان از این‌که برای خود و اثاثیه و همراهانش کمبود جا دارد دلگیر است.

همسایه‌ی خوب و صالح نعمتی از نعمات بزرگ الهی است. زیرا حق همسایه را رعایت می‌نماید و همسایه‌ی خود را با صدای بلند، یا ریختن زباله اذیت نمی‌کند. علاوه بر این در موقعیت‌های ضروری و فوری به همسایه‌ی خود کمک می‌کند. از جمله دعای پیامبر اکرمﷺ است که فرمودند: (اللهم انی اعوذبک من جار السوء فی دار المقامة فانّ جار البادیه یتحول[1]) «خدایا از همسایه‌ی بد در اقامتگاه خود به تو پناه می‌برم، وگرنه هم سفر که تغییر می‌کند.»

مرکب (سواری) راحت چه اسب، ماشین، دوچرخه یا هر نوع دیگری باشد، که حرکت و انتقال انسان را در ایاب و ذهابش آسان نماید.

انسان به ظاهر خانه‌ی خود توجه نموده، آن را با وسایلی متناسب با سلیقه‌ی خود، بدون اسراف یا تبذیر، فرش نموده تزیین می‌کند.

مستحب است که زن، محلی را در خانه برای نماز، تلاوت و ذکر خود مشخص نماید. تا در آن عبادت کند و خود را به خدا نزدیک نموده، فرزندان را به نماز و ذکر عادت دهد.

هر فرد موظف است که محیط خانه‌ی خود را پاکیزه، تمیز و مرتب نگه دارد. نبی مکرمﷺ فرمودند: (انّ الله طیب یحب الطیب، نظیف یحب النظافة،کریم یحب الکرم، جواد یحب الجود. فنظّفوا افنیتکم و لاتشبّهوا بالیهود[2]) «خداوند طیب است و طیب را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، کریم است و کرم و سخاوت را دوست دارد، جواد و بخشنده است و جود و بخشندگی را دوست دارد. لذا اطراف خود را پاکیزه نگهدارید و خود را به یهودیان مشابهت نکنید.»

تزیین خانه با اشیای زیبا و عکس منظره‌های طبیعی و تابلوهای خطی و امثال این‌ها اشکالی ندارد، البته در این امر مبالغه نشود. استفاده از نسخه‌های خطی قرآن در اتاق خواب کار خوبی نیست. نشانه‌ی مسلمان آن است که قرآن را زیاد تلاوت کند و اگر به تلاوت در غیر از خانه‌ی خود عادت کرده، باید مقداری از آن را به خانه اختصاص دهد و فرزندان خود را نیز به این امر تشویق کند. پیامبرﷺ به ما مسلمانان توصیه نمودند، که برای نزدیک شدن به خدا در خانه قرآن را تلاوت کنید. زیرا تلاوت قرآن اثرات واضح و برکات خاصی برمکان و اهل آن دارد.

---

[1] رواه ابن حبان فی صحیحیه، ترغیب ج۳

[2] رواه الترمذی

رسول اکرمﷺ فرمودند: (انّ البیت اذا قرءفیه القرآن، حضرته الملئکة و تنکبت –تباعدت– عنه الشیاطین و اتسع علی اهله و کثر خیره و قل شره و ان البیت اذا لم یقرأ فیه القرآن حضرته الشیاطین و تنکبت عنه الملئکة و ضاق علی اهله و قل خیره و کثر شره[1]) «خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت شود ملائکه در آن حضور می‌یابند و شیاطین از آن دورمی‌شوند. گنجایش خانه افزایش می‌یابد، خیر، زیاد و شر، کم می‌گردد. در خانه‌ای که قرآن تلاوت نمی‌شود، شیاطین حضور می‌یابند و ملائکه دور می‌شوند و خانه بر اهل خود تنگ و خیر کم می‌شود و شر افزایش می‌یابد.»

تصویر و مجسمه

مقصود از تصویر، هر چیزی است که بر روی لوح یا پارچه یا پوست و امثال آن رسم شده و نقش یافته، باشد.

تمثال و مجسمه: آنچه از اجسام مادی مثل گچ، آهن، مس،گل یا سنگ می‌سازند و دارای ابعاد سه گانه‌ی طول و عرض و ارتفاع است.

تصویر

تصویر در شریعت به دو قسم تقسیم می‌شود:

تصویرهایی که به آن‌ها بی‌احترامی می‌شود.

تصویرهایی که مورد احترام و ارزش قرار می‌گیرند.

نوع اول: تصویرهایی که برروی فرش، متکا، حوله، لباس و امثال این‌ها، قرار دارند.

نوع دوم: تصویرهایی که بر روی دیوارها، پرده‌های بزرگ و یا متکاهای تزئینی و امثال آن قرار دارند که محل احترامند.

بعضی از این تصویرها، تصویر درختان و رودها و یا منابع طبیعی و بعضی نقش‌های جدید، زرنگار، لطیف و خطوط زیبا بعضی تصویر موجودات زنده‌ی متحرک، مثل انسان یا حیوان (پرندگان، چارپایان و ...) هستند.

استفاده از تصاویر حیوانات زنده‌ی متحرک در محل‌های اعزاز و اکرام خلاف است و شریعت مقدس اسلام از آن نهی نموده است.

مجسمه

تمام مجسمه‌هایی که از تکه‌های متفاوتی تراشیده شده به شکل مخلوقی در آمده اند، مثل حالت تصویر دارند:

---

[1] رواه محمد بن نصر المروزی عن انس مرفوعاً

بعضی برای احترام و تقدیر نصب می‌شوند مثل مجسمه‌های گچی، آهنی، مسی و امثال آن که در تزیین خانه به کار می‌روند یا برای ماندگار کردن مردگان.

برخی برای بازی و سرگرمی استفاده می‌شوند مثل عروسک‌های دخترانه، پرندگان و اسباب بازی‌های پلاستیکی پسران – بعضی را از حلوا، شیرینی‌جات یا خمیر به شکل پرنده یا حیوان دیگری می‌سازند.

بعضی هم بی مصرفند و بی استفاده در گوشه‌ای افتاده‌اند.

لذا هر چه برای احترام و تقدیر استفاده شود و به شکل مخلوقاتی ذی روح مثل انسان یا حیوان باشد، استفاده از آن حرام است.

استفاده از مواردی که اینگونه نباشند، مباح است.

نهی از تصاویر و مجسمه‌ها

پیامبر اکرمﷺ استفاده از تصاویر و مجسمه‌ها را نهی نمودند[۱]. حضرت جابرؓ روایت می‌کند که: (**نهی رسول اللهﷺ عن الصوره فی البیت و نهی ان یصنع ذلک**[۲]) «**پیامبر اکرمﷺ از درست کردن تصویر و بودن آن در خانه نهی فرمودند.**»

و در حدیث دیگری استفاده از تصویر و مجسمه را نشانه‌ی کم لیاقتی و بی‌بهرگی دانستند و فرمودند: «**ان الملئکة لا تدخل بیتاً فیه کلب و لا صورة تماثیل**[۳]» «**فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ یا تصاویر باشد داخل نمی‌شوند**».

مقصود از این فرشتگان، فرشتگان رحمتند نه کرام الکاتبین یا بقیه فرشتگان، زیرا گروهی از ملائکه هرگز انسان را ترک نمی‌کنند، اما ملائکه‌ی رحمت می‌آیند و می‌روند. حضور آن‌ها نیز - هرچند انسان احساس نمی‌کند- سبب آسانی، سخاوت شخصی و طهارت قلب می‌گردد. زیرا آن‌ها فقط به اماکن خیر و نیکی وارد می‌شوند، در مجالس ذکر حضور می‌یابند، در محافل قرآن شرکت می‌کنند، با تسبیح و ذکر کنندگان تسبیح و ذکر می‌کنند و برایشان آمرزش می‌طلبند.

این نوع ملائکه از جاهایی که با مکان‌های فوق منافات دارد می‌گریزند. خانه‌ای را که در آن کشف عورت می‌شود، ترک می‌کنند، در حمام و مکان‌هایی مثل آن یافت نمی‌شوند. وجود تصویرهای حرام و مجسمه در خانه به نفرت این نوع ملائکه از آن خانه‌ها می‌انجامد و با نفرت آن‌ها، انسان مسلمان از لطف و انس آن‌ها محروم شده، بی‌بهره و بی‌نصیب می‌گردد. همان‌طور که شریعت استفاده از تصویر و مجسمه را حرام دانسته، ساختن و ترسیم آن‌ها را باعث مهیا

---

[۱] البته تصاویر و مجسمه‌هایی.که برای اهداف پزشکی یا آموزشی وجود دارد،در این نهی داخل نیست. زیرا آموزش هدفی اصلی و مطلبی از مطالب شرعی است.

[۲] رواه الترمذی

[۳] رواه البخاری و مسلم.۴

شدن شدیدترین عذاب‌ها برای انسان می‌داند. نبی کریمﷺ فرمودند: (انّ من اشد الناس عذاباً یوم القیامه، الذین یصورون هذه الصور و فی روایة الذین یضاهئون خلق الله[۱]) «کسانی که این تصویرها را می‌سازند از جمله‌ی کسانی هستند که شدیدترین عذاب روز قیامت را خواهند چشید، در روایت دیگری آمده کسانی که شبیه مخلوقات خدا می‌سازند.»

بعضی از افراد ناآگاه و از خود راضی گمان می‌کنند که قدرتی مثل قدرت خالق برای خلق کردن اشیا دارند. این حالت در بسیاری از سنگ تراشان نمایان می‌شود. خلاصه اینکه: همان‌طور که تصویر و مجسمه حرامند، ساختن آن‌ها نیز حرام است.

تصویرهای ناقص و نیم تنه

بعضی از فقها معتقدند که اگر تصویر یا مجسمه فاقد عضوی بود که بدون آن عضو زندگی کردن امکان پذیر نیست، مثلاً سر یا اعضای بدن نداشت، حرام نیست. زیرا مانند نقش یا تکه‌ای زیبا است. بنابر همین قول، عده‌ای بر آنند که مجسمه‌های نیم تنه، تابلوها یا تصویرهای نیم تنه مباحند، زیرا امکان حیات و زندگی ندارند.

آنچه از نصوص فقهی برمی‌آید غیر از این حکم است. در حدیثی قول حضرت جبرئیلعليه السلام اینگونه آمده است: (مر برأس التمثال فلتقطع حتی یصیر کهیئه الشجره[۲]) « دستور بده سر مجسمه را قطع کنند تا مانند هیئت درختی شود» مقصود صریح حدیث آن است که آن را تغییر دهند تا دیگر موضع تکریم و احترام نباشد. علامه کاسانی(ره) در کتاب بدائع الصنائع[۳] خود می‌نویسد: «مکروه تحریمی (یعنی حرام است[۴]) که تصویر بر روی پرده یا هر چه بر روی دیوار نصب می‌شود، چه بر بالشت بزرگ و چه بر سقف باشد. چون در آن نوعی تعظیم و تکریم وجود دارد. البته اگر سر نداشته باشد، اشکالی ندارد، زیرا تصویر نیست بلکه نوعی نقش خاص است. اگر با گذاشتن خطهایی سر را از تن جدا نمودند، از حکم تحریم تصویر و مجسمه خارج نمی‌شود، بلکه زیباتر شده این خطوط شبیه طوق گردن پرندگان طوق‌دار می‌گردد.»

پس مقصود به طور وضوح، تشویه و تغییر دادن به نحوی است که تکریم و تعظیم باقی نماند و فقط ناقص بودن و ناقص کردن، مثل مجسمه‌ها و تصویرهای نیم تنه مراد نیست. (والله اعلم)

-آیا تحریم دائمی است یا موقت؟

---

[۱] رواه البخاری ومسلم

[۲] رواه ابوداود و الترمذی و النسائی

[۳] بدائع الصنایع ج۵ص۱۲۷

[۴] به تعریف مکروه تحریمی مراجعه کنید.

حکمت تحریم تصاویر و مجسمه‌ها، همان‌طور که علامه کاسانی نوشته است، ترس از بازگشت به عبادت بت‌ها و مشابهت به بت پرستان است. تعداد زیادی از فقها همین مطلب را برای علت تحریم عنوان کرده‌اند. امام طحاوی(ره) که از کبار ائمه‌ی احناف است نیز همین نظر را تأیید کرده است[1].

بنابراین عده‌ای از علما بر این نظرند که تحریم تصاویر و مجسمه‌ها مربوط به ابتدای اسلام بوده است، زیرا هنوز مردم به جاهلیت و بت پرستی نزدیک‌تر بودند، لذا در تحریم آن مبالغه شده بود. اما وقتی عقیده‌ی اسلامی تمرکز یافت و عقل‌ها و افکار از افتادن در این ورطه‌ی خطرناک محفوظ ماندند، علت تحریم بر طرف شد و با بر طرف شدن آن ساختن و استفاده از آن‌ها مباح گردید[2].

هرچند این کلام زیبایی است، اگر فقط علت تحریم همین باشد. اما وقتی خوب تأمل کنیم، بنا بر دلایلی، این حکم دور به نظر می‌رسد:

این نهی عام است و شامل هر ذی روحی می‌شود. لذا شامل انسان‌ها و حیوانات وحشی و غیر وحشی مثل پرندگان، گنجشک‌ها، قورباغه‌ها، مرغ‌ها و خرگوش‌ها و ... می‌شود. اگر سبب تحریم فقط ترس از برگشت به بت پرستی می‌بود، قطعاً تحریم باید مخلوقاتی که صلاحیت پرستش دارند را شامل می‌شد، مثل انسان و حیوانات درنده و امثال آن. همچنین باید تصویر و مجسمه‌ی حیواناتی مثل سگ و گنجشک و قورباغه بی اشکال می‌بود، زیرا انسان تصوّر نمی‌کند که این‌ها پرستش شوند.

نصوص احادیث نهی نیز با این حکم مناسبت ندارد. در این حدیث: گفته‌ی حضرت جبرئیل‌ﷺ آمده که (انا لن ندخل بیتاًفیه کلب ولا صورة) «ما به خانه‌ای که سگ و تصویر داشته باشد، وارد نمی شویم.» گفته‌ی خود پیامبر اکرمﷺ نیز مؤید این مطلب است که فرمودند: (لاتدخل الملئکه بیتاً فیه کلب ولا صورة) «ملائکه به خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد وارد نمی‌شوند.»

---

[1] امام طحاوی (ره) می‌نویسد:«شارع مقدس ابتدا از تمامی تصویرها نهی نمود. هرچند که خطوط و نقش لباس باشند، زیرا هنوز مردم تازه مسلمان بودند و از ترک عبادت تصاویر و مجسمه‌ها زمان زیادی نگذشته بود. بعدها وقتی‌که این نهی در بین افراد استحکام یافت،خطوط مندرج در لباسها، به علت ضرورت استفاده از لباس ونیز هر چه در کارهای بی‌ارزش استفاده می‌شود مباح شد. زیرا افراد بی‌اطلاع نیز اشیاء بی‌ارزش را تعظیم نمی‌کنند. البته نهی از امور باارزش هنوز کماکان بر قدرت خویش باقی است.

[2] «جواب الشافی عن الحلال و الحرام للقرضاوی (ص۱۰۴)»

این کاملاً آشکار است که بین تصویر، مجسمه و سگ هیچ مناسبتی وجود ندارد. و اگر علت تحریم، ترس از برگشت به بت پرستی و کفر می‌بود، با مسأله‌ی تربیت سگ در خانه مقرون نمی‌گشت و شریعت به این امر علاقه نشان نمی‌داد.

پس تحریم فقط برای ترس از بت پرستی نیست، بلکه در این‌جا امر تعبدی دیگری نیز وجود دارد که ما انسان‌ها از آن غافلیم و خدای متعال به آن داناتر است.

شاید (بنابر تخمین) سبب دیگر کراهیت، تحجرگرایی فکر انسان و خشک شدن عاطفه‌ی انسانی او باشد. زیرا انسان وقتی تصویر حیوانات درنده را سمبل شجاعت و تصویر روباه را سمبل زیرکی و مکاری یا حتی تمثال مبارک پیامبرﷺ را رمز تقوی و اخلاص قرار می‌دهد، این کار به فساد و محدودیت بزرگی در فکر بشری می‌انجامد. زیرا:

معنای تقوی و شرافتِ اخلاص از آنِ خدای متعال است و امکان نداردکه در تمثال یا تصویر پیامبر اکرمﷺ مجسم و محبوس گردد.

شجاعت را نمی‌توان در تمثالی مشابه عنتره بن شداد قرار داد.

همچنین معنای سخاوت، کرامت و مروت را نمی‌توان تنها در مجسمه حاتم طایی مجسم نمود.

به تصویر کشیدن حکایت روشن کردن آتش و غذا درست کردن حضرت عمر‌ رضی الله عنه برای خوراندن به کودکان گرسنه نمی‌تواند گویای بزرگی و عظمت این حادثه باشد. همچنین حیات انسان مطلق است و اگر آن را مقید نماییم، قطعاً آن را حبس کرده‌ایم و با این محدودیت و انجماد آن را از بین می‌بریم.

به نظر من این نیز علت تحریم استفاده از تصاویر و مجسمه‌هاست که پیامبر اکرمﷺ از این انحطاط چنین تعبیرکردند: (لا تدخل الملئکه بیتاً فیه کلب و لاصورة تماثیل) زیرا ملائکه سراسرخیر و برکت حقیقی‌اند و با دربند بودن و محدودیت هیچ مناسبتی ندارند. وارد نشدن ملائکه بی‌مهری، محدودیت و خشکی را به همراه دارد و انسان از طراوت و آسودگی محروم می‌شود.

مناسبت بین مجسمه و سگ: کسی می‌گفت، از مجسمه و تصویر سخن بسیار گفته می‌شود، اما مناسبت سگ با این مسئله چیست و در بین این دو چه رابطه‌ای وجود دارد؟ در پاسخ می‌گوییم:

سگ حیوان مهربان و زیرکی است که صفت و فاداری او ممتاز است و در کل، حیوانی دوست داشتنی است که با گربه و بلبل متفاوت است، زیرا گربه یا بلبل توانایی پاسخ دادن به دستورات صاحب خود را ندارند. اما سگ بر این کار تواناست. لذا امکان دارد بین سگ — که در خانه نگهداری می‌شود — و انسان مواردی اساسی وجود داشته باشد. پس سگ مورد توجه قرار

می‌گیرد و حتی بررسی‌ها نشان می‌دهد که در بعضی کشورها از همسر و فرزند هم مهم‌تر است.

مودّت و محبت انسانی باید با انسان دیگری باشد، اما اگر این محبت به جای انسان در حیوان دیگری صرف شود، امری نادر و انحرافی عاطفی پیش آمده است. این انحراف و محدودیت عاطفی با محدودیت عقلی و ذهنی که با حضور تصویر و مجسمه به وجود می‌آید برابری می‌کند. لذا این خصوصیت (قصور وکوتاهی در خیالات بشری با تصویر و مجسمه و قصور وکوتاهی در عاطفه با بودن سگ) در بین تصویر و سگ وجود دارد، که هر دو مذموم و منفورند.

تصویر دوربین‌های عکاسی و فیلمبرداری[1]

تصویر دوربین‌های فیلم‌برداری و عکاسی که امروزه مرسوم شده است یا عکس‌هایی که افراد با دوربین‌های شخصی از مناسبت‌ها و جشن‌ها برای یادگاری و یادبود می‌گیرند، درحکم نهی وارد نیست. تصویرهایی که از آن‌ها ظاهر می‌کنند نیز حرام نمی‌باشد[2].

[1] در حکم این مسئله بین علمای معاصر اختلافاتی وجود دارد، برای بیان کامل موضوع تحقیق علامه مفتی محمد تقی عثمانی را نیز ترجمه نمودم. امید است، خوانندگان محترم هر دو قسمت را مطالعه نموده نصب العین خود قرار دهند.(علامه مفتی محمدتقی عثمانی حفظه الله تعالی درتکمله فتح الملهم ج ۴ ص ۱۶۲ درتحت عنوان (صورالشمسیه) می‌نویسد: آیا تصویرهای عکاسی هم حکم تصویرهای رسم شده را دارند؟

جواب: علمای معاصر دراین باره اختلاف نظردارند. علامه شیخ محمد بخیت مفتی مصر (ره)رساله‌ای با نام «الجواب الشافی فی اباحة التصویرالفوتوغرافی» نوشته ودرآن تصویر عکاسی (فتوگرافی) را –که همان حبس سایه بوسیله‌ی وسایل معلوم برای صاحبان این صنعت است – از تصویر منهی عنه جدا نموده است. زیرا تصویرمنهی عنه، ایجاد تصویر وساختن صورتی است که موجود نبوده وساخته هم نشده است و تصویرگر، آن را شبیه حیواناتی که خداوند خلق نموده است، نشان می‌دهد. این معنا درعکس گرفتن با این وسایل (دوربین‌ها) وجود ندارد.

اما بسیاری ازعلمای بلاد عرب وبیشتر یا همه‌ی علمای هند به عدم فرق حکم بین تصویر عکاسی وتصویر نقاشی وترسیمی فتوی داده اند.

بعد ازاین مطلب علامه مفتی محمدتقی (حفظه الله)اقوال علمای معاصر دیگر را که مؤید عدم فرق بین تصویر فتوگرافی وتصویرهای ترسیمی ونقاشی است می‌نویسد. آن علما عبارتند از:

علامه شیخ مصطفی الحمامی درکتاب « النهضة الاصلاحیة » ص ۲۹۴و ۵۹۵.

علامه شیخ محمد ناصرالدین البانی درکتاب «آداب الزفاف».

علامه شیخ محمد علی صابونی دررساله « حکم الاسلام فی التصویر » ص ۱۵.

علامه شیخ محمد سعید رمضان البوطی درکتاب « فقه السیرة » ص ۳۸۰.

درپایان خود ایشان نتیجه می گیرند که: واقعیت آن است که جداکردن بین تصویرهای ترسیمی (نقاشی) وتصویرفتوگرافی(عکاسی) بنابر، اصلی قوی نیست. وازجمله قواعد شرعی است که هر چه حرام یا غیرمشروع باشد حکمش با تغییروسیله‌ی آن تغییر نمی کند. شراب حرام است چه با روشهای دستی وسنتی گرفته شود وچه با وسایل وامکانات جدید. قتل حرام است چه قاتل از چاقو استفاده کند وچه سرب مذاب بر مقتول بریزد. تصویررا هم شریعت از ساختن وگرفتن آن نهی نموده است، فرقی نمی‌کند که تصویر با (انواع)قلم ترسیم شود یا با وسایل فتوگرافی وعکاسی. « والله سبحانه أعلم»

درادامه تحت عنوان «الصورة عند الحاجة» می‌نویسد. « آنچه گفتیم حکم اصلی تصویربود، اما تصویردرصورت ضرورت ونیاز مثل تصویرگذرنامه، کارت‌شناسای، ویزا ومواضعی که شناخت هویت فرد مورد نیاز باشد، مجاز شمرده شده است.» «مترجم»

[2] کتاب« احکام و فتاوی المرأه المسلمه » که مجموعه‌ای از فتاوای علمای بزرگ اسلام است، نیز این مطلب را آورده و در نهایت می‌نگارد: هرچند تصویر دوربین‌های عکس برداری، مشابهت به خلقت الهی نیست، بلکه انتقال همان مخلوق خدای متعال با استفاده از وسایل (روی صفحه حساس فیلم و در نهایت روی کاغذ) است. اما احتیاط همان است که از این کار اجتناب شود، زیرا بلاخره نوعی شبهه درآن وجود دارد و هرکس از شبهات بپرهیزد، دین و آبروی خود را حفاظت نموده است.البته در موقع احتیاج مثل لزوم ثبوت شخصیتی فرد، می‌توان از آن استفاده کرد.»«مترجم»

هرچه با قلم و قلم مو و امثال آن از حیوانات زنده رسم شود، یا مجسمه‌ی آن تراشیده شود، حرام است. اما این تصویرهای فتوگرافی ترسیم نیست. بلکه نوعی تثبیت سایه، یا چاپ صورت منعکس شده بر روی صفحه‌ی حساس فیلم در کاغذهای مخصوص می‌باشد. پس در واقع مثل تثبیت صورتی است که در آینه منعکس می‌شود. لذا این نوع تصویر و صنایع مربوط به آن در نهی‌ای که قبلاً ذکر شد، داخل نیست. علاوه بر این امروزه احتیاج مبرم برای درج تصویر افراد بر روی کارت‌های شناسایی و نیز ثبت و نگهداری تصویر مجرمین و متهمان عدالت برای معرفی به مسؤولین و مردم وجود دارد و این ضرورت‌ها از لوازم حیاتی و شرعی انسان است.

البته اگر موضوع تصویر حرام باشد خود آن تصویر نیز حرام خواهد بود. مثل تصویرهای شبه برهنه‌ای که بعضی از مجله‌ها برای آگهی‌های تأثیرگذار و جلب خواننده از طریق امور جنسی چاپ می‌کنند.

اگر موضوع این تصاویر حرام نبود و مراد از آن یاد بود یا امر لطیف دیگری بود، حکم وجود و نصب آن بر دیوار چیست؟

در واقع، بسیاری از مردم عکس خود یا فرزندان و اقوام خود را نگهداری می‌کنند، یا آن را بر روی طاقچه یا با کتاب‌ها یا در کنار رادیو می‌گذارند و... این رویه در بین مردم رواج یافته است و در آن قصد تعظیم وتقدیس نیست، لیکن بعضی از مردم عکس نیم تنه‌ی پدر بزرگ یا پدرشان که فوت کرده یا استاد خود را بر قسمتی از دیوار خانه‌ی خود طوری نصب می‌کنند که گویا قصد تعظیم و اجلال آن را دارند، نظر شما در این باره چیست؟

در جواب می‌گوئیم: اگر مقصود احترام و نیکی به پدر و مادر یا پدر بزرگ است، این راه، راه نیکی نیست، زیرا اگر این کار نیکی باشد باید بعد ازگذشت یک یا دو نسل، دیوارها پر از عکس‌های مردگان باشد که اصولاً نفس انسانی از این امر بیزار است، چه خود صاحب خانه باشد و چه میهمانی که این همه مردگان را می‌بیند.

اگرتصویر استاد اوست که شخص او را بزرگ می‌شمارد و با این بزرگداشت عکس او را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد این عمل، خود را به رنج انداختن و احیاناً نوعی نیرنگ و فریب دیگران است.

البته اگر هم بتوان آن را از ناحیه‌ی شریعت ممنوع ندانست، کار مستحب و خوبی هم بشمار نمی‌آید و در ذوق و سلیقه‌ی شرعی عامه مردم هم این امر، پسندیده نیست. البته این احکام در صورتی است که غرض شخص سالم باشد. اما اگر هدف، نفاق و به فتنه انداختن مردم باشد، ممنوعیت آن یقینی خواهد بود.

تربیت حیوانات

تربیت حیوانات عادتی است که از زمان قدیم تا امروز در بین مردم رواج داشته است و این عادت دوست داشتنی خصوصاً در بین قبایل و خانه‌های اعراب وجود دارد. در خانه‌های بزرگ

یا باغ‌ها، بعضی حیوانات اهلی مثل مرغ، خرگوش یا پرندگان دیگر تربیت و نگهداری می‌شوند که بزرگترها با این روش انس گرفته‌اند و نوعی سرگرمی برای کوچکترها نیز هست.

در این زمانه عده‌ای به نگهداری و تکثیر انواع ماهی‌های زینتی و پرندگانی مانند بلبل، قناری و امثال این‌ها می‌پردازند که کاری مباح است.

گربه به صورت عام، از مهم‌ترین حیوانات خانگی است که در گذشته و حال در خانه نگهداری و تربیت می‌شده است. گربه در حقیقت حیوانی وحشی است که در خانه انس می‌گیرد و از خانواده‌ی درندگانی مثل شیر، یوزپلنگ، گرگ و سگ است. گوشت تمامی این‌ها حرام است همچنین عرق و لعاب دهانشان نیز نجس می‌باشد. لذا اگر عرقشان بر روی بالش یا فرش ریخت یا از ظرف آب یا ظرف دیگری خوردند، لازم است که برای پاک کردن ظروف، آن‌ها را بشویند. البته گربه مستثنی است زیرا از جمله خصوصیات آن الفت گرفتن با خانه است و از هر منفذ و سوراخی وارد می‌شود، علاوه بر این که منافع زیاد دیگری هم دارد مثلاً موش می‌گیرد، عقرب را می‌کشد و با مارهای افعی مبارزه می‌کند.

پیامبراکرمﷺ در مورد گربه فرمودند: (إنها ليست بنجسة، إنما هي من الطوافين عليكم والطوافات)[1] «گربه نجس نیست، زیرا در حکم کسانی است که در خانه سکونت و اجازه ورود و خروج دارند». یعنی مثل خادمی است که کارهای آقای خود را با محبت و توجه خاص انجام می‌دهد.

لذا دهان گربه دائماً پاک شمرده می‌شود. اگر دست شخصی را لیسید، یا از ظرفی نوشید، هیچ چیزی از آن حرام نمی‌شود. و اگر فردی به طهارت دهان گربه از این لحاظ که موشی را خورده است شک کرد، [باید گفت که] دهان گربه با سه مرتبه تردد لعاب دهان (چرخاندن زبان در دهان) پاک می‌شود.[2]

توجه به حیوانات اهلی یا به طور کلّی تمام حیوانات، کار نیکی است. در روایتی آمده که پیامبراکرمﷺ ظرف را مایل نمودند تا گربه از آن بنوشد.

بعضی از اصحاب از رسول اکرمﷺ پرسیدند: آیا در مورد توجه به حیوانات اجری هم وجود دارد؟ فرمودند: (في كل كبد رطبة أجرٌ) [3] «کمک و توجه به هر موجود زنده‌ای پاداش دارد.»

اگر حیوانی که در خانه نُگهداریٌ و تربیت می شود، محبوس است یا از حیواناتی است که از به دست آوردن غذا عاجز است، بر صاحبش فرض است که غذای لازم را برای او تهیه کند چه آن حیوان پرنده، گوسفند و یا هر نوع دیگری باشد. و اگر حیوان را با گرسنگی یا تشنگی اذیت کرد گناهکار است.

---

[1] رواه مالک واحمدوغیرهم وأخرجه الاربعه – سبل الاسلام ج ۱ ص ۵۴ (بدون طوافات).

[2] المفصل فی الفقه الحنفی – باب طهاره – کیف تطهر الاشیاء.

[3] رواه البخاری

اگر شخصی احساس کرد که نمی‌تواند حقوق حیوان را رعایت کند، آن را ذبح نماید یا بفروشد یا به کسی که این توانایی را دارد ببخشد یا اگر آن حیوان توانایی کسب روزی خود را دارد او را آزاد کند.

نگهداری پرندگان برای پرواز دادن آن‌ها: در این باره نظراتی وجود دارد:

اگر در مزرعه یا کارگاهی (دورافتاده) باشد اشکالی ندارد.

در خانه‌های شهری، اگر بر پشت بام نیاید و همسایگان را هیچ نوع آزار و اذیتی نرساند و نیز به ترک نماز جماعتش نیانجامد یا به دشنام و بد زبانی یا خصومت با مردم- که عادت کبوتربازان است- وارد نشود، اشکالی ندارد با این حال ترکش بهتر است.

ولی اگر با رنجاندن همسایگان، مطلع شدن از حریم خانه‌ی آن‌ها، آزار روحی یا هر نوع اذیت دیگری همراه باشد، قطعاً حرام است. بسیاری از فقها شهادت دادن چنین فردی را نیز قبول نمی‌کنند زیرا از راه راستی که لایق یک شخص مسلمان با غیرت است به انحطاط کشیده شده و دارای عادتی است که در آن شخص از هر نوع قسمی (سوگندی) ابا نمی‌ورزد.

البته نگهداری سگ بدون ضرورت مکروه است. سگ هر چند در خلقت خود شبیه گربه است امّا زبانش را زیاد بیرون می‌آورد و غالباً آب دهانش می‌ریزد و ممکن است با بدن یا لباس صاحبش برخورد کند.

اگر نگهداری و تربیت سگ برای حاجتی مثل پاسبانی – ولو در باغ بزرگ خانه- یا برای شکار یا سگ گلّه بود یا نابینایی را راهنمایی می‌کرد یا منفعت معتبر دیگری داشت، اشکالی ندارد. البته توضیحات کامل‌تر در قسمت «تصویر و مجسمه» گذشت.

فصل ششم

فرائض دینی – فرائض ذاتی

فرایض دینی

وقتی سخن از فرایض دینی پیش می‌آید، ذهن انسان فوراً به طرف عباداتی مثل روزه، نماز، زکات و حج می‌رود. زیرا این‌ها فرایض خالص دینی‌اند. ولی واقعیت این است که فرایض دینی خالص دیگری نیز وجود دارد که هر فردی آن‌ها را می‌شناسد. مثل:

یاد خدا- حمد و سپاس الهی- دعا- استغفار (طلب آمرزش)— توبه

که مختصراً در مورد آن‌ها سخن می‌گوئیم:

ذکر و یاد خدای متعال

ذکر همان حضور قلبی یا تکلم زبانی از فردی است.

ذکر الهی از بزرگ‌ترین عبادات و واجبات دینی است که خدای متعال به ما امر نموده و به کثرت، آن را در آیات کتاب پرحکمتش مورد توجه، قرار داده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ۞ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾[1]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید ذکر حق و یاد خدا را (به دل و زبان) بسیار انجام دهید و همواره صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش بپردازید.»

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾[2]

«پس وقتی از نماز فارغ شدید خدا را در همه حال ایستاده و نشسته و بر پهلو و در هر حال که می‌توانید، ذکر کنید.»

ذکر در حقیقت از قوای نفسانی مانند محبت، شگفت‌زده شدن، شکر، رغبت و ترس، نشأت می‌گیرد. پس دوست با دوست خود محبت می‌کند، همچنین کسی که از عظمت، حکمت یا نعمت خداوندی شگفت زده شده و آن را احساس نموده، بر قلب و زبانش یاد خدا تکرار می‌گردد.

ذکر، انواع و درجاتی دارد:

ذکر زبانی ، قلبی و با اعضا و جوارح

---

[1] احزاب ۴۲-۴۱

[2] نساء۱۰۳

ذکر زبانی صرف یاد خدا یا تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر (سبحان الله، الحمدلله، لااله الا الله و الله اکبر) گفتن است. یا حتی هر ثنایی نسبت به خداوند که بر قلب انسان خطور کند. و میزان آن، حد مشخصی در شریعت ندارد.

ذکر قلبی آن است که مؤمن در قلب خود حکمت خداوندی را احساس کند و از اعماق قلبش خاشعانه یا در حال تسبیح و دعا متوجه خدا گردد.

ذکر با اعضا و جوارح آن است که شخصی به جهت اطاعت از خدای متعال و بزرگداشت اوامر او تعالی خود را از حرام‌ها باز دارد.

مباحثه‌های علمی و تفکر در حلال و حرام و محاسبه‌ی نفس و امثال این‌ها، همه از جمله ذکر و یاد الهی است و بزرگ‌ترین اذکار، تلاوت قرآن است. خدای متعال به ذکر کردن و کثرت آن امر نموده است ولی حدی را برایش مشخص نکرده است. لکن او تعالی زنان و مردانی را که به کثرت یاد خدا می‌کنند، مدح نموده و پیامبر اکرمﷺ شرف، علو شأن و مقام آن‌ها را در قیامت طی احادیث زیادی بیان کرده است.

(اللهم اعنا علی ذکرک وشکرک و حسن عبادتک یا حلیم و یاکریم)

« پروردگارا ما را بر ذکر و شکر و حسن عبادت خود یاری فرما. ای بردبار سخاوت‌مند.»

بیان حمد خدای متعال

حمد، همان مدح است یعنی ثنا و ستایش صفات نیک. اما آیا فرقی بین حمد و شکر وجود دارد؟

شکر: ثنا گفتن طرف مقابل است، به سبب این‌که از او نعمتی به ما رسیده است. و حمد، ثنا گفتن طرف مقابل است بنابراین که:

او فقط متصف به صفات بزرگی و صفات نیک است.

یا علاوه بر متصف بودن به صفات بزرگی و بزرگواری، از آثار صفات خود به دیگران عنایت می‌کند.

پس وقتی خدا را بر عظمت، جلال، رحمت، علم یا هر صفت دیگری از صفاتش سپاس می‌گویید، صرف حمد خدا را بیان کرده‌اید.

و وقتی خدای متعال را بر رحمت، مغفرت، عطا و بخشش او تعالی حمد می‌گویید و در نظر دارید که او به شما از خوبی‌های این صفات عنایت کرده یا به زودی عنایت خواهد کرد، در حقیقت صفات خدا را ستایش نموده‌اید و او را بر نعمت‌ها و بخشش‌هایش، در آن لحظه شکر گفته‌اید.

حمد از بزرگترین اذکار است و از جمله مطالبی که بر مکانت و فضیلت آن دلالت می‌کند، سوره‌ی فاتحه می‌باشد که مسلمان آن را روزانه بارها در نمازش تکرار می‌کند، حال آنکه این سوره با حمد خدا آغاز می‌گردد و بنا بر شرافت حمد است که بعضی سوره‌ها با حمد آغاز

می‌شود. مثل سوره‌ی کهف ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ و سوره‌ی فاطر ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾.

پیامبر اکرمﷺ نیز ما را به اذکاری توصیه نمودند که در آن‌ها حمد و تسبیح وجود دارد. مثلاً فرمودند:

(کلمتان خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان علی المیزان حبیبتان الی‌الرحمان: سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم[1]) «دوکلمه ای که بر زبان، گفتن آن‌ها آسان است و در ترازوی عمل سنگینند و در نزد خدای متعال محبوب و دوست داشتنی هستند «سبحان الله بحمده، سبحان الله العظیم» می‌باشند.

(سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه وزنة عرشه[2]) «به تعداد مخلوقات خداوند و به اندازه‌ی رضایت الهی و به وزن عرش الهی تسبیح و حمد خدای متعال را می گوییم.»

دعا

دعا در لغت به معنی ندا و در شریعت، توجه به خدای متعال و رغبت به سوی اوست. دعا در عرف عام خواستن مطلق خیرها از خداوندﷻ است و نیز درخواست از آن ذات عالی برای دور کردن سیئات و بدی‌ها در دنیا و آخرت. انسان از دو راه احساس نیاز به دعا می‌کند:

وقتی خوب بداند که تمام امور در دست توانای خدای متعال است. و عطاکننده و مانع شونده‌ی مطلق، گیرنده و وسعت دهنده و موفق کننده و آسان کننده، ذات پرقدرت او است.

وقتی که بداند خدای متعال، رئوف، مهربان و احسان‌کننده است و پروردگار و مربی حقیقی است.

همان طورکه انسان در دنیا به پدر و مادر یا معلم پناه می‌برد و از آن‌ها همکاری می‌طلبد، به خالق خود نیز پناه می‌برد. با این تفاوت که در مشکلات ظاهری خود از پدر و مادر کمک می‌خواهد اما در تمام موارد زندگی، خدا را پناهگاه خود می‌داند، حتی در آسانی‌ها، زیرا خدای متعال، آسان کننده‌است و در تمام موارد مدد و موفقیت در دست اوست.

دعا فریضه‌ای است که آیات زیادی به آن امر نموده و مسلمانان را به آن متوجه ساخته است. از آن جمله خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَمَرَ رَبِّي بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [3]

« بگو پروردگار من شما را به عدل و دوستی امر کرده و نیز فرموده در هر عبادت روی به ذات او تعالی آورید و خدا را از روی اخلاص بخوانید.»

---

[1] رواه البخاری و مسلم

[2] رواه مسلم

[3] اعراف ۲۹

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾[1]

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی می‌کنند، به زودی با ذلت و خواری در دوزخ انداخته خواهند شد.»

با هر دعایی که شخص مسلمان خالصانه و با توجه، خدا را بخواند فرض تحقق یافته است.

دعا از مهمترین عبادات است که انسان با آن به خدا نزدیک می‌شود. زیرا غالباً انسان دعا می‌کند، و توجه دارد که تمام امور در دست خداست و این توحید و عبادت خالص است. دعا از اخلاق مسلمین و از موارد لازم برای آن‌هاست. مسلمان قطعاً به طرف خدای متعال متوجه می‌شود وکمک و استمداد می‌طلبد. از درجات دعا همین بس که خدای متعال در هر روز و در هر نماز آن را مکرر قرار داده است. در سوره فاتحه می‌خوانیم:

« ایاک نعبد» خدایا خاص تو را می‌پرستیم (پس از ما قبول فرما).

« و ایاک نستعین» الهی تنها از تو یاری می‌خواهیم (یاریمان کن).

«اهدنا الصراط المستقیم» خدایا به ما در تمام امور، راه حق و استوار را بنما و ما را در چنگ زدن به آن موفق گردان.

مسلمان از پروردگار خود هر خیر دنیا و آخرتی را که بخواهد می‌طلبد. پس عافیت، روزی، مغفرت، صلاح و دیگر مطالب خود را می‌خواهد. مسلمان حیا نمی‌کند که از پروردگار خود خیر دنیا را طلب کند و در عین حال این عمل، او را از درخواست اصلاح قلب و آخرتش باز نمی‌دارد. وقتی مسلمان از روی اخلاص و با صمیم قلب از خدا طلب می‌کند، خدا هم اجابت می‌فرماید. یا آن امر را برایش محقق می‌گرداند، یا خیر دیگری را برایش در نظر می‌گیرد. لذا وقتی طلب و درخواست انسان محقق نشد، نباید انسان با خود بگوید از خدا خواستم ولی اجابت نکرد، بلکه آنچه را به او رسیده برای خود خیر تصورکند. زیرا اجابت گاهی به تأخیر می‌افتد و گاهی هم بنابر مصلحت خداوندی، نفسِ طلب، تحقق نمی‌یابد.

وقتی مسلمان از دیگری چیزی را می‌بیند که او را شگفت‌زده می‌کند، آن را برای خود تمنا نمی‌کند بلکه برای صاحب آن دعای برکت می‌کند و برای خود مثل آن یا بهتر از آن را درخواست می‌کند. خدای متعال می‌فرماید:

---

[1] غافر ۶۰

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٖۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكْتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٞ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَۚ وَسْـَٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٗا﴾[1]

«فضیلت و مزیتی را که خداوند متعال به بعضی نسبت به دیگران داده است، آرزو نکنید. افراد از هر چه کسب می‌کنند بهره‌مند می‌شوند. هر چه می‌خواهید از فضل خدا بخواهید، خدای متعال بر همه چیز داناست.»

مسلمان برای خود، پدر، مادر، محارم و عامه‌ی مسلمین دعا می‌کند، ولی در موردی که به قطع رحم یا معصیت دیگری بیانجامد، دعا نمی‌کند. اگر مطالب بیشتری در مورد دعا می‌خواهید کتاب‌های «الاخلاق و الاخلاق التطبیقیه» یا کتاب «الدعا، محدث عبدالله سراج الدین» را مطالعه کنید.

از جمله دعاهای جامعی که پیامبر اکرمﷺ آن‌ها را تکرار می‌فرمودند:

(اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار[2]) «پروردگارا خیر دنیا و آخرت را به ما عنایت کن و ما را از عذاب آتش جهنم حفاظت فرما».

(اللهم انی اسالک الهدی و التقی و العفاف و الغنی[3]) «خدایا هدایت، تقوی، عفت، پاکدامنی و غنای نفس را از تو می‌خواهیم».

(اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک[4]) «بارالها با حلال خود ما را از حرام و به فضل خود ما را از غیر خود نگهداری فرما».

استغفار

استغفار همان طلب مغفرت است که خدای متعال آن را از کرامت خود مشروع ساخته است. انسان، گناه و معصیت را انجام می‌دهد و پشیمان می‌شود. لذا از خدای خود طلب آمرزش می‌کند به این امید که خداوند لغزش او را بیامرزد و خطایش را معاف گرداند. وقتی این کار را از روی اخلاص انجام می‌دهد، نفسش سکون و قلبش اطمینان می‌گیرد. خدای متعال در آیات زیادی به استغفار امر نموده است از آن جمله می‌فرماید:

﴿وَٱسْتَغْفِرُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمُۢ﴾[1]

«آمرزش بخواهید، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

---

[1] نساء۳۲

[2] متفق علیه

[3] رواه مسلم

[4] رواه الترمذی

[1] مزمل ۲۰

﴿وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ﴾[1]

«برای گناهان خود و زنان و مردان مؤمن از خدای متعال آمرزش بطلبید.»

همچنین خداوند متعال طلب کنندگان مغفرت را تحسین می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا۟ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا۟ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا۟ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾[2]

«نیکان آن‌هایی هستند که هرگاه کار ناشایست از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند، خدا را به یاد می‌آورند و از گناه خویش به درگاه او استغفار می‌کنند [آن‌ها می‌دانندکه] هیچ‌کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را بیامرزد، و آن‌ها هستند که در کار زشت اصرار نمی‌ورزد و به زشتی معصیت آگاهند.»

پیامبر اکرمﷺ در احادیث زیادی به استغفار تشویق می‌کنند و چون خود ایشان اسوه‌ی مردمند، زیاد استغفار می‌کردند. بعد از هر نماز یکی از اذکارشان این بود (سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی)

از نکات ظریف استغفار آن است که ملائکه‌ی مقرب و حاملان عرش الهی برای مؤمنین آمرزش می‌طلبند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا۟ وَٱتَّبَعُوا۟ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ﴾[3]

«فرشتگانی‌که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته‌اند و آنان که پیرامون عرشند به تسبیح و ستایش حق مشغولند، هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند که پروردگارا علم و رحمت بی‌انتهایت اهل علم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خویش گناه آنان را که توبه کرده، راه رضای تو را پیموده‌اند ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ‌دار.»

طلب آمرزش بعد از واقع شدن در گناه و معصیت بر مسلمان واجب است تا خود را از شرارت گناه و نحوست معصیت حفاظت کند و تاریکی‌ها و پلیدی‌های گناه از قلبش پاک شوند. نباید در این کار سهل‌انگاری کرد، زیرا گناهان جمع می‌شوند و سیاهی و خشونت آن‌ها قلب را پر می‌کنند.

---

[1] محمد ۱۹

[2] آل عمران ۱۳۵

[3] غافر ۷

بنده هر گاه گناه کرد، از خدای خود آمرزش می‌طلبد، حتی اگر آن گناه را بارها تکرار کند. و حتی افرادی‌که در گناه غرق شده‌اند و به فکر ترک گناه هم نیستند، از خداﷻ طلب آمرزش کنند تا شاید خدای متعال راه صحیح را به آن‌ها نشان دهد و آن‌ها را بر ترک گناه تقویت نماید.

مسلمان علاوه بر این که از گناه خود به درگاه خدا آمرزش می‌طلبد، مستحب است که بعد از آن عمل خیری مثل نماز، صدقه یا ذکر انجام دهد. از همین لحاظ پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (اتق الله حیثما کنت و اتبع السیئة الحسنة تمحها[1]) «در هر جا که هستی از خدا بترس و بعد از هرگناه، نیکی کن تا خداوند گناه تو را محو گرداند.»

خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ﴾[2]

«نیکی‌ها گناهان را دور می‌کنند»

باید دانست که استغفار در تمام مواردی که در شریعت الهی کوتاهی یا با آن مخالفت شده، لازم است. البته در بعضی جاها مجرد استغفار کافی نیست، بلکه همراه با استغفار، اصلاح و جبران کارها نیز لازم است. خصوصاً در صورتی‌که حقوق مادی یا معنوی فردی پایمال شده باشد. این مطلب را در مبحث توبه شرح خواهیم داد.

توبه

استغفار: توجه بنده به پروردگار است. بنده، خداوند را می‌خواند تا گناهش را بیامرزد و بر خطاهایش قلم عفو کشد.

توبه: رجوع انسان به پروردگار و عزم بر ترک گناه معین یا مجموعه گناهان است. همان طور که توبه می تواند شامل تعداد زیادی از گناهان باشد، می‌تواند جزئی و متوجه گناهی خاص باشد، مثل توبه از دروغ، قمار، خیانت و امثال این‌ها.

آیات قرآن همان طور که امر به استغفار می‌کند، به توبه نیز پرداخته است.

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾[3]

«ای اهل ایمان همه به درگاه خدا توبه کنید باشدکه رستگار شوید.»

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ﴾[4]

«همانا خدای متعال توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد.»

---

[1] رواه احمد و حاکم

[2] هود ۱۱۴

[3] نور ۳۱

[4] نور۳۱بقره ۲۲۲

همچنین در تعدادی از آیات، توبه و استغفار را همراه با هم آورده است:

﴿ وَٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّى رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴾[۱]

«از خدای خود آمرزش بطلبید و به درگاهش توبه کنیدکه او بسیار مشفق و مهربان است.»

فرق بین استغفار و توبه

استغفار، عذر خواهی از گناهان گذشته و امید محو شدن آن‌هاست.

اما توبه: عزم بر ترک کوتاهی در شریعت الهی یا ترک فعل حرام، فقط برای رضای خدای متعال است.

گاهی استغفار متضمن معنای توبه است، به این طریق که انسان از گناهی که انجام داده، آمرزش می‌طلبد – و اگر به آن عادت کرده ـ با خود تصمیم می‌گیرد که آن را ترک کند.

گاهی هم توبه متضمن معنای استغفار است. به طوری که انسان با خود یا پروردگار خود قصد کند که گناه یا گناهانی را کنار بگذارد و دیگر به طرف آن‌ها باز نگردد و با خود این امید را داشته باشد که خدای متعال گناهان گذشته‌ی او را بیامرزد.

توبه بدون اصلاح وجود ندارد و قبول هم نمی‌شود، یعنی در صورت لزوم اصلاح باید ابتدا خود را اصلاح‌کرد.

گناه یا مخالفت شرعی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: یکی مناسبتش با پروردگار و دیگری مناسبتش با مردم.

کوتاهی در امور الهی: کوتاهی انسان در این مورد می‌تواند در:

ارتکاب بعضی از منهیات الهی -که مناسبتی با بندگان ندارد- باشد. مثل نگاه کردن به حرام‌ها و رد و بدل کردن مسکرات، تکبر، استفاده‌ی نابجا از طلا و نقره، خوردن گوشت حرام و امثال این‌ها. در این گونه گناهان، اصلاح حالت ما بین بنده و خدای متعال با توبه و انابت به سوی او از روی صدق و اخلاص صورت می‌گیرد.

نوع دیگر با ترک واجبات است. مثلا نماز یا زکات یا دیگر فرض‌ها را ترک می‌کند. در این مورد توبه قبول می‌شود، اما باید انسان هر نماز، زکات یا ... که از او فوت شده را قضا به جا آورد. لذا با هر نمازی یک یا دو نماز را قضا به جا آورد و کم‌کم زکات‌های قرضی خود را بپردازد، تا بدهکاری‌های خود را جبران کند.

---

[۱] هود ۹۰

کوتاهی با اوامر الهی در حق بندگان

مخالفت امر الهی در حق بندگان به دو قسم تقسیم می‌شود:

یک قسم به حقوق معنوی تعلق می‌گیرد مثل غیبت، سخن چینی، ناسزاگویی و بی‌ادبی با دیگران. در این نوع، توبه و درست کردن رفتار کافی است. و باید در این حال ذکر خیر کسی را که از او غیبت کرده انجام دهد و یا صفات نیک او را بیان کند. یا دعا کند و برای او آمرزش بطلبد. همچنین اگر ظلمی کرده باید عوض آن را بپردازد. و در صورتی که بی‌ادبیش آشکار شده باید از افرادی که از آن‌ها غیبت کرده رسماً عذر خواهی کند.

در خطاهای معنوی که آثارش همیشه باقی می‌ماند، مسلمان خطا کار باید حالت خود را اصلاح نماید و به وضوح بیان کند که در شهادت خود اشتباه کرده است یا گفتاری را که باعث فساد شده دقیق نقل نکرده است.

قسمتی هم به حقوق مالی تعلق می‌گیرد، مثل غصب، خیانت، سرقت و دین. در این موارد حتماً باید حقوق صاحبان حق را کاملاً به آن‌ها برگرداند. در صورتی که از ادای کامل آن عاجز شد تا حد توان ادا کند و از بقیه عذرخواهی نماید. اگر طرف مقابل قبول کرد فبها و گر نه عزم خود را جزم نماید که هر وقت توانایی داشت فوراً آن را بپردازد.

اگر در این رابطه بعضی از مظلومین مجهول بودند، مثل انواع خیانت‌ها، کم فروشی‌ها، قمار و امثال آن، باید به مقدار مناسبی صدقه کند و از خدا آمرزش بطلبد و اگر مبلغ مشخص بود، واجب است که همان مقدار را به فقرا و نیازمندان بپردازد ولو این که در زمان‌های متفاوت و دفعات مختلف باشد.

خدای متعال به توبه کنندگان وعده داده که توبه‌ی آن‌ها را می پذیرد و آن‌ها را می آمرزد، پس مسلمان هم باید این فرصت را غنیمت بشمارد (با عاجزی توبه کند.)

همان طورکه توبه از خطا، کوتاهی در امور شرعی و تجاوز به حقوق دیگران انجام می‌شود، به معنی رجوع مستمر به خدای متعال و هر چه بیش‌تر چنگ زدن به هدایت او تعالی و استقامت بیشتر و کامل‌تر بر شریعت نیز هست. پس توبه کننده سعی کند در نمازش خاشع‌تر و قلبش فروتن باشد و با مردم معامله‌ی نیک‌تر و اخلاقی کریمانه‌تر و کامل‌تر داشته باشد.

اللهم اجعلنا من التوابین و اجعلنا من المتطهرین عن الخطایا و النقائص و التقصیر بفضلک و کرمک یا اکرم الاکرمین

فرایض ذاتی

همان طورکه فرایض دینی بین انسان و پروردگارش و بین انسان و انسان دیگر هست، فرایض ذاتی نیز وجود دارد که خداوند متعال آن‌ها را در وجود انسان و برای انسان فرض قرار داده است. بارزترین این فرایض عبارتند از:

کار و کسب، انفاق، علم، تزکیه نفس

امام سرخسی(ره) می‌نویسد:

خداوند طوری انسان را آفریده که بدنش بدون وجود چهار چیز باقی نمی‌ماند. خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، لباس و مسکن(مأوی). تأمین این موارد به اندازه‌ی لازم و ضروری بر انسان فرض است، همچنین تلاش برای به دست آوردن آن‌ها یا به دست آوردن مالی که به تأمین آن‌ها کمک کند نیز از فرایض اصلی است. خدای متعال این تلاش را مشروع نموده و اسباب آن را فراهم ساخته است تا وسیله‌ای باشد برای آن که انسان را از رفاهی بهره‌مند کند که خداوند برایش حلال قرار داده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا ﴾[1]

«روز را روشن و تابان ساختیم تا تحصیل روزی و معاش در آن آسان‌تر باشد.»

همچنین می‌فرماید:

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ ﴾[2]

«وقتی نماز جمعه را ادا کردید در زمین پراکنده شوید و از روزی که خدای متعال آفریده است، برای خود کسب کنید.»

با تلاش، زندگی در جریان است و ملکات انسانی تقویت می‌شود و تعاون و روابط بین مردم به وجود می‌آید.

تلاش در کسب برای تمام انسان‌ها خصوصاً بر مسلمین لازم و ضروری است و از اخلاق و رویه‌ی پیامبران است. در روایات آمده که پیامبران نیز زحمت می‌کشیدند و با وجود مهیا بودن ملزومات زندگی باز هم برای تعلیم امت‌شان و متوجه کردن دیگران به مقام و شرافت کار و تلاش، آن‌ها هم کار می‌کردند. در حدیثی رسول اکرمﷺ فرمودند: (**إنّ الله یحب المؤمن المحترف**[3]) **«همانا خداوند به مؤمنی که حرفه و شغلی دارد محبت می‌کند.»** یعنی مؤمنی که

---

[1] النبأ ۱۱

[2] جمعه ۱۰

شغلی دارد و با آن امرار معاش می‌کند، هر چند ثروتمند باشد، به خاطر آن که کلید برکت و امنیت جامعه در دست اوست، خدا او را دوست دارد.

احکام کار و تلاش

اگر مسلمان درآمدی برای امرار معاش ندارد، بر او فرض است که راهی برای آن مهیا کند. کمترین حد کفایت در این فریضه این است که به اندازه رفع احتیاجات ضروری خود و افراد تحت تکفلش مثل زن، پدر، مادر و فرزندان (درصورتی‌که حیات داشته باشند) تلاش کند. قانون فقهی در این باره (ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب) است.

مستحب است که انسان برای به دست آوردن حد متوسط در رفع احتیاجات خود و افراد تحت تکفل، بیشتر تلاش داشته باشد.

همچنین تلاش و تکاپو به قصد بی‌نیازتر شدن و کمک به مساکین و انفاق در راه خدا مستحب است و فرد به دو اجر و ثواب دست می‌یابد. یکی مزد کار و تلاش، حتی اگر مالی برای کمک به آن‌ها به دست نیاورد. و دوم مزد انفاق در صورتی‌که فایده‌ای داشته باشد و به دیگران کمک کند.

بعد از این مراحل نیز تلاش در راه به دست آوردن مال، مشروع و مباح است. هر چند که برای ثروت اندوزی و سرمایه‌داری در پاسخ دادن به علاقه‌های فردی و رفاه طلبی باشد.

اگر مال اندوزی برای تکبر و فخر فروشی باشد، حرام است. زیرا شخص تلاش می‌کند تا خود را آقا، مهتر و باهوش‌تر از دیگران نشان دهد که راه‌های به دست آوردن منفعت فراوان را می‌داند، یا تلاش می‌کند تا مال زیادی به دست آورد و به مردم مقام والای خود را نشان دهد. یا اگر جمع آوری مال برای تأسیس مکان‌های مخفی فساد و فحشا و رذالت باشد نیز حرام است.

مسلمان وقتی فرایض الهی را ادا می‌کند و به حلال‌ها توجه نموده، از حرام‌ها دوری می‌گزینند ـ با وجود آن که برای مصلحت نفس خود تلاش کرده است- در نزد پروردگار خود تکریم می‌شود و به ثواب می‌رسد. در حدیثی از حضرت کعب بن عجره‌ﷺ روایت شده که فردی از جلو پیامبر اکرمﷺ و اصحاب عبورکرد. اصحابﷺ وقتی نیروی جوانی او را دیدند، عرض کردند: یا رسول الله ! ای کاش او در راه خدا زحمت می‌کشید و تلاش می‌کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (ان کان خرج یسعی علی ولده صغاراً فهو فی سبیل الله وان کان خرج یسعی علی ابوین شیخین کبیرین فهو فی سبیل الله و ان کان خرج یسعی علی نفسه یعفّها فهو فی سبیل الله وان کان خرج ریاءً مفاخرةً فهو فی سبیل الشیطان[1]) «اگر او برای (برطرف کردن احتیاجات) فرزندان

---

[1] رواه الطبرانی

صغیرش تلاش می‌کند در راه خداست و اگر برای رفع احتیاجات پدر و مادر پیرش تلاش می‌کند باز هم در راه خداست و اگر برای رفع احتیاجات خود و حفظ عفت خود تلاش می‌کند، در راه خداست ولی اگر برای ریا و فخر فروشی تلاش می‌کند (تا مالی را به دست آورد) در راه شیطان است.»

مراد از حفظ عفت، برطرف کردن احتیاجات خود و پرهیز از گدایی و نظر داشتن به مال دیگران است.

مراد از ریا و تفاخر، تلاش در راه به دست آوردن منافع بیشتر و زیرک جلوه دادن خود و این‌که با جمع آوری مال زیاد بر دیگران فخر فروشی کند و احساس بزرگی نماید.

کارو تلاش سبب محبت خدا با بنده

در حدیثی آمده که پیامبر اکرمﷺ با حضرت سعد بن معاذ رضی الله عنه مصافحه کردند، در دستش زبری و درشتی احساس کردند، از او علت را جویا شدند، عرض کرد: با بیل و کلنگ [و ریسمان] کار می‌کنم تا خرج خانواده‌ی خود را به دست آورم. پیامبر اکرمﷺ دستش را بوسیده، فرمودند: **«کفاک یحبهما الله تعالی» « برای تو همین کافی است که خدای متعال این دو را دوست دارد.»**

وقتی زندگی برای مسلمانی سخت شد و تنگی معیشت به سراغش آمد، مناسب است که با تلاش در این باره، راهی برای کسب و کار خود پیدا کند.

در حدیثی آمده که مرد انصاری به خدمت پیامبر اکرمﷺ آمد و درخواست صدقه کرد. پیامبر اکرمﷺ به او فرمودند: در خانه‌ی تو چیزی هست؟ عرض کرد: بله گلیمی که قسمتی را روی خود می اندازیم و قسمتی را فرش می‌کنیم و کاسه‌ی بزرگی که در آن آب می‌نوشیم. فرمودند: آن‌ها را بیاور. آن مرد آن‌ها را آورد پیامبرﷺ وسایل او را به دست خود گرفتند و فرمودند: چه کسی این‌ها را می‌خرد؟ آن را به دو درهم فروختند و پول را به انصاری دادند و فرمودند: با یک درهم غذا بخر و به خانه ببر و با درهم دیگر تیشه‌ای بخر و بیاور. انصاری این کار را کرد، پیامبرﷺ با دست مبارک خود چوبی را به عنوان دسته‌ی تیشه درست کردند و فرموند: برو هیزم بزن و بفروش، تا پانزده روز دیگر تو را خواهم دید. انصاری رفت و بعد از پانزده روز برگشت. ده درهم کسب کرده بود، با قسمتی از آن لباس و غذا خرید. پیامبرﷺ به او فرمودند: **(هذا خیر لک من ان تجیء المسألة نکتة فی وجهک یوم القیامة[1]) «این بهتر است از آن که گدایی، در روز قیامت نقطه‌ای سیاه بر پیشانی تو باشد.»**

از این حدیث آشکار شد که وقتی مرد تواناست، وقت خاصی برای کار وجود ندارد. همچنین ملاحظه کردید که پیامبرﷺ به مردی که در نهایت فقر بود و در خانه‌اش غیر از یک کاسه‌ی

---

[1] رواه ابوداود و اللفظ له و النسائی و کذا الترمذی

بزرگ و گلیمی نمدی، شبیه بساطی که بر پشت شتر می‌اندازند، چیز دیگری نداشت، چه فرمودند تا او را اکرام نموده، تعلیمش دهند و از گدایی حفاظتش کنند.

مسلمان در حین کار و تلاش موظف است حقوق کار را رعایت کند. در حدیثی پیامبراکرمﷺ فرمودند: (انّ الله یحب اذا عمل احدکم عملاً ان یتقنه[1]) **«همانا خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما عملی انجام می‌دهد آن را درست، محکم و استوار انجام دهد.»**

مسلمان در کار خود تلاش می‌کند تا آن را کامل و زیبا انجام دهد. اگر امکان داشت که آن را نافع‌تر و پر سودتر انجام دهد، در نزد خدا افضل است و اکرام بیشتری دارد. پیامبراکرمﷺ فرمودند: **(الخلق عیال الله و احبهم الی الله انفعهم لعیاله[2]) «مخلوق عیال و زیرخرجان خدایند و دوست داشتنی‌ترین آن‌ها نزد خدا نافع‌ترین آن‌ها به عیال خداست.»** مسلمان با درست انجام دادن کار خود، آخرت را به دست می‌آورد و به محبت و نزدیکی به خدای متعال نائل می‌گردد.

وقتی مؤمنی به اندازه‌ی نیاز و رفع احتیاجات خود، از راه حلال مال به دست می‌آورد، مستحب است که در صورت توان، بیشتر تلاش کند تا برای خود و افراد تحت تکفل خود رفاه را در حد متوسط به وجود آورد. اگر خدای متعال درهای روزی فراوان را بر بنده‌ای باز کرد، آن بنده باید خدا را شکر کند و مواظب باشد که آن نعمت‌ها ضایع نشود. در هر صورت چه رزق و روزی بنده زیاد شود و چه کم گردد نباید در اعمال و کردار خویش از نیکی، تقوی و ابواب خیر فاصله بگیرد.

مسلمان باید از آنچه خداوند به او عنایت کرده، استفاده کند و با خود نگوید که فلانی ثروتمندتر است یا رزق و روزیش بیشتر از من است و تمام همّ و غمّ خود را در جمع آوری مال قرار دهد. زیرا رزق حقیقی برای انسان همان است که خودش مصرف می‌کند یا در راه خدا خرج می‌نماید. در حدیثی آمده که رسول اکرمﷺ فرمودند: **(یقول العبد: مالي، مالي و انما له من ماله ثلاث ما أکل فأفنی او لبس فأبلی او تصدق فأقنی و ما سوی ذلک فهو ذاهب و تارکه للناس[3]) « بنده می‌گوید مال من مال من، حال آنکه مالش (در حقیقت) سه قسم دارد. یکی آنچه خورد و نابود کرد. دوم آنچه پوشید و کهنه نمود. سوم آنچه در را خدا صدقه داد و بقیه رفتنی‌اند و آن‌ها را برای دیگران رها می‌کند.»**

آیا اگر مسلمان به اندازه‌ی کفایت خود و افراد تحت تکفلش، ثروت داشت، افضل این است‌که خود را فارغ کند و به عبادت بپردازد یا به کار و تلاش خود ادامه دهد؟

در جواب این سؤال اقوال و گفتاری است که آن‌ها را در بخش امور اجتماعی خواهیم نگاشت.

---

[1] رواه ابویعلی و العسکری

[2] رواه الطبرانی

[3] رواه مسلم

انفاق

انفاق عمل معروفی است که عبارت است از این که انسان از مال و ملک خود خرج کند تا اسباب معیشت و بقای خود و افراد تحت تکفلش را از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، لباس، مسکن، دارو و درمان و دیگر لوازم زندگی تأمین کند.

همان طورکه کسب معاش در صورت ضرورت فرض است، انفاق نیز فرض می‌باشد. کمترین حد فرض در انفاق، وسایل ضروری و احتیاجات حتمی و قطعی است. میانه روی و رعایت حالت اعتدال سنت و مطلوب شریعت است. انفاق در حد رفاه، مباح و احیاناً مستحب است. افراط و تفریط هر دو مکروهند.

انفاق مال در رفع احتیاجات خود فرد، همسر، افراد تحت تکفل و نیز خویشاوندانی که در حالت فقرند و نفقه‌شان بر عهده‌ی اوست، فرض است. در انفاق بر همسر و فرزندان مطابقت با حالت و قدر کفایت عرفی واجب است، و مرد بنابر توان خود و این که در چه طبقه‌ای از افراد اجتماع قرار دارد باید انفاق نماید. (توضیحات بیشتر در مبحث خانواده)

مسلمان برای رفع ضروریاتی مثل خوردن، نوشیدن، پوشیدن و مسکن و نیز مواردی که لزوم کمتری دارند و حتی برای به دست آوردن رفاه بیشتر و کسب کمالات، مال خود را خرج می‌کند، تا احتیاجات خود و خانواده خود را برآورده سازد. ولی به مال دیگران توجهی نمی‌کند. در تمامی این حالات مسلمان به ثواب و پاداش خود دست می‌یابد.

عده‌ای سؤال می‌کنند که در کسب روزی حلال برای خود و خانواده به مسلمان ثواب می‌رسد، آیا در خرج این مال نیز دوباره ثوابی وجود دارد؟

در جواب می‌گوییم: آری، آیا نمی‌بینید که وقتی مسلمان وضو می‌گیرد و وضوی خود را کامل می‌کند طبق فرموده‌ی رسول اکرمﷺ به ثواب می‌رسد و وقتی نماز می‌خواند با وجود آن که وضو را برای نماز گرفته، ثواب دیگری شامل حالش می‌گردد؟ در اینجا نیز شخص تلاش می‌کند تا مالی به دست آورد و خرج خانواده‌ی خود را بپردازد، پس هم ثواب تلاش و هم ثواب انفاق آن را خواهد دید.

ثواب کسب روزی پاک و حلال برای مسلمان وقتی است که در این مورد تقوای الهی را رعایت کند و برای کسب مال پاک و حلال سعی نماید. همچنین ثواب انفاق را وقتی در می‌یابد که در راه حلال انفاق کند و از روی طیب نفس و با رضایت کامل و بدون هیچ ناراحتی و ادعایی انفاق نماید. در این صورت چه برای خود و چه برای همسر و فرزندان یا والدین یا دیگران انفاق کند، به اجر و ثواب خواهد رسید.

در حدیثی پیامبر اکرمﷺ به سعد بن معاذ﵁ فرمودند: (وانک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت علیها، حتی ماتجعل فی فیٍّ امرأتک ...[1]) «هر چه را برای کسب رضای الهی بپردازی اجرش را خواهی دید، حتی لقمه‌ای که در دهان همسرت می‌گذاری ...»

این بیان واضحی از پیامبر اکرمﷺ است که انسان را حتی در واجبات خود نسبت به خوراک و پوشاک همسر در حد ضرورت و رفاه، نیز مأجور می‌داند.

انفاق در موارد فرض و واجب، از انفاق در مواضع نفل و تطوع، ثواب بیشتری دارد. در حدیثی حضرت ابو هریره﵁ روایت می‌کند که نبی مکرمﷺ فرمودند: (دینار انفقته فی سبیل الله و دینار انفقته فی رقبة و دینارتصدّقت به علی مسکین و دینار انفقته علی اهلک، اعظمها اجراً الذی انفقته علی اهلک[2]) «دیناری که در راه خدا انفاق می‌کنی و دیناری که در راه آزادی اسیری خرج می‌کنی و دیناری که به مساکین صدقه می‌دهی و دیناری که برای خانواده‌ات خرج می‌کنی، پر اجرترین این‌ها همان است که برای خانواده‌ات خرج کرده‌ای.»

انفاق بر اهل و عیال اصولاً بر انسان فرض است و شخص موظف به پراخت آن می‌باشد، اما کمک به مساکین را هرکسی ممکن است انجام دهد. لذا خرج کردن برای خانواده اجر بیشتری دارد، مگر در صورتی که شخص مضطری باشد که برای رفع ضروریات زندگیش لازم است که به او کمک شود. چنین کمکی از کامل کردن موارد غیر ضروری فرزندان، ثواب و اجر بیشتری دارد.

انفاق علاوه بر این که از جانب خدای متعال سبب اجر و پاداش می‌شود باعث برکت نیز هست. در حدیثی آمده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (ما من یوم یصبح فیه العباد الا ملکان ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط منفقاً خلفاً و یقول الآخر اللهم اعط ممسکاًتلفاً[3]) «هر روز دو فرشته در حق انسان‌ها دعا می‌کنند. یکی می‌گوید: بارالها به شخص بخشنده به جای بخشش، عوض عنایت کن و دیگری می‌گوید: الهی مالِ نگه‌دارنده را (که انفاق نمی‌کند) تلف فرما.»

اصل در انفاق رعایت توسط و اعتدال در تمامی امور یعنی خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشاک و دیگر وسایل است. خدای متعال انسان را به رعایت اعتدال و میانه‌روی متوجه می‌نماید و می‌فرماید:

---

[1] رواه البخاری و مسلم فی حدیث طویل

[2] رواه مسلم

[3] رواه البخاری و مسلم و غیرهما ترغیب ج۳ص۶۵

﴿ وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومًا مَّحۡسُورًا ﴾[1]

«دست خود را بسته به گردنت نیانداز و کاملاً هم آن را باز نکن که اندوهگین و نکوهیده بنشینی.»

پس بر خود سخت نگیر و مانند کسی نباش که دستش با زنجیر آهنی به گردنش بسته است و او را از انفاق باز می‌دارد و در خرج کردن هم بدون حکمت، مبالغه نکن تا به اسراف و هلاکت نیفتی.

خدای متعال متقیان میانه رو را مدح نموده می‌فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴾[2] «آنان که در هنگام انفاق نه اسراف می‌کنند و نه سخت گیرند و در میان این [دوحالت] میانه‌روند.»

اعتدال و میانه‌روی در انفاق و همچنین در مسائل تغذیه و پوشش، امری نسبی است که مطلقاً اندازه‌ی مشخصی ندارد و باید موارد زیر در آن‌ها رعایت شود:

۱-حالت شخصی فرد ۲- حالت جایگاه و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند.

علم

انسان موجودی عاقل، متفکر و حاصل کننده‌ی معرفت است. اسلام دین علم و فهم و معرفت است که انسان را به آن طرف متمایل می‌کند. اولین آیاتی که بر پیامبر اکرمﷺ نازل شد، این بود:

﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۞ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۞ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۞ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۞ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ﴾[3]

«بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد* خلق کرد انسان را از خون بسته* بخوان و پروردگار تو مهتر و برتر است* آن که به قلم تعلیم داد * آموخت به انسان آنچه را نمی‌دانست *»

علم فریضه است.

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (طلب العلم فریضة علی کل مسلم[1]) « طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

---

[1] اسراء ۲۹

[2] فرقان ۶۷

[3] علق ۵-۱

در جای دیگری فرمودند: (من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین ویلهمه رشده[۲]) «خداوند به هر کس قصد عطای خیر داشته باشد او را در دین فقیه می‌گرداند و راه هدایت را به او الهام می‌کند.»

زیرا علم اساس و پایه است. امام سرخسی(ره) در کتابش می‌نویسد: «قوی‌ترین فرایض بعد از ایمان به خدای متعال، طلب علم است.»

دلایل این اقوال:

از راه علم، انسان به بصیرت می‌رسد، لذا صفات خالق خود را می‌آموزد و می‌فهمد که پروردگارش عظیم (بزرگ)، واسع (وسعت دهنده) رحیم (مهربان) است و از هر نقص و عیبی مبراست و در نهایت صفاتِ کمال است. با این بصیرت در دینش قوی و در ایمانش راسخ می‌گردد.

عباداتی را که پروردگار تبارک و تعالی فرض کرده، می‌شناسد. مثل نماز، روزه، زکات و از شروط و آدابی که برای این عبادات لازم است آگاهی پیدا می‌کند.

حلال و حرام را می‌شناسد، لذا به حلال مشغول شده، از حرام دوری می‌گزیند و در دنیا و آخرت سعادتمند و کامیاب می‌گردد.

اصول و فروعِ اخلاقِ صحیحی را که بر یک فرد مسلمان واجب است را می‌شناسد و سعی می‌کند خود را با آن مزین نماید. اخلاق زشت و نکوهیده را نیز می‌شناسد و از آن دوری می‌کند و از امثال آن متنفر می‌گردد.

راه‌های فراوان نیکی را می‌شناسد که به انسان فایده می‌رساند و او را به قرب الهی نزدیک می‌کند و آن را بر خود لازم گرفته، برای زیاد شدن آن سعی و تلاش می‌کند.

علومی که آموختن آن‌ها فرض کفایی است

یعنی اگر عده‌ای آن علم را بیاموزند، از جانب دیگران کفایت می‌کند. مثل علم به احکام فقهی و تعمق در توحید، تفسیر، حدیث و دیگر علوم دینی. همچنین تبحر در علومی مثل هندسه، پزشکی، حساب و امثال این‌ها و از علوم مدنی به اندازه‌ی کافی برای رفع احتیاجات مجتمع‌های متعدد.

باید دانست که تبحر کامل در بعضی علوم روز (دنیایی) نیز فرض کفایی است. مثلاً دانش هسته‌ای و بعضی علوم شیمیایی در زمینه‌های شهری یا جنگی.

فقهای سلف می‌نویسند: اگر دشمن سلاح جدید و فعالی را به دست آورد، بر مسلمین نیز فرض است که افرادی را برای به دست آوردن آن یا سلاحی مقابله کننده و برابر با آن تعیین نمایند و گرنه همه گنهکار و مقصر خواهند بود.

---

[۱] رواه ابن ماجه

[۲] متفق علیه

آموختن، نوعی فضیلت و برتری

کسب مهارت و آموختن برای داشتن تبحر در بعضی علوم رفاهی (هر علمی که باشد)، نوعی فضیلت و برتری است. البته هر چه در راه‌های شریعت داخل‌تر و برای مردم نافع‌تر و سبب پیشرفت مسلمین باشد، افضل است و در نزد خدای متعال ثواب بیشتری خواهد داشت.

تزکیه‌ی نفس

خداوند انسان را بنا بر فطرتی پاک، آفریده و در او تمایل به خیر و نفرت از شر را قرار داده است. و عقلی را در دسترس او قرار داده که قادر به تشخیص و تمییز خیر و شر است. شریعت محکم و کامل خود را نازل کرده است، تا موارد غفلت یا آنچه را که از انسان مخفی است برایش با تفصیل بیان کند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴾[1]

«سوگند به نفس و کسی که آن را ساخت* سپس فجور و پرهیزگاریش را به او الهام نمود* هرکس نفس خود را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد* و هرکس آن را آلوده داشت قطعاً زیانکار شد.»

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿ وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴾[2]

«و او را به هر دو راه راهنمایی کردیم»

الهام فجور و تقوی –آن گونه که علامه بیضاوی می‌فرماید- فهماندن و تعریف حال این دو و فراهم ساختن زمینه‌ی انجام هر دو است. همچنین معنای این آیه﴿ وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴾ (نجدین یعنی دو راه خیر و شر) معنای آیه‌ی اول را تأیید می‌کند. پس هر عاقلی می‌تواند فرق بین صدق و کذب، نیکی و بدی، وفا و خیانت را تشخیص دهد. هیچ عاقلی در دنیا وجود ندارد که کذب را بر صدق و خیانت را بر وفا، ترجیح دهد.

پس مشخص شد که میل به خیر و نفرت از شر امری فطری است که خدای متعال آن را در نهاد انسان قرار داده است، و فریضه‌ای است که خداوند انسان را به آن متوجه نموده است. اما گاهی انسان در مراحل زندگی خود از عواملی تأثیر می‌پذیرد که او را از کارهای درست دور می‌کند. بنابراین از تمایلات نفسانی خود تأثیر می‌گیرد. لذا رسیدن به جاه و مقام و مسلط بودن بر کارهای بذله را دوست دارد و به سوی رفاه و آسایش تمایل نشان می‌دهد و به مشهور شدن علاقه‌مند است. وقتی در پشت این نقاب‌ها پنهان می‌شود اگر ظرفیت و بصیرت نداشته

---

[1] شمس ۷

[2] بلد ۱۰

باشد به بیراهه می‌رود و از راه دزدی، غصب و خیانت به جاه و مقام می‌رسد و علاقه به آسایش، او را کسل و تنبل می‌گرداند و دوست داشتن لذت‌ها او را به وقت گذرانی در خوردن و نوشیدن می‌کشاند. همچنین به خاطر تأثیرات اجتماعی اطراف خود، به انحراف کشیده می‌شود یا به سوی اشیای فاسدی می‌رود که گاهی سودمند و اکثراً بر ضرر اوست.

نتیجه آنکه: انسان باید خوب بیندیشد و خود را از کوته نظری و سادگی نگه دارد و با سهل انگاری، جذب هواپرستی و میل‌های بیهوده نشود. خدای متعال می فرماید:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴾[1]

«همانا رستگار شد هر که پاک شد».

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴾

«هرکه نفس خود را پاک گردانید قطعاً رستگار شد و هرکس آن را آلوده داشت قطعاً زیانکار شد.»

تزکیه و علو درجات با طاعت و عبادت انجام می‌شود و نیرنگ زدن و تباه شدن با گناهان و مخالفت اوامر الهی همراه است. طاعت و بندگی الهی نوری دارد که در وجود انسان تأثیر می‌گذارد. همچنین معصیت، تاریکی و ظلمتی دارد که در وجود انسان مؤثر است.

در حدیثی پیامبراکرمﷺ فرمودند: (**علیکم بالصدق فان الصدق یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنه و ایاکم و الکذب فان الکذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی الی النار وان العبد لا یزال یصدق و یتحری الصدق حتی یکتب عندالله صدیقاً و ان العبد لیکذب و یتحری الکذب حتی یکتب عندالله کذاباً**[2]) «**راستگویی را بر خود لازم بدانید که راستگویی انسان را به نیکی و نیکی انسان را به بهشت می‌رساند، و از کذب ودروغ بپرهیزید که سرانجام کذب، فجور است و فجور انسان را به آتش جهنم می‌اندازد.**»

در این حدیث به صراحت ذکر شده که وقتی انسان به کار خیری دست می‌زند اگر خود را همیشه ملزم به انجام آن بداند، نفسش نیکوکار شده، خیر و نیکی، طبیعت او می‌گردد. همچنین است شرارت و بدی، وقتی انسان در آن فرو رود و العیاذبالله پیرو شر شود. لذا انسان باید آگاه و هوشیار باشد و برای پاکی نفس خود تلاش کند و اگر از او خطا یا معصیتی سرزد، فوراً به اصلاح خود و استغفار به درگاه الهی بپردازد، تا اثر آن را بزداید و لوح نفس خود را به إذن خدای متعال، پاک گرداند.

---

[1] اعلی ۱۴

[2] رواه البخاری و مسلم.

البته همان طورکه مسلمان برای طهارت نفسانی خود تلاش می‌کنـد، بایـد خـود را بـا اعمـال صالح و نزدیکی به ذات الهی و اخلاق فاضله و خصلت‌های نیکو بیاراید و خود را به صبر، قـوت، عفت و پاکدامنی، بردباری، نیکی و نرمی با مردم و احسان به آن‌ها عادت دهد و با انواع عبادات و وسایل قرب الهی، خود را به خدای متعال نزدیک کند. بـه امیـد آن کـه در روز رسـتاخیز بـه فضل خدای متعال از جمله‌ی سابقین اولین حشر گردد.

فصل هفتم

پایه های اجتماعی

اصول و پایه‌های اجتماع

انسان موجودی اجتماعی است، زیرا در بین پدر و مادر به دنیا می‌آید، با برادران و خواهران پرورش می‌یابد، در بین خانواده و همسایگان زندگی می‌کند، و با آن‌ها انس و الفت می‌گیرد و آن‌ها نیز با او مهربانند. انسان از انس گرفته شده، زیرا او با دیگران و دیگران با او انس می‌گیرند. پس انسان فطرتاً اجتماعی است و ذاتاً توانایی زندگی خارج از اجتماع را ندارد. زیرا احتیاجات زندگیش بدون اجتماع تحقق نمی‌یابد و برطرف نمی‌گردد. با این وجود که اجتماع امری ضروری است، پس نظام اجتماعی در اسلام چگونه پایه‌گذاری شده است؟ و اصول اساسی این نظام چیست؟ با قدری تأمل در می‌یابیم که راه‌هایی وجود دارد که طی کردن آن‌ها اصول و پایه‌های نظام اسلامی را آشکار می‌سازد.

راه اول: مقاصد شرعی

علمای فقه و اصول(ره) با تفکر و تأمل در احکام شرعی دریافته‌اند که قصد تمامی این احکام حفظ و رعایت پنج اصل اساسی است که برای استقرار انسان و استقامت زندگی اجتماعی او لازم و ضروری‌اند. این اصول پنجگانه عبارتند از: دین، نفس، عقل، نسل و مال. چون در اهمیت این اصول ضروری هیچ دو نفری تردید ندارند، فقها آن‌ها را مقاصد ضروری یا اصول ضروری نامیده‌اند.

بعضی فقها از کلمه نسل به کلمه «عرض» تعبیر نموده‌اند. عرض در شریعت به معنی کرامت است. با این عمل عنصر کرامت واضح و آشکارتر در تحت این اقسام داخل می‌شود.

بعضی هم این مقصد را مستقلاً اضافه نموده‌اند و آن را با بقیه‌ی مقاصد جداگانه ذکر کرده‌اند. لذا در نزد آن‌ها ضروریات، شش‌تاست:

دین، نفس، عقل، نسل، مال،عرض (کرامت)

شریعت مقدس، این ضروریات را از دو ناحیه حفظ نموده است.

ناحیه ایجاد آن‌ها

ناحیه‌ی بقا و حفاظت آن‌ها.

پس برای ایجاد و تحقق دین، خدای متعال عقیده و ایمان و در کنار آن‌ها عباداتی مثل نماز، روزه، زکات و... را فرض قرار داد. و برای محافظت از دین، جهاد را مشروع ساخت، تا هرکس بخواهد به دین ضربه‌ای برساند یا با آن به دشمنی برخیزد یا آن را تحریف کند یا مرتد

شود، مسلمین در مقابلش قیام کنند. با این توضیح ابتدا وجود دین تحقق می‌یابد و سپس حمایت از آن تأیید می‌شود.

برای ایجاد نفس (وجود انسان) خدای متعال ازدواج را مشروع ساخت تا انسان آرامش پیدا کند و تولید مثل تحقق یابد و از این راه انس و استمرار وجود انسان محقق شود.

و برای حفظ وجود انسان، خدای متعال به قدر ضرورت، استفاده از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدن لباس را فرض نمود و انسان را به حمایت از نفس و بدن متوجه ساخت. برای کسانی‌که به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند نیز حدود و عقوبت‌های زجر دهنده قرارداد تا حیات انسانی تحقق یابد و حفظ و رعایت آن دوام پیدا کند.

عقل: خداوند عقل را به انسان عنایت کرده و برای رشد، نمو و افزایش گنجایش آن، به تحصیل علم و معرفت و تفکر در آن‌ها، تشویق نموده است. همچنین تأمل در استفاده از عوامل طبیعت، زیبائی‌ها و محصولات آن را نیز مورد تأیید قرار داده است.

برای حفاظت از آن، خدای متعال هر ماده و شئ مضر و اذیت‌کننده (مثل مسکرات و مواد مخدر یا آنچه که قوای بدن او را از بین ببرد و در تضعیف آن تأثیرگذار باشد مثل انواع سست کننده‌ها و نیز هر عملی که او را بفریبد، مثل شعبده‌بازی، جادوگری و اسلوب‌های گمراهی دیگر) راحرام نموده است.

نسب: که در آن کرامت انسانی است و خدای متعال برای بقای آن عفت و پاکدامنی، بوسیله‌ی ازدواج را مشروع ساخته است. برای حفاظت از آن نیز زنا و قذف (تهمت) را حرام نموده و حدودی را بر آن‌ها مرتب ساخته است. لذا انسان ضامن پاک نگهداشتن نسل خود است و باید کرامت خود، همسر و فرزندانش را رعایت کند.

مال: خدای متعال برای به دست آوردن آن سعی و تلاش را واجب کرده و برای تسهیل در امور مالی و رشد و تعمیم فوائد آن معاملات، صنعت، اجاره، ارث و امثال این‌ها را مشروع ساخته است. برای حفاظت از آن نیز، سرقت، خیانت، فریبکاری و راه‌های خوردن اموال مردم را به طریق باطل حرام نموده است.

کرامت: خدای متعال فطرت انسان را برکرامت آفریده است، لذا انسان از انواع نجاست‌ها و پلیدی‌ها دوری می‌کند، از کشف عورت خود اکراه دارد و از افعال قبیح بیزار است و اگر انجام داد از آشکار شدنش بیم دارد و آن را مخفی نگه می‌دارد. از منسوب شدن اعمال قبیح به خود نیز، ننگ و عار دارد.

برای حفاظت کرامت، خدای متعال، ستر و پوشیدن را بر مردم مشروع نمود و غیبت، تمسخر، تکبر و استخفاف را حرام ساخت.

این‌ها همه مقاصدی شرعی‌اند و همان طورکه به وضوح عرض کردیم اصول اجتماعی نیز هستند. کاملاً مشخص است که زندگی اجتماعی بدون این‌ها بوجود نیامده و استقرار نمی‌یابد و امور مردم هم بدون اینها اصلاح نمی‌شود.

راه دوم: اساس چهارگانه

به صورت دیگر می‌توانیم بگوییم قواعد اجتماعی در اسلام بر چهار پایه‌ی اصلی استوار است که در کتاب خدا و سنت نبی کریمﷺ ثابت شده و مورد تأکید قرار گرفته است.

یعنی: مساوات، تعاون، عدل و احسان

حال این اصول چهارگانه را بررسی می‌کنیم[1]:

اولاً: مساوات

مساوات قاعده‌ی اساسی و مطلقی است که برای مسلمین یک مبدأ انسانی، دینی و بدیهی است. مقصود این است که تمامی بشر اصولاً از حقوق واحدی برخوردارند و کرامت واحدی دارند و حتی در اصل خصوصیات و صفات انسانی، هیچ فردی بر دیگری نقصان یا برتری ندارد. سفید پوست مثل سیاه پوست و سرخ پوست است و سیاه پوست هم مثل سفید پوست و زرد پوست و هیچکدام در اصل کرامت بر دیگری امتیازی ندارند و در این باره هر شخص کاملاً مثل دیگری است چه پسر پادشاه باشد یا وزیر یا پسر کارگری ساده یا هر شخص دیگری از عامه‌ی مردم. تمام این‌ها در نزد پروردگار نیز همین گونه‌اند. بنابراین:

همان طوری که نماز و روزه و سایر فرائض برکارگر و فرد عادی واجب است برپادشاه و امیر نیز واجب و لازم است.

غیبت کارگر یا فردی بادیه نشین با غیبت پادشاه و امیر برابر و حرام است.

افراد در مطلق حقوق، کرامات انسانی، علم، فضایل، تقوی و عمل صالح با یکدیگر متفاوتند و هر یک بنابر تلاش و کار خود بهره می‌برند. اما حسب و نسب یا رنگ پوست یا ثروت افراد در این موارد هیچ نقشی ندارد. قرآن کریم نیز به مساوات مذکور در آیات زیادی تأکید نموده است. از آن جمله می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ﴾[2]

«ای مردم همانا شما را از نرو ماده آفریدیم و شما را شاخه‌ها و تیره‌هایی گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید.»

---

[1] در این باره مفصلا در کتاب (الاخلاق و الاخلاق التطبیقیه) بحث کردیم.

[2] حجرات ۱۳

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗ ﴾[1]

«ای مردم از پروردگارتان بهراسید که شما را از یک تن آفرید و از او همسرش را آفرید و از آنان مردان و زنان زیادی را گسترانید.»

پیامبراکرم ﷺ هم در تعداد زیادی از احادیث شریف این مطلب را تأکید نموده، از آن جمله فرمودند: (انّما انتم ولدُ آدمَ طفَّ الصاعَ لم‌تملؤوه و لیس لاحد فضل علی احد الا بالدین او عمل صالح[2]) «جز این نیست که شما فرزندان آدمید، مثال شما مانند پیمانه‌ای است که کناره‌های آن خالی است و آن را پر نکرده باشید (یعنی هیچ کس از شما کامل نیست) و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر با دین یا اعمال صالح.»

همچنین در حجة الوداع فرمودند: (یا ایها الناس انّ ربکم واحد و ان اباکم واحد ألا لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لا لأحمر علی الاسود و لا لاسود علی الاحمر إلا بالتقوی...ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد.[3]) «ای مردم پروردگارتان یکی است و پدرتان نیز یکی است، بدانید و آگاه باشید که عرب بر عجم و عجم بر عرب فضیلتی ندارد و نه سرخ پوست بر سیاه پوست و نه سیاه پوست بر سرخ پوست، مگر به تقوی، توجه کنید، آیا من پیغام خود را رساندم؟ بار الها تو شاهد باش.» در حدیث دیگری فرمودند: (المؤمنون تتکافأ دماءهم و یسعی بذمتهم ادناهم و هم یدٌ علی من سواهم[4]) «مؤمنین در خون (حق زندگی)خود با هم برابرند و کمترین ایشان در عهد و ضمان دیگران تلاش می‌کند و آن‌ها در مقابل دیگران ید [واحد]ند.»

دوم: تعاون

اجتماع، اصل تعاون است و تعاون امری ظاهری، فطری، اصلی و مقصدی شرعی است. این کاملاً آشکار است که انسان در خانواده رشد می‌کند و خانواده در واقع بنیاد تعاون کوچکی است. به این دلیل تعاون مقصد شرعی شمرده می‌شود که خداوند متعال انسان را به آن متوجه نموده و شریعت نیز در تمام احکام کوچک و بزرگ خود که امور مربوط به انسان است، او را به تعاون تشویق کرده است. پس:

---

[1] نساء۱

[2] رواه احمد والبیهقی

[3] رواه البیهقی – الترغیب ج۳ ص۶۱۲

[4] رواه احمد و ابوداود و النسائی

احکام کلام، مثل صدق و نیکی همه از ابواب تعاون اند.
احکام اخلاق مثل استقامت، امانت و وفای به عهد نیز از ابواب تعاون هستند.
عبادات مثل زکات، صدقات و کفارات از ابواب تعاون مالی‌اند.
نمازهای جماعت و جمعه نیز تعاون دینی‌اند.
خدای متعال انسان را به تعاون بر خیر و نیکی بطور دائم متوجه نموده و می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا۟ عَلَى ٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ﴾

«بر نیکی و تقوی با یکدیگر تعاون و همکاری کنید و در گناه و دشمنی همکاری و تعاون نداشته باشید.»

چون تعاون لفظ مطلقی است (که شامل خیر و شر می‌شود). لذا خدای متعال انسان‌ها را آگاه می‌کند که اجتماع شما ید واحدی در خیر و نیکی باشد و مردم چه فرد فرد و چه گروه گروه نباید بر گناه، شرارت و انحرافات، پشتیبان هم باشند. نبی کریمﷺ به این مسئله اشاره می‌کند که تعاون نه تنها ضرورت جامعه است بلکه باعث برکت و قوت هم می‌شود. ایشان می‌فرمایند: «يد الله مع الجماعة» یعنی هرگاه مسلمان با مسلمان دیگر در خیر و نیکی همکاری کند، خدای متعال با فضل خود آن‌ها را تقویت و تأیید نموده در کارشان موفق می‌گرداند.

سوم: عدل

عدل آنست که حق هر صاحب حقی داده شود.
عدل قاعده‌ای اساسی است که از جمله دقیق‌ترین، شامل‌ترین و عام‌ترین قواعد در کتاب خداست. پایه‌ی محکمی در شریعت است که در هر امری مطلوب و مورد نیاز است.
در اقوال، مطلوب است

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُوا۟﴾[1]

«وقتی سخن گفتید عدالت را رعایت کنید.»

نیاز حکم‌کردن است

﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا۟ بِٱلْعَدْلِ﴾[2]

«وقتی در بین مردم حکم می‌کنید، جانب عدالت را رعایت کنید.»

در موارد عاطفی مطلوب است

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوٓا۟ أَن تَعْدِلُوا۟ بَيْنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾[1]

---

[1] انعام ۱۵۲
[2] نساء۵۸

«ای مردان! هرگز نمی‌توانید عدالت و مساوات را در بین زنان به طورکامل برقرار سازید، هر چند تمام سعی خود را مبذول دارید.»[1]

در وفای به عهد مطلوب است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾[2]

«ای مؤمنان به عهد و پیمان خود عمل کنید.»

تحریم سرقت و خیانت،کذب، غصب، تمسخر، دشمنی و دیگر موارد خلاف، مطابق با عدل است. وجود حدود و عقوبت‌های زجر دهنده‌ی شرعی نیز برای تحقق عدل و حفاظت بر آن است.

چهارم: احسان

سه اصل مساوات، تعاون و عدل عقلاً کافی است تا اصول نامی (رشد دهنده) و کامل اجتماع باشد ولی شریعت از این حد پا را فراتر گذاشته، احسان را نیز امری اساسی در بین مردم قرار داد تا توجه انسان را به چیزی والاتر از عدل که عین مودت و تکریم است، معطوف کند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾[3]

«خدا شما را به عدل و احسان امر می‌کند.»

عدل آن است که حق هر صاحب حقی ادا شود اما احسان آن است که علاوه از حق صاحب حق چیز دیگری بالاتر از آن هم به او داده شود تا با مراعات حال وی، احترام و تکریمش بجا آید. همچنین انسان در مقابل شر، عفو نماید یا کمتر یا خفیف‌تر از آن جواب دهد یا از خطای کسی که به او بدی کرده چشم پوشی کند و مهربانی نماید. وقتی کسی به شما ابراز مودت و دوستی کرد، عدل تقاضا می‌کند که در مقابل، با احترام و مودتی برابر پاسخ دهید، اما احسان، به مودت و احترامی بزرگتر توصیه می‌کند. این فرموده‌ی خدای متعال

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ﴾[4]

«وقتی به شما درود (سلام) گفته شود به بهتر از آن یا همانند آن درود (سلام) بگوئید.»

بنابراین اگر پاسخ به بهتر از آن باشد احسان است و اگر مثل آن باشد، عدل انجام گرفته است. خدای متعال شأن احسان را بالا برده، زیرا در آن احساس مودت زیادی وجود دارد. از

---

[1] نساء۱۲۹

[2] مائده ۱

[3] نحل ۹۰

[4] نساء ۸۶

جمله موارد احسان این نیز هست که خود را برای برادر مسلمان خود به زحمت بیندازید و او را یاری کنید و برای احترام و توجه به او همکار و همیارش باشید. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (الخلق عیال الله و احبهم الی الله انفعهم لعیاله[۱]) «خلق زیرخرجان و خانواده‌ی خدایند و نافع‌ترین افراد برای دیگران، دوست داشتنی‌ترین آن‌ها در نزد خداوند متعال است.»

راه سوم: حقوق و حرمت‌ها

در راه سوم می‌توان گفت که اصول اجتماع با تمامی قواعد و اخلاقیاتش در دو عبارت اساسی کوتاهی که پیامبر اکرمﷺ در این حدیث فرمودند، خلاصه شده است. ایشان فرمودند: (المسلم اخو المسلم، لا یظلمه و لا یخذله و لا یسلمه و لا یحقره، التقوی ههنا، التقوی ههنا، التقوی ههنا، بحسب امرئ من الشر ان یحقر اخاه المسلم، کل المسلم علی المسلم حرام، دمه و ماله و عرضه) «مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی‌کند، او را خوار نمی‌شمارد، او را تسلیم دشمن نمی‌کند و او را تحقیر نمی‌نماید. تقوی این‌جاست (سه مرتبه). از شرارت شخص همین بس که برادر مسلمان خود را تحقیر کند، تجاوز به خون، مال و آبروی مسلمان حرام است.»

پس این دو عبارت کوتاه در سطر اول و آخر به عنوان دو دستورالعمل اساسی است که در اجتماع و اصول زندگی اجتماعی هیچ چیز با آن‌ها برابری نمی‌کند.

بنابراین، این سه راه اساسی، هرکدام مفهومی بخصوص دارند و هر یک با کمال قوت، ایجاز و وضوح، رویه‌های دیگر را عاجز می‌نمایند.

به این ترتیب، کدام یک را می‌توان پایه و اساسی قرار داد تا دیگر مسائل بر روی آن بنا گردد؟

با تأمل در این مطالب در می‌یابیم که هر یک از راه‌های ذکر شده عالمی کامل دارند، عالمی مثالی و واقعی که قائم بذات خویشند و در گستره‌ی داخلی و فکری خود از بقیه جدا می‌شوند. اما ما می‌دانیم که تمامی این راه‌ها از یک مرکز واحد که شریعت غرای اسلام است، سرچشمه می‌گیرند. با این وجود چه چیزی باعث شده است که آن‌ها با یکدیگر متفاوت به نظر برسند؟

پاسخ این است که تغییرات تصور شده در اصل و مبدأ نیست بلکه در طبع خطاب و مخاطب است.

در راه اول (ضرورت‌های پنجگانه یا شش‌گانه) با قدری تأمل درمی‌یابیم که خطاب در آن‌ها متوجه دولت است.

---

[۱] رواه ابونعیم، ابویعلی و الطبرانی کشف الخفاء ۱۲۲۰

پس دولت مسئول نشر و حفظ دین از قبیل توجیه، تعلیم و مرتفع کردن مشکلات تحصیلی است.

همچنین دولت موظف به حمایت از دین و دینداران است. دولت است که به تنهایی از حدود اسلامی دفاع می‌کند و سرزمین‌ها را حفاظت می‌نماید و از موارد نادر جلوگیری می‌کند، فتنه‌ها را سرکوب و به طور کلی از کیان اسلامی دفاع می‌کند.

همین دولت است که باید حافظ عقل و فکر مردم باشد، شراب‌نوشی را ممنوع کند، قاچاق‌چیان مواد مخدر را تعقیب و در پیگرد قانونی قرار دهد. مخربین و افراد فتنه‌انگیز شعبده‌باز و مدعیان دروغین و عاملین آن‌ها را دستگیر و بازداشت نماید.

همچنین از جان و مال مردم حفاظت و امنیت را مستقر نماید و با مجرمان به ستیز برخیزد، حدود را جاری نموده، مخالفین و متجاوزان را به سزایشان برساند.

دولت موظف است برای حفاظت از پاک ماندن نسل مسلمین با پلیدی و فساد به مبارزه برخیزد و با تقویت عفاف و ثبت ازدواج‌ها و مرتب نمودن مسائل طلاق و حفظ و نگهداری دقیق دفاتر شناسایی افراد، این امر را تثبیت کند.

علاوه بر این‌ها کرامت انسانی افراد را حمایت و از دشنام و نسبت دروغ، اتهام و ادعاهای نابجا جلوگیری کند.

با دقت بیشتر درمی‌یابیم که این اصول پنج یا شش‌گانه، دستورالعمل اصلی است که باید دولت آن را در استحکام تمام قوانین خود به کار گیرد.

هر دولتی که از این اصول بی‌نصیب باشد، یا برای آن‌ها اهمیتی قائل نگردد، به زودی به بلایی شدید دچار خواهد شد. بررسی‌حکومت‌های گذشته در اقصی نقاط دنیا خود گواهی برای ابراز نتیجه‌ی این نقص و عیب است.

اما رویه‌ی دوم، یعنی چهار اصل مساوات، تعاون، عدل و احسان. با تأمل و نگاهی عمیق به این مسائل به نتیجه‌ای بزرگ می‌رسیم که اگر مردم خود را به این فضایل بیارایند، همه در رفاه مالی، جانی و آسایش روانی زندگی خواهند کرد. حقیقت زندگی استقرار خواهد یافت و به کمال حقیقی خود خواهد رسید.

پس این خطابی به قلب‌ها و نفس‌های انسانی است. خطابی دینی و اخلاقی که وجود هر شخص را مورد توجه قرار داده است و اگر استفاده شود، زندگی معنادار شده، اسباب امنیت و قضاوت در جامعه به وجود خواهد آمد. قاضی در قضاوت راحت خواهد بود زیرا مردم وظایفشان را می‌شناسند و به حقوق خود آگاهند و از دشمنی و کینه‌توزی، دوری می‌کنند.

راه سوم یعنی آنچه در حدیث آمده بود واقعیت‌های زندگی عملی انسان را هدف گرفته و از دو طرف الفت و مهربانی به وجود می‌آورد، زیرا هر کدام مکمل دیگری است.

با قدری تأمل در قسمت اول حدیث یعنی (المسلم اخوالمسلم لایظلمه ولایخذله و لایسلمه و لا یحقره) درمی‌یابیم که:

«مسلمان برادر مسلمان است» این عبارت قاعده‌ای اساسی است که پیامبر اکرمﷺ بدون هیچ شرحی آن را بیان می‌کنند تا «برادر مسلمان» با جدیت تمام در وجود خود محبت، مودت و اخلاص را به وجود آورد. بعد می‌فرماید:

«به او ظلم نمی‌کند» هر چند این لفظ عام است اما کاملاً واضح است که در اینجا مراد ترک ظلم‌های کوچکی است که گاهی به شمار هم نمی‌آید. پس مسلمان از موارد ظلم معنوی نیز دوری می‌کند چه برسد به موارد ظلم مادی و حقیقی. بعد از آن می‌فرماید:

«او را ذلیل نمی‌کند» یعنی وقتی مسلمانی از او درخواست یاری، همکاری یا راهنمایی‌کرد یا مالی از او طلب نمود، یا چیز دیگری خواست، با پیشانی باز پاسخ‌گو می‌شود و او را بدون پشتیبان و فریادرس رها نمی‌کند. بعد فرمودند:

«او را تسلیم نمی‌کند» یعنی اگر مسلمانی در تنگنا قرار گرفته یا مشکلات روحی روانی دارد و پشتیبانی ندارد، برادر مسلمانش نباید او را رها نموده، تسلیم صدمات زمانه یا عوارض سوء آن کند. بلکه فوراً به او کمک و همیاری کند هر چند طرف مقابل از او درخواست نکرده باشد.

در نهایت فرمودند: «او را تحقیر نمی‌کند». یعنی اگر خطا یا اشتباهی از او سر زد، مسلمان دیگر او را با صفات ضعف عقل یا کم فکری حقیر نمی‌شمارد و او را خوار و ذلیل نمی‌داند، بلکه خود، کرامت و مقام برادر مسلمان خود را نگه می‌دارد.

فرمودند: «التقوی ههنا» تقوی اینجاست و به قلب خود اشاره نمودند، یعنی تمامی این امور به اخلاص و صفای قلب بستگی دارد و قلب باید هر عملی را از روی تقوی و اخلاص بپذیرد.

اگر مسلمان نتوانست با برادر مسلمانش اینگونه باشد یا اگر در حالتی از تنگی و شدت و غضب بود که نتوانست خود را تحمل کند در این موقع حکم چیست؟ اینجاست که قسمت دوم حدیث به عنوان اصلی پایدار آشکار می‌شود. «کل المسلم علی المسلم حرام، دمه و ماله و عرضه».

گویا اینگونه فرمودند که هرگاه انسان نتوانست مفید و خیّر باشد، خود را از مجرم بودن و تجاوز کردن حفاظت کند که مبادا به برادر خود ضرری برساند یا به محرمات بدنی، معنوی (کرامت انسانی) یا حقوق و اموال مربوط به او تجاوزکند.

پس در قسمت اول حد برادری، انس، تکریم و بزرگداشت است که عبارت از زندگی و چشاندن طعم عزت، قوت و رفاه می‌باشد.

در قسمت دوم: حد مسئولیت، گناه و جزاست که همان حد و مرزی است‌که زندگی را حفظ‌می‌کند و آن را از نابود شدن، پاره پاره شدن و انحطاط محافظت می‌نماید.

فرایض و وظایف اجتماعی

کاملاً مشخص است که فرایض و واجبات چه کاملاً دینی باشند، مثل روزه، نماز، یادخدا، تلاوت قرآن یا از امور مدنی مثل کار، انفاق، جهاد و نشر علم، همه‌ی اینها عامند و شامل تمام حالت‌های زندگی می‌شوند. اما وقتی بیشتر می‌اندیشیم درمی‌یابیم که این فرایض و واجبات دو نوعند:

یکی آنچه که انجام آن بر هر فردی لازم است مثل نماز، صدق، انفاق بر خود و عیال و حفاظت بدن.

دیگری فرایض‌کفایی که اگر فقط گروه خاصی آن‌ها را انجام دهند، کفایت می‌کند، مثل جهاد، پاسداری از مرزها، نشر علم، جلوگیری از ظلم و دشمنی، حکم کردن به عدل و انصاف در بین مردم.

فقها این موارد را واضح نموده، ضمن توضیح آنچه بر تک تک افراد، فرض است، آن‌ها را (فرض عین) نامیده‌اند و آنچه را بر اجتماع فرض یا واجب است (فرض کفایه) نامیده‌اند. علاوه بر اینکه فرض عین و کفایه وجود دارد سنت عین و سنت کفایه نیز وجود دارد.

فرض عین

آنچه شارع مقدس انجام آن را از تک تک افراد مکلف به طور قطعی درخواست کرده و انجام یک نفر را کافی ندانسته، فرض عین می‌گویند. مثل نماز، روزه، زکات، اجتناب از حرام‌ها، پرهیز از ربا، اجتناب از ضرر رساندن به دیگران و فحاشی به آن‌ها.

حکم فرض عین: هر مکلفی ملزم به انجام آن است و هرکس آن را ترک کند خود را در عقاب آن وارد ساخته و محاکمه خواهد شد.

فرض کفایه

آن است که شارع مقدس انجام آن را از تمام مکلفین قطعاً درخواست نموده باشد.

حکم فرض کفایه: بر تمامی افراد واجب است و اگر بعضی از مکلفین آن را به صورت کافی انجام دادند، از دیگران ساقط می‌شود و اگر همه در انجام آن کوتاهی کنند، همه گنهکارند[1]. از همین قبیل است، تعمق در ژرفای انواع علوم، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حفظ امنیت و حراست از مرزها و دیگر اموری که شارع به قصد تحقق مصلحت عامه آن‌ها را درخواست نموده است. پس اگر عده‌ای آن را انجام دادند، از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود و گر نه همه‌ی افراد نسبت به آن گنهکار خواهند بود.

---

[1] فقه الاسلامی دکتر زحیلی ج۱ ص۶۳

طبق نظر جمهور فقها انجام فرض کفایه بر جمیع مسلمین آگاه به مسئله، توانایان و غیرتوانایان فرض است[1].

بر توانایان به علت توانایی‌شان لازم است که آن را انجام دهند.

بر ناتوانان نیز واجب است که دیگران را بر ادای این فرایض تحریک کنند، و آن‌ها را به انجام آن علاقمند سازند. البته در صورت ادای افراد توانمند، گناه از همه برداشته می‌شود ولی در صورت اهمال، همه گنهکارند.

افراد توانا به علت اهمال در توانایی خود گنهکارند و ناتوانان نیز به علت ترک تحریک و تحریض دیگران و الزام نکردن آن‌ها بر انجام این فرایض و واجبات گنهکار هستند.

این همان معنای ضمانت و کفالتی است که شریعت برای آن آمده و آن را مظهر کمال و اتصال گروه‌های مردم قرار داده است.

گاهی فرض کفایه نیز حکم فرض عین به خود می‌گیرد، از آن جمله:

اگر مریضی به حالت مرگ افتاده باشد و در آن محل غیر از یک پزشک، پزشک دیگری نباشد، بر او فرض‌عین است که برای نجات حال آن مریض، خود تلاش کند.

اگر کسی در حال غرق شدن است و شناگر ماهری او را ببیند و کس دیگری نباشد که او را نجات دهد، بر همین شناگر فرض عین است که برای نجات جان فرد در حال غرق شدن سعی و تلاش کند.

اگر فردی از حال فرد گم شده‌ای مطلع است که ممکن است بمیرد یا بر اثر کمبود غذا یا دارو قسمتی از اعضای بدن خود را از دست دهد. شخص مطلع این را نیز می‌داند که کس دیگری نیست که برای نجات جان گمشده برود، بر همین فرد مذکور فرض عین است که غذا یا دوا بردارد و به او کمک کند. در صورت عدم توان باید کس دیگری را راهنمایی و ارشاد کند تا به کمک و یاری او بشتابد. (این در صورتی است که دیگران از حال گم شده بی‌خبرند.)

سنت کفایی

گاهی بعضی سنت‌ها کفایی هستند، مثل پاسخ دادن به الحمدلله عطسه کننده، افشای سلام، اقامه و امثال این‌ها.

اگر کسی در مقابل دوست خود عطسه کرد و الحمدلله گفت، سنت است که در جوابش «یرحمک الله» گفته شود. اگر در بین گروهی از افراد، عطسه کرد و بعضی یا حداقل یک نفر پاسخ داد، سنت ادا شده است. اما اگر هیچکس جواب الحمدلله او را نداد همه در ادا نکردن سنت مقصرند و از اجر آن محروم می‌شوند.

---

[1] بعضی از اصولین می‌گویند: خطاب در واجب کفایی بر هیأت مخاطب اجتماعی است. بعضی هم آن را به بعضی از مخاطبین متوجه می‌دانند. اینان کسانی هستند که غالب گمانشان این است که بعضی آن را انجام نمی‌دهند. آنچه ما بیان کردیم نظر و رأی فقها و اصولین است.

اگر عده‌ای از مردان بر گروهی که نشسته‌اند گذر کردند، سنت است که عابرین بر افراد نشسته سلام کنند، اگر بعضی یا حتی یکی از عابرین سلام کرد، همین برای کسب فضیلت و ادای سنت کفایت می‌کند. با پاسخ دادن بعض یا حتی یکی از افراد نشسته واجب (پاسخ سلام) ادا می‌شود. البته سلام نکردن هیچ یک از عابرین، باعث مقصر شدن همه در ترک سنت می‌گردد.

اگر سنت کفایه از شعائر عام و کلی دین بود، مثل اذان، اقامه و نماز جماعت، حکمش در لزوم انجام آن، فرض کفایه می‌باشد. زیرا از جمله مظاهر دین و شعائر اسلام است که تساهل، سهل انگاری و تأخیر در وقت آن، حرام می‌باشد[1].

دولت

اولین چیزی که بر اجتماع واجب است برپا کردن دولت اسلامی است، زیرا دین بدون آن استقرار نمی‌یابد و مردم هم چاره‌ای جز آن ندارند و نیز باید کسی باشد که تولی امور را به عهده بگیرد و شؤون افراد را رعایت کند. این مطلب بنابر گفتار صریح فقهها از واجبات بدیهی است. علامه ابن تیمیه(ره) در این باره می‌نویسد[2]: باید دانست که مصلحت امور انسان‌ها بدون اجتماع کامل نمی‌شود، زیرا افراد به یکدیگر محتاجند و در اجتماع وجود امیر و سرپرست، الزامی است تا آنجا که پیامبراکرمﷺ فرمودند: (اذا خرج ثلاثة فی سفر فلیؤمروا احدهم[3]) «وقتی سه نفر به مسافرت رفتند یکی را به عنوان امیر تعیین کنند.»

علامه ابن حزم اندلسی همین مطلب ابن تیمیه را تأکید نموده و اتفاق نظر عامه‌ی مذاهب را بیان کرده، می‌نویسد[4]: تمامی اهل سنت و جماعت، شیعیان، مرجئه و تمامی خوارج بر وجوب وجود امام و حاکم اتفاق نظر دارند و می‌گویند بر امت اسلامی واجب است که از امام عادلی اطاعت نمایند تا در بین آن‌ها احکام الهی را به اجرا بگذارد و سیاست و حکومت خود را مطابق با احکام شریعتی که پیامبر اکرمﷺ برای آوردنش مبعوث شده، قرار دهد. البته نجدی‌های خوارج با این امر مخالفند، آن‌ها می‌گویند، بر مردم تعیین امام فرض نیست، بلکه بر آن‌ها لازم است در بین خود انجام حق را وظیفه قرار دهند.

---

[1] اصول سرخسی

[2] السیاسة الشرعیة لابن تیمیة ص ۱۱۹

[3] رواه ابوداود

[4] الفصل فی الملل و النحل لابن حزم ج۴ ص۸۷

علامه ابن حزم می‌نویسد: بنابر ضرورت و بداهت عقلی دانستیم که انجام واجبات الهی در احکام اموال، جنایات، دیات، ازدواج و طلاق و امثال آن بدون وجود رئیس یا امیر در کشور امکان پذیر نیست. حال در مورد سبب وجوب، اختلاف نظراتی وجود دارد.

عده‌ای می‌گویند: حکومت عقلاً واجب است یعنی عقل، حکم وجوب می‌دهد، زیرا مردم بدون آن نمی‌توانند بر این اعمال پا برجا باشند.

عده‌ای هم می‌گویند، شرعاً واجب است یعنی چون خداوند در کتاب خود واجب نموده، واجب است و حاکم وظایف شرعی دارد و کارهای مهم دینی بر عهده‌ی اوست.

عده‌ای هم می‌گویند که هم عقلاً و هم شرعاً واجب است. عقلاً واجب است زیرا عقل به لزوم و ضرورت آن حکم می‌کند و شرعاً هم واجب است. زیرا شریعت نیز انسان را به این امر متوجه نموده تا امام یا رئیس جمهور یا خلیفه و یا مسئول کشور با هر وصف دیگری، مصالح بندگان را در امور دینی و دنیایی فراهم کند[1].

از اقوال علما این نیز بر می‌آید که اجماع عامه‌ی آنها بر ضرورت وجود حاکم است. و تا زمانی که مطابق شریعت باشد، شکل حکومت فرقی نمی‌کند. یعنی چه خلافت باشد یا چیز دیگر[2].

اما عده‌ی قلیلی از خوارج و معتزله و امثال اینها که وجود حاکم را جایز می‌شمارند و واجب نمی‌دانند، این مطلب را از روی بیهودگی و بی‌توجهی به حکومت نمی‌گویند، بلکه از دیدی وسیع به آن می‌نگرند. این مطلب در گفتار ابوبکر اصم مشهود است که می‌گوید «اگر مردم از ظلم کردن به یکدیگر بازایستند، از وجود حاکم بی‌نیازند.»یعنی مردم وقتی در بین خود عدالت را رعایت کنند و برنیکی و تقوی با یکدیگر همکاری نمایند و هر کدام حقوق و وظایف خود را رعایت کنند، وجود حاکم یا همان خلیفه یا رئیس جمهور الزامی نیست. پس با نبودن او مردم گنهکار نمی‌شوند.

پس این فرقه‌ها نیز شأن حاکم را در صورتی‌که برای اجرای احکام شرعی لازم باشد، کم نمی‌شمارند، بلکه وجوبش را اعلان نموده‌اند.

البته وجوب حاکم را – آن طورکه در فقه الاسلامی وادلته آمده- به حالت مردم منوط می‌دانند. یعنی معتقدند وقتی مردم خودشان شریعت را رعایت کنند، نیازی به حاکمی برای اجرای احکام نیست.

علمای علم سیاست و سیاست مداران اقرار دارند که دولت از دیدگاه مسلمین، کمال دمکراسی اجتماعی یا همان جمهوریت درکاملترین صورت خویش است[1].

---

[1] در فقه الاسلامی ج۶ ص۷۶ توضیحات بیشتری موجود است.

[2] مرجع سابق

همچنین اکثر فلاسفه و جمهوری خواهان نیز بر همین اعتقادند، زیرا تحقق این امر بسیار مشکل و غیر معقول است که اجتماع قائم بوده هیچ مشکلی ظاهر نشود که به قدرتی نیاز داشته باشد تا آن را برطرف نماید. چرا که مسئله‌ی دولت یا حکومت یا خلافت با تعدد اشکال آن، ضروری است، زیرا رئیس جمهور یا حاکم و وزرا، وظایف مهمی دارند. از آن جمله انعقاد قراردادها، استحکام تفاهمات اقتصادی، تفویض امورسیاسی و رعایت امور لشکری و سایر امور لازم دولت که بدون این‌ها دولت یا امت اسلامی باقی نمی‌ماند.

اشکال حکومت در دولت‌های امروزی متعددند و طریقه‌های آن نیز زیادند. اسلام هم برای دولت شکل معینی را تعیین نکرده است بلکه، اصول و اساس اولیه‌ای را وضع نموده که برای هر دولت و هیئت حاکمه‌ای لازم و ضروری است. کسانی که علاقه دارند درباره‌ی نظریات اسلام در مورد حکومت اسلامی و سیاست، اطلاعات بیشتری داشته باشند، می‌توانند از کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده، استفاده نمایند.

نشانه‌های حکومت اسلامی

از بارزترین نشانه‌های حکومت اسلامی آن است که حاکمیت در دولت از آن خداست و اصول آن به جهت کوتاهی حاکم یا عدم رعایت بعضی محکومین زیر پا گذاشته نمی‌شود. یعنی احکام شریعت احکامی اصلی‌اند و هیئت حاکمه به نیابت از مردم موظفند در تنفیذ این احکام و رعایت مصلحت عام اجتماع، گام بردارند. اگر در این راه، تدوین قوانین و مقررات جدیدی لازم شد، باید از شریعت کمک بگیرند و موافق با آن به وضع قوانین بپردازند. این مطلب، عدل، امنیت و تعاون آینده را تضمین می‌کند. لذا گروهی بر دیگران تسلط نمی‌یابند و مصلحت عده‌ای برمصلحت دیگران ترجیح داده نمی‌شود. زیرا تمامی مسلمین و کسانی‌که با آن‌ها زندگی می‌کنند (مثل غیر مسلمان‌هایی که در دیار اسلام اهل ذمه‌اند) در قوانین عامه‌ی شریعت اسلام برابرند.

همچنین این مطلب، اصلی قوی در حفظ عدالت و استمرار آن و حفاظت اجتماع و دولت خواهد بود. و مجالی برای هواپرستان و شهوت رانان باقی نخواهد گذاشت تا قوانین بی‌اصل و ریشه‌ای را پایه‌گذاری کنند که با انحرافات و اعمال زشتشان متناسب است، یا قوانینی که مطابق با هواپرستی و لا ابالی‌گری‌های افراد یک اجتماع باشد. مثل آنچه که امروزه در بعضی کشورها، زنا و لواط به اسم آزادی و رعایت حال لواط‌گران مجاز شمرده شده و عقوبت و جزای جرایم شنیع به اسم ترحم، تخفیف داده شده است. اضطراب، جنبه‌ی عمومی گرفته، امنیت از بین رفته و زنا با تمام معلولیت و امراض خبیث خود، انتشار یافته است. آنقدر اخلاقیات، پست و بی‌استفاده شده که حتی جدیداً ازدواج مردها با یکدیگر نیز شکل قانونی به خود گرفته و مرد می‌تواند از مجرای مدفوع دیگری استفاده کند. همچنین زنان نیز با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

[1] النظرات السیاسیة الاسلامیة:د. ضیاءالدین الریس ص۱۴۱

امثال این مطالب، موارد مهلک و ویران‌کننده‌ای است که دولت و اجتماع اسلامی از آن‌ها ننگ و عار دارد.

از بارزترین و مهم ترین وظایف حاکم و هیئت حاکمه

حفظ سلامت اجتماع و دولت و توجه به امور کلی و اداره‌ی آن‌ها به دقیق‌ترین و بهترین وجه.

اینکه در تمام زمینه‌های دینی و دنیوی برای پیشرفت و شکوفائی هر چه بیشتر و قدرتمندانه‌تر اجتماع و دولت تلاش کند و نیازهای اقتصادی، زراعت، تجارت و صناعت را مهیا سازد.

علاقه‌ی عملی زیاد نسبت به وفور وسایل پیشرفته‌ی علمی و تشویق مداوم بر پیشرفت و نوآوری درآن، زیرا طلب علم واجب است. لذا رعایت و توجه به آن از وظایف دولت خواهد بود. به لحاظ اهمیت علم، پیامبرﷺ آزادی بعضی اسیران را به این مشروط ساختند که هر باسواد ده نفر از اولاد مسلمین را تعلیم دهد.

به روابط سازنده با دیگر ممالک توجه کند. دولت‌ها و گروه‌های اسلامی با هم همکاری کنند و با کمک به یکدیگر برقدرت و توان خود بیفزایند.

در راه نشر تعالیم اسلام گام بردارد و برنامه‌های فرهنگی خود را برای هدایت مردم نشر دهد و آن‌ها را با شریعت آشنا سازد، با این عمل، دولت محل نورانیت علم و هدایت برای تمام عالم می‌شود.

بر حاکمان و مشارکین دولت مثل وزیر، مشاورین و رؤسا و تمام کسانی‌که مسئولیتی دارند یا کار مردم به آن‌ها سپرده شده واجب است، که وظیفه محوله را به نحو احسن و از روی اخلاص انجام دهند و گرنه مقصر و خیانت‌کار در امور مردم محسوب می‌شوند. پیامبر اکرمﷺ این افراد را به عذاب سخت و بدفرجامی تهدید نمودند، و فرمودند: (**ما من عبد يسترعيه الله رعية يموت يوم يموت و هو غاش لرعيته الا حرم الله عليه الجنة** [۱]) «**هر کس امور مردم به او واگذاشته شد و او در لحظه‌ی مرگ نسبت به مردم خیانت‌کار بمیرد خدای متعال بهشت را بر او حرام می‌کند.**»

پس هر کس که امور مسلمین برعهده‌ی اوست- چه مسئولیت بزرگ یا کوچکی باشد- موظف است که حقوق آن‌ها را رعایت کند، ظلم نکند و اگر دچار شد و کوتاهی کرد، باید توبه کند و در اصلاح آن بکوشد.

---

[۱] متفق علیه

امام صنعانی(ره) می‌نویسد: حدیثی که گذشت وعید سختی برای حاکمان ستمکار است لذا هر کس حقوق مردم را ضایع کند یا به آن‌ها ظلم یا خیانت نماید در روز قیامت باید پاسخ‌گو باشد. اما چگونه خواهد توانست خود را از ظلم‌هایی که بر امت بزرگی روا داشته، نجات دهد؟![1]

همان طورکه هر مسئولی موظف به انجام مسئولیت خود به طریق احسن و با اخلاق است، همچنین موظف است با شفقت و مهربانی به مردم توجه کند و از تشدد یا به امروز و فردا انداختن کارهایشان یا سختگیری در امور مربوط به مردم بپرهیزد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (اللهم من ولی من امر المسلمین شیئاً فشق علیهم، فاشقق علیه) « بارالها هرکس هر امری از مسلمین را برعهده دارد و آن‌ها را به مشقت می‌اندازد تو نیز او را به مشقت انداز.»

وظایف مردم در قبال دولت

اطاعت در امور مشخص سیاسی، عرفی و یا در مورد وظایف شرعی مثل فرایض، واجبات، مستحبات یا آداب. پس بر هر فرد به قدر توانش اطاعت از قوانین مربوط به ورود و خروج، کارت‌های شناسایی، سهم داشتن در برپایی عدالت، شهادت درست، مقید بودن به قوانین اجتماعی، نظافت معابر و حتی قوانین راهنمایی و رانندگی و امثال این‌ها شرعاً واجب است. زیرا این‌گونه امور، مصالح عمومی جامعه و ایجاد نظم و امنیت در کشور را به همراه دارد.

حفظ اموال دولتی و اجتماعی به بهترین نحو و پرهیز از نابودکردن و به هدر دادن آن‌ها، با استفاده‌ی درست از وسایل نقلیه و ساختمان‌های دولتی، صندوق‌های پستی، تابلوها و علامت‌های دیگر و... همچنین پرهیز از به هدر دادن و نابود کردن آب آشامیدنی، برق و امثال این‌ها. زیرا ضمانت دولت جدا از ضمانت تک تک مردم است، لذا برای مسلمان حلال نیست، که به جهت فرار از قیمت آب یا برق مصرفی خود حیله بزند. حتی اگر ناخواسته دچار اینگونه موارد شد، باید آنچه را از بین برده و نابود کرده صدقه نماید.

به فکر دولت و عامه‌ی مردم باشند و در هنگام انتخاب نمایندگان و منتخبین حزبی و سیاسی خود، اصلح را انتخاب کنند و فقط قوم و قبیله را -که از مشخصه‌های تعصب دوران جاهلیت است- مد نظر قرار ندهند.

پیامبر اکرمﷺ در حدیثی فرمودند: (من استعمل رجلاً من عصابة فیهم من هو ارضی لله منه فقدخان الله و رسوله و المؤمنین) « هرکس شخصی را از گروهی به کار بگیرد که از او بهتر در میانشان وجود دارد، به خدا و رسولش و مؤمنین خیانت کرده است.»

---

[1] سبل السلام ج۴ ص۳۶۵

از اولوالامر و صاحبان قدرت کشور در امور مربوط به آن‌ها اطاعت کنند و همان طور که گفتیم با آن‌ها در اعلام حقایق، صدیق باشند. این امر بر تمام مرؤوسین در مقابل رؤسایشان واجب است. لذا هرگاه رئیسی خطا کرد یا فاسد شد، زیر دستانش باید این حالت را برایش بیان کرده، به او تذکر دهند و اگر از این کار عاجزند، سکوت کنند. اما نفاق و فریب‌کاری، حرام است، زیرا از اسباب هلاکت و نابودی جامعه اسلامی است.

فصل هشتم

زندگی اجتماعی

نیکی به پدر و مادر

نیکی، احسان، تواضع و فروتنی نسبت به پدر و مادر از بارزترین اصول اخلاقی در اسلام است و نیز از مهم ترین فرایض عملی غیر راتبه به حساب می‌آید. خدای متعال در آیات زیادی توجه و نیکی به آن‌ها را گوشزد نموده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۞ وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا ۞ رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْ ۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا ﴾[1]

«پروردگار تو حکم کرد که غیر از او کسی را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید، اگر در نزد تو یکی یا هردوی آن‌ها به پیری رسیدند، به ایشان أف نگو و نهیب نزن و گفتاری گرامی به ایشان بگو و بر ایشان از روی مهربانی، فروتنی و تواضع کن و بگو پروردگارا برآنان رحم کن چنان که در کودکی مرا پرورش دادند. پروردگار شما به آنچه در دل‌های شماست آگاه‌تر است و اگر از شایستگان باشید، همانا او برای توبه کنندگان آمرزنده است»

همچنین پیامبر اکرمﷺ نیز به نیکی و احسان به پدر و مادر تشویق نموده در احادیث زیادی به فضیلت این امر اشاره فرمودند از آن جمله عبدالله بن مسعودؓ می‌گوید از پیامبر اکرمﷺ سؤال کردم: (ای العمل احب الی الله عزوجل؟ قال الصلاه علی وقتها. قلت: ثم ایٌّ، قال: بر الوالدین.قلت ثم ایّ، قال: الجهاد فی سبیل الله.) «کدام عمل در نزد خدای متعال دوست داشتنی‌تر است؟ ایشان فرمودند: نماز در وقتش، دوباره عرض کردم، بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: نیکی به پدر و مادر مکرر عرض کردم: بعد از آن چه؟ فرمودند جهاد در راه خدا[2].» امام قرطبی بعد از

---

[1] اسراء ۲۵-۲۳

[2] رواه البخاری

ایراد این حدیث می‌نویسد: « این حدیث نیکی به پدر و مادر را افضل اعمال بعد از نماز که بزرگ‌ترین پایه و ستون اسلام است معرفی می‌نماید.[1]»

وقتی انسان به پدر و مادر خود نیکی می‌کند بهتر آن است که رعایت حال مادر خود را بیشتر نماید. زیرا مادر رقیق القلب‌تر و ضعیف‌تر است. در حدیثی حضرت ابوهریره‌ رضی الله عنه روایت می‌کند که مردی به خدمت پیامبر اکرم‌ ﷺ آمد و عرض کرد: **(من احق الناس بحسن صحابتی؟ قال امّک، قال: ثم من؟ قال: امک. قال: ثم من؟ قال: ابوک[2].) «چه کسی به خوش‌رفتاری من مستحق‌تر است؟ فرمودند: مادرت. عرض کرد: بعد چه کسی؟، فرمودند: مادرت. (برای بار سوم) عرض کرد بعد چه کسی؟ فرمودند: مادرت. عرض کرد: بعد از او چه کسی؟ فرمودند: پدر.[3]»**

امام قرطبی در تفسیر خود بعد از بیان این حدیث می‌نویسد: «این حدیث دلالت می‌کند که محبت و شفقتی که به مادر می‌شود، سزاوار است که سه برابر محبت به پدر باشد.» بعضی دیگر از علما نیز بر همین نظرند.

اگر این مطلب مراد حدیث نباشد، اکثر علما برآنند که مادر در نیکی باید مقدم باشد، امام نووی(ره) در شرح مسلم می‌نویسد: علمای ما برآنند که مستحب است مادر در نیکی مقدم باشد، بعد از او پدر بعد فرزندان بعد پدر بزرگ و مادر بزرگ و برادران و خواهران و بعد بقیه‌ی اقوام.

معنای نیکی به پدر و مادر و عقوق (نافرمانی) والدین

مقصود از نیکی و احسان به پدر و مادر، اطاعت از آن‌ها و داشتن اراده‌ی خیر نسبت به آن‌هاست. نهایت نیکی آن است که انسان برای رضایت و خشنودی آن‌ها تلاش کند و با کمال ادب و به بهترین وجه آنچه را دوست دارند تهیه نماید. البته اگر پدر و مادر در مسائل خصوصی فرزندشان دخالت کردند، مثلاً به تجارت، نحوه‌ی کارهایش و امثال این‌ها ایراد گرفتند که فرزند آن را نامناسب می‌دانست، مناسب نیست که از آن‌ها در این امور اطاعت کند، اما همین را نیز با کمال ادب و احترام انجام دهد.

اما عقوق والدین (مخالفت و نافرمانی‌آن‌ها) کوتاهی در وظایف فرزند، نسبت به پدر و مادر (یعنی) قلت ادب با آن‌ها، بخالت در مطالباتشان یا سهل انگاری به درخواست‌های آن‌ها است. وقتی به کهولت سنی رسیدند و ضعیف و ناتوان شدند و مطالباتشان زیاد شد یا به همکاری یا یادآوری بیشتری نیاز داشتند، فرزند موظف است که تحمل و صبر نموده، حالات ضعف و احتیاج دوران کودکی خود را به خاطر آورد تا بیشتر نیکی و صبرکند و سپاس‌گزار باشد. همواره

---

[1] «الجامع لاحکام القرآن» معروف به تفسیر قرطبی ج۱ ص۲۳۸

[2] تفسیر قرطبی ج۱ص۲۳۹

[3] رواه مسلم

باید از دلتنگی و بی‌قراری و حتی از روی عصبانیت اُف گفتن بپرهیزد، زیرا خدای متعال درکلام پاک خود می‌فرماید:

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا ﴾[1]

«اگر در نزد تو یکی یا هردوی آن‌ها به پیری رسیدند، به ایشان أف نگو و بر آن‌ها نهیب نزن و گفتاری گرامی به ایشان بگو. و بر ایشان از روی مهربانی، فروتنی و تواضع کن و بگو پروردگارا برآنان رحم کن چنان‌که در کودکی مرا پرورش دادند.»

صله‌ی رحم

رحم محل به وجود آمدن و رشد جنین در شکم مادر است و از رحمت مشتق شده، زیرا جایی بهتر و راحت‌تر از رحم برای جنین وجود ندارد. کودکی که از رحم خارج می شود، نیز مورد محبت اطرافیان قرار می‌گیرد و خصوصاً از مهر و محبت مادری برخوردار می‌شود.

وقتی لفظ رحم یا صاحب رحم استفاده می‌شود، مراد از آن قرابت یا خویشاوندی است. چه اقوام پدری باشد یا اقوام مادری.

در بین اقوام نزدیک از ذوی الارحام، محبت، مودت و همکاری وجود دارد. خدای متعال نیز ما را به صله‌ی رحم و احسان، امر نموده و از سهل انگاری یا دشمنی در این راه برحذر داشته است. در سوره‌ی نساء می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾[2]

«ای مردم از خدا بترسید (و از عذابش برحذر باشید) رعایت (حق) رحم کنید و از قطع آن بپرهیزید.»

امر به رعایت صله‌ی رحم بعد از امر به تقوای الهی، دلیلی است، بر این‌که صله‌ی رحم مکانی بارز و مهم در شریعت دارد. این مطلب در تعداد زیادی از آیات و احادیث ذکر شده است.

---

[1] اسراء ۲۴ -۲۳

[2] نساء ۱

صله رحم و نیکی و احسان در این راه مثل نیکی به پدر و مادر، فرض است. لذا در آیات زیادی این دو مطلب در کنار هم ذکر شده‌اند. از آن جمله خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا﴾[1]

«خدا را بپرستید و چیزی را برای او شریک قرار ندهید، به پدر و مادر احسان کنید و به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و به همسایه‌ی خویشاوند و به همسایه‌ی بیگانه و به همسایه و ابن السبیل و به آن کسانی که دست شما مالک وی شده است هر آینه خداوند متعال متکبر خودستای را دوست ندارد.»

از این جهت فقها اتفاق نظر دارند که صله‌ی رحم واجب است. همچنین معتقدند که قطع رحم از گناهان کبیره‌ای است که به توبه نیازمند است.

اما تا چه حدی صله‌ی رحم بر مسلمان فرض است.

اقوال علما در این باره متفاوت است[2].

گروهی معتقدند صله‌ی رحم باید با هر ذی رحم محرم باشد یعنی زن یا مرد که شخص (چه مرد یا زن) نتواند شرعاً با او ازدواج کند. این قاعده شامل برادران، خواهران و فرزندانشان، عمو، عمه، دایی و خاله می‌شود. اما فرزندان عمو، عمه، دایی، خاله را شامل نمی‌شود. گروه دیگری برآنند که صله‌ی رحم با هر ذی رحمی لازم است، چه محرم باشد یا نباشد. در این صورت فرزندان عمو، دایی، عمه و خاله نیز در این حکم داخل می‌شوند و حتی نوادگانشان را نیز در بر می‌گیرد.

فقها می‌فرمایند: که این قول، صحیح‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است. اما اهمیت و کیفیت صله‌ی رحم با اختلاف درجه‌ی خویشاوندی فرق می‌کند. لذا والدین از دیگر اقوام محرم، درجه‌ی بالاتری دارند و برادران و خواهران و به طور کلی محارم از بقیه‌ی اقوام لازم‌تر و مستحق‌ترند.

علامه ابن عابدین (ره) در کتاب رد المحتار خود همین مطلب را آورده، می‌نویسد[3]:

برادر بزرگ مثل پدر است که بعد از پدر باید به او نیکی شود.

پدر بزرگ مثل پدر است.

خواهر بزرگ و خاله مثل مادرند. در حدیثی آمده (الخالة بمنـزلة الام) «خاله در حکم مادر است.»

---

[1] نساء ۳۶

[2] شرح صحیح مسلم نووی ج ۱۶ ص ۱۱۳

[3] ردالمحتار ج۶ ص۴۱۱

بعضی هم گفته‌اند، عمو مثل پدر است، در مطلبی که مشهور از پیامبر اکرمﷺ است آمده: (عم المرء صنو ابیه) «عموی فرد همانند پدر اوست.» و در ادامه می‌نویسد: فرستادن نامه یا هدیه برای صله‌ی رحم با بقیه‌ی اقوام کفایت می‌کند.

چگونگی صله رحم

صله‌ی رحم در صورت توانایی با ملاقات و دیدار یکدیگر انجام می‌شود که عنصر اساسی ارتباط است. در حالت اقامت، دیدار پدر، مادر، برادران، خواهران و ذوی‌الارحام به طور خصوصی لازم است. این عمل از سبب‌های قوی صله‌ی رحم، با بقیه‌ی محارم نیز هست. در بیشتر دولت‌های اسلامی اقوام و خویشاوندان دائماً در بیشتر مناسبت‌های کلی مثل عید فطر، عید قربان و مناسبت‌های دیگر مثل مراسم ازدواج، تولد یا مشارکت در تعزیه و امثال این‌ها به دید و بازدید می‌پردازند که این هم صله رحم است. همچنین هدیه دادن در مناسبت‌های شادی، ازدواج یا تولد نیز از جمله‌ی صله‌ی رحم می‌باشد. گاهی هدف از این هدیه اظهار مودت و شادمانی است و گاهی نیز به قصد مساعدت و همکاری انجام می‌شود. در صورت لزوم، صله رحم با مساعدت و لو با مشوره یا نصیحت نیز انجام می‌شود. حتی سلام کردن و پاسخ سلام را دادن نیز نوعی صله‌ی رحم است. همچنین سلام فرستادن و با صورتی بشاش یکدیگر را ملاقات کردن، بزرگان گفته‌اند: کمترین حد مطلوب در صله‌ی رحم، جلوگیری از اذیت و دوری از ضرررساندن با سخنان و ... است[1].

در روابط اقوام واجب است که شخص همواره به فکر صله‌ی رحم باشد و نباید منتظر شود که فلانی به دیدنش بیاید تا او هم تلافی کند. پیامبر اکرمﷺ در حدیثی فرمودند: (لیس الواصل بالمکافئ، ولکن الواصل الذی اذا قطعت رحمه وصلها[2]) «وصل کننده‌ی حقیقی تلافی‌کننده نیست، بلکه وصل کننده کسی است که وقتی با او قطع رابطه شده او رابطه را برقرار می‌کند.»

فضیلت صله‌ی رحم

صله‌ی رحم فرض است- همان طورکه گفتیم- و فضایل زیادی دارد. در رعایت این عمل، علاوه بر اینکه وظیفه‌ی شرعی انجام می‌شود و واجبی ادا می‌گردد، به پاداش و تکریم نیز

---

[1] رد المحتار ج۶ ص۶۱۱ به نقل از الهدیه می‌نویسد:«صله‌ی رحم واجب است ولو این که با سلام کردن، خوش و بش کردن، هدیه فرستادن، همنشینی، صحبت‌کردن، ابراز لطف و احسان نمودن باشد. گاه‌گاهی به دیدن هم بروید تا محبت‌ها بیشتر شود. بلکه هر جمعه یا(حداقل) ماهی یک‌دفعه یکدیگر را ملاقات کنید و احتیاجات یکدیگر را رد نکنید، زیرا این عمل باعث قطع رابطه می‌شود. در کتاب «فقه المعارضات» نوشته دکتر احمد الحجی الکردی ج۱ ص۱۷۰ نیز این مطالب آمده است.

[2] رواه البخاری و اللفظ له و رواه ابوداود و الترمذی.

می‌انجامد. زیرا متضمن نیکی، خوش رفتاری و روابط حسنه است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (وتبسمک فی وجه اخیک صدقه) « تبسم شما در مقابل برادر (مسلمانتان) برای شما نیکی محسوب می‌شود.» همچنین فرمودند: (الکلمة الطیبة صدقة) «گفتار صحیح شما صدقه محسوب می‌شود.»

علاوه بر این‌ها صله‌ی رحم از سبب‌های کثرت روزی و عمر انسان است. در حدیثی حضرت انسؓ روایت می‌کند که نبی‌مکرمﷺ فرمودند: (من أحب ان یبسط له فی رزقه و ینسأ له فی أثره فلیصل رحمه[1]) انساء فی الاثر: یعنی طولانی شدن عمر. لذا معنای حدیث این است: «صله‌ی رحم در روزی وسعت می‌آورد و عمر را طولانی می‌نماید.» اما آیا این ازدیاد، حقیقی است یا معنوی؟[2]

بعضی از علما برآنند که این زیادتی حقیقی است، اما اکثر علما بر این نظرند که مراد از این ازدیاد، برکت (قوت و توان انجام امور) است. پس با مبلغ کمی، مصالح زیادی انجام می‌شود که عادتاً انجام نمی‌شده است. ازدیاد در عمر نیز به همین معناست. لذا انسان در ایام و اوقات خود به کارهای بزرگی دست می‌یابد که گویا وقت، طولانی شده و زمان امتداد یافته است. لذا این‌طور به نظر می‌رسد که‌بیشتر از روزیش، روزی گرفته و بیشتر از ایام عمرش، به او عمر داده شده است.

قطع رحم

قطع رحم با اعراض و ترک روابط، استخفاف و دشمنی همراه است، که تمامی این‌ها از سبب‌های شوم و بدفالی است. خدای متعال انسان را از قطع رحم برحذر داشته و آن را حرام نموده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ ﴾[3]

«از غضب و دشمنی خدای متعال بترسید. همچنین از قطع رحم و پیامدهای آن حذر کنید.»

اگر کسی خویشاوند فاسد و فاسقی دارد که از ملاقات و ارتباط با او بواسطه‌ی شرارتش می‌ترسد، می‌تواند از رفتن به منزلش خودداری کند. البته برای او دعای خیر کند، با او صحبت کند و گاهی سلام بفرستد.

---

[1] رواه مسلم

[2] شرح امام نووی برمسلم ج۱۶ ص۱۱۴

[3] نساء۱

عنایت و توجه به فرزندان

فرزندان (چه دختر و چه پسر) نور چشم و میوه‌ی دل والدین خود و زیور و زینت زندگی دنیای آن‌هایند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ٱلْمَالُ وَٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴾[1]

«مال و فرزندان زیور زندگی دنیاست پاداش وآرزوی داشتن بازماندگان شایسته در نزد پروردگار تو بهتر است.»

بعضی از مردم از این که فقط دختر دارند، غمگین و محزونند، حال آن که این امر در اختیار آن‌ها نیست. اگر حالت‌های افرادی را که اصلاً فرزندی ندارند، به یاد آورند، قطعاً این کار بر آن‌ها آسان می‌شود. اما انسان همواره خواهان فضل بیشتری از درگاه الهی است.

همان طورکه انسان به خیر نفس خود می‌اندیشد به خیر فرزندان خود نیز توجه و علاقه دارد و از همان کودکی به آن‌ها لطف و احسان می‌کند. به موارد شادی آن‌ها توجه نموده آن‌ها را به راه‌های منفعتشان راهنمایی می‌نماید. شریعت نیز به این امر گوشزد کرده، مهربانی با کودکان را از نشانه‌های ایمان برشمرده است. پیامبر اکرمﷺ نیز این مطلب را عنوان فرموده‌اند: **(لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا و یعرف لعالمنا حقه[2]) «هرکس به کوچکترها محبت نکند و بزرگترها را بزرگ نداند و حق علما را نشناسد از ما نیست.»**

تربیت و توجه به فرزندان فرض و لازم است، پیامبر اکرمﷺ مسلمانان را به این امر متوجه فرمودند: **(کلکم راعٍ و کلکم مسئول عن رعیته، الامام راعٍ و مسئول عن رعیته و الرجل راعٍ فی اهل بیته و هو مسئولٌ عن رعیته و المرأة راعیة فی بیت زوجها و مسئولة عن رعیتها و الخادم راعٍ فی مال سیده و هو مسئول عن رعیته فکلکم راعٍ و کلکم مسئول عن رعیته[3]) «تک‌تک شما مسئول حفاظت و رعایت حال زیردستان خود هستید، امام نسبت به رعیت خود موظف است، مرد نسبت به اهل بیت خود وظیفه دارد، زن نسبت به حفاظت خانه‌ی شوهرش موظف است، خادم در مال سید و آقای خود وظیفه دارد. [خلاصه] هرکدام از شما موظف به حفاظت و رعایت حقوق رعیت خود هستید.»** خدای متعال نیز به عنایت و توجه نسبت به نفس خود، خانواده و مسئولیت در قبال آن‌ها گوشزد نموده، در سوه تحریم آیه۶ می‌فرماید:

---

[1] کهف ۴۶
[2] رواه الترمذی و ابویعلی
[3] متفق علیه

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴾

«ای اهل ایمان خود و خاندان خویش را از آتشی که هیزم‌های آن مردمان و سنگ‌هاست بازدارید، فرشتگانی درشت‌خوی و سخت‌گیر برآن گماشته شده‌اند که خدای را نافرمانی نمی‌کنند و انجام می‌دهند آنچه را که فرموده شوند.»

پس این امر بر انسان واجب است و از جمله‌ی اعمالی است که در نزد خدای متعال از آن سؤال می‌شود و رعایت و انجام آن ثواب و پاداش به همراه دارد.

اولین اموری که باید به کودک آموخته شود:

بسم الله گفتن در اول غذا و الحمدلله گفتن در آخر آن.

استفاده از دست راست در خوردن و نوشیدن، دادن و گرفتن اشیاء.

پدر و مادر باید کودکان را به پوشیدن عورت عادت دهند، همچنین عادت حفظ پوشش در هنگام رفتن به توالت را در آن‌ها تقویت کنند.

کودک را به یاد خدا عادت دهند و به حفظ بعضی از سوره‌های کوچک تشویق نمایند. وقتی کودک هفت ساله شد نماز را به او تعلیم دهند. زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (مروا اولادکم بالصلاه و هم ابناء سبع سنین و اضربوهم علیها و هم ابناء عشر و فرقوا بینهم فی المضاجع.[۱]) «فرزندان خود را از هفت سالگی امر به نماز کنید و در ده سالگی آن‌ها را بر ترک نماز تنبیه کنید و محل خواب آن‌ها را از یکدیگر جدا نمایید.»

لذا پدر باید نماز را به فرزندان خود تعلیم دهد و آن‌ها را تشویق و ترغیب نماید. از ده سالگی به بعد توجه بیشتری از خود نشان دهد. همان طورکه در کتب فقهی موجود است. خلاصه این که در طول مراحل رشد و نمو کودک، همواره پدر و مادر مواظب او باشند و به او توجه نمایند، البته این توجه باید همراه با مودت و مراعات حال کودک باشد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (رحم الله والداً اعان ولده علی بره) «خدا بر پدری رحم کند که در کار نیک فرزند خود، همکاری می‌نماید.» و این با مهربانی و عدم سخت‌گیری و تحمیل کارهای سخت امکان‌پذیر است.

---

[۱] اخرجه ابوداود(جامع الاصول) ج۵ ص ۱۸۷

اگر فرزند نافرمانی کرد، نباید پدر یا مادر او را نفرین کنند. زیرا پیامبرﷺ از این کار نهی نموده، فرمودند: (لا تدعوا علی اولادکم و لا علی انفسکم و لا علی اموالکم ...) «برخود، فرزندان و اموال خود نفرین و دعای بد نکنید.»

مهم‌ترین وظیفه‌ی پدر و مادر این است که فرزند خود را به تعظیم شعائر الله تعلیم دهند، اگر دراین امر موفق شوند، در دنیا و آخرت سعادتمند خواهند شد.

سلام کردن

سلام کردن یا زنده باد (تحیت[1]) گفتن، همان رو در رو شدن با کلمات نیک و مناسب است. تحیت و زنده باد گفتن در بین مسلمین با همان کلمه‌ی «سلام» صورت می‌گیرد. لذا می‌گویند: «السلام علیکم» یا «السلام علیکم ورحـمة الله» یا «السلام علیک».

این کلمه در محاوره، همان کلمه‌ای است که خدای متعال به حضرت آدمعليه السلام در اول خلقتش الهام نمود. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند[2]: «خدای متعال آدم را خلق کرد و به او فرمود: برو! بر این گروه (تعدادی از ملائکه) سلام کن و بشنو که چه می‌گویند. (جواب آن‌ها) تحیت و زنده باد گفتن تو و ذریه‌ی تو خواهد بود. حضرت آدمعليه السلام رفت و گفت: «السلام علیکم». در جواب شنید: «السلام علیک ورحـمة الله.» آن‌ها و ورحـمة الله را اضافه کردند. بعد پیامبرﷺ فرمودند: هرکس بر شکل حضرت آدمعليه السلام به بهشت می‌رود. (از آن زمان) همواره خلق کوتاه می‌شوند، تا امروز.»

معنای سلام، سلامت، امنیت و سکونت است. سلام از اسماء الهی است، زیرا خدای متعال سلامتی را عنایت می‌کند، و انسان با سلام کردن در خواست سلامتی می‌نماید، لذا خدای متعال به او سلامتی می‌بخشد، آرامش را به او عنایت کرده، اطمینان نفس را نصیب او می‌کند. وقتی شخص می‌گوید: السلام علیک، گویا می‌گوید اسم سلام خداوند بر تو باد، یا برای تو سلام و سلامتی را از درگاه الهی درخواست می‌کنم.»

حکم سلام[3]

سلام کردن سنت و جواب سلام را دادن، فرض است.

وقتی یک نفر بر گروهی سلام کرد، پاسخ دادن یک نفر از بین آن گروه، کافی است. البته پاسخ دادن همه یا اکثر آن‌ها افضل است.

---

[1] علامه قرطبی در تفسیر خود می‌نویسد: تحیت همان سلام است. اصل تحیت:دعا و زنده باد گفتن است و از مقوله‌ی (حیاک الله یا اطال الله حیاتک) « خداوند طول عمر به تو عنایت کند.» گرفته شده است.ج۵ص۲۹۷

[2] رواه البخاری و مسلم

[3] ردالمحتار ج۶ ص۴۱۳ و همچنین است در نزد امام شافعی: الاذکار ص۳۶۰.

اگر دو گروه با هم ملاقات نمودند،کافی است که یک نفر از این گروه سلام کند و یک نفر از گروه دیگر پاسخ بگوید. زیرا سلام‌کردن گروه، سنت کفایی و پاسخ آن هم فرض کفایی است، که با یک نفر این امر تحقق می‌یابد. البته سلام کردن و پاسخ دادن افراد بیشتر، مأنوس‌تر است و فضیلت بیشتری دارد.

افشا و انتشار سلام، سنت است و برآن ثواب مرتب می‌گردد، از جمله سبب‌های دوستی و محبت نیز به شمار می‌آید. درحدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لاتدخلون الجنه حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا[1] حتی تحابّوا أولا ادلکم علی شیءٍ اذا فعلتموه تحاببتم أفشوا السلام بینکم[2]) «تا وقتی ایمان نیاورده‌اید به بهشت وارد نمی‌شوید، مؤمن نمی‌شوید تا وقتی که با یکدیگر محبت نکنید، آیا شما را بر چیزی راهنمایی نکنم که با انجام آن در بین یکدیگر محبت کنید؟ سلام را در بین خود افشا و منتشر نمایید.»

کلام مألوف سلام این است که شخص برای فرد یا جمعی بگوید: (السلام علیکم و رحمةالله). جواب آن هم (و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته) (برای یک نفر یا برای گروه) است. بهتر است درجواب سلام « برکاته» اضافه شود،[3] تا امتثال امر الهی گردد که می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ﴾[4]

«وچون شما را به تحیتی (سلام گفتنی) بنوازند، پس با تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ دهید.»

در سلام کردن لازم است که:

شخص، صدای خود را آنقدر بلند کند که طرف مقابل بشنود و گر نه سلام کننده محسوب نمی‌شود. البته اگر طرف مقابل دورتر است یا خوب نمی‌شنود، فریاد نکشد، بلکه الفاظ سلام را بگوید و با دست خود اشاره کند تا طرف مقابل بفهمد.

---

[1] و لا تؤمنوا اصلش «لاتؤمنون» بوده است، نون به جهت تخفیف حذف شده، و لغت صحیحی است.

[2] رواه مسلم

[3] امام‌نووی(ره) در کتاب الاذکار خودمی‌نویسد: افضل آن است که با «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» شروع و در پاسخ «علیکم السلام و رحمة الله و برکاته»بگوید.یعنی عیناً همین الفاظ تکرار شود.در رد المحتار ج۶ص۴۱۶ نیز آمده: «بعد از ‹برکاته› لفظی را اضافه نمودن مستحب نیست.»پس همان که ما گفتیم، اولی تر است، زیرا برای پاسخ‌دهنده مجالی گذاشته شده که باعبارتی بهتر از عبارت سلام کننده پاسخ دهد. و این خود نوعی فضیلت به شمار می‌آید.

[4] نساء ۸۶

اگر شخصی به گروهی سلام می‌کند که عده‌ای از آن‌ها خواب و بقیه بیدارند، به اندازه ی شنیدن آن‌ها اکتفا کند و صدای خود را بلند ننماید. در حدیثی طولانی از حضرت مقدادﷺ روایت شده که (**كنّا نرفع لرسول الله ﷺ نصيبه من اللبن فيجيىء من الليل فيسلّم تسليماً لايوقظ النائم و يسمع اليقظان**) «ما حصه‌ی شیر پیامبرﷺ را برمی‌داشتیم، پس شبانه که می‌آمدند، سلام می‌کردند بطوری که خوابیده بیدار نمی‌شد و بیدارها می‌شنیدند.»

اگر شخصی با عبارتی غیر از الفاظ ذکر شده تحیت گفت مثلاً مرحبا، خوش آمدید، صبح بخیر و امثال این‌ها، ادب سلام را به جا آورده، اما سنت سلام به جا نیامده است. جوانان عزیزی که علاقه به گفتن چنین الفاظی دارند، اول «السلام علیکم» بگویند، بعد از آن می‌توانند، مرحبا، صبح بخیر یا عصر بخیر یا... بگویند.

اشاره با دست بدون به زبان آوردن کلمه‌ای مکروه است و اگر طرف مقابل خیلی دور است با دست اشاره نماید و با زبان هر چند آهسته، کلمات سلام را تکرار کند.

چه کسی سلام کند و بر چه کسی

وقتی فردی قصد دارد با شخصی در مورد مسئله‌ای صحبت کند، به خانه‌اش برود یا او را نگه دارد و از او بپرسد، سنت است که ابتدا سلام کند بعد آنچه می‌خواهد بگوید. در خبر است که (**السلام قبل الكلام**) «سلام قبل از گفت وگو است.» این مقوله هر چند حدیث ثابتی[1] نیست، اما قاعده‌ی صحیحی است.

وقتی دو نفر هم زمان، یکدیگر را ملاقات کردند یا هم زمان متوجه یکدیگر شدند، کدام یک باید سلام کند؟ این مطلب از پیامبرﷺ سؤال شد، فرمودند: (**اولاهما بالله تعالى الذي يبدأ بالسلام**[2]) «نزدیک ترین آن‌ها به خدا کسی است که سلام را شروع نماید.» ابو داود هم روایت کرده که «انّ اولى الناس بالله من بدأ بالسلام» «برترین آن‌ها نزد خدا کسی است که سلام را آغاز کند.» وقتی دو نفر یکدیگر را ملاقات می‌کنند و سلام می‌گویند و با هم راه می‌روند، سپس ماشین یا ازدحام جمعیت یا امثال آن در بین آن دو قرار می‌گیرد، مستحب است که با دیدن یکدیگر، همدیگر را سلام کنند، هر چند که این عمل تکرار شود.

---

[1] مشهور همان است که این مقوله حدیث است، ترمذی آنرا روایت کرده و گفته: حدیث منکر.

[2] رواه الترمذی

از جمله قواعد عمومی و مشهور در جامعه این حدیث رسول اکرمﷺ است که می‌فرمایند: (یسلّم الراکب علی الماشی و الماشی علی القاعد و القلیل علی الکثیر)[1] «سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته و عده‌ی کم بر عده‌ی زیاد سلام کنند.» در حدیث دیگری آمده (یسلم الصغیر علی الکبیر و الماشی علی القاعد و القلیل علی الکثیر)[2] «کوچک‌تر به بزرگ‌تر، پیاده به نشسته و تعداد کم به تعداد زیاد سلام کنند.» زیرا سلام به نشانه‌ی مودت، انس و احترام مشروع شده، لذا از نشانه‌های بلوغ ذهنی و اجتماعی است که تعداد کمتر بر تعداد زیادتر، کوچک‌تر بر بزرگ‌تر و سواره بر پیاده سلام کند. البته اگر عکس این اعمال اتفاق افتاد، کراهیت ندارد.

شخص باید سعی کند در سلام کردن بر دیگران سبقت بگیرد ولو اینکه گروهی از کودکان باشند. در حدیثی آمده که حضرت انسؓ از کنار گروهی از کودکان گذر نمود، بر آن‌ها سلام کرد و گفت: (کان رسول اللهﷺ یفعله)[3] «پیامبرﷺ این عمل را انجام می‌دادند.» در حدیث دیگری آمده که «أن النبیﷺ مر علی غلمان یلعبون فسلم علیهم»[4] «پیامبرﷺ از کنار پسر بچه‌هایی که بازی می‌کردند گذر نمود و بر آن‌ها سلام کرد.» این نشانه‌ی کمال لطف و مهربانی پیامبر خداﷺ است.

وقتی شخص به گروه کوچکی می‌رسد با گفتن یک سلام برتمام آن‌ها، سنت ادا می‌شود. سلام کردن دوباره‌ی بعضی از آن‌ها، رعایت ادب است.

اگر شخص بر جمع زیادی وارد شد که شنواندن سلام به همه امکان پذیر نیست، مثل مساجد و محافل عمومی، سنت با یک سلام در وقت وارد شدن و دیدن افراد انجام می‌شود. البته اگر سلام را تکرار کرد، اولی و بهتر است. این مطلب توضیح همان حدیثی است که «ان النبی ﷺ کان اذا سلّم، سلّم ثلاثاً[5]» «پیامبرﷺ وقتی سلام می‌کردند، سه مرتبه، آن را تکرار می‌نمودند.» لذا این عمل در مجامع و محافل عمومی، مستحب و به انس و مهربانی نزدیک‌تر است و مودت و الفت را بیشتر می‌نماید.

وقتی مسلمان به خانه‌ی خود وارد می‌شود ولو کسی در خانه نیست بهتر است که، خود را سلام کند و بگوید: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین.»

---

[1] رواه البخاری و مسلم
[2] رواه البخاری
[3] رواه البخاری و مسلم
[4] رواه ابوداود و الترمذی
[5] رواه البخاری

وقتی شخصی می‌خواهد از یک یا چند نفر جدا شود، سنت است که بر آن‌ها سلام کند. در حدیثی آمده (اذا انتهی احدکم الی المجلس فلیسلم، فاذا اراد ان یقوم فلیسلم، فلیست الاولی باحق من الآخرة) «وقتی یکی از شما به گروهی رسید، سلام کند. وقتی بلند شد (خواست برود) باز هم سلام کند. زیرا سلام اولی از دومی مستحق‌تر نیست.»

احکام متفرقه

زنان در سلام کردن زنان دیگر، همین احکام (که گذشت) را رعایت کنند.

مرد بر زنان محرم خود و آن‌ها بر او سلام کنند. نشستن و صحبت کردن با آن‌ها نیز بلا مانع است.

مرد، زن بیگانه را سلام نکند. زن هم از این کار برحذر باشد. مگر در حضور زنان دیگر یا در صورتی که پیرزن باشد. البته اگر زن نامحرم، رشته‌ی قرابتی با او دارد، مثلاً همسر برادر یا زن عمو یا زن دایی اوست، می‌تواند سلام کند.

بر افرادی که به کاری مشغولند و پاسخ دادنشان مشکل است[1] (مثلاً می‌خورند، می‌نوشند، خوابیده‌اند یا به کار دیگری کاملاً مشغولند)، سلام نکند. از جمله قواعد شرعی است که (المشغول لا یشغل) «کسی که به کاری مشغول است، (به کاردیگری) مشغول ساخته نشود.»

اجازه خواستن

اجازه گرفتن در کاری، همان اعلام اجازه و درخواست آسان‌گیری در آن امر است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾[2]

«در حقیقت کسانی‌که از تو اجازه می‌خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند.»

اجازه خواستن از جمله آداب اسلامی است که سرشت نیک و خردمندی شخص را نمودار می‌سازد. انسان از دوست یا همکارش در عاریت گرفتن یا استفاده از اشیا و اموال او اجازه می‌گیرد. حتی در مراتب عالی‌تر در بعضی از شؤون معنوی نیز اجازه می‌خواهد. لذا برای صحبت کردن، نشست و برخاست و یا جدا شدن، اجازه می‌گیرد.

---

[1] رد المحتار ج۶ ص۴۱۴

[2] نور ۶۲

اجازه گرفتن برای ورود به خانه

از بارزترین مکان‌های اجازه گرفتن، موقع وارد شدن به خانه است. مقصود از بحث اجازه در این کتاب نیز همین نوع اجازه است. خدای متعال در سوره‌ی نور می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٌ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ۞ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدًا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ﴾[۱]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود نشوید تا زمانی‌که اجازه بگیرید، بر اهل آن خانه سلام کنید، این (اجازه گرفتن) برایتان بهتر است، باشد که متذکر شوید ۞ پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد باز گردید! بازگردید، که آن برایتان بهتر و پاکیزه‌تر است. و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست.»

پس سه تا از آداب اساسی و مهم عبارتند از:

شخص بدون مطلع کردن و اجازه خواستن به خانه‌ی غیر از خود وارد نشود، خانه‌ی برادر، عمو، عمه، دوست یا دیگران که با او رشته‌ی قرابت و مودت دارند در این حکم برابر است. انسان گاهی به در خانه‌ی برادر یا دوستش می‌رود، در را باز می‌بینند یا کودکی در را باز می‌کند، در این حالت او حق ندارد سرزده وارد شود. بلکه باید همان کودک را واسطه نماید تا اهل خانه را با خبرکند، یا خودش به نحوی آن‌ها را از وجود خود مطلع نماید. پس اگر کسی آمد، سلام کند و اجازه‌ی ورود بخواهد.

در حدیثی صحابی بزرگوار کلده الحنبلی‌رضی الله عنه روایت می‌کند که، به خدمت رسول خداﷺ رفتم، داخل شدم ولی سلام نکردم. پیامبرﷺ فرمودند: (ارجع و قل السلام عليكم، أأدخل؟[۲])

«برگرد سلام کن و بپرس، اجازه هست تا داخل شوم؟»

پیامبرﷺ این عمل را به جهت تعلیم او و افرادی که در مجلس بودند، انجام دادند تا عادت به این حالت‌ها از ذهنشان بیرون رود.

---

[۱] نور ۲۸-۲۷

[۲] به روایت ترمذی

شخص موقع اجازه خواستن باید طوری پشت در بایستد که نظرش به داخل خانه نیفتد. وقتی در میزند، و سؤال می‌شود، کیستی؟ نام خود را درجواب بگوید. در حدیثی آمده که جابرﷺ می‌گوید: به خدمت پیامبرﷺ رفته در زدم. پیامبرﷺ فرمودند: «کیستی؟ عرض کردم: منم. فرمودند: منم! منم!. گویا از این جمله بدشان آمده بود[1].»

پس شخص با «منم منم» جواب ندهد. زیرا هر فردی می‌تواند «منم» بگوید. گاهی از تن صدا هم شخص شناخته نمی‌شود.

وقتی شخص اعلام حضور کرد ولی کسی را نیافت، هرچند در خانه باز باشد، تا زمانی که یکی از اهل خانه بیرون نیاید، نباید وارد شود.

﴿ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُواْ فَٱرْجِعُواْ هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ﴾ از این آیه می‌توان نتیجه گرفت:

صاحب خانه اگر خسته است یا آمادگی پذیرایی و مهمان داری را ندارد، می‌تواند از استقبال عذر خواهی کند. خدای متعال هم در این مورد به او اجازه داده است. بعضی از افراد با وجود آن که خسته و رنجورند از مهمان حیا می‌کنند و با کراهت طبع به او اجازه‌ی ورود می‌دهند. اما در همنشینی و اظهار بشاشت، مضطر شده به حرج می‌افتند. لذا مسلمان باید هوشیار باشد و در مورد عذر خواستن هیچ‌گونه ابایی نورزد و خود و مهمان خود را از این فشار و عذاب در امان بدارد.

مهمان نیز باید عذر برادر میزبان خود را قبول کند و بدون هیچ دلخوری یا اظهار تنگدلی برگردد.

مهمان وقتی عذر برادر میزبان خود را می‌پذیرد و جوانمردی و بزرگواری نشان می‌دهد، نشانه‌ی تقوای او است و خود و میزبان را راحت می‌کند. زیرا فردی که از پذیرایی عذر می‌خواهد قطعاً احساس تنگدلی و ناراحتی می‌نماید ولی وقتی ببیند که مهمان با جوانمردی و سعه‌ی صدر با این مسئله روبرو شد، اطمینان خاطر پیدا می‌کند و برای طرفین پرهیزگارانه‌تر است.

حکمت اجازه خواستن، آشکار و واضح است. زیرا خدای متعال خانه را برای هر شخص، محل سکونت و امنیت قرار داده که با آن اموال و وسایل خود را حفظ می‌کند و استراحت می‌نماید. با اجازه خواستن این حرمت رعایت می‌شود، لذا با وارد شدن ناگهانی از ملاقات کردن دیگران، غافلگیر نمی‌شود. زیرا (ممکن است) موهایش ژولیده، لباسش نامناسب یا حتی قسمتی از عورت وی برهنه باشد.

البته لزوم پوشش– همان طور که در موسوعه الاخلاق آمده- موارد زیادی دارد، از جمله: قسمت‌هایی از بدن، غذا (کم یا زیاد بودن و تواضع یا عدم آن)، لباس، وسایلی که صاحب خانه دوست ندارد ناگهان شخصی آن‌ها را بدون تزیین ببیند، همچنین لزوم مخفی ماندن حالت‌های

---

[1] رواه مسلم

شخصی خاص یا احساسات فردی، چرا که فرد ممکن است بر اثر اتفاقی بسیار خوشحال یا غمگین و ناراحت باشد یا دردی داشته باشد که دوست ندارد آن را جلو دیگران اظهار کند.

حال که این موارد در حکمت اجازه گرفتن، بیان شد، آیا لازم است که فرد از همسر یا دیگران برای ورود به خانه‌ی خود اجازه بگیرد؟!

هر چند شرعاً واجب نیست، اما مستحب و سنت است که فرد با در زدن، سلام کردن یا هر وسیله‌ای که آمدن فرد را نشان دهد، آن‌ها را از آمدن خود مطلع نماید، تا همسر یا فرزندان از وارد شدن ناگهانی او غافلگیر نشوند و از حضور ناگهانی او نترسند.

اجازه گرفتن در خانه

همان طورکه اجازه گرفتن برای رفتن به خانه لازم است، گاهی برای وارد شدن به هر اتاق منزل اجازه گرفتن ضروری است. خصوصاً اتاق مادر یا پدر و مادر. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُواْ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٍۚ مِّن قَبْلِ صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِۚ ثَلَـٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌۢ بَعْدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَـٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾[1]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان و کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند، در سه نوبت، پیش از نماز بامداد و هنگامی از نیمروزکه لباس‌هایتان را بیرون می‌آورید، و پس از نماز عشاء از شما اجازه بگیرند. این سه نوبت برایتان عورت است غیر از این (سه وقت) نه بر شما و نه بر آنان هیچ‌گناهی نیست زیرا آنان در خانه‌ها می‌گردند، و بر یکدیگر وارد می‌شوید. خداوند آیات خود را این گونه برای شما واضح می‌سازد و خدا دانای حکیم است.»

همچنین در جای دیگر می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَـٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُواْ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾[2]

«و چون کودکانتان به سن احتلام و بلوغ رسیدند باید از شما اجازه بگیرند، همان گونه که، افراد پیش از آنان، اجازه گرفتند، خدا آیاتش را برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است.»

---

[1] نور ۵۸

[2] نور ۵۹

در این آیات سه وقت برای اجازه گرفتن خادمان و فرزندان تعیین شده:
قبل از نماز بامداد.
وقت بیرون آوردن لباس برای استراحت و قیلوله‌ی بعد از ظهر.
بعد از خفتن وقتی که شخص برای استراحت به رختخواب می‌رود.

کاملا مشخص است که این اوقات خواب و استراحت است. انسان لباس‌ها را کم کرده، در را می‌بندد تا به تنهایی شب بگذراند و احساس راحتی و آرامش کند. لذا باید فرزندانی که به سن تشخیص رسیده‌اند، کوچکند یا بزرگ، در این مواقع برای وارد شدن اجازه بگیرند تا چشمشان به هر چیز غیر مستحبی نیفتد. البته اجازه گرفتن فقط برای همین وقت‌ها نیست بلکه در هر زمان و حالتی ممکن است که فرد کم لباس بوده قسمتی از عورتش برهنه باشد.[۱]

اجازه نگرفتن، گناه دارد و خیلی وقت‌ها شکاف‌های جبران ناپذیر و بی حرمتی را به بار می‌آورد، خصوصاً وقتی که فرد تنهاست، درها را بسته و به کارهای شخصی خود رسیدگی می‌کند که ناگهان در باز می‌شود و برادر یا خواهرش سر زده بدون اعلام و در زدن یا سرفه کردن یا صدای دیگری وارد خانه می‌شوند.

آداب استقبال و نشست و برخاست:

استقبال و پذیرایی آدابی دارد که بعضی از آن‌ها را بیان می‌کنیم تا احکامشان آشکار گردد.

مصافحه[۲]

مصافحه سنت پیامبر اکرمﷺ است که بنابرگفته‌ی (ردالمحتار) سنت متواتر می‌باشد و بعد از سلام کردن در هنگام هر ملاقاتی، مستحب است. در فضیلت این موضوع و تشویق بر آن، احادیث زیادی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است، از جمله پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**تصافحوا یذهب عنکم الغلّ، و تهادوا تحابوا وتذهب الشحناء**[۳]) «**مصافحه کنید تا غل و غش‌ها از میانتان دور شود. هدیه بدهید تا محبت‌ها زیاد شده، دشمنی‌ها برطرف گردند.**»

همچنین احادیث زیادی در فضیلت این مطلب وارد شده که انسان‌ها را به سبب مغفرت بودن آن بشارت می‌دهد[۴].

---

[۱] لازم است که فرد در هر مرتبه از ورود و خروج خود ولو به خانه‌ی خودش، دیگران را با خبر نموده، فرزندان را به این عمل عادت دهد.

[۲] ردالمحتار ج ۶ ص ۳۸۱ – شرح فتح القدیر ج ۸ ص ۱۲۰ – الاذکار نووی.

[۳] کذا اورده حافظ ابن المنذری فی الترغیب والترهیب و قال: رواه مالک مفصلاً و قد اسند من طرق فیها مقال ج ۳ ص ۴۳۴

[۴] ورد عدة من هذه الاحادیث فی الترغیب و غیره و اکثر هذه الاحادیث فیها مقال و لکن مجموعها یؤید بعضها بعضاً فی فضلها و الترغیب فیها.

بهتر است که شخص در موقع ملاقات به مصافحه اکتفا کند. خم شدن، مکروه و حتی گاهی حرام است، بوسیدن نیز کراهیت دارد. در حدیثی آمده که فردی عرض کرد: یا رسول الله ﷺ شخصی از ما، دوست یا برادرش را می‌بیند، آیا برای او خم شود؟ فرمودند: نه. عرض کرد: آیا او را در آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمودند: نه. عرض کرد آیا دستش را بگیرد و مصافحه کند؟ فرمودند: آری.[۱]»

رد المحتار می‌نویسد: « خم شدن برای سلطان و امثالش، کراهیت دارد و بوسیدن زمین در جلو علما و بزرگان حرام است و انجام دهنده و کسی که به آن راضی باشد، هر دو گنهکارند.[۲]»

بوسیدن به جهت تحیت و سلام: در هنگام تحیت گفتن (دیدار و زنده باد گفتن)، سلام‌کردن و مصافحه- همان طور که گفتیم- سنت است و بوسیدن کراهیت دارد. چه مرد، مردی را ببوسد یا زن، زنی دیگر را ببوسد.

بوسیدن و معانقه در مناسبت‌های خاص و حالات به وجود آمده مثل بازگشت از سفر یا بعد از زفاف یا صلح یا شفای مریض و امثال اینها که از حالات محبت‌آمیز و امور خاص به شمار می‌آیند اشکالی ندارد. لذا مکروه نیست، بلکه مستحب هم هست. در حدیثی ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: « زیدبن حارثه رضی الله عنه به مدینه آمد و پیامبر ﷺ در خانه‌ی من بودند. پس به خدمت ایشان آمد و در زد. پیامبر ﷺ به طرف او رفتند در حالی که لباس‌شان بر زمین کشیده می‌شد، او را در آغوش گرفتند و بوسیدند[۳].»

بوسیدن دست: بوسیدن دست شرعاً مطلوب نیست و به آن توصیه نشده است. احناف می‌گویند: بوسیدن دست فرد عالم و پرهیزگار اشکالی ندارد. اما دست غیر از او را بوسیدن جایز نیست مگر به قصد تکریم و احترام مثلاً شخص دست پدر، مادر یا استاد خود را ببوسد.

شوافع می‌گویند: وقتی مسلمانی خواست دست دیگری را به جهت صلاح یا زهد یا علم یا به عنوان هر امر دینی دیگری ببوسد، مستحب است. البته از روی غرض‌های دنیوی شدیداً مکروه می‌باشد.

واقعیت این است که بوسیدن دست پدر و مادر و امثال این‌ها- نیز بوسیدن دست عالم - خصوصاً در مناسبت‌هایی مثل اعیاد و غیره، از جمله مظاهر نیکی و احترام شمرده شده است. لذا در صورتی‌که ترک آن وحشت و اضطرابی در قلب پدر و مادر به وجود می‌آورد، ترک کردن آن مکروه است. اما این‌که بعضی با دیدن دیگران، دست خود را می‌بوسند یا دست دوستشان را می‌بوسند، قطعاً مکروه است و هیچ راه جوازی ندارد.

---

[۱] رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی: حدیث حسن. الاذکار ص۱۸۳.

[۲] رد المحتار ج۶ ص۳۸۳

[۳] رواه الترمذی و قال حدیث حسن / الاذکار ص۳۸۳.

این‌که بعضی از افراد، موقع الفاظ شهادت اذان دو انگشت ابهام یا ناخن آن انگشت‌ها را می‌بوسند و به چشمشان می‌کشند، اصل و اساسی ندارد[۱]. اما آیا این کار جایز است؟ قول ظاهر آن است که جایز نیست، زیرا درسنت (پاسخ دادن به الفاظ مؤذن و برای پیامبرﷺ مقام وسیله را از خدا خواستن) اضافه می‌گردد.

برخاستن برای شخص

این نوع برخاستن عادتی است که در بین مردم رواج یافته است و از جمله مظاهر احترام و اکرام در بین دوستان، در گردهمایی‌های رسمی یا در بین مردم به شمار می‌آید، لذا افراد برای دیگران برمی‌خیزند و سلام نموده، مصافحه می‌کنند و او را می‌نشانند و در کنارش می‌نشینند.

فقها این برخاستن را جایز می‌دانند و تشویق هم می‌کنند. رد المحتار[۱] به این مطلب اشاره کرده، امام نووی شافعی مذهب[۲] نیز این مطلب را آورده است. رد المحتار از ابن حبان نقل کرده که: «در زمان ما برخاستن مستحب است زیرا برنخاستن، به کینه و بغض و عداوت کشیده می‌شود، خصوصاً وقتی‌که برخاستن عادت مردم باشد.» اما این حدیث پیامبرﷺ که فرمودند: «من احب ان یتمثل له الرجال قیاماً، فلیتبوّأ مقعده من النار[۳]» «هرکس دوست دارد که افراد در خدمت او بایستند، پس باید در آتش جهنم فرود آید.» تهدیدی است برای کسانی‌که از روی تکبر و غرور نفسانی علاقه دارند دیگران را این‌گونه ببینند.

دعای خیر و برکت (تشمیت) برای عطسه کننده

پیامبر اکرمﷺ در حدیثی می‌فرمایند: **(انّ الله یحب العطاس و یکره التثاؤب، فاذا عطس احدکم فحمدالله، فحقّ علی کل من سمعه ان یشمته[۴]) «خداوند متعال عطسه زدن را دوست دارد و خمیازه کشیدن را بد می‌شمارد. پس وقتی یکی از شما عطسه کرد و «الحمدلله» گفت. بر شنونده لازم است که برایش دعای خیر کند.»** از این حدیث بر می‌آید که برای عطسه کننده «الحمدلله» گفتن سنت است، پس اگر حمد خدا را نگفت مستحق دعای خیر نمی‌شود.

در حدیث دیگری پیامبرﷺ فرمودند: **(اذا عطس احدکم فلیقل، الحمدلله و لیقل له اخوه یرحمک الله، فاذا قال له یرحمک الله فلیقل یهدیکم الله و یصلح بالکم)[۵] «وقتی یکی از شما عطسه می‌کند. «الحمد لله» بگوید. برادر مسلمانش در جواب، به او «یرحمک الله» (خدا بر تو رحم کند)**

---

[۱] کشف الخفاء ج۲ ص۲۲۸.

[۱] ردالمحتار ج۶ص۳۸۴

[۲] الاذکار ص۳۸۷

[۳] رواه ابوداود باسناد صحیح ترغیب ج۳ ص۴۳۱.

[۴] رواه البخاری و مسلم.

[۵] رواه البخاری

بگوید. عطسه کننده پاسخ دهد، (یهدیکم الله و یصلح بالکم) «خدا تو را هدایت کند و شأن و کار تو را به صلاح آورد.»

دعای خیر و برکت کردن (تشمیت) برای عطسه‌کننده، در نزد اکثر فقها من جمله احناف[۱]، فرض کفایی است.

دعای خیر و برکت کردن یک نفر از بین گروهی به جای همه کافی است. شافعی‌ها دعای خیر (تشمیت) کردن را برای عطسه کننده، سنت کفایی می‌دانند و قائل به فرضیت نیستند.

مستحب است که عطسه کننده سرش را پایین اندازد و صورت خود را بپوشاند و صدای خود را بلند نکند. زیرا با صدای بلند عطسه زدن نوعی حماقت است.[۲]

عطسه و خمیازه

عطسه غیر از خمیازه است. عطسه دلیل نشاط و سرزندگی است. اما خمیازه غالباً نشانه‌ی کسالت، ضعف و پُری (بیش از حد) معده است. در حدیثی است که پیامبرﷺ فرمودند: **(انّ الله یحب العطاس و یکره التثاؤب، فاذا عطس احدکم و حمدالله کان حقاًعلی کل مسلم سمعه ان یقول له یرحمک الله، و اما التثاؤب فانّما هو من الشیطان، فاذا تثاءب احدکم فلیردّه ماالستطاع، فانّ احدکم اذا تثائب ضحک منه الشیطان)** «خداوند عطسه را دوست دارد و خمیازه را بد می‌شمارد. لذا وقتی کسی عطسه کرد و حمد خدا را به جا آورد، بر مسلمانی که شنیده، لازم است که در پاسخ «یرحمک الله» بگوید. اما خمیازه از شیطان است. کسی که خمیازه‌اش می‌آید، به اندازه‌ی توانایی خود از آن جلوگیری کند، چرا که شیطان بر خمیازه کشنده می‌خندد.» برای مسلمان مستحسن و نیک است که از سبب‌های ضعف دوری کند و اگر او را در مجلسی چرت گرفت از آنجا بیرون رود تا در مقابل دیگران خمیازه نکشد.

پوشاندن دهان با دست و جلوگیری از باز بودن آن برای کسی که خمیازه‌اش می‌آید، مستحب است.

---

[۱] رد المحتار ج۶ص۴۱۴، الاذکار ص۳۸۹.

[۲] رد المحتار ج۶ ص ۴۱۵

فصل نهم

مسائل اجتماعی و دینی

قسم[1]

یمین در زبان عربی به معنای قوت است و به دست راست به جهت کثرت قوت آن، اطلاق می‌شود. در شریعت، عقدی است که با عزم قسم خورنده بر انجام یا ترک آن قوت گرفته است.[2]

قسم را در زبان عربی یمین گفته‌اند زیرا:

قسم خورنده با قسم بر اطمینان سخنان یا تأکید عزمش، قوت می‌بخشد.

موقع قسم خوردن به دست راست خود تمسک می‌جستند. لذا به جهت نزدیکی به آن، یمین نامیده شد. یمین (قسم) مشروع شد، زیرا مردم برای تأکید گفتار و اطمینان عقدهای خود به آن احتیاج داشتند.[3]

قسم در قرآن و سنت

قسم در قرآن هم ذکر شده است. از آن جمله خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ﴾[4]

«قسم به انجیر و زیتون و کوه سینا و این سرزمین پر امنیت که قطعاً انسان را در بهترین شکل آفریدیم»

﴿ وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ إِنَّ سَعۡيَكُمۡ لَشَتَّىٰ ﴾[5]

---

[1] رد المحتار ج۳ ص۷۰۲ – شرح فتح القدیر ج۴ ص۳ – بدائع الصنائع ج۳ ص۲ – المبسوط ج۸ ص۱۲۶- مغنی المحتاج ج۴ ص۳۲۰

[2] مغنی المحتاج می‌نویسد: قسم، تحقیق امر غیر ثابتی در گذشته یا آینده، از روی نفی یا اثبات، امکان یا امتناع، صدق یا کذب به همراه علم به حالت آن یا جهل نسبت به آن می‌باشد.کاملاً مشخص است که این تعریف شامل تمامی انواع قسم می شود. حال آنکه فتح القدیر تعریف را بر یمین منعقده که قسم بر آینده است، خاص نموده و همین مطلب عادتاً مورد بحث قرار می‌گیرد.

[3] در شرح الفتح آمده: سبب نهایی قسم، گاهی ایقاع قسم، گاهی ایقاع صدق در نفس سامع و گاهی حمل خود یا غیر خود بر انجام یا ترک امری است.

[4] التین ۴-۱

[5] لیل ۴-۱

«قسم به شب چون فرو پوشاند و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند و سوگند به آن که نر و ماده را آفرید که همانا کوشش شما پراکنده است.»

این گونه قسم‌ها مکرر در قرآن وجود دارد.

البته خداوند، پیامبرﷺ را متوجه می‌سازد که برای مشرکین بر خبرهایی که به آن‌ها می‌دهد، قسم بخورد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴾[1]

«کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو آری، قسم به پروردگار من که البته برانگیخته می‌شوید، سپس به آنچه کرده‌اید. آگاه کرده می‌شوید و این بر خداوند آسان است.»

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَأۡتِينَا ٱلسَّاعَةُۖ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأۡتِيَنَّكُمۡ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾[2]

«کافران گفتند: قیامت برای ما فرا نمی‌رسد. بگو: نه! چنان نیست. سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد، هم او که دانای غیب است و هم وزن ذره‌ای نه درآسمان‌ها و نه درزمین ازاو پوشیده نیست.»

پیامبراکرمﷺ هم سوگند خوردند، در حدیثی آمده که ایشان فرمودند: **(إنـی والله –ان شـاء الله– لا احلف علی یمین فأری غیرها خیراً منها الا اتیت الذی هو خیر و تحللتها) «من به خدا قسم (ان شاء الله) اگر قسمی بخورم و غیر آن را بهتر ببینم، به بهتر عمل می‌کنم و کفاره‌ی قسم خود را می‌پردازم.»**

الفاظ قسم

فقط قسم به خدا جایز است. یعنی به اسمی از اسماء او تعالی یا صفتی از صفاتش. زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(انّ الله ینهاکم ان تحلفوا بآبائکم فمن کان حالفاً فلیحلف بالله او لیصمت[3]) «خدا شما را از قسم خوردن به پدرانتان نهی می‌کند، پس یا به خدا قسم بخورید یا سکوت کنید.»** لذا قسم به کعبه، نماز، روزه و دیگر عبادات، قسم نیست.

البته قسم به قرآن، صحیح است، زیرا همان طورکه علامه کمال و ابن عابدین[4] گفته‌اند، در بین مردم متعارف شده است لذا از جمله‌ی الفاظ قسم محسوب می‌شود. اما قسم خوردن به

---

[1] تغابن ۷

[2] سبأ ۳

[3] متفق علیه

[4] شرح فتح القدیر ج۴ ص۹–۱۰ – رد المحتار:ج۳ص۷۱۲

فلان یا سر فلان ولو آن شخص، عالم یا فردی صالح یا دوست باشد، قسم به حساب نمی‌آید. البته استفاده از این گونه کلمات به قصد تعظیم، فرد را به گناه خواهد کشاند.

اما قسم به سر فلانی یا چشم یا سبیل فلانی بنابر احترام یا شوخی، قسم محسوب نشده، گناهی هم ندارد.[۱]

قسم وقتی معتبر است که:

فرد بگوید (أقسم یا أحلف) «سوگند یاد می‌کنم» هرچند نام خدا ذکر نشود.

بگوید أشهد یا أشهد بالله یا به عهد و پیمان الهی قسم بخورد.

گفتن عباراتی مانند؛ اگر فلان کار را انجام دهم نصرانی یا مجوسی یا کافر یا بری از خدا باشم یا امثال این‌ها که اتصاف به آن‌ها کفر است این‌ها هم قسم محسوب می شوند.[۲]

اما گفتاری که از آن کفر لازم نشود مثلاً، او زناکار یا شراب خوار یا دزد است، قسم نیست. همچنین این گفتار: غضب خدا بر او باد، یا لعنت خدا بر او باد یا اگر این کار را کرد، فلان و فلان، این‌ها دعا برضد اوست و قسم نیست.[۳]

اگر شخصی بگوید برمن نذر باد یا نذر برای خدا اگر فلان کار را انجام دهم و شئ را ذکر نکند، قسم محسوب می‌شود. و با انجام دادن و حانث شدن، کفاره‌ی قسم[۴] لازم می‌گردد، زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (من نذر نذراً و لم یسم فعلیه کفارة یمین)[5] «کسی که نذر کرد و نام نبرد، بر او کفاره‌ی قسم لازم می شود.»

اگر کسی شئ مباحی را برخود حرام نمود مثلاً خوردن میوه یا نوشیدن شربتی را، با این کار آن شئ، حرام نمی‌شود. و وقتی آن را مباح نمود (استفاده کرد) باید کفاره‌ی قسم را بپردازد.

انواع قسم

قسم‌ها چهار نوعند:

قسم صادق: یعنی فردی در حال حاضر یا درگذشته قسم بخورد و راست بگوید یعنی همان گونه که قسم می‌خورد آن کار نیز تحقق یابد.

قسم غموس: یعنی فرد عمداً بر کاری در حال حاضر یا در گذشته به دروغ قسم بخورد. به علت اینکه این فرد ابتدا در گناه و در نهایت در جهنم غوطه‌ور می‌شود، آن را غموس (غوطه ورشدن) می‌نامند.

---

[۱] رد المحتار ج۳ ص ۷۰۵ و منه قولهم به(جان) پدرت یا به عمر تو قسم.

[۲] بدائع الصنائع ج۳ ص۸.

[۳] هدایه ج۲ ص ۳۱۹ – بدائع الصنائع ج۳ ص۹.

[۴] واگر شئ نذر شده را نام برد، نذر است و احکام نذر برآن مرتب می‌شود.

[۵] اللباب ج۴ ص۷.

قسم منعقده: آن است که فرد بر انجام یا ترک کاری در آینده قسم بخورد.

قسم لغو: قسم‌هایی که بر زبان‌ها جاری است بدون این که هدف از گفتن آن‌ها، قسم باشد.

قسم لغو[1]: قسمی است که بر سر زبان‌ها افتاده ولی مراد از آن قسم نیست، مثل این‌که گفته می‌شود نه به خدا، بله به خدا، به خدا قسم. همچنین است اگر شخصی بر امر حاضر یا گذشته قسم بخورد به گمان این‌که در گفته‌اش صادق است، اما حقیقت امر خلاف آن باشد. قسم لغو از نظر احناف در امور حال یا گذشته است، اما قسم برآینده، منعقده می‌باشد ولو این‌که گوینده قصد قسم خوردن را نداشته باشد، زیرا الفاظ آینده الفاظ انعقاد است و شوخی در قسم و نذر راه ندارد.

شوافع می‌گویند: قسم لغو، حتی اگر بر امر آینده‌ای باشد، باز هم منعقد نمی‌گردد، زیرا فرد قصد و اراده‌ی قسم را نداشته است.[2]

قسم غموس: (یا قسم فاجره) همان موردی است که فرد عمداً به دروغ قسم می‌خورد. مثلاً، مطمئن است که کاری را انجام نداده، قسم می‌خورد که آن را انجام داده است، یا قسم می‌خورد که فلان کار این‌طور بود، حال آن که می‌داند که دروغ می‌گوید.

این نوع قسم، فرد را به گناه بزرگی دچار می‌نماید و بر او توبه و استغفار لازم می‌شود.

قبیح‌ترین قسم غموس آن است که فرد با قسم خود، طلب دیگری را انکار کند یا حقی را پایمال و ضایع نماید، یا با کسی در ضایع کردن حق دیگران همکاری کند.

در این نوع قسم علاوه بر توبه و استغفار، رد حقوق به صاحبان آن‌ها نیز لازم است، یا در این راه، سعی و تلاش نمودن ضروری است. در حدیثی آمده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (**من حلف علی یمین هو فیها فاجرٌ لیقطع بها مال امرء مسلم حرّم الله علیه الجنة و ادخله النار.**) «**کسی که قسمی بخورد و درآن قسم فاجر و ستمکار باشد تا با آن قسم مال مسلمانی را ضایع کند و از او بگیرد. خداوند بهشت را بر او حرام می‌کند و او را به آتش می‌اندازد.**» در صحیحین آمده (**لقی الله و هو علیه غضبان**) «**چنین شخصی در حالی خدا را ملاقات می‌کند که خداوند بر او غضبناک است.**»

شوافع می‌گویند: علاوه بر این‌ها بر چنین شخصی کفاره‌ی قسم نیز واجب است.

احکام قسم

قسم می‌تواند، واجب، مندوب، مکروه، حرام و مباح باشد.

---

[1] شرح فتح القدیر ج۴ ص ۵ – رد المحتار ج۳ ص۷۰۷، علامه کاسانی می‌نویسد: قسم لغودرآینده وجودندارد، بلکه قسمی خوردن برآینده، منعقده است که با حانث شدن، کفاره لازم می‌شود.چه قصد قسم باشد یا نباشد.بدائع الصنائع ج۳ ص۳.

[2] مغنی المحتاج ج۴ ص۳۲۴.

قسم واجب: برای اثبات حق یا رفع ظلم یا اظهار برائت و پاکی یا رفع شبهه از خود یا دیگری قسم خوردن واجب است. پسندیده نیست که مسلمان به بهانه‌ی این‌که بر امور دنیوی مثل حق یا مال دنیا قسم نمی‌خورد، از حق خود بگذرد و قسم نخورد. زیرا حقوق دیگران برهدر شده، عدل اجرا نمی‌شود.

موید این موضوع، روایتی است از حضرت عمرﷺ در دوران خلافت ایشان که با حضرت ابی بن کعبﷺ در مورد درخت خرمایی مخاصمه داشتند. أبی نزد قاضی (زیدبن ثابتﷺ) شکایت کرد. زید گفت: بر او بخشش یا امیرالمؤمنین. عمرﷺ گفت: چرا امیرالمؤمنین ببخشد؟ اگر آن را حق من می‌دانی با قسم خود مالک می‌شوم و گر نه رهایش می‌کنم. به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، این درخت خرما از آن من است و أبی هیچ حقی در آن ندارد. (با قسم خوردن حضرت عمر) به مالکیت ایشان حکم گردید. اما وقتی بیرون آمدند، عمرﷺ درخت را به أبی بخشید. از او سؤال شد، چرا قبل از قسم خوردن این کار را نکردی؟ فرمود: از آن ترسیدم که اگر من قسم نخورم، مردم این کار را رویه‌ی خود سازند و برای مال دنیا قسم نخورند.

پس اگر شخص دوست دارد چشم پوشی کند، یا نمی‌خواهد قسم بخورد باید قبل از این که قاضی او را قسم دهد، از ادعای خود چشم بپوشد. البته این حکم در مورد حقوق شخصی است، و درباره‌ی حقوق دیگران قسم خوردن، واجب است. استنکاف (ممانعت) از قسم در این باره، هرچند برای حقی کم قیمت و بی‌مقدار باشد، حرام است.

قسم مندوب یا مستحب است: وقتی برای تحقق امر مستحبی باشد. مثلاً صلح بین دو متخاصم و اطمینان دادن به شک کنندگان و امثال این‌ها که در شرع مستحسن است.

قسم خوردن مباح است: اگر برای امر مباحی باشد. البته باید توجه داشت که در این باره نباید زیاده روی کرد و جز در حالت‌های لزوم، نباید متکی به آن شد.

قسم مکروه است: وقتی برای امری مکروه باشد که مخالف سنت است. مثلاً قسم بخورد که سلام کسی را پاسخ نمی‌دهد یا با ضعفا همکاری نمی‌کند یا نظافت را رعایت نمی‌کند.

قسم خوردن در امور خرید و فروش ولو این‌که حقیقت داشته باشد، مکروه است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (الحلف منفقة للسلعة ممحقة للبركة[1]) «**قسم فایده‌ی کالا را افزایش می‌دهد اما رونق و برکت معامله را از بین می‌برد.**»

زیاد قسم خوردن ولو برای امور مباح، مکروه است. برای این که انسان عادت نکند که بر هر تر و خشکی قسم بخورد، خود را بیازارد و دیگران را آشفته نماید.

---

[1] رواه البخاری و مسلم

قسم حرام: آن است که بر امر حرامی مثل ترک فرایض یا انجام معصیت، قسم یاد شود. همچنین دانسته به دروغ قسم خوردن نیزحرام است (غموس).

قسم منعقده: یعنی این که فرد بر انجام یا ترک کاری برای خود یا دیگری در حال یا آینده قسم می‌خورد. مثلاً می‌گوید: به خدا قسم مسافرت خواهم کرد یا به خدا باید بنشینید. قسم منعقده فقط در زمان‌های حال و آینده صورت می‌گیرد.

این قسم برای تحقق باید به صفات زیر متصف باشد[1]:

از صیغه‌های مشروع قسم باشدکه با آن‌ها قسم منعقد می‌شود.

کسی که قسم می‌خورد، عاقل و بالغ باشد. زیرا بر غیر عاقل و غیر بالغ وجوبی، نیست.

قسم بر امر محال عقلی و عرفی واقع نشده باشد: مثلاًبه خریدن خانه‌ی فلانی قسم بخورد در صورتی که فلانی خانه‌ای ندارد. یا به خوردن همه‌ی نان‌ها قسم بخورد و در خانه نانی نباشد.[2]

در قسم، استثنا نکرده باشد یا آن را به مشیت، اراده و خواست الهی معلق ننماید. زیرا در مقابل مشیت و اراده‌ی الهی، اراده‌ی فرد، لغو و بی‌اساس است.

استثنای در قسم

استثنا در قسم به آینده، مانع از انعقاد قسم می‌شود. پس اگر قسم خورد که فردا ان‌شاء الله مسافرت می‌کند، این تأکید عزم اوست و اعتباری در قسم منعقده ندارد. زیرا وقتی کاری به مشیت الهی واگذار شد، خواست شخصی او از بین می‌رود و با ترک آن حانث نمی‌شود (قسمش نمی‌شکند).

در حدیثی آمده که پیامبرﷺ فرمودند: **(من حلف فقال: ان شاء الله.لم یحنث)**[3] **«کسی که در قسم خود از (ان شاء الله) استفاده کند، حانث نمی‌شود.»** یعنی با مخالفت قسم خود، قسمش نمی‌شکند.

استثنایی که مانع از انعقاد قسم می‌شود، آن است که متصل به قسم باشد. البته انفصال و جدایی کمی که از طبیعت کلام حاصل می‌شود مثلاً مکث کوتاه یا سکوت برای نفس‌کشیدن یا آب دهان را بلعیدن و امثال این‌ها، مانع نیست.

---

[1] در این مطلب اختلافات و اقوالی وجود دارد، به بدائع الصنائع ج۳ ص۱۱ رجوع شود.

[2] ردالمحتار: برای انعقاد قسم باید کاری که بر آن قسم واقع شده، ممکن و نیک باشد.ج۳ ص۷۰۴. علاوه بر این در رد المحتار شرایط قسم، اسلام، تکلیف و وجود امکان انجام قسم بیان شده است.

[3] اخرجه ابوداود والنسائی والترمذی بالفاظ‌متقاربة.به بلوغ المرام ۱۰۳۴جامع الاصول‌ج۱۱ص۶۶۳مراجعه شود.

اما اگر شخص قسم خورد، بعداً در سکوت خود فکر کرد که بر او سخت خواهد گذشت، آن وقت «ان‌شاء الله» گفت، استثنای او درست نیست و قسمش منعقده می‌باشد. ولی اگر برای دیگری قسم خورد، بعد در پنهانی ان‌شاءالله گفت، اگر کار بزرگ و مهمی باشد یا امری که به حقی از حقوق تعلق دارد، این عمل نوعی خدعه و نیرنگ است، قسمش منعقده است و برای این فریب و نیرنگ نیز مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾[1]

«خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند و لیکن شما را به خاطر آنچه دل‌هایتان قصد کرده است، مؤاخذه می‌کند و خداوند آمرزنده‌ی بردبار است.»

همان طورکه استثنا کردن انجام یا ترک امری منسوب به مشیت الهی است، با مقید نمودن به رغبت خاص فرد نیز استثنا انجام می‌شود، مثلاً اگر بگوید: وقتی قصد داشتم، یا وقتی رأیم را تغییر نداده‌ام، یا وقتی برایم درآن ضرری نداشت.

جدیت و شوخی در قسم

در مورد قسم، جدی بودن، شوخی‌کردن، خطا نمودن و اجبار یک حکم دارد.

اگر شخصی به شوخی برخود یا دیگری قسم خورد، قسمش منعقد می‌گردد. همچنین اگر کسی که بر او مسلط است، او را مجبور نمود که بر خلاف نظر خود قسم بخورد، زیرا قسم خوردن به نام خدا، حرمتی دارد که به جهت حفاظت حرمت نام الهی، به محض قسم خوردن، قسم منعقده می‌گردد.

شوافع و حنابله می‌گویند: قسم شخص مجبور (مکره) و مخطی، منعقد نمی‌گردد و اگر قسم را به اجبار یا اشتباه یا فراموشی شکست، کفاره‌ای بر او نیست.[2]

نیت در قسم

اگر کسی بر علیه خود قسمی خورد، قسمش بر نیت او واقع می‌گردد. لذا اگر قسم خورد که مسافرت نکند و مثلاً نیتش مسافرت به دمشق بود با مسافرت به شهر حمص حانث نمی‌شود (قسمش نمی‌شکند.) یا اگر قسم خورد که گوشت نمی‌خورد و مقصودش گوشت مرغ بود، با خوردن گوشت بزغاله و شتر حانث نمی‌شود.

آیا قسم به نیت قسم خورنده است یا به نیت قسم دهنده؟

---

[1] بقره ۲۲۵

[2] فقه الاسلامی ج۳ ص ۳۶۷

اگر فردی برای دیگری با الفاظی که احتمال چند وجه را دارد قسم خورد، آیا نیت حالف (قسم خورنده) معتبر است یا نیت مستحلف (قسم دهنده)؟ پاسخ چند حالت دارد:

اگر شخص برای همسر، یا فرزند یا یکی از اقوام بر امری‌که به حقوق مربوط نیست و به کسی ضرر نمی‌رساند، قسم‌خورد، اعتبار نیت قسم خورنده امکان پذیراست. لذا اگر همسرش اصرار نمود که جاروبرقی بخرد، او هم قسم یاد کرد که جارویی بخرد ولی لفظ برقی را به زبان نیاورد و مرادش جارویی معمولی بود و آن را خرید، با این قسم حانث نمی‌شود. یا اگر دوستش اصرار نمود که امروز به دیدنش برود، او هم قسم خورد که به دیدنش خواهد رفت ولی وقت را تعیین نکرد و نیتش در اوقات بیکاری بود با امروز نرفتن به دیدن او، حانث نمی‌شود.

اگر شخص برای دیگری بر هر امری قسم خورد، که آن را انجام دهد یا ترک کند، حتماً باید قسم با الفاظ واضحی باشد که مطابق با مراد خواهان و درخواست کننده‌ی قسم باشد. گفتار بر آن دلالت می‌کند و گوینده‌ی قسم نمی‌تواند قسم خود را پیچ و تاب دهد. در همین باره حدیث رسول اکرمﷺ وارد شده که فرمودند: (الیمین علی نیت المستحلف)[1] «قسم بر نیت خواهان قسم است.» همچنین فرمودند: (یمینک علی ما صدقک به صاحبک)[2] «قسم تو برآن است که خواهان قسم تو، تو را تصدیق کند.»

وجوب رعایت یا مخالفت با مضمون قسم:

اصل در قسم انجام و رعایت مضمون قسم است. علاوه بر این، مضمون قسم فقط باید بر طاعت یا امر خیری باشد. گاهی زیاده‌روی می‌شود و بر هر کار بی‌اهمیتی قسم یاد می‌گردد. پس اگر مضمون قسم براموور خیر یا عبادات بود، باید انجام شود. اما اگر برگناه یا نافرمانی الهی قسم یادشده بود، حتماً باید با مضمون آن مخالفت کرد و برخلافش عمل نمود. زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (من حلف ان یطیع الله فلیطعه...)[3] «هرکس بر این قسم خورد که خدای خود را اطاعت نماید باید که اطاعت خدای خود را به جا آورد...»

ولی اگر کسی بر امری عادی و مباح قسم یاد کرد، بهتر آن است که به مضمون قسم عمل کند، تا از این فرموده‌ی الهی اطاعت شود که می‌فرماید:

﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾[4]

«از قسم‌هایتان حفاظت و حراست کنید.»

---

[1] رواه مسلم

[2] رواه الترمذی و ابوداود

[3] رواه البخاری عن عائشهؓ

و اگر شخص بر امری قسم یاد کرد که گمان می‌کند، کار خوبی است، بعداً غیر از آن را افضل و بهتر دید، از قسم خود کفاره بدهد (و به بهتر عمل کند).

در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمودند: (من حلف علی یمین فاری غیرها خیراً منها، فلیأت الذی هو خیر و لیکفر عن یمینه)[1] «هرکس قسم یاد کرد و بعداً غیر از آن را بهتر دید، به بهتر عمل کند و از قسم خود کفاره بدهد.» زیرا او به گمان خود بر قول افضل قسم یادکرده، لذا وقتی غیر آن افضل به نظرش آمد، به طرف آن تمایل می‌کند.

کسی که قسم خود را شکست (یعنی خلاف آن را انجام داد) باید کفاره بدهد. این حکم در قسم برطاعت یا معصیت یا امری مستحب یا مکروه فرقی ندارد.

کسی که قسم یاد می‌کند تا همسر یا فرزندانش را اذیت و تأدیب کند، نباید به بهانه‌ی این که قسم خود را نمی‌شکند، از خود تشدد بخرج دهد. در حدیثی نبی کریمﷺ فرمودند: (لأن یلج احدکم فی یمینه فی اهله آثم -- ای اکبر اثماً – عندالله من ان یعطی کفّارته التی فرض الله علیه)[2] «گناه این که شخصی بنابر قسم خود با خانواده لجاجت کند، بیشتر است از این که کفاره‌ی قسم را که خداوند مشخص کرده است بپردازد.»

قسم خوردن برای غیر

قسم خوردن برای غیر مثل قسم خوردن برای خود فرد است. لذا اگر شخص قسم یاد کرد که دوستش فلان کار را انجام می‌دهد و انجام نداد، فردی که قسم خورده، حانث می‌شود (قسمش می‌شکند) و باید کفاره‌ی قسم را بپردازد. مستحب است که انسان مسلمان بر قسم برادر مسلمان خود عمل کند تا زمانی که در آن، گناه یا حرجی نباشد. درحدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (من حق المسلم علی اخیه... و ان اقسم علیه ابرّه) «از حقوق مسلمان بر برادرش این است که... اگر (برادرمسلمان) بر (انجام یا ترک فعل) او قسم خورد، به سوگندش عمل کند.» (یعنی کاری نکند که برادر مسلمانش در این قسم خود حانث شود.)

قسم دادن دیگران: اگر مسلمانی را قسم دادند، و او قسم خورد، بر گوینده، قسم لازم می‌شود، هر چند که مجبور باشد یا سهو نموده باشد. اگر به دیگری گفت، بگو: «به خدا قسم خواهم رفت» و در جواب به اوگفت: خواهم رفت و قسم نخورد، نیت شخص معتبر است. یعنی با نیت پذیرفتن قسم، قسم به شمار می‌آید و با قصد وعده و به همراه او رفتن، قسمی منعقد نمی‌شود.[3] زیرا قصد قسم را نداشته و الفاظ آن را هم به زبان نیاورده است.

---

[1] رواه مسلم

[2] متفق علیه

[3] شرح فتح القدیر ج۴ ص۱۷

تکرار و تعدد قسم[1]

اگر شخصی قبل از بیان مقسم علیه (امری که بر آن قسم یاد می‌شود) قسم را تکرار نمود، مثلاً گفت، به خدا، به خدا، به خدا خواهم رفت. همه یک قسم به شمار می‌روند، زیرا تکرار لفظ جلاله (نام خداوند متعال) برای تأکید قسم است. مگر این که نیت قسم‌های متعددی را داشته باشد- که این نادر است - در این صورت چند قسم (تعدادی که در نیت داشت) واقع می‌شود. و نیز اگر گفت: به خدای عظیم رحمان رحیم قسم. و در همین حکم است آنچه عوام می‌گویند: «به خدای عظیم رحمان که برعرش قرار گرفته قسم»، این‌ها همه یک قسم هستند.

اگر شخص قسم‌ها را با حرف عطف جمع نمود، مثلاً «به خدا و به خدا و به خدا باز هم به خدا قسم که این کار را قطعاً خواهم کرد» چند قسم محسوب می‌شود. همچنین اگر قسم و مقسم علیه (قسم خورده شده به آن) را چند بار تکرار کند مثلاً بگوید: «به خدا قسم نمی‌روم، به خدا قسم نمی‌روم، به خدا قسم نمی‌روم به تعداد تکرارهای قسم (یعنی در این مثال، سه قسم) به حساب می‌آید و در صورت شکستن قسم، سه کفاره باید پرداخت کند.

اگر شخصی قسم بر یک موضوع را چند بار در یک یا چند مجلس تکرار نمود، سپس در بین دوستانش نیز قسم خورد، در این صورت نیت شخص معتبر است، یعنی اگر قصد تکرار داشت برایش چند قسم حساب می‌شود و اگر فقط قصد اعاده یا به یاد آوردن همان قسم اول بود، برایش یک قسم حساب می‌گردد.

یک قاعده

در تعداد قسم‌ها به هر لفظ و حالتی که باشد، نیت و قصد قسم خورنده معتبر است. لذا با قصد تعدد قسم، چندین قسم واقع می‌شود، و با قصد تکرار یا یادآوری یا تأکید بر عزم فردی بدون قصد تعداد آن‌ها، یک قسم به حساب می‌آید.

تعدد محلوف علیه

اگر شخصی بر انجام یا ترک چند کار یک بار قسم خورد، برای انجام سوگند خود باید تمام مواردی را که بر انجامشان قسم خورده انجام دهد و همه‌ی اموری را که بر ترکشان قسم خورده ترک نماید.

لذا اگر شخصی قسم خورد که امروز نخورد و نیاشامد و نخوابد، لازم است که به تمامی این‌ها عمل کند. پس اگر یکی از این موارد را انجام داد قسمش شکسته (حانث شده) و باید کفاره بدهد. البته انجام بقیه‌ی این امور بر قسمش تأثیری ندارد و همان یک کفاره کافی است. همچنین اگر بر انجام چند امر قسم خورد، باید تمام آن‌ها را انجام دهد و با ترک یکی از آن‌ها حانث شده و فقط یک کفاره بر او لازم می‌شود، زیرا یک قسم خورده است.

---

[1] بدائع الصنائع ج ۳ ص۹ – ردالمحتار ج ۳ص۷۱۴

مقید کردن قسم به شرط

اگر شخصی قسم خود را به شرطی مقید نمود، مثلاً سوگند خورد: وقتی خانه‌ی دوستم را یاد گرفتم به دیدنش می‌روم. تا وقتی آدرس خانه‌ی دوست خود را یاد نگیرد، انجام سوگند بر او لازم نمی‌شود.

اگر قسم را بر چند شرط متفاوت مقید نمود، مثلاً گفت: «وقتی همسرم شفا یافت و پسرم از سفر برگشت و همسایه کوچ کرد، سوگند به خدا که صدقه می‌دهم» در این صورت تا وقتی تمام شرط‌ها تحقق نیابند بر او انجام سوگند لازم نیست، ولی به محض تحقق شروط، انجام و رعایت قسم لازم است و (و در این مورد) باید صدقه بدهد.

قسم مطلق و موقت و فوری

قسم مطلق: یعنی قسم خوردن بر امری بدون مقید نمودن به زمان، مثلاً شخصی بر خرید و فروش فلان شئ قسم می‌خورد، پس در هر زمانی که بخرد یا بفروشد، قسمش را انجام داده است. وقتی شخص بر ترک کاری قسم می‌خورد، نیز حکمش همین است. لذا هر وقت آن را انجام دهد، قسمش شکسته و حانث می‌شود.

قسم موقت: آن است که شخص قسم خود را به یک زمان مقید کند، هر وقتی که باشد. مثلاً قسم می‌خورد که امروز بخورد یا این هفته مسافرت کند یا این ماه کار کند یا امسال با فلانی صحبت نکند. اگر در همان وقت معین شده، مضمون قسمش را رعایت کرد، قسمش را انجام داده، ولی اگر دراین میان با محتوای قسم مخالفت نمود، حانث می‌شود. (سوگندش می‌شکند)

گاهی قسم در لفظ، مطلق است اما در معنای خود مقید به وقت است. که همان قسم آنی و یمین فور نامیده می‌شود.

اگر فردی سوگند خورد که قرض خود را هفته‌ی آینده بپردازد یا فردا به دیدن مادرش برود، و همین هفته قرض را پرداخت یا همین امروز به دیدن مادر رفت، قسمش انجام گرفته است. زیرا قصد قسم او این بوده که پرداخت قرض یا دیدن مادر را از این وقت به تأخیر نیندازد. لذا با تعجیل در این امر، مضمون قسمش رعایت شده است.

قسم مطلق و موقت و فوری: قسمی است که لفظاً از وقت مستثنی است اما با زمانی که در معنا مناسب آن است موقت می‌باشد. لذا اگر مهمان به طرف در خانه آمده و می‌خواهد برود اما شما قسم خورده‌اید که بیرون نمی‌رود، مفهوم قسم شما این است که الان بیرون نرود. اما اگر برگشت و بعد از دقایقی بیرون رفت ضرری به قسم شما ندارد.

اگر غذا حاضر شده و شما قسم می‌خورید که مهمان از آن بخورد، و او نشسته ابتدا از خوردن امتناع می‌کند و بعد از ساعتی غذا می‌خورد، قسم شما انجام گرفته است. ولی اگر

بیرون رفت و بعد آمد که بخورد شما حانث شده‌اید و باید کفاره بپردازید زیرا معنای قسم شما این است که هم اکنون بخورد و با انجام نشدن این امر سوگند شما می‌شکند.

چنین حالتی، در مشخص نمودن وقت قسم مطلق اثر دارد. به شرطی که در نیت قسم خورنده وقت دیگری نباشد.

کفاره‌ی قسم[1]

انجام و رعایت قسم (البر بالیمین): تنفید یا رعایت مضمون قسم از لحاظ انجام دادن یا ترک کردن می‌باشد.

حنث (شکستن قسم): مخالفت با مضمون قسم است.

هرگاه مسلمانی در قسم خود حانث شد (قسمش شکست) بر او کفاره لازم می‌گردد. کفاره لفظاً از «کَفر» به معنای ستر و پوشش گرفته شده است. و چون این عمل نوعی طاعت است که گناه را می‌پوشاند و آن را محو می‌سازد، بدین نام، نام‌گذاری شده است.

قرآن کفاره را فرض نموده می‌فرماید:

﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾[2]

« خداوند شما را با سوگندهای لغوتان بازخواست نمی‌کند ولی به سبب محکم کردن سوگندها به قصد، شما را مؤاخذه می‌کند. پس کفاره‌ی آن طعام دادن ده مسکین است از جنس میانه آنچه به خانواده‌ی خود می‌خورانید یا پوشاندن آنان است یا آزاد کردن برده‌ای است پس هر که این‌ها را نیافت بر او واجب است که سه روز روزه بگیرد این کفاره‌ی سوگند شماست. وقتی سوگند خوردید، بر آن پا بر جا باشید. این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند باشد که شکر کنید.»

بنابراین آیه، کفاره سه شئ است: اطعام ده مسکین – لباس پوشاندنشان – آزاد کردن یک برده.

شخصی که حانث شده (قسمش شکسته) مختار است که اطعام بدهد یا لباس بپوشاند یا آزاد کند. و اگر حانث، فقیر است و توانایی یکی از این‌ها را ندارد، سه روز، روزه بگیرد، حال به تشریح هر یک از این کفارات می‌پردازیم:

---

[1] ردالمحتار ج ۳ ص ۷۲۵ – فتح القدیر ج ۴ ص ۱۸ – مبسوط ج ۸ ص ۱۴۹

[2] مائده ۸۹

کفاره با اطعام: این کفاره با اطعام نمودن ده مسکین از غذای متوسط فرد انجام مـی‌شـود. زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿ فَكَفَّـٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ ﴾[1]

«پـس کفـاره‌ی آن طعـام دادن ده مـسکین اسـت از جـنس میانـه‌ی آنچـه بـه خانواده‌ی خود می‌خورانید.»

شخص می‌تواند آن‌ها را غذا دهد یا غذا را به آن‌ها بدهد تـا بـه هـر نحـوی کـه خواسـتند، مصرف نمایند.

در این نوع کفاره، احناف طعام مسکین را در یک روز مثل صدقه فطر تخمین زده‌اند. یعنـی نصف صاع گندم یا آرد آن یا یک صاع (۴کیلوگرم) از جو یا خرما. در نـزد احنـاف دادن قیمـت این‌ها نیز جایز است.

در پرداخت قیمت این نوع کفاره، لازم است که به ده فقیر داده شود. لذا پرداخـت بـه یـک فقیر صحیح نیست. همچنین تقسیم سهم یک فقیر، در بین دو یا چند فقیر نیـز جـایز نیـست. اگر شخص به یک فقیر هر روز غذای یک نفر را داد، یا قیمتش را بـه او پرداخـت نُمـود، جـایز است. اما افضل همان است که به ده فقیر داده شود، تا مذهب شوافع نیز رعایت گردد.

جایز نیست که فقیر از اصول (پدر، مادر، اجداد و جدات) و فروع (فرزنـدان پـسر و دختـر و نوه‌ها و...) شخص باشد. البته خوراندن اهل کتاب از کفاره‌ی قسم جایز است.

کفاره با پوشاندن لباس: این کفاره، نیز نفس شـروط کفـاره بـا طعـام را داراسـت. و بایـد لباسی باشد که عادتاً پوشیده می‌شود و برای طبقه‌ی متوسط جامعه استفاده داشته باشد. حتماً لازم نیست که لباس جدید و نو باشد، همین‌که قابلیت پوشیدن و اتفاده کرد سه ماه یا بیشتر را داشت، کافی است. البته هرچه نوتر و بهتر باشد، افضل و پرثواب‌تر است.

کفاره با آزاد نمودن: این کفاره با آزاد نمودن بنده‌ای از بنـدگی مخلـوق انجـام مـی‌گیـرد. اسلام با عادت بنده‌گرفتن مخالف بود، لذا بسیاری از کفارات و عبادات نافله را آزاد نمودن بـرده قرار داده است. الحمدلله اکنون بردگی از بین رفته است.

کفاره با روزه: برای جایز شدن روزه در کفاره شرایط زیر لازم است:

حانث، توان خوراندن غذا یا پوشاندن لباس را نداشته باشد.

سه روز را پشت سر هم روزه بگیرد. لذا اگر روز دوم یا سوم روزه نگرفت دوباره باید سـه روز را روزه بگیرد. روزه‌های قبلی هم برایش نفل حـساب مـی‌شـود و ثـواب دارد. بنـابر قـول اظهـر شوافع، پشت سر هم بودن روزها در روزه شرط نیست.

---

[1] مائده ۸۹

در روزه‌ی کفاره باید نیت از شب قبل ثابت باشد، یعنی شخص قبل از طلوع صبح صادق روزه‌ی خود را نیت کند.

قواعدی در کفارات

به تعداد قسم‌هایی که فرد آن‌ها را شکسته است، کفاره، بر او لازم می‌شود. هر چند که بر یک شئ قسم خورده باشد. لذا اگر سه بار قسم یاد کرده بود که با فلانی صحبت نکند اما صحبت کرد، باید برای هر قسمی کفاره بپردازد. (یعنی ۳ کفاره).

در نزد احناف مقدم نمودن کفاره بر قسم جایز نیست، زیرا آن گونه که علامه کاسانی(ره) گفته، کفاره برای محو گناه، مشروعیت یافته است و قبل از حانث شدن گناهی وجود ندارد، لذا کفاره دادن جایز نیست. و اگرشخص قبل از آن کفاره داد، برایش صدقه محسوب می‌شود و باید بعد از شکستن قسم کفاره را بپردازد.

شوافع این مطلب را مجاز شمرده‌اند، ولی می‌گویند، بهتر آن است که بعد از شکستن قسم، کفاره پرداخت شود تا از اختلاف خارج گردد.

نیت در وقت پرداخت کفاره لازم است. یعنی پرداخت‌کننده باید خودش مطلع باشد که کفاره‌ی قسم خود را می‌پردازد و همین که مبلغ را در جیب خود جدا کند، کافی است. البته اگر عادت به صدقه دارد و سهواً آن را می‌پردازد و بعداً به ذهنش می‌رسد که این پول مربوط به کفاره‌ی قسمش بود، باید درباره‌ی آن بیندیشد؛ اگر غالب گمانش این بود که فقیر آن مبلغ یا غذا را تغییر نداده، کفاره‌ی او درست است ولی اگر غالب گمانش این بود که فقیر آن را تغییر داده (یعنی مصرف کرده یا به فروش رسانده)، کفاره‌اش درست نیست.

نذر[1]

نذر در لغت وعده را گویند و در شریعت لازم گرفتن عملی است که بر انسان واجب نبوده و باعث قربت الی الله می‌شود.

نذر در نزد احناف این است که مسلمانی تعهد می‌کند و بر خود از جمله وسایل تقرب الهی را که واجب نبوده، واجب می‌نماید، اما از جنس این تقرب، فرض یا واجبی وجود دارد.

نذر در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ مشروع است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلۡيُوفُواْ نُذُورَهُمۡ﴾[2]

«و باید به نذرهای خود وفا کنید.»

---

[1] رد المحتار ج۳ ص ۷۳۵ چاپ دارالفکر بیروت- بدائع الصنائع ج۵ ص۸۱ – مغنی المحتاج ج۲ ص۳۵۴

[2] حج ۲۹

امر به وفای به نذر، خود دلیلی بر مشروعیت و صحت انجام آن است.

پیامبراکرمﷺ فرمودند: (من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیة لا یعصه[۱]) «کسی که نذر می‌کند تا از خدا اطاعت کند، پس اطاعت نماید. و کسی که نذر می‌کند تا نافرمانی نماید، از این کار باز ایستد.»

لذا نذر عملی شرعی است. البته در نزد احناف کار خوبی به شمار نمی‌آید، از ترس این که مبادا نذر کننده ناتوان گردد، و در آن تأخیرکند.

مسلمان بر نذر، دل می‌بندد تا به خدا نزدیک شود، زیرا او می‌خواهد به عبادات یا صدقات رغبت نماید. اما طبیعت او به علت کسالت یا حب مال با این کار موافقت نمی‌کند، پس با نذر بر کسالت خود قوت می‌گیرد و حب مال را زیر پا می‌گذارد. گاهی با نذر شکر نعمتی را که برایش حاصل شده، ادا می‌نماید یا شدت علاقه‌ی خود را در تحقق امری، مثل شفای مریض یا برگشتن مسافر یا به دست آوردن خیر یا دفع شر بیان می‌کند.

رکن نذر

یعنی الفاظی که با آن‌ها نذر منعقد می‌گردد.

نذر بدون الفاظی که معنای التزام (لازم نمودن) می‌دهد، واجب نمی‌شود. مثلاً باید بگوید: (لله علیّ یا علیّ لله) « بر من باد برای رضای خدا. نذر کردم. یا بر من نذر باد»

نذر فقط برمسلمان عاقل و بالغ لازم می‌شود. زیرا از غیر مسلمان فروع شرعی درخواست نمی‌شود و غیر بالغ و عاقل مکلف نیستند.

شرایط صحت نذر

این که از جنس شئ نذر شده به جهت قربت الی الله، فرض یا واجبی موجود باشد. لذا اگر شخصی نماز، روزه یا صدقه نذر کرد، نذرش صحیح است. زیرا هم جنس این‌ها یعنی نمازهای پنجگانه، روزه‌ی رمضان و زکات فرض است. اگر ذبیحه‌ای را نذر کرد نیز صحیح است، چرا که از جنس آن (یعنی قربانی) واجبی وجود دارد. اما اگرعیادت مریض یا خواندن شعر و غزل یا ولیمه‌ای برای اهل و دوستان نذر نمود، نذرش اعتباری ندارد. زیرا هم جنس آن فرض یا واجب نیست.

نذر، فرض یا واجب نمودن است و فرض و واجب کننده خداوند متعال است، لذا انسان نمی‌تواند چیزی را که خدا آن یا هم طراز آن را فرض یا واجب نکرده، بر خود فرض و واجب کند و اگر این‌کار را کرد، نذر نیست بلکه وعده‌ای است، که اگر خواست می‌تواند آن را انجام دهد یا ترک کند.

---

[۱] رواه البخاری عن عایشه رضی الله عنها

شیئی که برای قربت الهی نذر شده، باید به خودی خود (در ذات خود) عبادت باشد، مثل نماز، روزه، صدقه و زکات و... اما در صورتی که به خودی خود عبادت نبوده، بلکه به واسطه‌ی غیر خود عبادت شده مثل وضو (که وسیله‌ای برای صحت نماز است) و اذان (که اعلان دخول وقت می‌باشد)، نذر محسوب نمی‌شود.[1]

شوافع می‌گویند، هر عملی که برای قربت و نزدیکی به بارگاه الهی تعهد می‌شود، می‌تواند نذر باشد، چه هم جنس آن فرض یا واجبی باشد یا نباشد.

میزان نذر باید در حد توان نذر کننده باشد و هنگام نذر کردن در اختیار و تصرفش باشد. چرا که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(لا نذر فی معصية الله و لا فيما لا يملكه ابن آدم**[2]**) «نذری که در نافرمانی و معصیت الهی باشد یا در آنچه انسان مالکش نیست، اعتباری ندارد.»** لذا اگر شخصی به امری که توانایی آن را ندارد و ملک او نیست، نذر کرد، به آن مکلف نمی‌شود. و اگر بیشتر از توانش بود، فقط به اندازه‌ی توان خود مکلف است. لذا اگر کسی صد تومان نذر کند در حالی که پنجاه تومان بیشتر ندارد، فقط پرداخت همان پنجاه تومان بر او لازم می‌شود.[2]

نذر مطلق و مقید به شرط

نذر مطلق آن است که مسلمان آن را مطلقاً برای نزدیکی به بارگاه الهی انجام دهد و هیچ قید و شرطی ندارد.

نذر معلق آن است که مقید به حصول یا عدم حصول امری باشد، و آن بر دونوع است:

اول: نذر معلق بر حصول خیر یا دفع شر، که مضمونش شکر الهی است، مثلاً بگوید: اگر از مریضی خود شفا یافتم بر من صد رکعت نماز برای (رضای) خدا نذر باد. یا بگوید اگر در امتحان قبول شدم برمن پرداخت ۱۰۰ تومان برای رضای الهی نذر باد.

دوم: نذری که انسان با آن خود را به انجام یا ترک امری ملزم می‌سازد، که به منزله‌ی قسم حساب می‌شود. مثلاً بگوید: اگر دوباره به تو دروغ بگویم بر من پرداخت ۱۰۰۰ تومان لله نذر باد. (یا بگوید) اگر در موعد مقرر نیامدم نادان و بی‌خردم و بر من خواندن بیست رکعت نذر باد. مضمون این نذر تنبیه نفس بر عدم وفای به عهد است.

اما نوع اول که مضمونش شکر خدای متعال است: اگر شرط، تحقق یافت و خیر حاصل شد یا شر دفع گردید، بر مسلمان لازم است که به آن وفا نماید و بر ذمه‌ی اوست و تا وقتی که آن را انجام ندهد از عهده‌ی او خارج نمی‌شود.

---

[1] ردالمحتار ج۳ ص۷۳۵ – بدائع الصنائع ج۵ ص۸۲

[2] رواه مسلم

[2] ردا لمحتار ج۳ ص۷۴۱ – بدائع الصنائع ج۵ ص۹۰– نیز اگر مال فرد دیگری مثل همسر، پدر، فرزندیا دوست را نذر کرد هم اعتبار ندارد.

اما نوع دوم، که مضمونش تنبیه نفس در مقابل مخالفت آن امر است، حکمش لزوم وفا به تمام مضمون نذر می‌باشد.

لذا اگر شخص نذر خود را شکست، یکی از این دو راه بر او واجب می‌شود:

۱- آنچه بر خود لازم نموده (مال یا رکعات نماز در مثال بالا) را بپردازد.

۲- کفاره قسم را پرداخت نماید.

چرا که این نذر، در ظاهر نذر است، اما باطناً در معنای قسم می‌باشد[1]. لذا در بین ادای نذر یا پرداخت کفاره‌ی قسم مخیر است.

نذر مقید به زمان یا مکان یا کیفیت

اگر نذر کننده‌ای بدون قید زمان یا مکان و مطلقاً نذر نمود، به حسب اطلاق گفتار خود آن را انجام دهد و در آن به قید و بندی ملزم نمی‌گردد[2]. و اگر زمان یا مکانی را مشخص کرد یا نذر خود را به وصف خاصی مقید نمود، مثلاً نذر کرد که روز پنجشنبه روزه بگیرد یا دو رکعت نماز در فلان مسجد بخواند یا ۱۰۰ تومان به فلان فقیر بدهد، تمامی این قیدها غیر ملزمند، چرا که به چیزی اضافه شده‌اند که هم‌جنس آن فرض نیست، لذا می‌تواند هر روزی که می‌خواهد، روزه بگیرد و هر جا که می‌خواهد دو رکعت نماز را بخواند و به هر فقیری که خواست، ۱۰۰ تومان صدقه بدهد.

احکام کلی

نذر، عقدی لازم کننده است و تا زمانی که شخص آن را به زبان نیاورد لازم نمی‌شود. لذا اگر با خود گفت یا نیت کرد که اگر خدا مریض مرا شفا دهد، فلان مقدار صدقه می‌کنم یا نماز می‌خوانم، این نذر تا وقتی که با زبان و الفاظ واضحی که معنای التزام را آشکار نماید، تصریح نشود، اعتباری ندارد.

اگر بدون بیان شئ نذر شده نذر کرد مثلاً گفت: «بر من نذری برای خدا می‌باشد یا نذری برمن باد» چنین نذری منعقد می‌گردد و باید به مقدار کفاره‌ی قسم برای وفای به نذر صدقه کند.

اگر شخصی نذر کرد و تعداد را مشخص نکرد، مثلاً نماز یا روزه یا صدقه نذر کرد ولی تعداد رکعات یا روزها یا مبلغ را مشخص ننمود، بر او کم‌ترین حد واجب، لازم می‌گردد. لذا در نذر نماز، دورکعت (کمترین مقدار نماز) در روزه، سه روز (کفاره‌ی قسم و کمترین حدی که شارع آن را واجب نموده است) و از صدقه، طعام دادن ده مسکین به هر کدام دو کیلو گندم یا قیمت آن – مثل صدقه‌ی فطر- لازم می‌گردد[3]. شوافع در مورد روزه به یک روز و در صدقه به قدری که بر شخص آسان باشد، قائلند.

---

[1] ردالمحتار ۷۳۹/۳

[2] مرجع سابق ص۷۴۰

[3] صفتی که از جنس خود واجب دارد، مقید کردن نذر با آن صحیح است مثلاً اگر شخصی نذر کرد که پنج روز را پی در پی روزه بگیرد بر او پی‌در پی روزه گرفتن واجب است. زیرا تتابع و پی‌در پی بودن در کفاره‌ی قسم واجب است

کسی که از روی حماقت به نافرمانی الهی (مثلاً به تجاوز یا زدن یا خیانت) نذر کرد، این نذر بر او لازم نمی‌شود و حتی انجام آن بر او حرام است. زیرا نبی مکرمﷺ فرمودند: (**لا نذرفی معصیه الله ولا فیما لایملکه ابن آدم**[۱]) «**نذری در نافرمانی الهی نیست. همچنین نذر در آنچه شخص مالک آن نیست وجود ندارد.**» و از نظر احناف برچنین شخصی به اندازه‌ی کفاره‌ی قسم، (صدقه دادن) واجب می‌گردد. شوافع می‌گویند، چیزی واجب نمی‌شود، از خدا آمرزش بخواهد.

قربانی نذری: اگر شخص نذر کرده که (در عید قربان) قربانی کند:

در صورتی‌که فقیر است و بر او قربانی واجب نیست، واجب است که قربانی کند تا به نذرش عمل نماید. این قربانی از اوست و می‌تواند خود مصرف کند یا هدیه بدهد و اگر می‌خواهد صدقه کند، اما صدقه کردن بر او واجب نیست و اگر حیوان مرد یا گم شد، این واجب از او ساقط می‌گردد، زیرا واجب با هلاک محلش ساقط می‌شود.

اگر شخص ثروتمند است و بر او قربانی واجب است، باید دوبار قربانی کند، یکی به جای قربانی واجب و یکی به عوض نذری که بر خود واجب کرده است. البته، حق استفاده از حیوانی را که برای نذر کشته است را ندارد و باید تمام آن را صدقه کند.

نذربه ذبح کردن: اگر شخصی نذر کرد که حیوانی را ذبح کند. حتماً باید این حیوان اوصاف حیوان قربانی را داشته باشد. و در آن رعایت شرایط قربانی از نظر سن و سلامتی از عیوب لازم است. حتماً باید تمام حیوان را صدقه کند و نذر کننده حق استفاده و نگهداری مقداری از آن را ندارد. حتی پوست حیوان را نیز باید صدقه کند. اگر سهوکرد یا مجبور و گرفتار شد باید به همان مقدار قیمت آن را جهت بریء الذمه شدن صدقه کند و حمد خدای متعال را بجا آورد.

وقت وفای به نذر: نذر غیر مقید به شرط، واجب الوفا است، اما وفای به آن فوراً لازم نیست، بلکه فرد مخیر است که در هر وقت ادا کند. البته مستحب است که فوراً پرداخت کند تا در انجام نیکی‌ها سبقت بگیرد و بریء الذمه گردد.

اما نذر معلق به شرط، بدون تحقق شرط، وفای به آن لازم نیست. اگر شخص قبل از مضمون نذر یعنی قبل از تحقق شرط به نذر خود وفا کرد، برایش نفل به حساب می‌آید و بعد از تحقق آن دوباره بر او واجب می‌شود. کسی که مرگش قبل از وفای به نذرش فرا می‌رسد باید به انجام و وفای به نذر خود وصیت کند.

در نذر معلق بر حصول خیر یا دفع شر افضل آن است که مسلمان همان عملی را که به قصد قربت الی الله می‌خواسته، انجام دهد و آن را نذر باقی نگذارد. در صحیح بخاری روایت

---

[۱] رواه مسلم

شده که پیامبر اکرمﷺ از نذر نهی نموده، فرمودند: (انّه لایردّ شیئاً و انما یستخرج به من البخیل) [1]«نذر چیزی را برنمی‌گرداند، بلکه از بخیل مالی را جدا می‌کند.» پس نذرهای معلق از قضا و قدر نمی‌کاهند و آن را تغییر نمی‌دهند، بلکه وسیله‌ای هستند که بخیل با آن‌ها انفاق و صدقه دادن را بر خود لازم می‌نماید، زیرا عادتاً در این امور بخل می‌ورزد.

اعتکاف[2]

اعتکاف در لغت یعنی اقامت و مکث در مکانی. و در اصطلاح شریعت عبارت است از مکث و توقف نمودن به نیت عبادت و ذکر برای نزدیک شدن و تقرب به بارگاه الهی در مسجدی که نمازهای پنج گانه درآن به جماعت اقامه می‌شود. مشروعیت اعتکاف در کتاب خدا و سنت رسول اللهﷺ وارد شده است و در امت‌های پیشین نیز وجود داشته است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾ [3]

«به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید، برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجده‌کنندگان.»

هدف از اعتکاف، یک سو شدن و قطع ارتباط با مشاغل دنیوی فقط برای عبادت پروردگار از روی اخلاص و در خلوت است. انسان در اعتکاف هرچه می‌خواهد عبادت می‌کند. لذا نماز، ذکر، دعا، استغفار و تلاوت قرآن را به کثرت انجام می‌دهد و اگر نیاز دارد یا اهل علم است، فرصت خوبی برای علم آموزی است.

حکم اعتکاف

اعتکاف مستحب: وقتی است که به مسجد رفته نیت اعتکاف می‌کنید.

اعتکاف سنت مؤکد: اعتکاف دهه‌ی آخر ماه مبارک رمضان. در این باره احادیث زیادی وجود دارد. از این قبیل در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که پیامبر اکرمﷺ ده روز وسط ماه مبارک رمضان را معتکف شدند، بعداً ده روز آخر را اعتکاف کردند و تا وقتی که وفات نمودند، همواره این ده روز آخر ماه مبارک را معتکف می‌شدند. همین نوع اعتکاف افضل است، زیرا در این دوره، احتمال وارد شدن شب قدر وجود دارد.

---

[1] رواه مسلم

[2] ردالمحتار ج۲ ص۴۴۰ – فتح القدیر ج۲ ص۱۰۵ – بدائع الصنائع ج۲ ص۱۰۸

[3] بقره ۱۲۵

اعتکاف واجب: همان اعتکاف نذری است. وقتی مسلمان اعتکاف را نذر می‌کند، حتماً باید همراه با روزه آن را انجام دهد. البته نذر بدون تلفظ با زبان منعقد نمی‌گردد.

اعتکاف و روزه

روزه از بزرگ‌ترین عبادات و پرثواب‌ترین آن‌هاست. در این باره پیامبرﷺ فرمودند: (علیک بالصوم فانه لا مثل له....)[1] «روزه بگیر که همانندی ندارد.» لذا مستحب است که معتکف، اعتکاف مستحبی خود را با روزه مقارن نماید، زیرا این‌گونه برایش کرامت بیشتری دارد.

وقتی اعتکاف وفای به نذر باشد، روزه هم واجب می‌گردد، زیرا از جمله شرایط صحت اعتکاف نذری، همراه بودن با روزه است، هر چند نذر کننده نیت نکرده یا قصد روزه نداشته است.

از نظر امام شافعی(ره): اگر مسلمان نذر کرد که اعتکاف کند ولی نیت روزه نکرد، بر او روزه لازم نیست.

محل اعتکاف

اعتکاف مرد فقط در مسجدی که نمازهای پنج‌گانه با جماعت در آن برگزار می‌شود، صحیح است. برپا شدن نماز جمعه در آن شرط نیست. اگر در ایام اعتکاف روز جمعه هم بود، معتکف باید برای نماز به مسجد جامع برود و فوراً بعد از نماز به مسجدی که اعتکاف کرده باز گردد تا به اعتکافش نقصانی وارد نشود. بهترین اعتکاف آن است که در مسجد الحرام در مکه‌ی مکرمه باشد، زیرا قداست و عظمت زیادی دارد و خدای متعال به معتکف در آن، چندین برابر، اجر و ثواب عنایت می‌فرماید. فضیلت اعتکاف در مسجدالنبی به مسجد الحرام متصل است و بعد از آن‌ها مسجدالاقصی است. این سه مسجد، پرشرف‌ترین بقعه‌های روی‌زمینند. بعد ازاین‌ها در هر محلی مسجد جامع پر فضیلت‌ترین است.

وقتی مسلمانی اعتکاف نذری یا اعتکاف سنت را در مسجدی شروع نمود، همین مسجد برای اعتکافش تعیین می‌شود و موظف است بدون عذر از آن مسجد به جای دیگری بیرون نرود.

چه افرادی می‌توانند اعتکاف کنند

مرد، زن و همچنین کودکی که به سن تشخیص – هفت سال به بالا- رسیده است می‌تواند معتکف شود.

طهارت از حدث اکبر شرط اعتکاف است، زیرا معتکف همواره در مسجد است و مسجد جای جنب و حائض نیست. و اگر معتکف احتلام شد، باید از مسجد بیرون رفته، غسل کند و بدون توقف و درنگی به مسجد برگردد.

---

[1] رواه النسائی و ابن حبان.

اعتکاف زن[1]

زن مخاطب به اعتکاف نیست. البته اگر قصد اعتکاف نمود باید در مسجد خانه‌اش یعنی اتاق یا مکانی که برای نماز و عبادت خود تعیین نموده است[2] اعتکاف کند. وجود چنین محلی در هر خانه مستحب است تا برای نماز و تلاوت قرآن مکان معینی قرار داده شود. لذا اگر برای او محلی معین نبود، اعتکافش صحیح نیست. اعتکاف زن در مسجد، مکروه است و منع نمودن زن از این عمل جایز است.

شرایط اعتکاف زن همان شرایط اعتکاف مرد است، البته در صورتی برایش اعتکاف مباح می‌شود که در وظایف خانه‌ی خود سهل انگاری نکند یا درباره‌ی فرزندان کوتاهی ننماید.

اگر شوهر روزهایی را برای اعتکاف به زن اجازه داد، نمی‌تواند از اجازه‌ی خود رجوع کند، مگر با رضایت زن، زیرا مالک بهرمند شدن از همسرش می‌باشد و زن نیز از اهل ملک به شمار می‌آید. در اعتکاف نذری، زن هم بدون ضرورت از نماز جای خود بیرون نرود، همان طورکه مرد حق بیرون رفتن از مسجد را ندارد. اعتکاف زن وقتی اعتکاف سنت می‌شود که تمام ده روز آخر ماه مبارک را نیت‌کند.

اگر زن قصد اعتکاف چند ساعته دارد یا می‌خواهد هر روز چند ساعتی را اعتکاف کند، اعتکاف مستحبی است و با آن به چیزی مقید نمی‌شود.

زمان اعتکاف

اعتکاف ده روز آخر ماه مبارک رمضان، سنت موکد پیامبراکرمﷺ است و زمانش همین مقدار مشخص می‌باشد، لذا با اتمام رمضان اعتکاف هم پایان می‌یابد.

مدت اعتکاف نذری همان است که نذر کننده تعیین می‌کند و نباید از یک روز کمتر باشد.

اعتکاف مستحب، زمان مشخصی ندارد و می‌توان یک ماه، یک هفته، یک روز یا نصف روز باشد. حتی امکان دارد یک ساعت، یک ربع یا حتی لحظه‌ای طول بکشد.[3]

احکام اعتکاف[4]

اعتکاف مستحبی مقید به زمان نیست، حداقل آن، لحظه‌ای است. روزه هم در آن واجب نیست. معتکف تا وقتی قصد اعتکاف دارد در مسجد بنشیند و بدون ضرورت بیرون نرود. اگر بدون ضرورت خارج شد، اعتکافش پایان می‌یابد ولی هیچ کفاره‌ای ندارد.

---

[1] مراقی الفلاح – الطحاوی – الفقه الاسلامی-د.سلقینی ج۲ ص۵۳/۵۳، بدائع الصنائع ج۲ ص۱۱۳

[2] از این جهت در رد المحتار آمده است«درنگ نمودن مردی را در مسجدی که جماعت برپا می شود یا درنگ کردن زنی را درخانه‌اش به نیت عبادت اعتکاف گویند.»

[3] رد المحتار ج۲ ص۴۴۳

[4] رد المحتار ج۲ ص۴۴ به بعد- بدائع الصنائع ج۲ ص۱۱۵-۱۱۴

در اعتکاف سنت (ده روز آخر رمضان) و اعتکاف نذری: معتکف باید در مسجد بماند و بیرون نرود، حتی برای کارهای سنتی مثل تشییع جنازه یا عیادت مریض، زیرا بودن او در مسجد مهم‌تر است و نباید بدون ضرورت لازمی مثل غسل جنابت، نماز جمعه (در صورتی که در آن مسجد برگزار نمی‌شود) یا مرض شدید و امثال این‌ها، از مسجد بیرون رود. البته بعد از انجام همین ضرورت‌ها نیز باید فوراً به مسجد برگردد.

آیا اگر معتکف برای غیر از این‌ها بیرون رفت اعتکافش فاسد می شود؟

در اعتکاف مستحبی، فاسد نمی‌شود و از او چیزی هم مطالبه نمی‌گردد.

در اعتکاف سنت -ده روز آخر رمضان- باید یک روز به عوض روزی که از مسجد بیرون رفته، قضا به جا آورد تا کاملاً سنت را ادا کند. و اگر آن روز را قضایی به جا نیاورد عملش مقبول و مبارک است ولی سنت کامل نشده است.

اگر اعتکافش نذری واجب بوده، واجب فاسد شده و اعاده‌ی دوباره‌ی اعتکاف ضروری است. زیرا پی‌درپی بودن روزه در اعتکاف نذری از جمله شرایط صحت آن است. فساد در اینجا به معنی این است که واجب انجام نشده و ثوابش به فضل خداوند متعال محفوظ است.

کسی که نذر می‌کند در مسجدی غیر از مساجد سه گانه‌ی مسجدالحرام، مسجد النبی و مسجد بیت المقدس (الاقصی) اعتکاف کند، محل مخصوص بر او لازم نمی‌شود و می‌تواند در هر مسجد دیگری اعتکاف نماید. زیرا بقیه‌ی مساجد همه در این حکم، مساویند.

هم خوابی و مقدمات و پیش زمینه‌های آن بر معتکف حرام است، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَا تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَٰكِفُونَ فِي ٱلْمَسَٰجِدِ ﴾[1]

«در حالی که در مساجد معتکفید با زنان در نیامیزید.»

اگر در شب یا روز یا وقتی که برای ضرورتی بیرون رفته ولو در بیرون مسجد، جماع نمود، اعتکافش فاسد می‌گردد. همچنین اگر با دست زدن یا بازی کردن انزال شد نیز اعتکافش فاسد است. البته اگر بازی کرد و انزال نشد، مرتکب عمل حرامی شده ولی اعتکافش فاسد نمی‌شود.

معتکف می‌تواند بخورد، بیاشامد و امور لازم در آشپزی و امثال آن را انجام دهد. صحبت کردن و همنشینی نیز برایش مباح است، البته نباید این امور او را از یاد خدا و عبادت به خود مشغول نماید.

خرید و فروش وسایلی برای خود و خانواده‌اش که ملزم به خرید و فروش آن‌هاست، جایز است. اما حاضر کردن کالا در مسجد مکروه است برای این که مسجد به بازار یا محیط‌های مثل آن مشابه نگردد.

آداب معتکف

مشغول شدن به عبادت و ذکرالهی و دورکردن مشغولیت‌های دنیوی از قلب و عقل.

---

[1] بقره ۱۸۷.

روزه گرفتن هرچند که واجب نباشد، زیرا فضیلت زیادی دارد.

طلبه و دانش آموز می‌تواند، به آماده کردن درس، نوشتن تکالیف و وظایف خود بپردازد و مشغول به علم باشد. البته مشغول بودن به ذکر و تفکر برای صفای قلب و قرب الهی بهتر است و هر فرد می‌تواند بنابر حالت و ضروریت‌ها و لوازم کاری خود انجام دهد. مهم همان صفا و پاکی با ذات اقدس الهی است.

صدقات نفلی

صدقه از صدق گرفته شده است. به مهریه‌ی زن هم صداق گفته می‌شود، زیرا پرداخت آن نشانه‌ی صدق رغبت مرد به زن است. زکات را صدقه می‌گویند، زیرا بر صدق مسلمان در عبادت الهی دلالت می‌کند. صدقه‌ی نفلی، صدقه‌ای است، غیر واجب که فرد به صورت نفلی برای هر چه بیشتر نزدیک شدن به خدا می‌پردازد.

فضیلت و آثار صدقه: صدقات نفلی فضایل و آثاری دارند از جمله:

معونت و همکاری: پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (الله فی عون العبد ماکان العبد فی عون اخیه)[1] **«خداوند متعال مددکار فرد است تا زمانی که فرد مددکار و یاری‌کننده‌ی برادر مسلمان خود باشد.»**

این صدقات نتیجه‌ی احساس رحمت و شفقت به حال ضعفاست. نبی کریمﷺ فرمودند: **(الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء)**[2] **«خدای رحمان (بسیار مهربان) بر مهربانان و شفقت گران رحم می‌کند. شما بر کسانی که در زمین هستند، رحم کنید تا اهل آسمان بر شما رحم کنند.»**

گاهی نیز بر اساس احساس غیرت اسلامی و نتایج آن است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(المسلم للمسلم کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً)**[3] **«مسلمان برای مسلمان دیگر مثل بنیان و ساختمانی است که قسمت‌های یکدیگر را محکم می‌سازند.»**

خدای متعال نیز ما را به صدقه دادن با سخاوت تشویق نموده و می‌فرماید:

﴿ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾[4]

«و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین به خدا تعلق دارد.»

---

[1] رواه مسلم و ابوداود و الترمذی.

[2] رواه احمدو غیره بلفظ: الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک و تعلی.کشف الخفاء ص۵۲۵.

[3] اخرجه البخاری و مسلم

[4] حدید ۱۰

در حدیثی پیامبر اکرمﷺ نیز فرمودند: (من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب و لا یقبل الله الا الطیب فان الله یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی تکون مثل الجبل.)[1] «هرکس ظرف خرمایی را از کسب حلال خود صدقه می‌کند، و خداوند جز مال پاک، چیز دیگری را قبول نمی‌کند. خداوند به دست راست خود آن را قبول می‌کند و همان طورکه شما کره اسب خود را تربیت و بزرگ می‌کنید، آن را رشد و نمو می‌دهد، تا [صدقه‌ی شما] مثل کوهی بزرگ می‌شود.» خدای متعال نیز وعده‌ی چندین برابرکردن آن‌ها را داده و می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾[2]

«مثل کسانی که اموال خود را در راه خداانفاق می‌کنند، مثل دانه‌ی گندمی است که در زمین هفت خوشه می‌رویاند و درهر خوشه صد دانه وجود دارد، خداوند چند برابر می‌کند برای هرکس که بخواهد و او تعالی وسعت دهنده‌ی داناست.»

بهترین و افضل‌ترین صدقه همان است که در وقت تنگ‌دستی و احتیاج مردم، پرداخت شود. البته غالباً مسلمان‌ها در ماه مبارک رمضان احتیاج بیشتری دارند، زیرا به غذای مناسب و لباس برای روز عید و مصارف دیگری محتاجند. همچنین ده روز اول ماه ذی‌الحجه و در تمام جشن‌های اسلامی که ثواب و پاداش زیادی به اذن الهی دارد. همچنین فرصت مناسبی است، برای زیارت اماکن مقدسه و حتی شخص در صورت توانایی با انجام حج یا عمره در مکه مکرمه و مدینه‌ی منوره می‌تواند، صدقه بدهد. مستحب است مسلمان بعد از این‌که مرتکب گناهی می‌شود، صدقه بدهد، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾[3]

«حسنات، گناهان را از بین می‌برند.»

بسم‌الله گفتن در وقت دادن صدقه نیز مستحب است زیرا عبادتی انجام می‌شود.

چه چیزی را صدقه کنیم

شخص می‌تواند آنچه را که از احتیاجات خود و افراد تحت تکفلش زیادتر باشد صدقه بدهد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَيَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلۡعَفۡوَ﴾[4]

«از تو می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند، بگو آنچه از احتیاجات شما زیادتر است.»

---

[1] رواه البخاری و مسلم

[2] بقره ۲۶۱

[3] هود ۱۱۴

[4] بقره ۲۱۹

قاعده‌ی اصلی در شریعت آن است که انسان ابتدا از خود و سپس از افراد تحت تکفل خود شروع کند و بعداً به آنچه خداوند آن‌ها را برایش آسان نموده است، توجه نماید. در این باره پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (خیرالصدقة ما کان عن ظهر غنی، وأبدأ بمن تعول[1]) «بهترین صدقه آن است که از پس بی‌نیازی باشد و از افراد تحت تکفل خود شروع کن.»

پس وقتی فرد از احتیاجات فرزندان و همسرش صدقه نمود، قطعاً خیالاتی شده و در صورت عدم ضرورت گنهکار است.

خیالاتی، یعنی با این عمل خود پاداش الهی را درخواست کرده، حال آنکه انفاق کردن بر اهل و عیال از جمله امور اساسی و ضروری است که ثواب و اجر بیشتری دارد.

پیامبراکرمﷺ فرمودند: (دینار انفقته فی سبیل الله و دینار انفقته فی رقبة و دینارتصدقت به علی مسکین و دینار انفقته علی اهلک، اعظمهما اجرا الذی انفقته علی اهلک)[2] «مالی را که در راه خدا، آزاد کردن بردگان، بر مساکین یا بر خانواده‌ات انفاق می‌کنی، پر اجرترین آن‌ها همان است که بر خانواده‌ات انفاق می‌نمایی.»

اما گنهکار بودن به این دلیل است که فرد ابتدا در مورد خانواده‌اش مسئولیت دارد، لذا در مخالفت با اولی‌تر گنهکار می‌شود و همچنین مخالفت با این گفته‌ی پیامبر اکرمﷺ که فرمودند: (کفی بالمرء إثماً ان یضیع من یقوت)[3] قوت حد و اندازه‌ی اطعام است و عبارت است از آنچه بدن با آن تقویت می‌شود، لذا جایز نیست که فرد آن را صدقه نماید مگر در صورتی که او و خانواده‌اش اهل ایثار باشند و بداند که آن‌ها با دیدن کسانی که محتاج‌ترند، آن‌ها را برخود ترجیح می‌دهند.

پاک‌ترین مال خود را صدقه کند و از میان آن هم بهترین‌ها را برگزینند تا اجر و پاداش بیشتری کسب نماید. خدای متعال می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾[4]

«هرگز به نیکو کاری نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید، صدقه نکنید.»

اگر فرد، توانایی بیشتری دارد، به نحوی صدقه کند که در تنگنا قرار نگیرد و از اجر و ثواب نیز محروم نگردد.

اگر توانایی کمتری دارد، توان خود را کم نشمارد و صدقه دادن را ترک نکند. بلکه صدقه کند ولو مقدار کمی باشد. در حدیثی نبی کریمﷺ فرمودند: (فاتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم

---

[1] متفق علیه

[2] رواه البخاری و مسلم فی حدیث طویل

[3] رواه ابوداود وا لنسائی: حدیث حسن

[4] آل عمران ۹۲

یجد فبکلمة طیبة)[1] «از آتش جهنم بپرهیزید ولو با صدقه دادن نصف خرمایی، پس کسی که آن را هم نیافت با گفتن کلمه‌ای نیک». پس همان نصف خرما نیز در نزد خدا اجر و پاداش دارد.

همراه با مال، لباس، غذا و ظروف آشپزی هم صدقه کنید. منتظر کهنه و مندرس شدن لباس نباشید تا آن را صدقه کنید، بلکه - به حسب حال- در صدقه دادن عجله کنید و هنوز که لباس جمال و استحکام دارد، آن را صدقه نمایید. برای افراد تواناتر مناسب‌تر همان است که لباس جدید یا شبه جدید را صدقه کنند.

تمام مال را صدقه کردن

آیا جایز است که مسلمان تمام مال خود را صدقه کند؟ پاسخ این سؤال به اعتبار افراد متفاوت است. اگر فرد تنهاست یا احتیاجات افراد تحت تکفلش را برآورده است، آن گاه قصد صدقه نمودن تمام مال خود را کرده است، اگر از مستمری، شغل یا کارش چیزی عایدش می‌شود و بر صبر و شکیبایی خود نیز اطمینان دارد، در وقت ضرورت این عمل جایز است و گر نه مکروه می‌باشد.[2]

صدقه نمودن تمام مال توسط حضرت ابوبکر صدیقؓ مؤید همین مطلب است. ترمذی از حضرت عمرؓ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ ما را امر نمودند تا صدقه بدهیم. در همان زمان مالی به دستم رسیده بود. لذا نصف آن را به خدمت پیامبر اکرمﷺ بردم و با خود گفتم امروز از ابوبکرؓ سبقت خواهم گرفت. پیامبرﷺ از من پرسیدند: چقدر برای اهل خود گذاشتی؟ عرض کردم نصف آن را گذاشتم. ناگهان ابوبکرؓ آمد و پیامبرﷺ فرمودند: برای اهل خود چقدر باقی گذاشتی؟ عرض کرد: خدا و رسول او را. من گفتم: بعد از این هرگز با تو در امری مسابقه نمی‌دهم.[3]

اما کس دیگری به این مقام نمی‌رسد، علاوه بر این، ابوبکر صدیقؓ تاجر بود، با شهرت و اعتمادی که در بین مردم داشت حتی بدون اصل سرمایه، می‌توانست کار کند، لذا کالاهایی را می‌خرید و بعدها قیمتش را می‌پرداخت. اما خدای متعال عامه‌ی مردم را از حرج منع نموده و مناسب‌تر نیز همان است که از این عمل خودداری نمایند. زیرا آن‌هایی که بتوانند صبر کنند و بی‌تابی نکنند، تعدادشان اندک است.

صدقه دادن از طرف میت

مال و ثروت انسان از آن اوست و هر طور بخواهد می‌تواند در آن دخل و تصرف کند یا آن را ببخشد و هبه کند. اگر آن را صدقه بدهد و ثوابش را به میت ببخشد نیز جایز است و میت

---

[1] صحیح بخاری و مسلم من حدیث طویل

[2] الدر المختار ج۲ ص۹۶. مغنی المحتاج ج۳ ص۱۲۲ – زحیلی ج۲ ص۱۱۷

[3] رواه الترمذی و صححه

همان طور که از دعا نفع می‌برد از این موارد نیز به ثواب می‌رسد. ائمه‌ی مذاهب چهارگانه (رضوان الله علیهم) بر همین نظرند.

اما آیا از هر چیزی مثل نماز و روزه و امثال این‌ها نیز سود می‌برد؟ هر چند بعضی گفته‌اند که نفعی نمی‌برد اما قول راجح در نزد اکثر فقها، همان است که ثواب به او می‌رسد، اما فرض‌هایی که بر ذمه‌ی اوست، ساقط نمی‌شود.

به چه کسی صدقه کنیم

صدقه‌ی نفلی با زکات و صدقه‌ی فطر متفاوت است زیرا فرد نمی‌تواند زکات و صدقه‌ی فطر را به اصول (پدر، مادر و اجداد) و فروع (فرزندان و نوه‌ها و...) خود بدهد. اما صدقات نفلی را می‌تواند به هرکس خواست چه فقیر، غنی یا اصول و فروع مثل پدر، مادر، پسر یا دخترش و یا اینکه نوه‌ها و... بدهد.

افرادی که به صدقه دادن سزاوارترند

نزدیکان اقوام و آشنایان، سزاوارترین افراد به صدقه دادن هستند. پیامبر اکرمﷺ به زینب همسر حضرت عبدالله بن مسعودؓ فرمودند: **(زوجک و ولدک أحق من تصدقت علیهم)**[1] **«همسر و فرزند تو، مستحق ترین افراد به صدقه‌ات می‌باشند.»** همچنین فرمودند: **(الصدقه علی المسکین صدقة و هی علی ذی الرحم اثنتان: صدقة و صلة رحم**[2]**) «ثواب صدقه دادن به مسکین یک صدقه به شمار می‌آید و بر اقوام و خویشاوندان دو اجر، یکی صدقه و دیگری صله‌ی رحم.»**

همسایگان: همسایگان از دیگران مستحق‌ترند. در حدیثی حضرت عایشهؓ از پیامبر اکرمﷺ پرسیدند: دو همسایه دارم برای کدام یک هدیه بفرستم. فرمودند: برای همسایه‌ی نزدیک‌تر است.[3]

این حکمی که بیان شد در مورد زکات و سایر کارهای نیک عام است. در دادن صدقه باید کسی را که احتیاج بیشتری دارد لحاظ کرد، زیرا او ضرورت بیشتری دارد.

در موقع احتیاج مردم، بیشر صدقه کنید. در حدیثی از ابوعمر جریر بن عبداللهؓ روایت شده که ما در خدمت پیامبر اکرمﷺ نشسته بودیم که عده‌ای با پای برهنه و پوست حیوانات یا چادری بر خود پیچیده، آمدند که شمشیرهایشان برگردن آویزان بود، و اکثراً یا همه از قبیله‌ی مضر بودند. با دیدن این حالت تنگ‌دستی، رنگ رخسار پیامبرﷺ تغییر کرد، به خانه رفتند و بیرون آمده، به بلال فرمودند: اذان بده و اقامه بگو، نماز را اقامه نموده، خطبه خواندند: **(یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده.) « ای مردم از پروردگارتان که شما را از یک**

---

[1] رواه الترمذی و صححه

[2] رواه احمد و ابن ماجه والترمذی

[3] رواه البخاری عن عایشهؓ

نفس آفریده بترسید» تا پایان آیه را خواندند و فرمودند: «هر فردی از دینار یا درهم یا لباس یا پیمانه‌ی گندم یا پیمانه‌ی خرمای خود حتی نصف خرمایی صدقه بدهد.» مردی از انصار کیسه‌ای را که نمی‌توانست بردارد، آورد. بعد از آن مردم شروع به آوردن کردند، تا این که دو توده از لباس و غذا جمع شد. آن وقت صورت پیامبرﷺ به حالت عادی برگشت و فرمودند: (من سنّ فی الاسلام سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء و من سن فی الاسلام سنه سیئه کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان نیقص من اوزارهم شئ) «هرکس در اسلام رویه‌ی نیکی را پایه گذاری کند پاداش آن و پاداش کسانی را که به آن رویه عمل نمایند درمی‌یابد، بدون این که در مزد آن‌ها کاستی آید. و هر کس رویه‌ی بدی را در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه آن‌ها که به آن عمل نمایند را خواهد دید، بدون اینکه از گناه آن‌ها کم شود.»

اگر انفاق و صدقه‌ی مسلمان به دست مستحق نرسید، اشکالی ندارد و باز هم پاک و مورد قبول است و شکر خدا را باید به جای آورد. در حدیثی آمده که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «فردی با خود گفت حتماً صدقه‌ای می‌دهم، از خانه بیرون رفت و صدقه‌ی خود را (ناخواسته) در دست دزدی گذاشت. صبح مردم گفتند: دیشب به دزدی صدقه داده شد. مرد گفت: بارالها تو را سپاس می‌گویم، بر دزدی[صدقه کرده‌ام]؟ دوباره صدقه‌ای خواهم داد. لذا از خانه بیرون رفت و (اتفاقاً) مقداری مال را به یک زن زناکار داد. مردم صبح روز بعد گفتند: دیشب به زناکاری صدقه داده شده است. مرد گفت: بارالها تو را ثنا می‌گویم. بر زناکاری [صدقه دادم]؟! بار دیگر باید صدقه بدهم. پس از خانه بیرون رفت و آن را در دست ثروتمندی گذاشت. روز بعد در بین مردم پیچید که به ثروتمندی صدقه داده شد. فردی به این مرد گفت: اما انفاق تو بر دزد شاید او را از دزدی بی‌نیاز نماید و آنچه را به زناکار دادی، امید است او را از زنا باز دارد و ثروتمند نیز شاید عبرت بگیرد و از عطاهای خداوندی که به او داده شده، انفاق نماید.[1]»

احکام کلی

زکات فقط به مستحق آن پرداخت شود. اما پرداخت صدقات نفلی به هرکس حتی کسی که مستحق زکات هم نباشد، صحیح است.

منت نهادن بر صدقه، ثواب آن را از بین می‌برد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ ﴾[2]

«ای مؤمنان! صدقات خود را با من و اذی باطل نکنید.»

[1] رواه البخاری و مسلم – جامع الاصول ج۶ / ۴۹۵

[2] بقره ۲۶۴

«منّ » همان اظهار وجود بخشنده بر فقیر است و «اذی» آزردن او با گفتار است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ﴾[1]

«گفتاری پسندیده و گذشت، بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد.»

لذا فقیر را با گفتاری نیکو برگرداندن (مثلاً خدا به شما مالی عنایت کند- خدا به شما احسان کند-) بهتر است از این که مالی به او بدهید و بعد به او اهانت کنید یا با گفتار خود او را برنجانید یا نگاهی تحقیر آمیز به او داشته باشید.

صدقه‌ی خود را با خوش‌رویی و از روی طیب نفس بپردازید و فقط برای خلاص شدن از دست فقیر این کار را نکنید. مستحب است که فرد در بخشیدن، سخاوت داشته، یقین کند که خداوند به او پاداش خواهد داد و عوض بخشش او را به او عنایت خواهد کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(ما نقص مالٌ من صدقه و ما زاد الله عبداً بعفو الا عزاً و ما تواضع احدلله الا رفعه الله)** **«صدقه مال را کم نمی‌کند، عفو و بخشش هم فقط به عزت شخص می‌افزاید و با تواضع نمودن برای خدا، خداوند مقام رفیعی به انسان عنایت خواهد فرمود.»**

اگر فرد محتاج است و فقط به قدر کفایت خود دارد، حق صدقه ندارد. زیرا این کار او فقر را برطرف نمی‌کند، بلکه فقر و احتیاج را از فردی به فرد دیگر انتقال می‌دهد. از جمله نکات دقیقی که در این باره وجود دارد این است که پیامبرﷺ خطبه می‌خواندند که مردی با ظاهری فقیرانه و محتاج، با لباس‌هایی کهنه وارد شد. پیامبرﷺ به او امر نمودند تا دور کعت نماز بخواند. به این امید که فردی از حالت فقر او مطلع شده، برایش لباسی بیاورد. ولی کسی به این فکر نیفتاد. تا جمعه‌ی بعدی که پیامبرﷺ به صدقه دادن امر نمودند و مردم نیز کمک کردند. پیامبرﷺ دو تکه پارچه برایش آماده کردند تا بپوشد. عادت مردم نیز همین بود که دو پارچه می‌پوشیدند که هر کدام دیگری را کامل می‌کرد. در جمعه‌ی سوم نیز پیامبرﷺ امر به صدقه دادن نمودند، همان فرد مسکین آمد و یکی از دو تکه لباس خود را درآورد تا صدقه بدهد. پیامبر به او برگرداندند و او را از این کار نهی فرمودند.

افراد ثروتمندی که مال زیادی دارند، بهتر است که بسیار صدقه کنند. حتی به یک فقیر هم مال زیادی می‌توانند بدهند. اگر فردی توانایی دارد که به فقیری کمک کند تا برای خود وسایلی بخرد یا سرمایه‌ی اولیه خود را داشته باشد تا با کارکردن از فقر نجات یابد - ولو این که از مال زکاتی خود بپردازد- برای او اجر و پاداش زیادی در نزد خداوند متعال محفوظ خواهد بود.

---

[1] بقره ۲۶۳

عقیقه

عقیقه ذبح گوسفندی است که در روز هفتم ولادت طفل، وقتی موی سرش را می‌تراشند، انجام می‌شود و در حقیقت ذبح شکرانه و اظهار شادمانی از تولد کودک و سلامتی مادر طفل است، که باعث شادمانی مادر و خانواده و اقوام نزدیک شده است.

حکم عقیقه

از نظر احناف، عقیقه امر مشروع و مباحی است و در نزد جمهور فقها سنت است. علت این‌که احناف آن را مباح می‌دانند، احادیثی است که از پیامبرﷺ در این باره وجود دارد. از جمله فرمودند: (لا احب العقوق) «عقیقه را نمی‌پسندم.» و گویا این نام را نمی‌پسندیدند، فرمودند: (**من ولد له ولد فاحب ان ینسک عن ولده فلیفعل**[1]) « **هرکس نوزادی برایش متولد می‌شود و دوست دارد برای او گوسفندی ذبح کند، این عمل را انجام دهد.**» لذا این حدیث و امثال این اگر بر انکار پیامبرﷺ دلالت نکند بر اختیاری بودن که همان مباح بودن است، دلالت دارد.

جمهور معتقدند که عقیقه سنت است، زیرا در روایت آمده که پیامبرﷺ از تولد امام حسن و امام حسین دو قوچ را عقیقه نمودند[2]. و همچنین بسیاری از اصحاب بزرگوار نیز از طرف فرزندانشان عقیقه می‌نمودند.

احکام و آداب عقیقه

در نزد مالکی‌ها عقیقه، یک گوسفند (چه ماده یا نر) است که پس از تولد نوزاد پسر یا دختر ذبح می‌شود.

در نزد شوافع و حنبلی‌ها، ذبح کردن دو گوسفند مثل هم از تولد پسر و یک گوسفند از تولد دختر است، در این باره روایاتی از نبی کریمﷺ هم نقل شده است.

وقت عقیقه: روز هفتم تولد، افضل است. در غیر این صورت در چهاردهم یا بیست و یکم می‌توانند عقیقه نمایند. بنابراین افضل همان هفتم است و از شوافع غیر از آن نیز نقل نشده است.

گوسفند عقیقه باید در سن و صفات و سالم بودن، مثل قربانی باشد. خود فرد هم می‌تواند از آن بخورد و به دیگران نیز هدیه بدهد.

بهتر است روز هفتم (همان روز ذبح عقیقه) با تیغ سر کودک را بتراشند و (اگر علاقه داشتند) هم وزن موی نوزاد نقره صدقه کنند.

روز هفتم نوزاد را نامگذاری کنند (نام او را اعلام نمایند). البته اگر دوست داشتند می‌توانند زودتر این کار را بکنند. از جمله حقوق کودک بر پدر آن ا ست که نام نیکوئی برای فرزند خود انتخاب نماید.

---

[1] رواه مالک

[2] رواه ابوداود

افضل‌ها (بهترین‌ها)

در این قسمت مسائل متفرقه‌ای که مورد بحث فقهاست بیان می‌گردد تا با استنتاج، بهترین آن‌ها شناخته شود:

آیا اشتغال به کسب و کار افضل است یا خود را برای عبادت فارغ کردن؟

آیا خود را برای علم آموزی فارغ کردن بهتر است یا غیر آن؟

آیا فقر بهتر است یا غنا و بی‌نیازی؟

آیا ازدواج بهتر است یا یک‌سویی برای عبادت؟

تنها بودن افضل است یا با اجتماع بودن؟

مسئله‌ی اول: آیا اشتغال به کسب و کار بهتر است یا خود را برای عبادت فارغ کردن؟

امام سرخسی(ره) می‌نویسد: وقتی انسان ضرورت‌های خود را کسب نمود (یعنی به طور متوسط برایش کافی بود) آیا مشغول شدن به کسب و کار افضل است یا فارغ شدن برای عبادت؟

آرای فقها در این باره متعدد است: عده‌ای کسب و کار و عده‌ای مشغول شدن به عبادت را افضل می‌دانند.

آنان که اشتغال به کسب و کار را ترجیح می‌دهند، می‌گویند:

منفعت کار و کسب از منفعت عبادت فردی عام‌تر است، زیرا منفعت محصولات کشاورز، بنا و بافنده عادتاً به جامعه و گروه برمی‌گردد، اما کسی که به تنهایی عبادت می‌کند، فقط خودش نفع می‌برد. لذا هر چه نفعش عام‌تر باشد، افضل‌تر است. نبی‌کریمﷺ فرمودند: (الخلق عیال الله و احبهم الی الله تعالی انفعهم لعیاله) «مخلوقات زیرخرجان خدایند و محبوب‌ترین افراد در نزد خدای متعال پر منفعت‌ترین آن‌ها به زیرخرجان خدای متعال است.»

انسان با کسب و کار قادر بر انجام انواع عبادات مثل جهاد، حج، صدقه و احسان به نزدیکان می‌شود. در صورتی که فرد در تنها عبادت کردن فقط نماز و روزه را می‌تواند انجام دهد.

آن دسته از علما (اکثر احناف نیز از این دسته‌اند) که عبادت را برکسب و کار ترجیح می‌دهند. می‌گویند:

عبادت شریف‌تر است و با آن انسان درجات ترقی و برتری را می‌پیماید. انبیا علیهم السلام اکثر اوقات به کسب و کار مشغول نبودند و کاملاً واضح است که در مدت عمرشان بیشتر به عبادت مشغول بوده‌اند.

عبادت مهم‌تر و عالی‌تر است و این مطلب کاملاً واضح است، لذا افراد وقتی امر مشکلی به آن‌ها می‌رسد یا از مصیبت و مرضی می‌ترسند، برای رفع آن به عبادت مشغول می‌شوند نه به کسب و کار.

عامه‌ی مسلمین با صفت عبادت مشهورند و اکثراً با این صفت شناخته می‌شوند نه با صفت کسب دنیا. و این خود دلیلی است بر این که عبادت افضل است.

مسأله‌ی دوم: آیا خود را برای علم فارغ کردن بهتر است یا غیر علم؟

وقتی انسان به اندازه‌ی کافی و ضروری توانایی مالی داشت، آیا خود را برای علم فارغ کردن بهتر است یا غیر آن؟

اجماع علما و فقها بر این است که فارغ شدن برای علم افضل است و نیز فضیلت هیچ چیزی موازی و مساوی با علم نیست. زیرا:

۱- مسلمان شرافت و ثواب طاعت و عبادت بیشتری را کسب می‌کند. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (ما عُبد الله بشيء افضل من فقه في الدين)[۱] «**خداوند با چیزی برتر از علم دین، عبادت نمی‌شود.**»

۲- انسان با علم به خود و اطرافیانش، فایده‌ی دینی و دنیایی می‌رساند.

با علم، فضیلت عبادت در تزکیه‌ی عالم و فضیلت کسب در عموم منافع جمع می‌شود. و علاوه بر این، مقام و رتبه‌ی عالم نیز خیلی بالا می‌رود. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (العلماء ورثه الانبياء)[۲] « **علما وارثین انبیا هستند.**» لذا همان طورکه انبیا علیهم السلام به مردم تقوی و استقامت و خیر را می‌آموزند، علما نیز بعد از ایشان مردم را ارشاد می‌کنند و آن‌ها را به تقوی و امور خیر راهنمایی می‌نمایند.

مسأله‌ی سوم: صفت فقر بهتر است یا غنا و بی‌نیازی؟

فقها در این مسئله نیز دو فرقه‌اند: گروهی که ثروت و بی‌نیازی را افضل می‌دانند و گروهی که فقر را می‌ستایند.

کسانی که بی‌نیازی را برگزیده‌اند، می‌گویند:

ثروت و بی‌نیازی، نعمت است و فقر، بینوایی و سختی کشیدن، هیچ شکی نیست که نعمت اولی‌تر است. خدای متعال نیز ما را برای آن آفریده که از نعمت‌های او رفاه کسب کنیم و لذت ببریم.

در سوره بقره آیه‌ی ۱۸۰ خدای متعال بی‌نیازی را به خیر، تعبیر نموده و می‌فرماید:

﴿ كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ ﴾

«**بر شما فرض شده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری (مالی) بر جای می‌گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان خود وصیت کند.**»

و وقتی خداوند آن را خیر نامیده، حتماً برای انسان خیر است.

---

[۱] اخرجه الطبراني في الاوسط

[۲] رواه ابوداود والترمذی و ابن ماجه

پیامبراکرمﷺ فضیلت سخاوت و ثروت را این گونه خوانده‌اند: **(الید العلیا خیرمن الید السفلی)**[1] **«دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است.»** همچنین از فقر و کفر به خدا پناه بردند و فرمودند: **(اللهم انی اعوذ بک من الفقر و الکفر**[2]**)** **«بارالها از فقر و کفر به تو پناه می‌برم».** همچنین به طور واضح بیان فرمودند که **(کاد الفقر ان یکون کفراً**[3]**)** **«فقر نزدیک است که به کفر بیانجامد.»**

اما آنان که صفت فقر را افضل شمرده‌اند:

أن‌ها قصدشان از فقری که از ثروتمندی افضل است، فقری نیست که در آن احتیاج و نیاز باشد، بلکه مرادشان قانع بودن و پرهیز از ذخیره کردن و جمع‌آوری مال است. لذا امام محمد در کتاب «الکسب» خود مطلبی را می‌نویسد که احناف با توجه به همین مطلب فقر را ترجیح می‌دهند: **(ولو ان الناس قنعوا بما یکفیهم و عمدوا الی الفضول (الزائد عندهم) فوجهوا الی امر آخرتهم لکان خیرألهم)** **«اگر مردم به قدر کفایت خود قناعت می‌کردند و زیادتی‌ها را برای آخرتشان نگه می‌داشتند، برایشان بهتر بود.»**

مقصود اصلی این گروه از فقر همین است و مرادشان حاجت و نقص نیست.

کسانی‌که فقر – به معنایی که گذشت – را ترجیح می‌دهند، دلایلشان این است:

۱- فقر برای عامه‌ی مردم سالم‌تر است و هر چه سالم‌تر باشد، اعلی و افضل است. به خصوص که ثروتمندی و بی‌نیازی انسان را به طغیان می‌کشاند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۞ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ﴾[4]

«حقا که آدمی همین که خود را بی‌نیاز پندارد، طغیان می‌کند.»

۲- بی‌نیازی و ثروت، پیروی از شهوات و تمایل به هواپرستی و خشونت را زیاد می‌کند.

۳- به پیامبر اکرمﷺ پیشنهاد شد که بطحاء مکه برایشان طلا شود، اما ایشان فرمودند: **(لا یارب و لکن اشبع یوماًو اجوع یوماً**[5]**)** **«پروردگارا نه! [حالتی را می‌پسندم که] یک روز گرسنه باشم و یک روز غذایی بخورم.»** همچنین از ایشان درخواست شد که اگر می‌خواهید پیامبر و

---

[1] رواه البخاری و مسلم و النسائی

[2] رواه النسائی احیاءج ۱ ص۳۸۲

[3] رواه احمد بن منیع عن الحسن مرفوعاً بزیاده «وکاد الحسدان یسبق القدر» و هو عند ابی نعیم فی الحلیه و البیهقی فی الشعب کشف الخفا ج۲ ص۱۵۹

[4] علق ۶ و ۷

[5] رواه الترمذی و قال حدیث حسن

پادشاه باشید یا پیامبر و فقط بنده‌ی (فقیر) خدا، ایشان پیامبری بنده‌وار را پسندیدند. و این نشان دهنده‌ی کمال تواضع و مهربانی آن حضرتﷺ است.

مسأله‌ی چهارم: آیا ازدواج بهتر است یا مشغول شدن به عبادت و ترک ازدواج؟

در این مسأله نیز مناقشاتی وجود دارد و مسأله‌ی بعدی پاسخ این سؤال را واضح خواهد نمود. همچنین مشخص است که پیامبر اکرمﷺ اصحاب را از ازدواج نکردن نهی و به ازدواج تشویق می‌کردند. این مطلب در کتاب دیگری در بحث خانواده ان‌شاءالله مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مسأله‌ی پنجم: آیا عزلت و گوشه‌نشینی بهتر است یا اجتماعی بودن؟[1]

آثار فقها در این باره به صورت «راه ریاضت عقلی و تعلیم» موجود است که در آن فواید گوشه‌نشینی و عزلت و همچنین فواید اجتماع ذکر شده است.

فواید عزلت

۱- فارغ شدن فقط برای عبادت و تفکر و انس گرفتن به مناجات با خدای متعال و بهره بردن از دعا و نیایش. تأمل در جمال و جبروت ملک و ملکوت. این امور نفس را بیدار و قلب را مسرور و ذهن را برای خدای متعال تصفیه می‌کند. لذا انسان صاف و پاک می‌گردد و با یاد خدا زندگی می‌کند و با آن می‌میرد و در آن خیر کامل موجود است.

۲- جدا شدن از گناه و لغزش و شرارت‌هایی که انسان به علت مخلوط شدن با مردم انجام می‌دهد. مثل غیبت، سخن چینی، ریا، دشمنی و خصومت و نیز آنچه باعث بدخلقی و عادت‌های زشت می‌گردد.

۳- پاک نمودن نفس از طمع ورزی به مال یا مقام انسان‌های دیگر و...

۴- رها شدن از مشاهده‌ی سنگدلان و قیاس‌های احمقان و اخلاق زشتشان و عجله نمودن و کارهای غلط آن‌ها. از اعمش سؤال شد، چرا چشمانت کم‌سو شده؟ گفت: « ازنگاه کردن به سنگدلان.»

فواید اجتماعی بودن

۱- انس گرفتن با دیگران طبیعت انسانی است و به همین جهت آدمی را انسان گفته‌اند، زیرا او با دیگران و دیگران با او انس می‌گیرند و ترک این مسئله، دور شدن از طبیعت اصلی انسان است.

لذا انسان با دیگران انس و الفت می‌گیرد، از آن‌ها کمک و یاری می‌طلبد و وحشت و غم خود را با آن‌ها کاهش می‌دهد. همچنین دیگران با وجود او و همنشینی با او انس می‌گیرند و این عمل برای همه‌ی آن‌ها ثواب اخروی نیز به دنبال دارد. نبی‌کریمﷺ مؤمن حقیقی را به اجتماعی بودن و انس گرفتن مدح نموده فرمودند: (**المؤمن آلف مألوف و لا خیر فیمن لا**

---

[1] اهم مطالب این بحث از کتاب احیاء علوم الدین ج۲ ص۲۲۲ گرفته شده است.

یألف و لا یؤلف[1]) «مؤمن با دیگران و دیگران با او الفت گیرنده‌اند و خیری در شخصی که الفت نگیرد یا با او الفت گرفته نشود وجود ندارد.»

۲- تعلیم و تعلم: علم باب بزرگی است که بدون مخلوط شدن و بودن با دیگران و همنشینی با علمای فقه و تفسیر و لغت و دیگر علوم، حاصل نمی‌شود. علم، شرف و عزت انسان را بالا می‌برد. همچنین آموزش و تعلیم نیز بدون مخالطت با مردم برای فهماندن و تعلیم و تلقین معارف به آن‌ها انجام نمی شود. از پیامبر اکرمﷺ در فضایل علم احادیث زیادی وارد شده است، از جمله فرمودند: مجلس علمی افضل از مقدار زیادی از عبادات است. همچنین فرمودند: **(فضل العالم علی العابد کفضل القمر للیلة البدر علی سائر الکواکب)[2] «فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت ماه شب چهارده بر دیگر سیارات است».**

۳- نفع رساندن و نفع بردن: نفع بردن با کسب و کار، معامله و صنعت است که بدون مخلوط شدن و با هم بودن میسر نمی شود و هر فردی ناگزیر است که در صورت نداشتن شخصی برای انجام این کارها، خودش دست به کار شود. و اگر کسی را دارد، باز هم انجام این موارد، پرثواب است، زیرا شخص خیر رساندن به دیگران را مقدم قرار داده، با کار خود به آن‌ها، نفع می‌رساند.

۴- به ثواب رسیدن و ثواب رساندن: در تمام آنچه ذکر کردیم این مطلب، مشهود است. زیرا در انس‌گرفتن با دیگران و حسن معامله با آن‌ها فضیلت، نیکی و ثواب وجود دارد. حتی همین کافی است که دیگران را با مهربانی ملاقات کنی.

پیامبراکرمﷺ فرمودند: **(تبسمک فی وجه اخیک صدقه)[3] « در موقع دیدن برادر مسلمان، لبخند زدن صدقه محسوب می شود.»** و این در اجتماع کمترین حد است که اصلاً در عزلت و گوشه‌نشینی یافت نمی‌شود، چرا که ساعت‌ها نشستن و تبسم با درختان و سنگ‌ها، هیچ‌گونه ثوابی به همراه ندارد.

ملاحظات

باید به این نکته توجه کرد که احکام و نتایج این برترین‌ها همیشگی و مطلق نیست. بلکه به حالت اجتماع و اشخاص مربوط است.

لذا وقتی اجتماع مثلاً نیاز دارد به هدف مشخصی برسد، تلاش در آن راه – برای کسانی‌که می‌توانند به آن هدف دست یابند اولی‌تر است تا احتیاجات برآورده شود و کارها آسان گردد و

---

[1] رواه الحاکم و قال صحیح علی شرط الشیخین و رواه البیهقی و القضاعی بلفظ المؤمن ألف مألوف کشف الخفا ج۲ س۴۰۸

[2] اخرجه ابوداود وا لترمذی و النسائی وابن حبان

[3] رواه الترمذی

اجر و پاداش نیز بر آن مرتب خواهد بود. همچنین به حال شخص و عوارض آن نیز مربوط است، بنابراین اگر با انجام و به نتیجه رسیدن آن امر تکبر، غرور و خودبینی به شخص دست می دهد، ترک آن امر برایش اولی و افضل است.

این امر در مورد بی‌نیازی و فقر کمتر اتفاق می‌افتد، پس هر اجتماعی در واقع به ثروتمندان مقتدری نیاز دارد، به شرط آن که افراد منصف و موفقی باشند تا بازار را رونق دهند و در منافع آن سهام گذاری کنند و با مشکلات و گرفتاری دست و پنجه نرم نمایند.

لذا بر کسانی که توانایی دارند و در خود مروت و موفقیت می‌بینند، مستحب است که برای بی‌نیازی بیشتر تلاش نمایند و تلاش بیشتر به قصد یاری و خیر رسانی باشد.

اگر شخص گمان می‌کند که به مطلوب نمی‌رسد و برخود اطمینان ندارد، پس فضلیت و مزیتی در زیاده طلبی نخواهد بود. و اگر می‌داند که مال، او را فاسد و مغرور خواهد نمود و برایش کلید گناهان و امور زشت خواهد شد، بی‌نیاز نبودن برای چنین فردی بهتر است و حتی زیاده خواهی مال برایش حرام است تا نفسش پاک بماند.

لهو و لعب (بازی و سرگرمی)

لعب: در لغت به بازی کودکان گفته می‌شود[1] که بی‌فایده خود را به سختی می‌اندازند.

در زبان عربی به هرکس که کاری بکند و نفع و فایده‌ای نبیند، می‌گویند او لاعب است.

در حدیث، حضرت جابرﷺ می‌گوید: در زمانه‌ی رسول اکرمﷺ ازدواج کردم، ایشان به من فرمودند: «ای جابر، ازدواج کرده‌ای؟ عرض کردم: بله. فرمودند: با دختر باکره یا زن بیوه؟ عرض کردم: زن بیوه فرمودند: **(فهلا بکرا تلاعبها) «چرا دختر باکره‌ای نگرفتی که با او بازی کنی.»** پیامبرﷺ شوخی و دست بازی مرد با همسرش را ملاعبه نامیدند، زیرا دختر باکره عادتاً سن کمتری دارد و به بازی و شوخی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهد. جابر می‌گوید: عرض کردم یا رسول الله، خواهرانی دارم، ترسیدم که (کم تجربه بودنش) بین من و آن‌ها (مشکلی) ایجاد کند. فرمودند: پس همان زن بیوه، بهتر است. **(انّ المرأة تنکح علی دینها و مالها و جمالها فعلیک بذات الدین تربت یداک[2]) «زن به واسطه‌ی دین، مال و جمال خود به نکاح گرفته می‌شود، تو بر خود دیندار را لازم بگیر، تا خوشبخت شوی.»**

---

[1] تعریفات جرجانی

[2] رواه البخاری و مسلم

لهـو (سرگرمی): لهو در زبان عرب عبارت است از آنچه بـا آن بـه بیهـودگی و شـوخی، وقت می‌گذرانی و تو را به بازی و پیروی از هوای نفس و امثال آن مشغول می‌سازد. بنـابراین تعریف، اصل این است که بین لهو و لعب فرقی باشد. زیرا لعـب هـر عملـی اسـت کـه نفعـی نداشته باشد. اما لهو، لعبی است که شـخص را از امـور دیگـر بـه خـود مـشغول مـی‌سـازد.[1] بنابراین، لعب (بازی) لهو نیست تا زمانی که انسان را به خود مشغول نـسازد و از دیگـر امـور غافلش ننماید. ولی این فرق قابل اعتماد نیست. مشهور هم همان است که لهو به معنای لعب استعمال می‌گردد، چرا که لهو مشغول شدن به چیزهایی است که فایده‌ای ندارد.

اما از این لحاظ که در لعب خیری نیست و امیـد فایـده‌ای از آن نمـی‌رود، حکـم شـرعی چیست؟!

قبل از هر چیز، لازم است به این مطلب توجه کنیم که تمـام لعـب‌هـا بـی‌خیـر نیـستند، همچنین این گونه هم نیست که تمام آنها خالی از شر باشند. لذا درجاتی دارند:

از جمله لعب‌های مفید، اموری است که برای از بین بردن غم یا سپری کردن وقت بیمـار یا آماده کردن ذهن و سرعت پاسخ‌گویی در بعضی امور است.

بعضی از لعب‌ها برای سلامتی بدن مفیدند، مثل انواع ورزش‌ها و مهارت‌های جسمی.

بعضی هم ضرر محضند، یعنی هر بازی که به قمار یا سبب‌های مشاجره بیانجامد.

بعضی هم نتیجه‌ی مضری دارند، یعنی بازی‌هایی که توان عقلی و فکری و بدنی انسان در آن‌ها صرف می‌شود و انسان را از امور مهم دینی مثل نماز و امثال آن و امور اجتمـاعی مثـل کار و همنشینی و گذراندن وقت با همسر و فرزندان غافل می‌سازد.

می‌خواهیم حکم لعب خالص را که کار یا امر بیهوده‌ای است و خیر و شری در آن نیـست، بدانیم. آنچه در این‌باره یافتیم:

۱- قاعده‌ی شرعی و کلی که می‌گوید: «الاصل فی الاشیاء الاباحه» «یعنی تا زمانی‌که نص یا سبب شرعی مستدعی تحریم چیزی نباشد، اصل در اشیاء مباح بودن است.» لـذا در اینجـا نیز تا زمانی که تحریم نشود، مباح است.

۲- احادیث صریحی وجود دارد که بر مباح بودن بعضی بازی‌ها دلالت دارند:

حضرت انس بن مالک‌ﷺ روایت می‌کند کـه پیـامبراکرم ﷺ بـه مدینـه تـشریف آوردنـد، غلامان حبشی به مناسبت ورود ایشان با نیزه‌های خود بـازی رزمـی مـی‌کردنـد.[2] » حـضرت ابوهریره‌ﷺ نیز روایت می‌کند که وقتی غلامان حبشی در جلو پیامبرﷺ با نیزه‌های خود بـازی

---

[1] غالباًدر زبان عربی لهو و لعب به یک معنا استعمال می‌شود.

[2] اخرجه ابوداود، جامع الاصول ج۱۰ ص۷۵۶.

رزمی می‌کردند حضرت عمرﷺ وارد شد و آنها را ترساند، رسول اللهﷺ فرمودند: (دعهم یا عمر) «رهایشان کن ای عمر».[۱]

حضرت عایشهﷺ نیز روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ با ردای خود مرا می‌پوشاندند و من به غلامان حبشی نگاه می‌کردم که در مسجد بازی و تمرینات رزمی داشتند، آنقدر که پیامبرﷺ را خسته می‌کردم.»[۲]

حضرت عایشهﷺ روایت می‌کند که «من با عروسک‌های خود جلوی پیامبرﷺ بازی می‌کردم، دختر بچه‌های دیگر هم می‌آمدند که دوستان من بودند. آن‌ها از پیامبرﷺ [خجالت می‌کشیدند] و مخفی می‌شدند، پیامبرﷺ آن‌ها را به طرف من می‌فرستادند و آن‌ها با من بازی می‌کردند.»[۳]

بخاری روایت می‌کند که حضرت عایشه ﷺ می‌گوید: زنی از انصار را به خانه شوهرش فرستادیم، پیامبرﷺ فرمودند: « ای عایشه آیا با آن‌ها سرگرمی (دف) را هم فرستادی، زیرا انصار از سرگرمی عروسی لذت می‌برند.»

حضرت انس ﷺ روایت می‌کند که پیامبراکرم ﷺ فرمودند: « روّحوا القلوب ساعه ساعه»[۴] «لحظه به لحظه قلب‌ها را شاد کنید. »

حضرت علیﷺ فرمودند: « این قلب‌ها را آسوده [و شاد] کنید، این‌ها هم مثل سایر اعضای بدن ملول و خسته می‌شوند» این احادیث و آثار، خود دلیلی واضح بر مباح بودن بازی و سرگرمی‌اند. لذا جمهور فقها متفقند که بازی در اصل خود مباح است، مگر آنچه نبی کریمﷺ از آن نهی فرمودند، مثل بازی تخته نرد و امثال آن، که در آن قمار می‌شود.

۳- در مقابل، آثاری نیز هست که مطلقاً بر منع لعب (بازی) دلالت می‌کند که امور مختصری از آن استثنا شده است.

الف) حدیث حضرت عقبه بن عامرﷺ که نبی کریمﷺ فرمودند: «کل شئ یلهو به الرجال فهو باطلّ إلا تأدیبه فرسه و رمیه بقوسه و ملاعبته إمرأته.»[5]«هر سرگرمی و لهوی که فرد به آن مشغول شود باطل است مگر تربیت کردن اسبش، تیر اندازی با کمانش و بازی با همسرش.»

---

[۱] رواه البخاری و مسلم عن عایشه.

[۲] اخرجه البخاری ومسلم والنسائی.

[۳] رواه البخاری و مسلم ـ جامع الاصول ج ۱۰ ص ۷۵۶.

[٤] کشف الخفاء: ج ۱ ص ۵۲۴، و قال: رواه الدیلمی و ابو نعیم القضاعی،قال و یشهد له فی مسلم قوله ﷺ: « یا حنظله: ساعة ساعة».

[٥] احیاء العلوم هم به این مطلب اذعان نموده و عراقی هم در تخریج خود می‌نویسد: اخرجه اصحاب السنن الأربعه و فیه اضطراب.

ب) گفته‌ها و تفسیرهای بعضی از اصحاب و تابعین در مورد این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾[1]

«و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لهوند تا مردمان را از راه خدا گمراه سازند.»

در نظر آن‌ها این آیه بر منع لهو و توبیخ آن دلالت می‌کند. با توجه به نهی دراین احادیث، بعضی فقها از جمله قسمت اعظم احناف[2] و بعضی شوافع لعب را مباح نمی‌دانند و به جز مواردی که در حدیث مباح شده، بقیه را جایز نمی‌شمارند.

امام غزالی(ره) در احیاء العلوم خود در اثنای سخن از سماع این مسئله را بررسی نموده، می‌نویسد: آنچه در این موضوع واضح و مشخص است عبارت است از:

حکم اصلی در اشیا مباح بودن است، این قاعده مورد اتفاق فقها در تمامی بلاد اسلامی و تمام دوره‌های اسلام است. پس هر چیزی، مباح و حلال است مگر این که نص یا دلیلی بر تحریم آن یا تحریم سببی از سبب‌های آن وارد گردد. این اصل برای مباح بودن دو مورد لهو و لعب (بازی وسرگرمی) نیز دلیلی کافی است. (در این باره مشروح‌تر بحث خواهیم کرد.)

احادیثی که ذکر کردیم بر اباحت لعب (بازی) دلالت دارد، که با روش‌های متعدد و کاملاً ثابت از نبی مکرمﷺ روایت شده است. تنها همین مطلب در اثبات آن کافی است که امام بخاری و امام مسلم(رحمهما الله) و دیگر اصحاب سنن و راویان حدیث، آن را روایت نموده‌اند. در این احادیث آمده:

الف) جوانان حبشی در مسجد و در حضور پیامبرﷺ بازی می‌کردند و این بازی‌ها در نصوص احادیث وارد شده است. همچنین از شادی قدوم پیامبرﷺ و نیز روز عید بازی می‌کردند. به علاوه در این احادیث بیانی است بر این که لعب تکرار شده ولی پیامبرﷺ آن را انکار نکردند.

ب) این گفته که پیامبرﷺ از روی حیا، چیزی نگفتند، امکان پذیر نیست. زیرا پیامبرﷺ در مورد حرام هرگز سکوت نکردند، همچنین نمی‌توان گفت که این بازی‌ها (لعب‌ها) مکروه بودند. زیرا وقتی حضرت عمرﷺ آن‌ها را توبیخ کرد، پیامبرﷺ او را نهی نموده فرمودند: دعهم یا عمر (عمر! رهایشان کن)

ج) رهایی از غم با لعب (بازی و سرگرمی) و تسلی خاطر با آن مباح است. پیامبرﷺ در کنار بازی ایستادند و نگاه می‌کردند و حتی برای تماشای حضرت عایشه توقف نسبتاً طولانی نمودند.

اما حدیث حضرت عقبه بن عامرﷺ که پیامبرﷺ هر لهوی (سرگرمی) غیر از سه مورد را باطل دانستند (کل شیء یلهو به الرجل فهو باطل) در این باره دو مسئله وجود دارد:

اول از ناحیه‌ی روایت که به علم حدیث و سندهای حدیث مربوط است.

---

[1] لقمان ۶.

[2] شرح فتح القدیر ج ۸ ص ۱۳۲. بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۲۷.

دومی که اصلی‌تر هم هست، این که در این حدیث (اگر صحت آن را قبول کنیم) دلیلی بر تحریم وجود ندارد. امام غزالی می‌فرماید: گفته‌ی پیامبرﷺ «باطلٌ» بر تحریم دلالت نمی‌کند، بلکه بر بی‌فایده بودن دلالت دارد. همچنین این مطلب تأکید می‌شود که بازی و سرگرمی جوانان حبشی و نیز تسلی خاطر و شادمان شدن بر آن‌ها، از این اشیا خارج است و مقصود پیامبرﷺ در این حدیث از «باطلٌ» این است که ثوابی ندارد. پیامبرﷺ در حدیث دیگری فرمودند: (**کل شيء ليس من ذكر الله تعالى فهو لغو و سهو الا اربع خصال: الا مشي الرجل بين الفرضين و تأديبه فرسه و ملاعبته اهله و تعليمه السباحه**[1]) « **هر شیئی که درآن ذکر خدا نباشد، لغو و سهو است مگر چهار خصلت، راه رفتن فرد در بین دو فرض، تربیت و پروش اسب خود، بازی و شوخی با همسر و تعلیم شنا.**»

این که فرمودند «لغو و سهو است» در این حدیث مقصد «باطلٌ» را تفسیر می‌کند. نظر امام غزالی نیز در اباحت لعب، همان نظر عامه فقهاست.

از امام غزالی این گفتار منقول است:

الف) لهو (سرگرمی) از حیثیتی که لهو است، حرام نیست. زیرا بازی حبشی‌ها و حرکات رزمی آن‌ها لهو است و پیامبرﷺ نگاه کردند و آن را مکروه نشمردند.

ب) لهو و لغو را اگر کسی به نیت انجام کاری بی‌فایده انجام دهد، در نزد خدای متعال بازخواست نمی‌شود. لذا اگر فردی برای خود وظیفه‌ای قرار دهد که دستش را صدبار بر سرش بگذارد. این کار عبث و بی‌فایده است ولی حرام نیست.

ج) وقتی غرض شخص، بازی و لذت بردن از لهو (سرگرمی) باشد، مباح است. زیرا آرامش روحی و قلبی به انسان دست می‌دهد و گاهی وقت‌ها، باعث معالجه‌ی بیماری‌های روحی فرد می‌شود، زیرا بعد از بازی و سرگرمی به امور دنیوی مثل کار و کسب و تجارت یا امور دینی مثل نماز و قرائت قرآن و... می‌پردازد.

د) زیبایی بازی و سرگرمی در وسط کار و تلاش مثل زیبایی خال بر رخسار است. یعنی اگر این خال‌ها زیاد شوند و اکثر صورت را پرکنند، انسان زشت و بدترکیب می‌شود. پس هرکار نیکی زیاد آن زیباست اما هر امر مباحی، زیادش مباح نیست. نان پختن مباح است، اما زیادی آن به طوری که نانوا را اذیت کند، حرام است.

خلاصه‌ی نظر امام غزالی (رحمه الله):

۱- لهو و لعبی که غیر مفید و غیر مضر باشد، مباح است.

۲- هر لهو و لعبی که باعث آرامش و نشاط قلبی و ذهنی شود و انسان را به کار و تلاش یا عبادت وا دارد، حسن و نیک است.

---

[1] رواه ابوطيب الطبرى فى رسالته (الرد على من يحب السماع). معلق می‌گویداخرجه الزبيدى فى الاتحاف و العراقى فى تخريج احاديث الاحياء و الهيثمى فى المجمع ج۵ ص۲۶۹. البته من آنرا در احياء العلوم نيافتم.

۳- اگر لهو و لعب باعث ضایع کردن فرایض یا از بین رفتن فرصت شغلی و معیشتی گردد، حرام است[1]. همچنین لعب و لهوی که با حرام‌ها مثل قمار، دشمنی، دشنام و قسم دروغ مخلوط شود، نیز حرام است.

از جمله بازی‌های ممنوع

مسابقات

یعنی مسابقاتی که قمار بازی‌اند، که در آن طرفین مسابقه شرط می‌گذارند مثلا بازنده، قیمت شام یا کرایه‌ی تاکسی را بپردازد. یا بازیگران با ورق شرط می‌گذارند که بازنده برای همه، شیرینی، تنقلات یا میوه بخرد. بسیاری از افراد این عمل را با بی‌خیالی انجام می‌دهند و آن را از جمله کاسبی‌ها یا ضررهای خود، برمی‌شمرند. هر چند این موارد، بی‌ارزشند ولی از جمله فریب‌های شیطانند و نفس از برنده شدن لذت می‌برد و از باختن ناراحت می‌گردد. اگر از ابتدا چنین بگویند: برنده خودش هم پول را پرداخت کند و از بقیه هم جمع‌آوری نماید، مباح است، اما کسی چنین کاری را شادی آور نمی‌داند.

اگر بازیکنان در این‌گونه بازی‌ها می‌خواهند مسابقه شرطی باشد، باید جایزه‌ی برنده کاری مثل قهوه درست کردن یا شستن بشقاب‌ها و امثال این‌ها باشد. اما مسابقات شرطی در هر صورتی حرام است، حتی اگر بر مقدار کمی مثل یک برگ تمبر شرط نهاده شود.

خیانت، دروغ، قسم و امثال این‌ها

این سه عمل قبیح نیز از جمله‌ی ممنوعات است. کسی که بازی می‌کند، وقتی از شکست هراس دارد، از غفلت طرف مقابل استفاده نموده، برگه‌ای را برمی‌دارد و وقتی حقیقت را از او می‌پرسند، دروغ می‌گوید و تظاهر به پاکی خود نموده، قسم می‌خورد. حال آنکه این قسم او برای نوعی بازی یا سرگرمی است. در صورتی که اگر قسمش دروغ باشد، گنهکار است و حتی اگر راست هم باشد، نشانه‌ی سفاهت و نادانی اوست که بر کاری بیهوده و بی‌فایده قسم یاد کرده است.

دشنام، بد دهانی و ناسزا گفتن

لعب (بازی) خصوصاً وقتی که سفیهان و نادانان در آن شریک باشند. خالی از دشنام، ناسزا و بی‌ادبی نیست. بسیاری از اوقات بازیگر دوستش را دشنام می‌دهد، او نیز در مقابل با ناسزا گویی پاسخ می‌دهد، یا بازی را به هم می‌زند. معمولاً این حالت در انواع لهو و لعب‌ها رواج دارد. لذا در بازی اگر فردی شروع این حالات را احساس کرد، فوراً بازی را متوقف کند تا صدق گفتار و رفتارش تأیید گردد.

---

[1] توجه کنید که هر چه باعث ضایع شدن فرایض یا واجبات گردد، حرام است. حتی مشغول شدن به نمازهای نفلی یا ذکر. در فتح الباری ج ۱۰ ص۹۱ علامه ابن حجر به این مطلب اشاره نموده است.

عداوت و عصبانیت

بیشتر بازی‌ها خصوصاً در استادیوم‌های ورزشی به دشمنی و عصبانیت‌های بی‌فایده می‌انجامد، حتی بروز این احساسات به مشاجرات لفظی و تخریب ماشین‌ها، پرتاب سنگ و دیگر امور ضد اخلاقی کشیده می‌شود.

مهم‌ترین ممنوعیت‌های لعب

مشغول شدن به بازی و سرگرمی وقتی زیاد شود و از حد بگذرد در وظایف اجتماعی مثل روابط همسران، توجه به فرزندان و صله‌ی رحم، اختلال وارد می‌کند. کسی که عادت به لعب (بازی) زیاد دارد، خود را به امر مکروهی عادت داده و باید از آن دور شود و خود را به اعتدال نزدیک کند.

کثرت سرگرمی و بازی، توان بدنی و روحی فرد را تضعیف می‌کند. لذا میل به ترقی و پیشرفت در انسان کاهش می‌یابد و بیشتر از مسائل اصلی به کارهای بیهوده و ناچیز روی می‌آورد.

قمار

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ ۞ يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَاۗ ﴾[1]

«درباره‌ی خمر و میسر (قمار) از تو می‌پرسند، بگو در آن دو، گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است. ولی گناه آن‌ها از سودشان بزرگ‌تر است.»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۞ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ وَيَصُدَّكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّنتَهُونَ ﴾[2]

«ای مسلمانان! جز این نیست که شراب و قمار و انصاب و ازلام رجس (پلید) و از اعمال شیطان هستند. پس از آن‌ها بپرهیزید، باشد که رستگار شوید – همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد، پس آیا شما دست برمی‌دارید؟»

---

[1] بقره ۲۱۹.

[2] مائده ۹۰–۹۱.

انصاب: سنگی است که نزد آن برای بت‌ها ذبح می‌کردند.

ازلام: کاسه‌هایی که با آن‌ها قرعه می‌انداختند، وسیله‌ی قمار هم بود.

رجس: نجس به معنی شر و ناخشنودی نیز تفسیر شده است.

میسر: قمار. و در لغت بر وزن مَوعِد و مرجع مصدر است که فعل یسر از آن اشتقاق می‌شود و به معنی آسانی معروف است.

قمار را مِیسر گفته‌اند، زیرا فرد، با قمار آنچه را دوستش به سختی در مدت زیادی جمع‌کرده، به آسانی و در زمانی اندک صاحب می‌شود. همچنین طرف مقابل فوراً و به آسانی آنچه را مدت زیادی برایش زحمت کشیده از دست می‌دهد. گاهی حتی تمام ثروتش را از دست‌می‌دهد و خود را بنابر قول عوام بر روی سنگ یا آهن بی‌هیچ سرمایه‌ای می‌گذارد در حالی که قبلاً مال زیادی داشته است.

میسر به هر نوع قماری گفته می‌شود[1].

امام جرجانی قمار را این گونه تعریف می‌کند: هر بازی که در آن شرط شود که برنده، چیزی را از بازنده بگیرد. به تعبیر دیگر، هر بازی که فرد یا گروهی در آن ضرر ببینند و طرف مقابل سود ببرد.

ابن سیرین، عطاء و مجاهد(ره) می‌گویند: هر چیزی که احتمال زیان و باحن دارد در قمار داخل است. حتی بازی‌های کودکانه با گردو، یعنی آن.هم قمار و حرام است. هر چند سود ناچیزی داشته باشد.

قمار و انواع آن

بازی شرطی با هر وسیله‌ای مثل ورق، نرد، سنگ و امثال این‌ها. اصولاً تمامی این بازی‌ها قمارند.

شرط بندی در مسابقات اسب سواری، ماشین سواری و دیگر مسابقات.

بازی با وسایل قمار در قمار خانه‌های اروپایی و غیره.

بخت آزمایی: برگه‌های معروفی که در بازار به فروش می‌رسد.

از جمله امور قبیح قمار

انسان به امور تصادفی و آروزهای فریبنده برای سود بردن و مال زیادی بدست آوردن، اعتماد می‌کند.

به انجام مداوم قمار عادت می‌کند. زیرا شخصی که فایده برده گمان می‌کند که شانس، همراه اوست و هر لحظه سود خواهد برد. مال باخته نیز به امید این که شاید آنچه را از دست داده یا قسمتی از آن را به دست آورد، بارهای دیگر نیز قمار می‌زند.

---

[1] تفسیر کبیر فخر رازی ج۶ ص۴۵.

قمار در بین بازیگران خود، دشمنی و عداوت ایجاد می‌کند و هر کدام از طرف مقابل تنگ‌دل شده، به او خیانت می‌کند.

بازیگر قمار بی‌دین می‌شود و همواره آرزوی ضرر و زیان طرف مقابل خود را دارد و می‌خواهد مال او را برباید. اگر ابتدای امر کاملاً بی‌دینی نباشد، بعدها به این کار خواهد انجامید.

بخت آزمایی

این نوع قمار انواعی دارد:

کارت‌های رنگی بخت آزمایی در بعضی کشورها تقسیم می‌شود و از طریق قرعه‌کشی در موعد مقرر تعدادی از افراد، سود می‌برند و تعداد زیادی هم پول اولیه‌ی خود را از دست می‌دهند. در هر حال موسسه‌ی مذکور سود سرشاری به جیب می‌زند.

در نوع دیگر بخت آزمایی فرد پاکت سربسته‌ای را می‌خرد که داخل آن اسم کالایی نوشته شده است. این کالا پنج یا ده یا صد تومان ارزش دارد. اما شخص در نهایت آزمندی برای خرید این پاکت بیست تومان می‌پردازد تا برایش کالایی قیمتی بیرون آید.

نوع دیگر گرانتر خریدن کالایی به امید این‌که به بیشتر از آن دست یابد. تمامی این‌ها قمارند و حرام شمرده می‌شوند.

بخت آزمایی و تجارت[1]

بعضی از کارخانه‌ها – خصوصاً آن‌هایی که وسایل کودکان را می‌سازند – روی کالا، کارت مشخصی را می‌گذارند و اعلام می‌کنند، که جوایز قرعه کشی این کالا، دوچرخه، محصولات غذایی، تفنگ شکار یا مبلغی پول است. این معاملات نیز قطعاً حرام است ولو اینکه وسیله با قیمت روز خود بفروش برود. چرا که اولاً کودک به امید فایده آن را می‌خرد و دوم این که در کودک میل به بخت آزمایی و قمار را پرورش می‌دهد. باید جلو این‌گونه اعمال کارخانجات را گرفت، هرچند مشتری به فایده بردن متهم نشود یا اصلاً به ادعای آن کارخانه اعتماد نکند.

---

[1] علامه مفتی محمد تقی عثمانی(حفظه‌الله) در رساله‌ی «احکام الجوائز »برای صحت این نوع جوایز، شروطی را برمی‌شمارد:

– قیمت کالا، قیمتی اصلی و رایج آن باشد و از این مقدار بیشتر نباشد. زیرا هر مقداری که زیادترگرفته شود، در مقابل جایزه محسوب می‌شود و به نوعی قمار می‌انجامد.

– این جوایز برای تبلیغ و رواج وسایل مغشوش و غیر اصلی نباشد. زیرا فریب و خدعه حرام است.

– قصد مشتری از خرید کالا، استفاده از آن باشد، نه رسیدن به جایزه. زیرا در این‌صورت نیز قیمت کالا در مقابل جایزه قرار گرفته و در آن قمار به وجود خواهد آمد.(احکام الجوائز «بحث مقدم الی نوه البرکه مکه المکرمه رمضان البارک ۱۴۲۳هـ)

فریبی عجیب

عده‌ای پلیدی قمار و خصوصاً کارت‌های بخت آزمایی را به شکلی می‌پوشانند و می‌گویند: پول جمع آوری شده از این کار صَرف مصالح عمومی می‌شود. بنابراین خرید این برگه‌ها نوعی احسان و نیکوکاری است. اما حقیقت این سخن است که این نوعی فریب ساده و پوشاندن گناه با غربال است. زیرا اگر به کسانی‌که این برگه‌ها را خریداری می‌کنند گفته شود: مقداری از پول خود را برای منفعت‌های عمومی ببخشید، صورتشان را درهم می‌کشند، دندان‌هایشان را بر هم می‌فشارند و بینی‌شان را بالا می‌برند. و اگر بفهمند که این کار مبلغی فایده دارد، فوراً به خریدن و پرداخت قیمت کارت اقدام می‌کنند. لذا علت این امور طمع و خساست است و نیکی یا تمایلی در خیر نیست. پیامبراکرمﷺ فرمودند: **(انما الاعمال بالنیات و انما لامرء مانوی) «قبولی اعمال به نیت مربوط است.»**

حکم قمار

قمار با تمام انواع و اقسامش حرام است. خدای متعال آن را نجس نامیده است، لذا در هر صورت چه فرد سود ببرد یا ضرر کند، شر و نجس است و از گناهان کبیره به شمار می‌آید.

اگر شخص مال خود را در قمار باخت، هم گناه قمار و هم گناه به هدر دادن و صرف مال در راه حرام برایش نوشته می‌شود.

اگر در قمار خود پیروز شد، به مجرد بازی، گنهکار است زیرا از امر خدا سرپیچی کرده است و سودی که برده نیز وبالی برایش خواهد بود که باید خود را از آن پاک نماید.

در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: **(ما تزال قدما عبد یوم القیامه حتی یسأل عن اربع، عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیم انفقه و عن علمه ماذا عمل فیه)[1] «روز قیامت قدم‌های بنده از جای خود تکان نمی‌خورد تا چهار سؤال از او نشود. از عمرش که در چه راهی صرف نموده از جوانیش که در کجا به پیری رسانده و از مالش که چگونه به‌دست آورده و در کجا خرج کرده و از علمش که چقدر به آن عمل نموده است.»**

در حدیث دیگری فرمودند: **(ایما عبد نبت لحمه من سحت فالنار اولی به)[2] «بدن هر فردی که از حرام تغذیه شود به آتش جهنم مستحق‌تر است.»**

لذا اگر کسی در بازی با دوستش قمار زده، باید مبلغ را به او پس دهد. و اگر آن را از جای مجهولی بدست آورده مثل کارت‌های بخت آزمایی یا خانه‌های قمار، باید آن مبلغ را به فقرا

---

[1] رواه البیهقی و غیره ترغیب ج۲ ص۵۵۱.
[2] رواه الطبرانی ترغیب ج۲ ص۵۴۷.

بدهد و جایز نیست که آن را برای بنای مسجد یا کار دینی دیگری صرف کند، زیرا آن مال پلیدی است که صرف مساجد نمی‌شود. در حدیثی رسول خدا ﷺ فرمودند: (انّالله لا یقبل الا الطّیب[1]) «خداوند فقط مال پاک را در راه خود (یا برای بنای مساجدش) می‌پذیرد.»

مسابقات

مسابقات در زمان‌های گذشته نیز رواج داشته و بیشتر مسابقات اسب سواری و شتر سواری رایج بوده است. مسابقه امر مشروعی است. در کتاب سبل السلام روایتی است که پیامبر اکرمﷺ بین اسب‌های ورزشی و غیر ورزشی مسابقه گذاشتند.[2]

پیامبر اکرمﷺ با همسرشان حضرت عایشهؓ (پیمودن مسافتی را) مسابقه گذاشتند. یک مرتبه حضرت عایشهؓ برنده شد و یک بار پیامبرﷺ برنده شدند. حضرت عایشهؓ می‌گوید: با پیامبرﷺ مسابقه گذاشتیم (که کدام یک زودتر فاصله‌ای را می‌پیماید) من زودتر رسیدم. بعدها که مقداری سنگین وزن‌تر شدم دوباره مسابقه گذاشتیم، این بار پیامبرﷺ از من زودتر رسیدند و فرمودند این (برد من) به آن (برد تو).[3] (یعنی یک به یک).

مسابقات می‌تواند با جایزه یا بدون جایزه برگزار شود. مسابقات بدون جایزه، مسابقاتی است که دو فرد در بین هم انجام می‌دهند تا شخص قوی‌تر یا سریع‌تر مشخص شود. گاهی نیز همین عمل در بین دو گروه انجام می شود و جایزه‌ای هم در میان نیست.

اما مسابقاتی هم هست که در آن جوایزی برای برندگان تعیین می شود.

مسابقات بدون عوض

این گونه مسابقات کاملاً جایز و در موارد زیادی اجرا می‌شوند. در گذشته این نوع مسابقات در زمینه‌های دو، حمل بار سنگین و برداشتن سنگ‌ها برگزار می‌شد. اما امروزه بسیاری از ورزش‌ها مثل دوچرخه سواری، شنا، سوارکاری، کشتی، والیبال، فوتبال، بسکتبال و... برگزار می‌شود. غرض از این مسابقات اثبات شایستگی و برتری است.

مسابقات عوض‌دار

یعنی مسابقاتی که در آن برای برنده جوایز یا مزدی تعیین می‌شود که به محض برتری و برنده شدنش به او تعلق می‌گیرد. این نوع مسابقات وقتی در شریعت جواز دارند که در موضوعی نافع از موضوعات دفاع و جهاد باشند. جمهور فقها متفقند که به جز در سه مورد که پیامبرﷺ آن‌ها را ذکر کرده‌اند، مسابقه با گرفتن عوض جایز نیست. این سه در حدیث آمده که فرمودند:

---

[1] رواه مسلم.

[2] بخاری و مسلم.

[3] رواه احمد و ابوداود و غیرهما.نیل الاوطار ج۸ ص۹۱.

(لا سبق الا فی خف او حافر او نصل) «(گرفتن عوض در) مسابقات نیست مگر در مسابقات شتر سواری، اسب سواری و تیراندازی.»

علت این مطلب را فقها این‌گونه بیان کرده‌اند: «زیرا این عمل برای تمرینات رزمی و قوت بدنی و اعمال جنگی مفید است.» احناف به این سه مسابقه دو میدانی را نیز افزوده‌اند. اما در بقیه‌ی مسابقات جایز نیست که به برنده عوض پرداخت شود.

البته جایزه در صورتی جواز دارد که قمار یا وسیله‌ای برای قمار نباشد.

شرایط مسابقات عوض‌دار

از انواع مشروعه‌ی ذکر شده باشد. البته بنابر مناسبت‌های زمانی باید مسابقات متناسب با هر عصر و زمان را نیز اضافه نمود.

جایزه‌ی مسابقه را باید فقط یکی از دو طرف شرکت‌کننده یا نفر سومی تقبل کند. مثلاً یک شرکت‌کننده تعهد می‌کند که اگر دوستش در مسابقه برنده شد، هدیه یا مالی را به او بدهد، بدون این که طرف مقابل در صورت باخت متعهد به پرداخت چیزی باشد. یا این‌که شخص ثالثی بین دو نفر مسابقه برگزار کند و جایزه‌ی نفر برتر را برعهده بگیرد.

نمی‌توانند هر یک از شرکت‌کنندگان مبلغی را بپردازند تا مجموع پول جمع آوری شده متعلق به برندگان باشد. زیرا این کار نیز نوعی قمار است.

امکان دارد مسابقه با عوض در بین دو نفر باشد و شخص سومی یا بیشتر در این مسابقه شرکت کنند و آن‌ها حق بردن جایزه را داشته باشند. اما در صورت عدم موفقیت خسارتی را به عهده نگیرند. البته در این صورت شخص سوم باید قوی و امکان برنده شدنش وجود داشته باشد. ولی اگر چنین نبود وجود ظاهری او بی‌ارزش است و مسأله همان مسأله‌ی قمار خواهد بود.

در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمودند: **(من ادخل فرساً بین فرسین و هو لایأمن ان یسبق فلیس بقمار. و من ادخل فرساً بین فرسین و قد أمن من ان یسبق فهو قمار)[1] «کسی که اسبی را در مسابقه‌ی دو اسب دیگر شرکت داد و مطمئن نیست که اسب می‌بازد، قمار نیست. اما کسی که اسبی را بین دو اسب دیگر شرکت می‌دهد در حالی‌که از باختن آن مطمئن است، قمارزده است.»**

[1] روا احمد و ابن ماجه و انظر سبل السلام ج۴ ص۷۱.

فصل دهم

در مسائل غیبی

جن

ماهیت جن به عنوان یکی از مخلوقات خدای متعال، مشخص است و ارزش مادی و رتبه‌های معنوی جن از انسان پایین‌تر است. جن را از اجتنان به معنی استتار اشتقاق نموده‌اند، چرا که آن‌ها از دید ما انسان‌ها مستتر و نامرئی‌اند و مانند ملائکه آنقدر شفافند که دیدگان ما توانایی دیدن آن‌ها را ندارد.

خلقت جن

جن از آتش خلق شده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ كَٱلْفَخَّارِ وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴾

«خداوند انسان را از گل خشکیده‌ی سفال مانند آفرید و جن را از زبانه‌ی آتش خلق کرد.»

مرج یعنی مخلوط شدن و مارج به شعله‌هایی از آتش‌های مخلوط یا شعله‌هایی که با سیاهی آتش مخلوط باشند، گفته می‌شود.

پیامبر اکرمﷺ نیز در حدیثی می‌فرمایند: (**خلقت الملئکه من نور و خلقت الجانّ من مارج من نار و خلق آدم مما وصف لکم**[1]) **«ملئکه از نور آفریده شده‌اند و جن از زبانه‌ی آتش و آدم از آنچه برای شما توصیف شده است.»** پس هر کدام از این انواع سه‌گانه (انسان، جن و ملک) از ماده‌های متفاوتی آفریده شده‌اند. مقدرات الهی هم این گونه رقم خورده که نور آتش از خاک شفاف‌تر باشد و بنابر حکمتی که خداوند از آن آگاه‌تر است، این مخلوقات را چشم انسان نمی‌تواند، مدام ببیند.

جنیان قبل از انسان، آفریده شده‌اند. خدای متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ۞ وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ﴾

«قطعاً ما انسان را از گل سیاه بد بو که به صورت مجسمه‌ی خشکیده‌ی انسان در آمده بود آفریدیم و جن را قبل از آفرینش انسان از آتش سوزان خلق کردیم.»[2]

---

[1] رواه مسلم عن عایشه رضی الله عنها

[2] حجر ۲۶-۲۷.

شیطان هم اصل جن نیست، بلکه یکی از آن‌هاست. اما او اولین جن شقاوت‌گری است که از فرمان الهی سرباز زد. هر چند جن‌ها نیز خورد و نوش و تولید نسل دارند، اما کیفیت و طبیعت خوردن و آشامیدنشان بر ما پوشیده است. البته شاید به بوییدن یا مکیدن نزدیک‌تر باشد، همان طورکه زنبور عسل یا پروانه مایع شیرین یا شهد گل‌ها را می‌مکد بدون این‌که اثر آن پدیدار شود. لذا ممکن است، طریقه‌ی خوردن جن مشابه همین حالت باشد، پس آن‌ها هم غذای خود را می‌مکند و هم از غذاهای انسان‌ها که نام خدا برآن‌ها برده نشده است، آن‌ها فواید غذا یا برکت آن یا آنچه را که قدرت فاعلی یا غذایی دارد می‌مکند و از بین می‌برند.

اشکال جن

قیافه‌های اصلی جن برای ما مشخص نیست، اما گاهی اوقات آن‌ها خود را به شکل‌های متفاوتی در می‌آورند وگاهی هم خود را به صورت بعضی از حیوانات نمایان می‌کنند.

در حدیثی از حضرت ابو هریره‌ﷺ روایت شده که پیامبر اکرمﷺ او را برای نگهداری اموالی که از فطریه‌ی رمضان جمع آوری شده بود، تعیین نموده بودند. ابو هریره‌ﷺ می‌گوید: شخصی آمد و به جمع کردن و خوردن مشغول شد، او را گرفتم وگفتم تو را به خدمت پیامبر اکرمﷺ خواهم برد. گفت: رهایم کن که محتاجم و خانواده‌ای پرجمعیت دارم و به این اموال شدیداً نیازمندم. (ابو هریره می‌گوید) بر او ترحم نمودم و رهایش کردم. فردای آن روز پیامبر اکرمﷺ فرمودند: دیشب اسیرت چه کرد؟ عرض کردم: یا رسول اللهﷺ از احتیاجات مبرم و خانواده‌ای گرسنه شکایت داشت، من هم دلم سوخت و رهایش کردم. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: اما او به تو دروغ گفته، دوباره نیز خواهد آمد. بار دوم و سوم نیز این کار تکرار شد و در پایان پیامبرﷺ فرمودند: اوشیطانی بود.[1]

جن‌ها بر خلاف ملائکه مذکر و مؤنث دارند و زاد و ولد می‌کنند[2]. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا ﴾[3]

«یادکن ای محمدﷺ هنگامی را که به فرشتگان گفتیم انسان را سجده کنید همه سجده کردند، به غیر از شیطان، او جن بود، پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد. (با این حال) آیا شما انسان‌ها به جای خدا، شیطان و ذریه‌ی او را به عنوان

---

[1] رواه البخاری

[2] ملئکه یک جنسند، مذکر و مؤنث و تولید مثل ندارند.

[3] کهف ۵۰

دوستان خود انتخاب می‌کنید، با وجود آن‌که آن‌ها دشمنان شمایند. و شیطان جایگزین بدی برای ستمکاران است.»

در این آیه خداوند متعال بیان می‌فرماید که جنیان نیز تولید مثل می‌کنند و فرزندانی دارند (افتتخذونه و ذریته) اما در مورد نحوه‌ی تولید مثل و طریقه‌ی زیاد شدنشان اطلاعی در دسترس ما نیست و نمی‌دانیم که آن‌ها مانند پستانداران بچه‌زایند یا مثل پرندگان و بعضی ماهی‌ها تخم‌گذارند. در این موارد چیزی از آن‌ها مشاهده نشده است.

آیا ازدواج بین انسان‌ها و جنیان امکان پذیر است؟!

بعضی از علما معتقدند که اگر این عمل امکان پذیر باشد و جن هم مسلمان باشد، ازدواج بین آن‌ها مباح است. اما عامه‌ی فقها این مطلب را رد کرده‌اند.

واقعیت این است که اصلاً امکان ازدواج بین انسان و جن وجود ندارد. زیرا آن طور که علامه شامی(ره) می‌نویسد و دیگران نیز به آن اعتقاد دارند، جنس جن با جنس انسان متفاوت است. علاوه بر این، ما در طبیعت می‌بینیم که حتی در صورتی که جنس دو موجود هم یکی باشد، حتماً باید از یک نوع باشند تا امکان ازدواج و جفت شدن افراد آن‌ها به وجود آید. به عنوان مثال قوچ و ماهی یا گوسفند با شاهین یا تمساح جفت نمی‌شوند، با وجود آن که اصل و منشأ خلقت تمامی حیوانات یکی است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٖ مِّن مَّآءٖ﴾[1]

«خدا تمام حیوانات را از آب آفریده است.»

با این حال درباره‌ی مخلوقی که سرشتش از گل و مخلوق دیگری که از آتش است، چه می‌گویند؟

گاهی بعضی از علما می‌فرمایند: جن خود را به اشکال متفاوت در می‌آورد، گاهی نیز خود را به صورت انسان نمایان می‌سازد. (پس امکان ازدواجشان مهیا می‌گردد.)

در جواب می‌گوییم: بله این گفته‌ی شما صحیح است، لکن این هم شکل شدن، صوری است و فقط قیافه‌ی ظاهری به صورت زن یا خرس یا اسب و امثال آن‌ها تغییر می‌کند، همان طور که در بازی‌های سیرک نیز این تغییرات انجام می‌شود. لذا جن فقط به صورت خرس یا مار در می‌آید، اما قدرت خرس یا اعضای داخلی بدن مار را ندارد.

فقهای محققین نیز ازدواج بین انسان و جن را محال دانسته‌اند. علامه شامی(ره) که فقیه و محقق بزرگ احناف است، می‌نویسد: «زنی که ادعا می‌کند، همراه من جنی است که به نزدم

---

[1] نور ۴۵

می‌آید و همانند آنچه از همبستر شدن با شوهرم احساس می‌کنم از او نیز احساس می‌نمایم. بر او غسل واجب نیست، زیرا او خیالاتی شده یا خواب دیده است.[۱] »

قدرت جن

گروه زیادی از مردم اموری را که فراتر از قدرت، قوت و سرعت واقعی است به جن نسبت می‌دهند، همچنین نظام دقیق و برتری را که در اعمال پیچیده‌ی بعضی اشیا وجود دارد نیز به جن، منسوب می‌کنند. حتی بعضی از اهل جاهلیت سرودن شعر را نیز به جنیان ربط می‌دهند. گروهی از آن‌ها می‌پندارند که برای شعر گفتن، شیطانی وجود دارد که تمام یا بعضی از آن را به انسان القا می‌کند. زیرا به گمان آن‌ها، انسان به تنهایی نمی‌تواند به این درجه از قدرت کلام برسد، به همین خاطر یکی از آن‌ها می‌گوید:

(ولی صاحب من بنی شیصبان فطوراً أقول و طوراً هوه)

«من دوستی از قبیله‌ی بنی شیصبان جن دارم که گاهی من می‌سرایم و گاهی او می‌سراید.»

دیگری از روی غرور، شعر خود را این‌گونه می‌ستاید:

(انی و کل شاعر من البشر شیطانه انثی و شیطانی ذکر)

«من و هر شاعری از بشر، شیطان آن‌ها مؤنث است و شیطان من مذکر است.»

کاملاً واضح است که تمام جنیان قوی نیستند و نیز همه‌ی آن‌ها زیرک هم نیستند، اما خدای متعال ما را از قدرت نوعی جن که به مارد مشهور است، مطلع کرده است. گروهی از آن‌ها نیز به عفریت‌های قوی، معروفند. عفریت، شیطانی قوی و زیرک است که خداوند متعال گروهی از آن‌ها را برای حضرت سلیمان‌﵇ رام ساخته بود که به دستورات ایشان عمل می‌کردند و محراب‌ها و قصرها و دیگر چیزها را می‌ساختند.

هنگامی که بلقیس ملکه‌ی سبا در یمن ایمان آورد و بار سفر بست تا در شام به خدمت حضرت سلیمان برسد، حضرت سلیمان‌﵇ اندیشید که او را با کار خارق‌العاده‌ای متعجب سازد و قدرت خدای متعال و پادشاهی بزرگی را که خداوند به او داده بود به بلقیس نشان دهد. بلقیس تخت بزرگ مشهوری داشت که با انواع جواهرات و سنگ‌های قیمتی تزیین شده بود، سلیمان‌﵇ تصمیم گرفت، که در همان لحظه این تخت را که بلقیس در سرزمین خود گذاشته بود و افرادی از آن نگهبانی می‌کردند، حاضر کند و برای این‌کار لشکری استفاده نشود و جنگی براه نیفتد. لذا به اطرافیان مخلص و مقربین انسان و ماردین جن گفت:

﴿قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ۝ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ﴾[۲]

---

[۱] رد المحتار ج۱ ص۱۶۰. این مطلب را در موجبات غسل و دیگر مواضع با گفتارهایی متعدد آورده واز فتح، محیط و بحر نیز روایت نموده است.

[۲] نمل۳۸-۳۹

«ای بزرگان! کدام یک از شما می‌توانید تخت او را پیش من حاضر کنید، قبل از آن‌که آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند* عفریتی از جنیان گفت من آن را برای تو حاضر می‌کنم (می‌آورم) پیش از این که تو از جای خود برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم.»

یعنی در زمان اندکی آن را می‌آورم. سلیمان؈ حوالی وسط روز می‌نشست و به امور مملکتی می‌پرداخت. جن هم تعهد کرد که قبل از اتمام این مجلس حکم، آن تخت را از همان مسافت بسیار دور، صحیح و سالم بیاورد. این نهایت قدرت و مهارت است.

در این لحظه عالمی نیکوکار از بزرگان و اطرافیان سلیمان، فریاد زد. خدای متعال واقعه را بیان می‌کند:

﴿ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ ﴾

«کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت بلقیس را پیش از آن که چشم برهم زنی، نزد تو می‌آورم.»

یعنی اگر به دورتر بنگری و بعد نگاه خود را برگردانی، قبل از به پایان رسیدن این کار تو، تخت حاضر خواهد بود. در همین زمان کوتاه تخت بلقیس از سرزمین یمن در مقابل حضرت سلیمان؈ حاضر شد. قدرت زیاد و سرعت خیره کننده‌ی عفریت را ملاحظه کنید. اما این قدرت و سرعت، هرگز نمی‌تواند با قدرت شخصی که بر خدا اعتماد و توکل دارد، برابری کند.

جن مکلف است

جنیان مکلفند و مناسب با حالاتشان، به انجام فرایض، عبادات و آداب شرعی موظف هستند و به زودی مورد حساب و کتاب قرار خواهند گرفت و ثواب یا عقاب اعمال خویش را خواهند دید. در قرآن آیات زیادی به این مطلب اشاره می‌کند، از آن جمله خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰمَعۡشَرَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَقُصُّونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِي وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ شَهِدۡنَا عَلَىٰٓ أَنفُسِنَاۖ وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَشَهِدُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ كَٰفِرِينَ ﴾[1]

«ای گروه جن و انس آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟ می‌گویند: بر خود اعتراف کردیم و زندگی دنیا آن‌ها را فریب داده بود و بر خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند.»

---

[1] انعام ۱۳۰

آیا جنیان نیز پیامبرانی مخصوص به خود داشته‌اند، یا اینکه پیامبران انسان، برای جنیان نیز پیامبر بوده‌اند؟ قول ارجح در این مسئله این است که پیامبران انسان‌ها برای جنیان نیز بوده‌اند، البته گاهی از جنس خودشان نیز برایشان رسولانی فرستاده شده‌اند. (والله اعلم)

بنابراین گروهی از جنیان مؤمند و گروهی کافر، گروهی پرهیزگار و گروهی هم تبهکارند. مؤمنین جن را جن مسلمان و جن کافر را شیطان می‌نامند. زیرا از عبادت خدا و رحمت او تعالی دور شده است.

وقتی حضرت محمدﷺ به پیامبری مبعوث شدند، خدای متعال گروهی از جنیان را متوجه پیامبرﷺ ساخت تا کلام او را بشنوند و آن را به قوم خود برسانند. (خدای متعال می‌فرماید:)

﴿وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓاْ أَنصِتُواْ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْاْ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ۞ قَالُواْ يَـٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَـٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ۞ يَـٰقَوْمَنَآ أَجِيبُواْ دَاعِىَ ٱللَّهِ وَءَامِنُواْ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[1]

«و یاد کن ای محمدﷺ آن‌گاه که جمعی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم که به قرآن گوش دهند، وقتی حاضر شدند، گفتند: گوش فرا دهید و وقتی (تلاوت قرآن) به اتمام رسید. آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند۞ گفتند: ای قوم ما! هرآینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشاپیش خود است و به سوی راه راست راهبری می‌نماید۞ ای قوم! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید، تا برخی از گناهانتان را بر شما بیامرزد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد».

در سوره‌ی جن نیز این داستان به صراحت آمده است.

آیا ذکاوت و فراست جنیان بیشتر است یا آدمیان؟

در میان مردم این‌گونه رواج یافته که به هر شئ عجیب و خارق العاده می‌گویند، این شئ شیطانی است.

اگر راه و روش محکم و مطمئنی می‌بینند می‌گویند، این روش شیطانی است و گاهی آن را راه جهنمی می‌نامند.

اگر اندیشه‌ی برتری را می‌بینندکه به موفقیت می‌رسد می‌گویند، این فکر، شیطانی است.

---

[1] احقاف ۲۹-۳۱

اگر وسیله‌ی کارآمد و محکمی را ببینند می‌گویند این وسیله، شیطانی است.

از این‌گونه عبارات بر می‌آید که ذکاوت و فراست جنیان و شیاطین از انسان‌ها بیشتر است، در حالی‌که در واقع این‌گونه نیست.

گاهی شیطان در شرارت پیشگام‌تر است، زیرا شرارت از سرشت شیطان است و همراه و ملازم اوست. لذا بنابر تخصص و اشتغالی که به این امور دارد، چیزهایی را درک می‌کند که انسان توانایی درک و فهم آن را ندارد. اما معنای این مطلب این نیست که شیطان ذکاوت و فهم بیشتری دارد، بلکه چون سرشتش با شرارت عجین و آمیخته است در ایجاد و انجام شر، جلوتر از انسانی است که تخصص و فرصت انجام آن را ندارد.

اما درکل، جنیان از لحاظ فکری به درجات بسیار زیادی از انسان پایین‌ترند. زیرا خداوند به انسان مقامی عالی و برتر در علم، فهم و ذکاوت عنایت‌کرده است و انسان به همین جهت برتر است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ﴾[1]

«خداوند اسامی تمام اشیا را به آدم آموخت.»

شناخت اسامی کنایه از شناخت مضمون اشیا و قدرت بر فهمیدن، به کارگیری و ساختن آن‌ها نیز هست. بنابراین، آیه این گونه معنا می‌شود: «خداوند متعال امکان درک و شناخت هر شیئی را چه وجود داشته باشد و چه در آینده امکان بوجود آمدن آن باشد در انسان قرار داده است. پس انسان آن را می‌بیند، فایده‌ی آن را کشف می‌کند و از آن استفاده می‌نماید.»

خدای متعال دنیا را با تمام اجزای آن در اختیار انسان قرار داده است و می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَا ﴾[2]

«و خداوند دریا را برای شما مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و زیور آلاتی بیرون آورید که آن را بپوشید»

﴿ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓ ﴾[3]

«و خداوند شب، روز، خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان تحت فرمان خدای متعال قرار دارند.»

---

[1] بقره ۳۱.

[2] نحل ۱۴.

[3] نحل ۱۲.

﴿ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ﴾[1]

«خداوند آنچه در آسمان و زمین است به نفع شما رام ساخت و بی‌گمان در این [رام ساختن] نشانه‌هایی است برای کسانی‌که می‌اندیشند.»

این آیات اعلام صریحی است بر این که خدای متعال در انسان قدرت استفاده از هر جزء دنیا را (چه آسمان و چه زمین) قرار داده است. همان طورکه مخلوقات ممکنه‌ی هستی قابل شمارش نیستند، ظرفیت عقل انسان نیز، غیر قابل شمارش و تصور است ولی این قابلیت و حتی جزئی از آن نیز در جن یا شیاطین وجود ندارد.

پس جن چه مسلمان باشد یا کافر، نه این اندیشه‌های درخشان را دارد و نه استعدادی برای فهم روابط و اختراعات و نه این قدرت عقلی و نفسی که انسان را از دیگر موجودات جدا می‌کند. اینجاست که راز پیشرفت انسان و وسایل و امکانات او و توقف عالم‌های دیگر از قبیل جن و غیر جن آشکار می‌گردد.

آیا انسان از لحاظ قوای بدنی قوی‌تر است یا جن؟

در اذهان افراد اینگونه القا شده که گرفتن جن یا شیطان کار بسیار سختی است. زیرا آن‌ها با وجود حرکات غیر حسی خود، سرعت زیادی دارند. اما آیا آن‌ها از انسان قوی‌ترند؟ خیر انسان کلاً از جن‌های عادی قوی‌تر است.

به استثنای عفریت‌ها (جنیان قدرتمند و سرکشی که خدای متعال عده‌ای از آن‌ها را برای حضرت سلیمان‌﷣ رام کرد) عموماً انسان از جن‌های معمولی قوی‌تر و قدرتمندتر است. دلیل این مطلب:

حدیث حضرت ابوهریره‌﷛ که گذشت. شیطانی آمد و از غذاها می‌خورد، پس حضرت ابوهریره‌﷛ او را گرفت و آن جن التماس و زاری نمود و این عمل سه مرتبه تکرار شد و در هر مرتبه حضرت ابوهریره‌﷛ او را گرفت و تهدید می‌کرد اما آن جن با اظهار فقر و تنگ‌دستی، خواهان ترحم بود.

حدیثی از پیامبراکرم‌ﷺ نقل شده که ایشان در نماز بودند، ناگهان شیطان خود را از دور نمایان کرد و وسوسه نمود، پیامبر اکرم‌ﷺ گردنش را گرفتند و با دست پیچاندند تا این‌که آب دهانش به راه افتاد. آن وقت پیامبرﷺ رهایش کردند و فرمودند: اگر دعای حضرت سلیمان نمی‌بود (خدایا مرا آنطور پادشاهی عنایت کن که بعداً به دیگری عنایت نکنی)، صبحدم شیطان بر دیواری از دیوارهای مسجد بسته می‌بود، تا کودکان مدینه با او بازی کنند.[2]»

---

[1] جاثیه ۱۳.

[2] اخرجه احمد فی مسنده رقم ۱۱۳۵۴.

اذیت کردن انسان‌ها

آیا جن (شیطان) می‌تواند به آدمی صدمه‌ی شدیدی بزند که اثر آن در جسد انسان آشکار شود؟ مثلاً دست یا سر او را بشکند؟ یا این‌که مویی یا رگی (از بدن انسان) را تکان دهد؟

این حالت در طاقت و قدرت جن و شیطان نیست. گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند، این حالات امکان دارد و دو حدیث زیر را به عنوان استشهاد می‌آورند:

امام مسلم از حضرت ابوسعید خدری‌ﷺ در مورد جوان تازه دامادی نقل می‌کند. ابوسعید گفت: روزهایی که همراه با پیامبرﷺ خندق حفر می‌کردیم، قبل از ظهر جوانی از پیامبر اجازه می‌گرفت و به خانه برمی‌گشت. پیامبرﷺ روزی به او فرمودند: سلاحت را همراه خود بردار، مبادا یهود بنی قریظه به تو آسیبی برسانند. جوان سلاح خود را برداشت و به خانه رفت، ناگهان متوجه شد، همسرش بیرون خانه ایستاده است. غیرتش به جوش آمد و با نیزه می‌خواست همسرش را تنبیه کند. زن گفت: نیزه‌ات را نگه‌دار و به خانه داخل شو ببین چرا وادار شده‌ام از خانه بیرون آیم. جوان وارد شد، ناگاه مار بزرگی را روی فرش دید که بر خود پیچیده است. جوان با نیزه چنان به بدن مار زد که از طرف دیگر بیرون آمد و در زمین فرو رفت، مار هم او را گزید. مشخص نشد که مار زودتر مرد یا جوان. راوی می‌گوید: به خدمت پیامبر رسیدیم و ماجرا را عرض کردیم و گفتیم دعا بفرمایید تا خداوند این جوان را زنده کند. پیامبرﷺ فرمودند: برای دوستتان طلب آمرزش کنید. سپس فرمودند: در مدینه جن‌هایی هستند که اسلام آورده‌اند، پس اگر اثری از آن‌ها دیدید، آن جن را سه مرتبه متوجه کنید که بیرون رود. اگر باز هم بعد از آن دیده شد، او را بکشید که شیطان است. لذا این امر واضحی در قادر بودن جن بر اذیت کردن آدمی است. چرا که جوان را کشت.

روایتی است از حضرت ابوهریره‌ﷺ که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «در شب معراج عفریتی از جنیان را دیدم که با شعله‌ی آتشی در دست، مرا تعقیب می‌کند، به طوری که هرگاه به او توجه می‌کردم، او را می‌دیدم. جبرئیل‌ﷺ گفت: کلماتی را به شما بیاموزم که آتش او را دور کند و آن را به صورتش بیاندازد. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: حتماً بگویید. جبرئیل عرض کرد: (اعوذ بکلمات الله التامات التی لایجاوزوهن بر و لا فاجر، من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر مایخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من طوارق اللیل و النهار الا طارقاً یطرق بخیر یا رحمن.[1]) «به نور ذات گرامی خداوند متعال و به کلمات کامل او تعالی که هیچ نیکوکار و بدکاری آن را پشت سر نمی‌گذارد، پناه می‌برم از شر آنچه از آسمان فرود می‌آید و نیز از شر آنچه به آسمان بالا می‌رود و از شر آنچه در زمین کاشته

---

[1] رواه مالک و احمد و ابویعلی(ترغیب المنذری) .

می‌شود و آنچه از آن بیرون می‌آید و از شر فتنه‌های شبانه روز و از شرکوبنده‌های شب و روز مگر آن که به خیر بکوبد یا رحمان.»

مدعیان برتری قدرت جن بر انسان از این دو حدیث به عنوان دلایل قطعی استفاده نموده می‌گویند، جن می‌تواند انسان را از لحاظ بدنی مورد اذیت قرار دهد. مثلاً او را بکشد یا بسوزاند و غیره. چرا که در حدیث اول آن جوان کشته شد و در حدیث دوم شیطان سرکش پیامبرﷺ را با شعله‌ی آتش تعقیب می‌کرد، پس امکان داشت که بر او قصد نموده صورت یا لباس پیامبرﷺ را بسوزاند یا مشابه این‌ها انجام دهد.

در جواب می‌گوئیم: این دو حدیث ادعای شما را ثابت نمی‌کند. زیرا حدیث اول خاص جنیان مدینه‌ی منوره است و از آن فهمیده می‌شود که:

الف) جنیان ممکن است به صورت مار با صفات خاص در خانه‌های مردم نمایان شوند.

ب) گروهی از جنیان، مسلمان شده‌اند، لذا وقتی در خانه‌ی مسلمان حاضر می‌شدند و مسلمان آن‌ها را به بیرون رفتن امر می‌کرد، خانه را ترک می‌کردند و از آنجا دور می‌شدند.

ج) اگر جن‌ها دور نمی‌شدند، قطعاً کشته می‌شدند. زیرا از این حالت مشخص می‌شد که آن‌ها شیاطین هستند و جن مسلمان نیستند. حتی اگر جن مسلمانی با اعلام شخص مسلمان دور نشود، حفاظت از آن‌ها برداشته می‌شود و مستحق کشتن می‌گردند.

نظر امام نووی(ره) و دیگر علما نیز همین است، ایشان می‌نویسد: علما در معنای این حدیث می‌فرمایند: اگر جن با اعلام شما از خانه بیرون نرفت، از جنیانی که در خانه‌ها سکونت می‌کنند و پیامبر اکرمﷺ از کشتن آن‌ها نهی فرمودند نیست، چنین جنی مسلمان نبوده بلکه شیطان است و کشتنش حرام نمی‌باشد، لذا او را بکشید. خدای متعال نیز در قبال انتقام یا دفاع چنین جنی از شما حفاظت می‌کند. بر خلاف جن‌هایی که در خانه‌ها هستند و نیز جنیان مسلمان، که آن‌ها را پیامبرﷺ امان دادند، لذا می‌توانند هم از خود دفاع کنند و هم انتقام بگیرند.

در نتیجه این حدیث:

خاص مدینه‌ی منوره است که شهر پیامبرﷺ می‌باشد.

خاص جنیان مسلمان است که در خانه‌ها زندگی می‌کنند. لذا جن‌هایی که‌در بازارها، باغ‌ها و بیابان‌ها زندگی می‌کنند، هیچ امانی ندارند.

بعضی از علما معتقدند که این حدیث منسوخ است، زیرا پیامبرﷺ به کشتن هر نوع ماری چه در خانه‌ها یا غیر آن چه در زمین حل یا حرم باشد، امر نمودند. امام طحاوی(ره) می‌نویسد: کشتن هر نوع ماری هیچ گونه گناهی ندارد. زیرا پیامبر اکرمﷺ از جنیان عهد گرفتند که به خانه‌های امتشان وارد نشوند. همچنین خود را بر مسلمانان آشکار نکنند. لذا در صورت مخالفت، عهد شکنی کرده‌اند و حرمتی برایشان باقی نمی‌ماند. پس باید کشته شوند.

در حدیث دلیل قاطع دیگری هم هست که جنیان و شیاطین نمی‌توانند، آزاری به انسان‌ها برسانند. زیرا طبق احادیث، این حیوانات در خانه‌های مدینه دیده می‌شدند و مردم آن‌ها را تعقیب می‌کردند و می‌کشتند. با این وجود، ذکر نشده که این‌گونه حیوانات از جن باشند و کسی را قبل از این آزار داده باشند. لذا وقتی این اتفاق افتاد، از پیامبر اکرمﷺ سؤال کردند، پیامبرﷺ هم آن‌ها را به حالتی از هیکل قوی، جدید و موقتی جن‌های مسلمان آگاه کردند. بعدها همان‌طورکه گفتیم این مسئله پایان یافت.

اما حدیث دوم (شیطان سرکش با شعله‌ی آتش)

کاملاً آشکار است که پیامبر اکرمﷺ همراه باجبرئیل‌عليه‌السلام بودند و وقتی شیطان سرکش را دیدند که تعقیب‌شان می‌کند کافی بود، حضرت جبرئیل‌عليه‌السلام بر او بدمد یا فریادی بزند یا تیری به طرفش پرتاب کند تا کشته شود. اما جبرئیل‌عليه‌السلام این کار را نکرد، بلکه رو به پیامبرﷺ کرد و گفت: آیا کلماتی که او را از شما دور کند به خدمتتان عرض کنم؟ پس هدف از این حدیث تعلیم پیامبرﷺ و امتشان بود تا برای نجات از شر شدید، قوی و مخفی شیطان به خدا پناه جویند و از او کمک بگیرند. هرچند که بدون این حادثه نیز امکان تعلیم پیامبرﷺ وجود داشت، اما با این حادثه تعلیم و آگاه نمودن بهتر و کامل‌تر صورت می‌گیرد. همچنین وقتی انسان عفریت جنی را در جلو خود ببیند، حقیقت واقعه را احساس می‌نماید و این تنها شناخت عقلی نیست و بیشتر بر این مطلب یقین می‌نماید.

البته خدای متعال در حیات پیامبر اکرمﷺ حوادث زیادی مثل این را برای اثبات حکم‌های خاصی بوجود آورده‌است. از جمله در مورد فضیلت سوره تبارک در حدیث شریف آمده که، فردی به خدمت پیامبر اکرمﷺ آمد و عرض‌کرد یا رسول اللهﷺ خیمه‌ی خود را بدون اطلاع از وجود قبر، روی قبری زده بودم، ناگهان متوجه شدم که آنجا قبری است و صدای تلاوت از آن شنیده می‌شود. پیامبرﷺ فرمودند: این سوره نجات دهنده است و انسان را از عذاب قبر می‌رهاند.

تمامی اصحاب و بیشتر مؤمنینی که در زمان پیامبرﷺ و بعدها فوت کرده‌اند، ساعاتی از روز و شب را به تلاوت سوره‌ی تبارک و دیگر سوره‌های قرآن اختصاص می‌دادند. با این وجود اگر شما یا هرکس دیگری تمام شبانه روز را کنار قبری بنشیند، هیچ چیزی از قرآن را نخواهید شنید. زیرا طبق عادت و رویه‌ی دنیا، زندگان از مردگان چیزی نمی‌شنوند و از حالاتشان اطلاعی ندارند. ولی خدای متعال صحابی را می‌شنواند تا با بیان آن صحابی، حکمتی آشکار گردد. لذا این حادثه داستان واضحی از فضیلت این سوره است که با آن اصحاب تعلیم می‌یابند و آن‌ها که بعد از ایشان می‌آیند نیز به این مطلب توجه خاص می‌نمایند.

تسلط شیطان بر وسایل انسان

آیا امکان دارد شیطان یا هر جن دیگری بر وسایل خصوصی فرد تسلط یابد و اموالش را پنهان کند یا لباسش را قرض بگیرد یا عینک او را بشکند یا اموالش را به سرقت ببرد و بعضی از احتیاجات او را از جایی به جای دیگر منتقل کند، مثلاً کفش را روی میز و متکا را در آشپزخانه بگذارد؟

جواب: (به طورکلی) نه شیاطین و نه جن‌های مسلمان هیچکدام این قدرت را ندارند و واقعیت نیز با این حقیقت مطابقت دارد. هیچ‌گاه اتفاق نیفتاده که انسان کفش خود را کنار در بگذارد و بعداً آن را روی بالش پیدا کند، یا این که خانم خانه غذا را در یخچال یا درون سفره در آشپزخانه بگذارد و روز بعد آن را در طاقچه یا کمد لباس‌ها ببیند.

گاهی فرد، قلم، عینک یا ماشین حساب خود را گم می‌کند و آن را داخل جیب یا روی میز تحریر یا بین دفترهای خود نمی‌بیند. می‌گوید، قلم خود را روی تاقچه گذاشتم و قسم می‌خورد، اما وقتی قلم را پیدا نمی‌کند، فرزندان خود را متهم می‌نماید، بر سر همسرش فریاد می‌زند و بالاخره جنیان را متهم می‌کند که آن‌ها برداشته‌اند. اما وقتی قلم را در جای دیگری پیدا می‌کند، از روی خجالت تبسمی می‌نماید و می‌گوید، فراموش کردم که این جا گذاشته بودم، یا فراموش کردم محتویات جیبم را نگاه کنم یا داخل کتابی که مطالعه می‌کردم را ببینم.

همان طوری که عقل و مشاهدات ما بر این مطلب گواه است، خدای متعال نیز در قرآن کریم به این مطلب اشاره می‌نماید.خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَـٰنٌ ﴾[1]

«تو ای شیطان توانایی گمراه کردن بندگان مرا نداری.»

لذا اگر شیطان توانایی دست درازی به وسایل انسان را می‌داشت، برخود او نیز می‌توانست قدرت نمایی کند. زیرا در این صورت می‌توانست به زور وسایل انسان را بردارد یا خانه‌ی او را بسوزاند یا تجارت او را بر هم زند و این‌ها برای تسلط او کافی بود.

این معانی را پیامبر اکرمﷺ تأکید نموده، ما را متوجه ساختند. در حدیثی حضرت جابرﷺ روایت می‌کند که نبی کریمﷺ فرمودند: (**غطوا الاناء و أوکوا السقاء و اغلقوا الابواب و أطفئوا السراج فان الشیطان لا یحل سقاءاً و لا یفتح باباً و لا یکشف اناءاً.فان لم یجد احدکم الا ان یعرض علی انائه عوداً و یذکر اسم الله علیه فلیفعل فان الفویسقة – الفارة- تضرم علی اهل البیت بیتهم.**)[2] در این حدیث پیامبر اکرمﷺ به ما می‌فهماند که انسان باید وقتی می‌خوابد، جانب احتیاط و امنیت را رعایت کند. ظرف غذا و آب را بپوشاند تا مبادا حشرات در آن بیفتند. در خانه را ببندد و شعله‌ی چراغ را خاموش کند و امثال این کارها را انجام دهد. همچنین به ما می‌فهماند که شیطان نمی‌تواند درب بسته یا ظرف سرپوش‌دار را باز کند. نیز از این که اهل خانه را بسوزاند یا ضرر دیگری برساند، عاجز است. اما اگر شخصی چراغ خانه را خاموش نکند، ممکن است موشی بیاید تا روغن زیتون بخورد، لذا چراغ بیفتد، یا به فتیله‌ی روشن برخورد کند و آن را بیندازد و خانه آتش بگیرد.

---

[1] حجر ۴۲.

[2] شرح صحیح مسلم ص۱۸۳. در روایت دیگری، گذاشتن چوب نیامده است.

علم غیب

غیب متضاد حضور و غایب متضاد حاضر است. غیب عکس شهود هم هست.

لذا غیب یعنی این‌که نه دیده شود و نه احساس گردد. شهود یعنی مشهود با چشم یا با هر اثر دیگری باشد. امور غیبی می‌تواند در گذشته، حال یا آینده وجود داشته باشد. اما هرگاه مطلقاً از لفظ غیب استفاده می‌کنیم، مرادمان غیب در آینده است، یعنی غیبی که خواهد آمد.

مقصود از غیبی که خواهد آمد، غیبی است که نه امکان درکش با عقل وجود دارد و نه برای شناختش به راه‌های شناخت و استدلال معروف رجوع می‌شود. لذا اگر بتوان چیزی را از راه استدلال و شواهد فهمید، مثل هوای ابری که نشانه‌ی باران است و دود که نشانه‌ی آتش است و ارتعاشات که نشانه‌ی لرزه و زلزله است. یا چیزی که عادتاً درک می‌شود مثل این که فردا ساعت دوازده، ظهر است. ساعت دو سازمان‌های دولتی تعطیل می‌شوند یا ساعت نه قطار می‌رسد، این‌ها غیب نیستند.

معنای صحیح غیب آن است که غیر از خدای متعال، کس دیگری برآن اطلاع نداشته باشد، البته گاهی هم خدای متعال بنابر معجزه یا حکمت دیگری که خود می‌داند، بعضی از بندگان خود را بر قسمتی از امور غیبی آگاه می‌نماید.

از جمله مثال‌های غیبی واقعه‌ی حضرت عدی بن حاتم الطائی رضی الله عنه است. حضرت عدی دیرتر ایمان آورد. با گروهی به خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید، در حالی‌که مسلمین در فقر و فاقه به سر می‌بردند. عدی رضی الله عنه می‌گوید: در خدمت پیامبر ﷺ نشسته بودیم که مردی آمد و از تنگ‌دستی خود گله داشت. دیگری آمد و از دزدان قافله شکایت کرد. پیامبر ﷺ رو به من کرده فرمودند: ای عدی آیا سرزمین حیره را دیده‌ای؟ عرض کردم: ندیده‌ام، اما خبرهایی از آن شنیده‌ام. فرمودند: اگرعمر تو طولانی شود، خواهی دید که زنی در کجاوه‌ی خود از حیره (که در عراق است) به مکه بیاید، طواف کند و از کسی غیر از خدای متعال نهراسد. با خود گفتم: دزدان قافله‌گیر قبیله طی کجا خواهند بود که امروز همه جا را از وحشت پر کرده‌اند؟ بعد فرمودند: اگر عمر تو طولانی شود، خواهی دید که گنجینه‌های کسری به دست مسلمین افتد. عرض کردم: کسری پسر هرمز؟ فرمودند: کسری پسر هرمز. بعد فرمودند: اگر عمرت طولانی شود، خواهی دید که شخصی مشتی طلا در دست دارد، اما کسی را نمی‌بیند که از او قبول کند. و در روز قیامت بدون هیچ حجاب و مترجمی خدا را ملاقات خواهید کرد. در آنجا سؤال خواهد شد، آیا رسولی برایتان نفرستادم تا پیام مرا به شما برساند؟ در جواب خواهید گفت؛ آری پروردگارا. دوباره خواهد پرسید: آیا مالی به تو عنایت نکردم و بر تو فضل ننمودم؟ در جواب خواهید گفت: آری پروردگارا. آن وقت، شخص به سمت راست خود می‌نگرد، جز آتش جهنم چیز دیگری نمی‌بیند. به سمت چپ می‌نگرد، باز هم جز آتش جهنم، چیز دیگری نمی‌بیند. حضرت عدی رضی الله عنه می‌گوید:

شنیدم که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: از آتش جهنم بترسید، هر چند که با صدقه دادن نصف خرمایی باشد. آن کس که نصف خرما هم ندارد با گفتاری پسندیده از خدا بترسد.»

حضرت عدیؓ می‌گوید: زنی را دیدم که از حیره به مکه آمده طواف می‌کرد و جز از خدا از چیز دیگری هراس نداشت. همراه کسانی بودم که گنجینه‌های کسری بن هرمز را گشودیم. اگر عمر شما هم به طول انجامد، شما نیز وعده‌ی دیگر پیامبرﷺ را خواهید دید که مشت پر از طلای شخص را کسی قبول نخواهدکرد[۱].

اگر امر سوم در دوران حیات عدی تحقق نیافت، بعدها در دوران حضرت عمرؓ و خصوصاً در دوران حضرت عمربن عبدالعزیزؓ به شکل بارزی نمودار شد.

در این حدیث پیامبر اکرمﷺ از سه امری که در آینده به وقوع خواهد پیوست، خبر دادند، که به فکر کسی خطور نمی‌کند. همچنین قبل از به وقوع پیوستن کسی آن را تصدیق هم نمی‌کند.

در زمانی که امنیت وجود نداشت و حتی در کاروان‌ها با وجود نگهبانان، امنیتی احساس نمی‌شد، پیامبر اکرمﷺ از رو به راه شدن کارها در آینده‌ی نزدیک، خبر می‌دهد و می‌فرماید: بزودی زنان را خواهی دید که تنها یا با همسر خود از سرزمین‌های بسیار دور برای طواف کعبه خواهند آمد و غیر از خدا از هیچ چیز دیگری، ترسی به دل راه نمی‌دهند.

در زمانی که تعداد مسلمین کم بود و قدرت اندکی داشتند، پیامبر اکرمﷺ از فتح امپراطوری ایران توسط مسلمان‌ها خبردادند، در حالی‌که ایران تنها ابر قدرت دنیا بود.

در زمانی که تعداد زیادی از مسلمین از فقر شدید می‌نالیدند، نبی کریمﷺ فرمودند: به زودی زمانی خواهد رسید که فقر ریشه کن خواهد شد. حتی شخص با مشتی پر از طلا یا نقره که زکات مال اوست، بیرون خواهد آمد ولی فقیری را نخواهد یافت که زکات مالش را قبول کند.

همچنین در این حدیث امر غیبی دیگری اعلام گردیده است، یعنی ترس و تقوای الهی در بین مردم فراگیر می‌شود. وقتی به فقیری مال نسبتاً زیادی داده شود ولی او قبول نکند، این نشانه‌ی طبعی و الا و عزت نفسی است که تعداد زیادی از ثروتمندان این زمان از آن بی‌بهره اند. این مثالی در مورد علم غیب است.

انسان در هر زمان و مکانی علاقمند است که از غیب مطلع باشد. دانش آموز آرزو می‌کند از سؤالات امتحان خود زودتر آگاه شود. تاجر می‌خواهد بداند که آیا سرمایه‌ی خود را در فلان راه خرج کند یا نه؟ حتی عده‌ی زیادی از مردم حاضرند خود را به خطر بیاندازند تا مسائل ساده‌ای را هم زودتر بفهمند. آن‌ها آماده‌اند مبالغ زیادی را خرج کنند تا بدانند کدام اسب در مسابقه‌ی اسب سواری برنده خواهد شد؟ کدام شماره‌ی کارت‌های بخت آزمایی، شماره‌ی جایزه‌ی برتر است.

---

[۱] رواه البخاری.

برای برطرف کردن این حس غریب انسانی است که تعداد زیادی از دجالان روزگار پیدا شده‌اند که ادعای علم غیب دارند. از آن جمله کاهنان، عرافان، جادوگران و شعبده بازان که ادعا می‌کنند اسرار ستارگان را می‌دانند و عده‌ای می‌گویند با جنیان رابطه دارند و جن‌ها آن‌ها را (از غیب) مطلع می‌سازند.

آیا جن غیب می‌داند؟

همان طورکه گفتیم جن موجود زنده‌ای است که از لحاظ مقام و منزلت، علم و فکر و امور عقلانی از انسان در درجه‌ی پایین‌تری قرار دارد. خدای متعال بارها در قرآن اعلان نموده که هیچ انس و جنی علم غیب ندارد. در آیات زیادی مکرراً به ما فهمانده که ادعای جنیان بر یکدیگر و بر انسان‌ها در آگاهی از غیب، کذب محض است.

در سوره‌ی جن به این واقعیت اشاره شده که جنیان در طبقات آسمان مخفیانه بالا می‌روند و گفته‌های ملائکه را استراق سمع می‌کنند و گاهی بخشی از خبرها و گفته‌های فرشتگان را شنیده، بین یکدیگر رد و بدل می‌کنند. گاهی هم این خبرها را به کاهنان و غیره می‌رسانند.

پس جن‌ها یا همان شیاطین، خبرها را می‌ربایند و دروغ‌هایی را به آن‌ها اضافه نموده، ادعا می‌کنند که تمام این گفته‌ها غیب است.

در حدیثی نبی کریمﷺ می‌فرمایند: **(الملئکه تحدث فی العنان – الغمام- بالامر یکون فی السماء فتسمع الشیطان الکلمه فتقرها فی أذن الکاهن کما تقر القاروره، فیزیدون معها مائه کذبه من عند انفسهم[1]) « ملائکه در ما فوق ابرها در مورد امری آسمانی صحبت می‌کنند، شیاطین این سخنان را شنیده، آن را مثل قرار دادن مایع در ظرف، به گوش کاهنان می‌رسانند. کاهنان هم صدها دروغ برآن می‌افزایند.»**

گاهی هم خبرها مربوط به هیچ جن و انسی نیست، اگر هم باشد خیلی وقت‌ها به کسی که جن به او نسبت می‌دهد، یا مردمی که کاهن به آن‌ها نسبت می‌دهد، تعلق ندارد.

اگر جن مثل انسان باشد، قطعاً از غیب اطلاعی ندارد. و اگر انسان (همان طورکه گفتیم) صاحب مرتبه‌ی علمی و قدر و منزلت عقلی بیشتری باشد، حتماً باید قدرت غیب دانی بیشتری داشته باشد. انسان از مسائل مخفی (غیبی) در آینده، با استدلال از نتیجه‌ی آن امر، باخبر می‌شود، مثلاً فرد پر استعداد زیرکی که پشتکار دارد، موفق خواهد شد یا محصولات فلان شخص با توجه به مرغوبیت محصول و احتیاج مردم، فایده‌ی زیادی خواهد داشت. امور مخفی گذشته را هم با استدلال و بررسی راه و روش آن‌ها بدست می‌آورد، لذا پلیس، مجرم و دزد را

---

[1] رواه البخاری/ جامع الاصول ج۵ ص۶۳.

پیدا و دستگیر می‌کند. بنابراین آنچه انسان به دست می‌آورد -هرچند احتمالی است- اما از گفته‌های جن قوی‌تر، درست‌تر و دقیق‌تر است.

پس انسان نیازی به سؤال کردن و راهنمایی خواستن از جن ندارد، زیرا، حقیقت آن است که عقل و علم و مرتبه‌ی جن از انسان پایین‌تر است. چرا که او نادان است و به معلمی شبیه است که نحوه‌ی تدریس را از این و آن می‌پرسد.

اثر شیطان بر انسان

اگر شیطان توانایی انجام عملی بر ضد انسان را ندارد، پس توانایی او تا چه حدی است؟ در پاسخ باید گفت که شیطان در کارهای مهم‌تری توانایی دارد. او می‌تواند وسوسه کند و قلب یا عقل انسان را به راه کج بکشاند و اعمال او را حبطه کند.

شیطان می‌اندیشد که از چه راهی به قلب و عقل انسان راه یابد تا او را منحرف نماید و در ورطه‌ی گناه قرار دهد، لذا کارهای زشت و منکرات را برایش زینت می‌دهد و او را در خطاها و گناهان همراهی می‌نماید. خدای متعال می‌فرماید: ﴿ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ ﴾[1] «شیطان شما را وعده‌ی تنگ دستی می‌دهد و به فحشا (بخل) امر می‌نماید.» از همین جهت است که تعوذ مشروع شده است یعنی قرار گرفتن در حمایت خدای متعال از دسیسه‌های شیطان.

همچنین شیطان دسیسه می‌چیند که در بین بنی‌آدم عداوت و دشمنی به راه اندازد. او با استفاده از وسایل یا بدون آن‌ها کار خود را انجام می‌دهد. از بارزترین وسایل دشمن طرازی در بین مردم، استفاده از حرام‌هایی مثل شراب، قمار و امثال این‌هاست. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُوقِعَ بَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ فِي ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ ﴾[2]

« همانا شیطان می‌خواهد با قمار و شراب میان شما کینه و دشمنی بیندازد.»

پس انسانی که شراب می‌نوشد از اوامر الهی نافرمانی کرده است و چون شراب در بدنش جای گرفت، حماقت، غرور و تکبر در وجودش راه می‌یابد. لذا شروع به آزردن افراد و تکبر و خودخواهی در برابر اطرافیان نموده، دری از درهای شرارت را می‌گشاید.

اما قمار: انسان طبعاً از ضرر و زیان، متنفر است و از آن احساس دلتنگی و نارضایتی می‌نماید. حتی اگر در بازی بدون قمار، شکست بخورد. ولی اگر قمار باشد و قسمت زیادی از مالش را از دست بدهد به شدت عصبانی شده، حماقتش بیشتر می‌شود و در بین او و دوستانش کینه و دشمنی زیاد می‌شود. طرف مقابل هم متکبرانه و با طمع فراوان مال او را

---

[1] بقره ۲۶۸.

[2] مائده ۹۱.

مالک می‌شود. همین مطلب در مذمت قمار بازان کافی است که هر کدام (مثل درندگان) تلاش می‌کنند تا اموال دیگری را گرفته، خود مالک آن شوند.

شیطان هم با وسوسه افکنی و القای گمان و احساس باطل در بین افراد، عداوت و دشمنی را زیاد می‌کند. در حدیثی حضرت عایشهؓ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ شبانه از خانه خارج شدند. مرا غیرت زنانه در برگرفت. پیامبرﷺ که برگشتند و حالت مرا دیدند، فرمودند: عایشه خام شده‌ای، عایشه عرض کرد، چرا من نسبت به شما (که چند همسر دیگر هم دارید) چنین احساسی نکنم؟ پیامبرﷺ فرمودند: شیطانت به سراغت آمده است؟ عایشه عرض کرد: آیا شیطانی با من است؟ پیامبرﷺ فرمود: بله، عرض کرد: با هر فردی هست؟ فرمودند: بله. عرض کرد: با شما هم هست یا رسول الله؟ فرمودند: بله. ولی پروردگارم مرا یاری نموده که او را تسلیم خود کرده‌ام[1].

همچنین شیطان در انسان وسوسه می‌کند تا او را ذلیل نموده، از راه تفکر نفسانی خلاف، خشمگین و اندوهگین نماید. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ لِيَحۡزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيۡسَ بِضَآرِّهِمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا ﴾[2]

«جز این نیست که نجوا از شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین نماید و هیچ زیانی به ایشان نمی‌تواند برساند.»

از مهم‌ترین وسوسه‌های شیطان القای خشم و دشمنی در بین همسران است. در نظر شوهر چنین جلوه می‌دهد که زنان دیگر از همسرش زیباترند و نیز به او القا می‌کند که همسرش به او توجهی ندارد و موجبات بی‌آبرویی او را فراهم می‌کند.

و در ذهن زن وسوسه می‌کند که شوهرش در حق او کوتاهی می‌کند و او مظلوم قرار گرفته یا این‌که شوهرش او را دوست ندارد و به او احترام نمی‌گذارد. لذا زن هم با شوهر دعوا و سر و صدا می‌کند. در حدیثی حضرت جابرؓ روایت می‌کند که نبی‌کریمﷺ فرمودند: (انّ ابلیس یضع **عرشه علی الماء ثم یبعث سرایاه فادناهم منزله اعظمهم فتنه، یجیء احدهم فیقول: فعلت کذاو کذا، فیقول: ما صنعت شیئاً، قال ثم یجیء احدهم فیقول ما ترکته حتی فرقت بینه و بین امراته. قال فیدنیه منه و یقول:نعم انت**[3]) **«شیطان تخت خود را برروی آب می‌نهد و لشکریان خود را فرا می‌خواند هر کدام فتنه‌انگیزترند مقامشان به شیطان نزدیک‌تر است. یکی می‌گوید، فلان و فلان کار را انجام دادم. شیطان می‌گوید، کار مهمی انجام ندادی، بعد دیگری می‌آید و می‌گوید، فلانی را رها نکردم تا بین او و همسرش جدایی انداختم. شیطان او را نزدیک خود می‌نشاند و می‌گوید: احسنت، عجب کاری کردی.»**

---

[1] رواه مسلم، صحیح مسلم (البرو الصله ۱۸۰۵).

[2] مجادله ۱۰.

[3] رواه مسلم کتاب الفتن.

معوذات(پناهگاه‌ها)

وسوسه‌های شیطان زیاد و پوشیده است و اشاراتش هم شمردنی نیست. گاهی این وسوسه‌ها با شهوات نفسانی عجین شده، انسان را زودتر به پاسخ مثبت دادن وا می‌دارد. خدای متعال برای انسان حرام را از حلال جدا نموده، تا انسان به حرام داخل نشود و به او عقل داده تا حلال را درک کند و اراده‌ای را که خداوند به او داده به اجرا درآورد. همچنین خداوند قوه‌ی بیداری در برابر کید شیطان را به انسان بخشیده و راه‌های زیادی را برای خلاصی از کید و وسوسه‌های او قرار داده است. لذا وقتی انسان به آن‌ها چنگ می‌زند، رستگار و کامیاب می‌شود. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ ٱلشَّيْطَٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ۖ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِي ۖ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓا۟ أَنفُسَكُم ﴾[1]

«و چون کار (داوری) یک سویه شد (بهشتیان و جهنمیان مشخص شدند) شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده‌ی درستی داد و من به شما وعده دادم، پس با شما خلاف (وعده) نمودم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این‌که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید. مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.»

آشکارترین وسایل درخواست حمایت از خدای متعال در برابر شیطان

۱- پناه خواستن از خدای متعال.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ نَزْغٌ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۚ ﴾[2]

«و اگر احساس کردی که شیطان در قلب تو وسوسه می‌کند، یا تو را به کار نامناسبی فرا می‌خواند، به خدا پناه ببر.»

کلمات مناسب در این حالت معمولاً «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است.

۲- از مشهورترین معوذات، خواندن معوذتین (قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس) است.

البته در سوره‌ی فلق پناه خواستن از خدای متعال در برابر تمامی مخلوقات و شرارت‌های آنان و انواع جادو، کینه و حسادت است. و در سوره‌ی ناس پناه خواستن از خداوند در برابر شر هر شیطان یا انسان یا نفس اماره است که در سینه و قلب فرد وسوسه می‌کند. لذا بعد از آن به اذن الهی سینه‌ی انسان سالم و روحش پاک می‌گردد.

۳- کثرت یاد خدا: یاد خدا قلب را مصفا و پاکیزه می‌کند و شیطان را از آن دور می‌سازد. آشکارترین و واضح‌ترین ذکر، تلاوت قرآن مجید است.

---

[1] ابراهیم ۲۲.

[2] اعراف ۲۰۰، فصلت ۳۶.

صرع(غش)

آیا عارضه‌ی صرع نوعی بیماری است یا این‌که مساس یا – آن‌طورکه می‌گویند- درآمیختن شیطان با انسان است؟

در حقیقت صرع، نوعی بیماری عصبی است. ولی بعضی از علما بنا برگفته‌های عامیانه آن را نوعی مساس کردن شیطان دانسته‌اند. اما واقعیت خلاف این نظر است. گفتار خدای متعال در سوره‌ی بقره نیز این مطلب را تأیید نمی‌کند

﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ﴾[1]

«آنان‌که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند (در روز قیامت از قبرهایشان به سوی محشر) مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را آشفته سر نموده است.»

امام فخر رازی (سلطان العلما) در تفسیر کبیر خود به این مطلب اشاره نموده و می‌نویسد: در این آیه که مردم با توجه به آن بیماری صرع را به شیطان نسبت می‌دهند، بنابر شناخت خودشان، خطاب شده‌اند. همچنین عادت مردم است که وقتی می‌خواهند قباحت شیئی را بیان کنند، آن را به شیطان نسبت می‌دهند. قول امام جبائی را نیز آورده که فرمود: « مردم می‌گویند، وقتی شیطان فرد را مساس نموده او را به زمین زند، شخص صرع می‌گیرد. این گفته‌ای باطل است. زیرا شیطان ضعیف‌تر از آن است که شخص را به زمین زند یا او را بکشد.[2]»

در حدیثی که بخاری و مسلم در مورد زنی[3] که مبتلا به صرع بود روایت می‌کنند نیز دلالتی بر این‌که صرع فعل شیطان است، نیست. پس همان‌طورکه گفتیم، صرع بیماری عصبی است و عوارض و حالات آن را پزشکان کشف نموده‌اند. اما آنچه را که دجال‌های زمان تعبیر به جن زدگی می‌کنند یا این حالت را به کودکی وانمود می‌نمایند، از جمله بازی‌های معروفی است که انجام می‌دهند. همچنین احضار روح که کودکی با صدای بزرگترها یا بزرگتری که صدای کلفت دارد با صدای نرم زنانه صحبت می‌کند یا خیلی وقت‌ها با زبان‌های غیر مألوفی صحبت می‌کنند، همه‌ی این‌ها از یک نوعند.

---

[1] بقره ۲۷۵.

[2] تفسیر کبیر ج۷ ص۸۹.

[3] بخاری و مسلم از حضرت عطاءبن ابی رباح روایت می‌کنند که عبدالله ابن عباس گفت: آیا به شما زنی از اهل بهشت را نشان ندهم؟عرض کردند: حتماً نشان دهید، ابن عباس‌ رضی الله عنه گفت: این زن سیاه، روزی به خدمت پیامبراکرمﷺ آمد و عرض کرد،مرا صرع(غش)می‌گیرد و برهنه می‌شوم از خدا بخواه (تا مرا شفا دهد).پیامبرﷺ فرمودند: اگر می‌خواهی صبرکن و جزای تو بهشت باشدو اگر هم می‌خواهی برایت دعای عافیت کنم. عرض کرد صبر می‌کنم و ادامه داد. در این حالت برهنه می‌شوم از خدا بخواه که مرا از برهنه شدن حفاظت کند.پیامبرﷺ هم دعا فرمودند.

سحر (جادو)

لفظ سحر بر هر کار لطیف و دقیقی اطلاق می‌گردد.

نیز به هر وسیله‌ی زیبایی که چشم را می‌نوازد و قلب را می‌فریبد، وسیله‌ی جادویی گفته می‌شود. پیامبر اکرمﷺ از همین جهت فرمودند: (انّ من البیان لسحراً) یعنی در بعضی از گفتارها از اسلوب درست و زیبایی استفاده می‌شود که انسان را متعجب نموده، به طرف خود می‌کشاند. هر چند که ممکن است، همیشه معنایش درست هم نباشد. گاهی به امور ممتاز کاملاً موفق نیز امور جادویی گفته می‌شود، لذا وقتی انسان، دقت، ظرافت و حسن عمل وسیله‌ای را می‌بینند، می‌گویند: گویا جادویی است. این معنایی ادبی و کلی است.

تعریف سحر: اما سحر (جادو) در معنای خاص مستعمل خود، تعریفات متعددی دارد:

در نزد ابن خلدون[1]: علمی با انواع روش‌های مخصوص به خود است که به انسان توانایی می‌دهد تا در عالم عناصر در امور غیر معین یا معین آسمانی تأثیر گذار باشد. اولی را جادو و دومی را طلسم گویند.

ابن قدامه[2] می‌گوید: جادو، گره‌ها، وردها یا کلامی است که گفته یا نوشته می‌شود و کاری انجام می‌شود که با آن در بدن فرد جادو شده یا در ذهن یا قلبش بدون تماس با او تأثیر بگذارد.

امام فخررازی می‌گوید[3]: جادو در شریعت، مخصوص هر امری است که سببش مخفی باشد و بنابر غیر حقیقت خود توهم نماید و به جای دروغ و فریب استفاده شود.

بعضی از علما هم می‌گویند: تعریف جامع و مانعی برای سحر (جادو) نمودن کار دشواری است. زیرا طریقه‌ها، روش‌ها و دام‌های آن فراوان است.

اما (در تعاریفی که بیان شد) ابن خلدون، جادو را بنابر آنچه که جادوگران مدعی تأثیرگذاری در عناصر هستند، تعریف کرده است. ابن قدامه، سحر را از لحاظ الفاظ، ادعاهای فخر فروشانه و مخوف و نوشته‌هایی که در آن امور پیچیده‌ای به قصد تأثیر در شخص جادو شده وجود دارد، تعریف می‌نماید. امام فخررازی، صفت حقیقی و شرعی را در تعریف خود به کار برده است و از این قول خدای متعال استفاده کرده است‌که فرمود: (سحروا أعین الناس و استرهبوهم) یعنی در مقابل مردم جادو کردند و آن‌ها را به وهم انداختند که ریسمان‌ها و عصاها تکان می‌خورند و راه می‌روند. و نیز این قول خدای متعال که به حضرت موسیؑ فرمود:

---

[1] مقدمه ابن خلدون ص ۴۰۸.

[2] المغنی: المغنی و الشرح الکبیر ج۸ص ۱۵۰.

[3] التفسیر الکبیرج۳ص۲۰۵.

﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ﴾[1] پس ریسمان‌ها و عصاها حرکت نمی‌کردند، اما حضرت موسی‌ عليه السلام از تأثیر جادو و فریب‌کاری آن‌ها تصور کرد که حرکت می‌کنند. امام فخررازی از بهترین کسانی است که ابواب سحر و مسائل آن را بیان نموده‌اند، خصوصاً در تفسیر سوره‌ی بقره و این قول خدای متعال ﴿يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾

ابواب سحر و انواع آن

ابن خلدون سحر را به سه قسم تقسیم می‌کند:

سحری که بدون استفاده از وسایل یا همکاریِ فردی، تأثیر گذار باشد. فلاسفه این قسم را جادو نامیده‌اند.

آنچه که با استفاده از مزاج افلاک، عناصر و خواص اعداد تأثیر می‌گذارد، که آن را طلسم می‌گویند و از اولی رتبه‌ی کمتری دارد.

آنچه بنابر ایجاد وهم و خیال تأثیر گذار است.

در نوع سوم، جادوگر بر خیالات و تصورات افراد تسلط می‌یابد و انواعی از خیال‌پردازی‌ها و حکایات و تصاویر مورد نظر خود را (با شگردهای خاص) به آن‌ها تلقین می‌کند. وقتی این تصاویر در خیال فرد قوت گرفت، با استفاده از قوه‌ی تلقین خود، آن را به حس افراد منتقل می‌سازد. چنان‌که وقتی تماشاگران به آن نگاه می‌کنند، گویا در مقابلشان وجود دارد، ولی در واقع چیزی آنجا نیست.

ابن خلدون می‌گوید: «درباره‌ی بعضی از همین جادوگران حکایت شده که باغ و بستان‌ها و قصرها را نشان داده‌اند، در حالی که هیچ چیزی آنجا نبوده است.» این عمل را شعبده بازی نیز می‌گویند.

اما امام فخر رازی(رح) با نگاه وسیع‌تری به جادو، نگریسته و ابواب دیگری نیز برای آن شمرده است. که بعضی را ابن خلدون ذکر کرده و بعضی را ذکر نکرده است. سحر در نزد ایشان عبارت است از:

قسم اول: سحر قبیله کلدانیه که در زمان قدیم می‌زیستند. آن‌ها ستاره‌پرست بودند و گمان می‌کردندکه ستارگان تدبیر این جهان را به دست دارند و منشأ شادی، سعادت و نحوستند. خداوند حضرت ابراهیم (علی نبینا و علیه الصلاه و السلام) را برای ابطال گفتار و رد گمان‌های این گروه به سوی آن‌ها فرستاد.

حکایت برج‌ها و آنچه فرد را به واسطه‌ی شانس امروز یا این هفته‌اش مسرور می‌سازد، نیز مطالبی است که جدیداً استفاده می‌شود. این نوع سحر، قائم بر عبادت این ستارگان و متوجه شدن به آن‌ها با انواع وسایل تقرب است. طبعاً در این نوع جادو باید مزد زیادی به جادوگر

---

[1] طه ۶۶.

پرداخته شود و تقرب زیادی نسبت به سیارات ماه یا مریخ یا زحل یا زهره انجام دهد. زیرا طبق گفته‌ی جادوگران: این حماقت نیست که مجانی تا این حد برای مردم تلاش و خدمت کنی؟

قسم دوم: آنچه بنا برخیال پردازی و القای افکار است. تأثیر تلقین نفس در انسان معلوم و واضح است. لذا اگر پزشک مورد اعتماد مریض، دانه‌ی گندمی را به عنوان دوا تجویز کند، خواهید دید که این تلقین دکتر به زودی درد زیاد مریض را تسکین می‌دهد. و اگر یک قاشق شربت به نام خواب آور به او بدهد، چیزی نمی‌گذرد که فرد احساس خواب آلودگی می‌کند.

در مورد قدرت تلقین از علامه ابن خلدون قبلاً توضیحاتی بیان شد. البته به این مطلب نیز باید دقت شود که جادوگران برای تأثیر خیالات خود از انواع بخارها و گازها استفاده می‌کنند[۱]، حتی گاهی فرد را می‌ترسانند و به وحشت می‌اندازند تا سیاهی را در قلب شخص - یا اشخاص مورد نظر- وارد کنند و آن‌ها را مطابق با گمان خود به خیال پردازی وادارند. البته آن طور که به نظر می‌رسد جادوگران فرعون نیز این کار را انجام دادند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ﴾[۲]

«در مقابل چشمان افراد جادو کردند و آن‌ها را به وحشت انداختند.»

قسم سوم: وابستگی قلبی. یعنی جادوگر ادعا می‌کند که اسم اعظم خدا را می‌داند و جنیان از او اطاعت می‌کنند و در اکثر امور منقاد اویند. امام فخررازی می نویسد: «پس وقتی شنونده ضعف عقلانی داشته، قدرت تمییز او کم باشد به حقانیت آن اعتقاد پیدا می‌کند و بدین واسطه وابستگی قلبی بوجود می‌آید.»[۳]

بنابراین نوعی ترس و واهمه از این گونه افراد در قلبش پیدا می‌شود و علاقه و کشش قلبی نیز نسبت به او احساس می‌کند. وقتی ترس بر فرد غالب شد، قوای حسی خود را کم‌کم از دست می‌دهد و بازیچه‌ی دست جادوگر قرار می‌گیرد و به هرنحوی که جادوگر بخواهد بر او تسلط می‌یابد.

قسم چهارم: استعانت از جن. آیا امکان اتصال به جن وجود دارد؟! عده‌ی زیادی از مردم می گویند که این امر امکان پذیراست و غالباً جادوگر در این امر دروغ نمی‌گوید و بر اثر همین ارتباط و اتصال است که باید متحمل مسائل گوناگونی شود. مثلاً برای راضی نمودن شیاطین باید مطابق با طبیعت آن‌ها به اشیاء پلید ملوث شود. لذا باید نظافت را ترک کند و از استنجا زدن پرهیز نماید، همواره جنب باشد و زمان طولانی را در اماکن کثیف بگذارند. می‌گویند، این اعمال وسایل تقرب به شیطان‌هاست، زیرا این‌ها مکان‌های شیاطینند. از بهترین راه‌های رسیدن

---

[۱] البته گاهی این بخارها رابرای رفع بوی مواد شیمیایی مورد استفاده‌ی شان به کار می‌برند.

[۲] اعراف ۱۱۶.

[۳] تفسیر کبیر ج۳ ص۲۱۳.

به این مقامات این است که جادوگر قبل از خواب صورت خود را با مدفوع کاملاً بپوشاند. کسانی‌که با شیاطین رابطه دارند، حتماً در موقع کار باید اسامی شخص جادو شده و شخصی را که به نفع او جادو می‌شود با نجاست بنویسند.

ابن خلدون می‌گوید: تلاش‌های مربوط به جادو، همه با توجه به افلاک، ستارگان و سیارات، عوالم علوی و شیاطین با انواع تعظیم، عبادت، خضوع و خواری کشیدن همراه است و این‌ها همه توجه به غیر خدا و سجده برای آن‌هاست. توجه به غیر خدا کفر است.[۱] و همان‌طورکه ملاحظه شد، کفر از جمله مواد و اسباب آن می‌باشد.

آنچه جادوگر از آن‌ها کمک می‌گیرد

علاوه بر راهکارهای شیطانی که جادوگر استفاده می‌کند این روش‌ها را نیز به کار می‌گیرد:

استفاده از خواص داروها یا گیاهانی که با غذای مخصوص یا نوشیدنی مخلوط می‌شود و باعث سستی، کودنی و انقطاع جنسی می‌گردد. گاهی هم از اشیاء مضر و بیماری‌زا استفاده می‌کنند تا دیگران را به وهم اندازند که شخص جادو شده است.

گاهی مدعیان جادو بعضی حیله‌های عجیب و مخفی را به کار می‌برند، مثلاً قلم را روی میز می‌گذارند که تکان می‌خورد، یا در، باز و بسته می‌شود بدون این‌که کسی وارد یا خارج شود. یا صداهایی گفتار او را تأیید می‌کند یا -اگر تظاهر به تقوا کَند- شکل کعبه یا صفحه‌ای از قرآن را روی دیوار یاکف دست خود ظاهر می‌نماید یا قلم را طوری می‌گذارد که می‌نویسد، در حالی که برگه مچاله شده است و دیگر شگردهایی که با آن‌ها افراد ساده لوح تحت اختیار خود و نیز اطرافیان خود را فریب می‌دهد. نکته‌ی قابل توجه این است که در مورد چنین حیله‌ها و شگردهایی، کتاب‌های متعددی به چاپ رسیده و جدیداً سی‌دی آن‌ها نیز تهیه می‌شود.

سخن چینی: سخن‌چینی و کسب اطلاعات از دیگران نیز از جمله شگردهای آن‌هاست. گاهی افرادی در اتاق انتظار می‌نشینند و با یکدیگر صحبت می‌کنند و از یکدیگر سؤالاتی می‌پرسند. در بین آن‌ها بعضی نزدیکان و دوستان جادوگر نیز می‌نشینند و حکایت‌های عجیب و غریبی از قدرت و توان او تعریف می‌کنند و از افراد ساده لوح مراجعه کننده حالاتشان را می‌پرسند و از علت مراجعه‌ی آن‌ها مطلع می‌شوند. به این شکل، جادوگر (فال بین) از این اطلاعات استفاده می‌کند و مناسب با این مطالب، مطالب دیگری نیز به خورد افراد می‌دهد به طوری‌که افراد ناآگاه ساده‌لوح خیال می‌کنند که این شخص، غیب دان و جادوگری است که از حالات او مطلع است. گاهی درد دل‌های زن را می‌شنوند و از حالات شوهرش مطلع می‌شوند و بعداً در جلو شوهر تظاهر به علم غیب می‌کنند. از مشهورترین حکایات در این باره حکایت زن و مردی است که با هم اختلاف شدیدی داشتند. جادوگر به زن گفت: وقتی شوهرت خوابیده بود

---

[۱] مقدمه ابن خلدون ص۴۰۸.

مویی را از زیر چانه‌ی او با تیغ بتراش تا تو را دوست داشته باشد. و به شوهر گفت: همسرت امشب می‌خواهد تو را در خواب غافلگیر کند و با تیغ بکشد، خود را به خواب بزن و ببین چه اتفاقی خواهد افتاد؟ شب زن تیغی برداشت و به طرف مرد رفت تا مویی بتراشد، مرد ناگهان برخاست و با شمشیر، زنش را کشت.

چنین مسائلی که حاکی از فریب دادن و دروغ گفتن جادوگران به ساده لوحان است، زیادند و نهایتاً اساس کار جادوگران، نیرنگ و فریب است که از جهالت و غفلت ساده لوحانه‌ی اشخاص برای رسیدن به خواسته‌های خود استفاده می‌کنند.

آیا جادو حقیقت یا اثری واقعی دارد

این سؤال بارها درکتاب‌های قدیمی مطرح شده و متناسب با نقطه نظر پاسخ دهنده، جواب‌های مختلفی نیز به آن داده شده است. با تأمل در طبیعت سحر ما نیز درمی‌یابیم:

اثر سحری که بر تأثیر دارو و فواید گیاهان و بعضی مواد استوار است، در حقیقت اثر دارو یا سم یا مخدری می‌باشد که استفاده شده است. الفاظ جادویی دروغینی که استفاده می‌شود، بجز پوشاندن کارهای پلید و نادرست جادوگر کار دیگری نمی‌کند.

سحری که بر اساس سخن چینی و برآورد حوادث باشد نیز اثری ندارد، زیرا دروغ بافی و تلفیق حوادث یا نتیجه‌گیری از مقدمات و امور ظاهری است که دال بر جواب است و هر فردی می‌تواند آن را انجام دهد.

سحری که بنابر پوشش ستارگان و کسب و تقرب و فداکردن قربانی‌ها برای آن باشد نیز از جمله اعمال احمقانه است و قطعاً هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. چرا که اگر تمام جادوگران ساکن زمین جمع شوند و انواع قربانی‌ها، دعاها، عبادات و خواری‌های خود را تقدیم ستارگان کنند تا:

مریخ، عضوی از بدن فلانی را شفا دهد، یا ارتباط بین فلانی و فلانی را مستحکم کند.

یا مشتری، محبت بین فلان و فلان را زیاد کند.

یا زحل، به فلانی روزی دهد.

قطعاً هیچکدام از این‌ها نیز تأثیری نخواهند بخشید. به کسانی که برای ارقام یا حروف، اسرار و رموزی قائلند که بر رزق و روزی یا سعادت فلانی یا نحوست فلانی یا بارداری یا عدم بارداری فلان زن تأثیر دارد، نیز باید همان مطلب فوق را گفت.

سحری که بر استمداد و استعانت از ارواح اشیائی مثل سنگ، چوب و آهن -مثل ارواح جامدات- (و همچنین ارواح حروف و ارقام) استوار است. کاملاً آشکار است که بر خیالات عجیبی پایه‌گذاری شده، یعنی در توهم برای چوب، سنگ و وسایل منزل و امثال این‌ها ارواح قوی و مقتدری در نظر گرفته شده که انسان به آن متوسل می‌شود و آن را به کار می‌گیرد و آرزوهای خود را تکمیل می‌نماید.

البته صحیح نیست که فرد روشن فکر و فهمیده‌ای با این تصورات ساده‌لوحانه فریب بخورد. ما نیز جز این جمله چیز دیگری به آن‌ها نمی‌گوییم که وقتی این جادوگران و موافقانشان حتماً قصد توسل به هر روحی را دارند، بهتر است به ارواح حیواناتی مثل گاو، خر و اسب متوسل شوند و از آن‌ها کمک بگیرند. چرا که این ارواح از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند برترند و حداقل ارواح اشیائی زنده و بینایند، برعکس ارواح معادن و چوب که ارواح اشیاء بی‌حسند که حرکت و حیاتی ندارند. لذا برای افراد خواهان این موارد مناسب‌تر است که به روح خر عمو یا قاطر همسایه یا خروس پسر بچه نزدیک شود تا روزی، شفا و طول عمر خود را از آن‌ها بخواهد، شاید بعد از آن روزیش زیاد شود، عمرش طولانی گردد و خود و فرزندانش در کارها موفق باشند.

سحری که بنابر استعانت از جن و خوار شدن در مقابل آن‌هاست: شکی نیست که جن وجود دارد –در این باره مطالبی عرض شد– اما آیا اتصال به آن‌ها آسان و ممکن است یا نه؟

در پاسخ می‌گوییم: ممکن هست اما نمی‌گوییم آسان است. زیرا شیاطین در واقع جنس خبیثی –در معنا– دارند و فرد بدون تحمل زحمت و تلاش هم شکلشان نمی‌شود، یعنی پست، پلید و فرمایه -همانطور که حالت جادوگران است– وقتی در صفت هم شکل آنان شد، قطعاً به آن‌ها رسیده است. خدای متعال می فرماید:

﴿ هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ۞ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ۞ يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ ﴾[1]

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین برچه کسی فرود می‌آیند ۞ برهر دروغ‌گو گنهکاری فرود می‌آیند ۞ گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغ‌گویند.»

کاملاً معلوم است که چنین افرادی نباید از نجاست پرهیز کنند و هر نوع جنایتی را نیز انجام می‌دهند و از انجام دیگر امور ناروا نیز ابایی ندارند.

اما حکم ارتباط و اتصال به این‌ها چیست؟!

جواب: اتصال به جن وقتی بنابر عبادت و تقرب و راضی نمودنشان با انواع وسایل باشد، قطعاً حرام است.

فقها صراحتاً می‌فرمایند: اظهار احترام یا تعظیم جنّ و لو به صورت پوشیده، حرام است. لذا این که فردی مثلاً برای پرتاب آتش یا آب‌جوش و امثال آن‌ها الفاظی را استفاده کند که دال بر اجازه خواستن از جن باشد حرام است. زیرا انسان منزلتی بالاتر از جن‌ها دارد و آن‌ها در آغاز آفرینش موظف به سجده (نوعی احترام) برای انسان شدند. پس نباید از آن‌ها اجازه بگیرد. مسلمان اگر از شرارت شیطان می‌ترسد می‌تواند از او (به خدا) پناه ببرد و خود را به مخاطره نیندازد.

---

[1] شعراء ۲۲۱-۲۲۳.

اما اگر ارتباط و اتصال جادوگر با شیطان قوی شد و آن‌ها نیز قصد همکاری با او را داشتند، طاقت شیطان در این مسئله چقدر است؟

در مورد جن مطالبی بیان شد که انسان آگاه‌تر و قوی‌تر از آن‌هاست و آن‌ها از غیب اطلاعی ندارند و ذکاوت آن‌ها از انسان کمتر است. نیز شیطان توانائی حرکت دادن کفش آدمی را ندارد، چه برسد به این‌که موی سر یا رگی از بدنش را حرکت دهد. (با این توضیح) پس چرا جادوگر از شیطان و جن کمک می‌گیرد؟ آن‌ها جز وسوسه، به وهم انداختن و مشکوک نمودن کار دیگری نمی‌توانند انجام دهند. این افعال را شیاطین یا جادوگران و یا افرادی غیر از آن‌ها نیز می‌توانند انجام دهند. اما اثر جادو بیشتر است، خصوصاً وقتی که فرد، با یاد خدا نفسش را عادت ندهد.

جادویی که برخیال افکنی و وهم اندازی استوار است:

مشخص است که این جادو مؤثر است. یعنی با نیروی خیال‌پردازی طرف مورد نظر، او را آماده‌ی امر درخواستی خود می‌نمایند. لذا او دوست خود یا حیوانی مثل خروس یا کفتار را در جلو خود می‌بیند، درحالی که مطلقاً شئ حقیقی آنجا وجود ندارد. این نوع وهم اندازی و خیال بافی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در رفتار او نیز اثر عکس می‌گذارد. بیشترین تأثیر وهم و خیال در بین کودکان است. وقتی کودکی را از وجود دزد، شبح یا حیوان موذی می‌ترسانند، او هرگز جرأت راه رفتن در تاریکی را ندارد. حتی این تلقین‌ها در بزرگ‌ترها هم تأثیر گذار است. لذا اگر به شخصی اعلام شود که فلانی او را جادو کرده یا داروی فلج شدن عضوش را به او خورانده، اگر ساده‌لوح یا جاهل باشد، در او بیشتر تأثیر می‌کند. لذا هر وقت احساس ضعف یا سستی کرد فوراً آن را به سحر یا دارو نسبت می‌دهد. و اگر برعکس به او تلقین شود که این دارو بر نشاط و شادمانی شما می افزاید، این مطلب نیز فوراً در او تأثیر می‌گذارد و به او شادی و نشاط می‌بخشد. در نتیجه اثر وهم و خیال‌پردازی در بین تمام افراد کاملاً واضح است.

با مطالبی که عرض شد، انواع و آثار سحر را بیان کردیم. خوانندگان محترم توجه داشته باشند که سحر هر چه باشد. حتی به اندازه‌ی مویی از آنچه گفتیم بیشتر تأثیر گذار نیست. در مطالب بعدی نیز به این مطلب اشاره می‌کنیم.

آراء علما در مورد سحر

علما در مورد حقیقت و اثر سحر اختلاف نظر دارند:

عده‌ای آن را وهم و خیال دانسته‌اند و مطلقاً اثری را برای آن متصور نیستند و در این باره از دلایل عقلی و نقلی استفاده می‌کنند. از جمله دلایل:

قول خداوند متعال در مورد قوی‌ترین جادوگران بشر که جادوگران فرعونند: (سحروا اعين الناس) « **یعنی مردم را به وهم انداختند و آن‌ها را از حقیقت فریفتند.**»

همچنین این گفته‌ی حضرت موسی÷: ﴿يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ﴾[1] خداوند متعال کاملاً به وضوح بیان می‌فرماید که عصا و ریسمان‌ها مطلقاً حرکت نداشتند، اما بر اثر سحر آن‌ها برای حضرت موسی این طور تصور شد که آن‌ها حرکت می‌کنند و راه می‌روند.

وقتی حضرت موسی÷ عصایش را انداخت و عصای او تمام عصاها و ریسمان‌ها را بلعید، جادوگران سجده کنان بر زمین افتادند، زیرا آن‌ها خبرگان سحر بودند و با چشم سر دیدند که مسئله‌ای به نام توهم و خیال افکنی در میان نیست و عصا به اژدهایی حقیقی تبدیل شده است،که حرکت می‌کند و به راستی می‌بلعد و هر چه را که می‌بلعد کاملاً از بین می‌رود. پس این خلقت است و خیال پردازی نیست. لذا سجده‌کنان خود را به زمین انداختند و ایمان خود را اعلان نمودند و برخلاف تهدیدهای قتل و به دار کشیدن فرعون، بر ایمان خود مستحکم ماندند.

همچنین از این گفته‌ی خداوند متعال استدلال نمودند که می‌فرماید:

﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ﴾[2]

«و جادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود.»

اگر جادوگر حقیقتاً قدرتی می‌داشت کامیاب می‌شد و می‌توانست آهن را طلا نماید یا موش را به قوچ و خانه‌ی ویرانی را به قصری زیبا تبدیل کند. و اگر موفق می‌شد، باید از بزرگ‌ترین ثروتمندان به شمار می‌رفت، درحالی که می‌بینیم جادوگران آنقدر خوار و ذلیلند که حتی توانایی حصول روزی خود را هم ندارند.

همچنین از این مطلب که اگر جادوگر توانائی شفا دادن یا کشتن یا ازدیاد عمر می‌داشت، تمام سلاطین و فرمانروایان برای شفا و طول عمر خود و کشتن دشمنانشان از جادوگران استفاده می‌کردند و مشکلات لشکر کشی و ... را به جان نمی‌خریدند.

گروه دیگری می‌گویند: سحر اثری حقیقی و واقعی دارد و تنها وهم و خیال نیست. دلایل این گروه:

آیه‌ی ۱۰۲سوره بقره:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦ﴾

«پس، از آن دو چیزهایی را می‌آموختند که به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند.»

این آیه صراحتاً اثر کار جادوگر و تلاش او را تفرقه افکنی بین زن و شوهر بیان می‌کند.

---

[1] طه ۶۶.

[2] طه ۶۹.

سوره فلق

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار صبحدم* از شر آنچه آفریده است * و از شر تاریکی چون فراگیرد * و از شر زنان افسونگر دمنده در گره‌ها و از شر حسود آنگاه که حسد ورزد.»

در این سوره نیز خداوند متعال برای زنان افسونگر -جادوگر- دمنده در گره‌ها شرارتی معرفی می‌نماید که انسان از آن به خدا پناه می‌برد. لذا این شر وجود دارد.

حدیثی که از جادو شدن نبی کریمﷺ خبر می‌دهد. ابن نمیر از هشام و او از پدرش و او از حضرت عایشهؓ روایت می‌کند که «مردی یهودی از قبیله‌ی بنی زریق یهود که نامش لبید بن الاعصم بود، پیامبرﷺ را جادو کرد. حضرت عایشهؓ در ادامه فرمود: حتی پیامبرﷺ کاری را که نکرده بودند، گمان می‌کردند انجام داده‌اند.[1] »

نتیجه‌ی این دو نظر

با نگاهی دقیق‌تر به این دلایل درمی‌یابیم که قائلین به وهم و خیال بودن سحر نیز منکر این‌ها نیستند. یعنی آن‌ها منکر این‌که جادوگر بین زن و شوهر تفرقه می‌اندازد و شرارتی دارد که باید از آن به خدا پناه برد نیستند، و جادو شدن پیامبرﷺ را نیز انکار نمی‌کنند. در پاسخ این دلایل نیز می‌توان گفت:

آنچه که جادوگر به واسطه‌ی آن بین زن و شوهر اختلاف می‌اندازد، در و دیوار نیست، بلکه امری معنوی است و وهم و خیالی است که هر دروغگو و سخن چینی می‌تواند آن را انجام دهد. لذا اگر به یکی از دوستان یا نزدیکان بگویید که همسرش دزدی کرده یا به او خیانت نموده یا جلو مردم از او غیبت کرده است و این مطلب را به دروغ آب و تاب داده به او بقبولانید، او هم فوراً عصبانی می‌شود و از همسرش متنفر می‌گردد و از آن به بعد نسبت به او سخت‌گیری می‌نماید. همچنین اگر به زن نیز خبرهای دروغ مثل خیانت شوهرنسبت به او یا ازدواج داده شود، زن نیز اظهار دشمنی و اختلاف می‌کند. این مطلب در وسع شیطان نیز به صورت عام و کلی وجود دارد. حضرت جابرؓ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمودند: « شیطان تخت خود را بر روی آب می‌گذارد و لشکریان خود را فرا می‌خواند. هرکس فتنه‌ی بزرگتری برانگیزد به شیطان نزدیک‌تر است. یکی می‌آید و می‌گوید: فلان کار را انجام دادم. شیطان می‌گوید: کار

---

[1] رواه مسلم، شرح مسلم ج۱۴ ص۱۷۶.

مهمی انجام نداده‌ای. دیگری می‌گوید: تا وقتی بین فلانی و همسرش اختلاف نینداختم، رهایشان نکردم. شیطان او را در کنار خود می‌نشاند و می‌گوید عجب کاری کردی – اعمش می‌گوید – و به گمانم فرمودند: شیطان او را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد.»[۱]

پس شیطان بدون سحر می‌تواند این‌گونه وسوسه افکنی نماید، لذا جادو مزیتی ندارد.

اما آیه‌ی ﴿ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ﴾ نیز بر اثر سحر و دم دلالتی ندارد. بلکه مشخص می‌سازد که زن یا مرد جادوگر از بعضی ادویه و اشیای مضر استفاده می‌کند و آن را در غذا و نوشیدنی شخص می‌ریزد که از این‌گونه امور استعاذه شده است. پس اگر به وهم و خیال افتادید یا شنیدید که فردی جادو شده، پس به زودی به وهم و خیال پردازی می‌افتد ولو اینکه در حقیقت جادو نشده باشد، از همین وهم و خیال نیز به خدا باید پناه برد.

حدیثی که خود پیامبرﷺ جادو شدند نیز دلیلی بر اثر سحر نیست. می‌توان گفت مطلقاً دلیلی بر اثرات سحر وجود ندارد. بهترین گفته در این باره آن است که برای پیامبرﷺ پس از جادو شدن این تصور به وجود آمده که کاری را که انجام نداده بودند، گمان می‌کردند انجام داده‌اند. این امری عادی است که دائماً برای انسان در نماز، کار و زندگی عمومی پیش می‌آید خیلی وقت‌ها فرد گمان می‌کند، چهار رکعت نماز خوانده در حالی که در قعده یادش می‌آید که سه رکعت بیشتر نخوانده است. گاهی اتفاق می‌افتد که وقت خواب، گمان می‌کند در حیاط را خوب نبسته، حال آنکه کاملاً آن را محکم بسته است. یا اینکه فکر می‌کند کلید خانه را برنداشته در حالی که کلید همراه اوست. این موارد خطوراتی است که گاهی در فرد به وجود می‌آید و گاهی شیطان آن‌ها را در نفس فرد القاء می‌کند. البته گاهی هم وسوسه از این بیشتر است، مثلاً در حالیکه سه رکعت خوانده، قاطعانه می‌گوید، چهار رکعت خوانده‌ام یا با وجود آن که حق دیگری را نپرداخته، با صراحت اعلان می‌کند که حقش را پرداخت نموده است.

در این حدیث نیز واضح است که پیامبر اکرمﷺ می‌دانستند که آن کار را انجام نداده‌اند لکن خیال می‌کردند که انجامش داده‌اند. شبیه این وسوسه‌ها در مورد سایر افراد عادی کاملاً واضح است و اثر جادو در پیامبرﷺ هم بیشتر از این نبوده است. این‌که بقیه‌ی همسران پیامبرﷺ این را احساس نکرده و روایت هم نکرده‌اند و نیز صحابه‌ی بزرگوار هم آن را حس نکرده‌اند، خود گواهی بر این مطلب است و چون حالت معمول پیامبر اکرمﷺ این نبوده، لذا این مطلب بر نبی کریمﷺ خیلی سخت می‌گذشت.

---

[۱] رواه مسلم کتاب الفتن.

توازن و تلفیق این دو نظر

با نگاه دقیق در این دو نظر که ظاهراً با یکدیگر تضاد دارند درمی‌یابیم که در حقیقت آن‌ها با هم موافقند. صاحب نظران اول، وهم، خیال‌پردازی، اثرات نفسی و وسواس را اثر فاعلی و مؤثری نمی‌دانند ولی گروه دوم آن را اثر مؤثری می‌شمارند.

کاملاً واضح است که سحر در امور معنوی و نفسانی تأثیر گذار است و در وسوسه و وهم‌اندازی نمودار می‌گردد. البته مقصود، جادویی است که بدون استفاده از انواع داروها و راه‌های مضر بدنی باشد.

اما وسوسه‌ی شیطان – چه با سحر یا بدون سحر – بر مزین نمودن امور باطل و اتهام فوری مردم به تصورات استواراست.

وهم و خیال نیز اثر خود را می‌گذارد. لذا اگر توهم بیماری قلبی بر فردی غالب شود، این امر در حرکات او نیز تأثیر می‌گذارد. آهسته راه می‌رود و به آرامی خود را حرکت می‌دهد.

اگر جوانی در خیال خود، خود را زیباترین و خوش‌تیپ ترین جوان بداند، به زودی تکبر و خودپسندی او آشکار می‌شود.

تلقین نیز اثر گذار است. که به آن اشاره کردیم.

اما آیا همان طور که تلقین در انسان مؤثر است در حیوان نیز تأثیری می‌گذارد؟!

فرد می‌تواند به دیگری تلقین کند که این تکه‌ی گِل، نان است و او هم آن را بخورد، اما در واقع هر تلاشی برای قانع کردن خروس در این باره شکست می‌خورد و نفعی بر آن مرتب نیست.

اطرافیان توانایی تلقین سلامتی را در مریض دارند، اما هر عملی که برای تلقین اسب یا قاطر مریض انجام شود، بیهوده است و هیچ اثری ندارد. اما سؤال این جاست که آیا جادو در مواد و جامدات تأثیری می‌گذارد؟!

سحر و عناصر مادی: آیا سحر می‌تواند بر عناصر و مواد حقیقی تأثیر بگذارد؟! مثلاً آهن را به طلا یا چوب را به آهن یا تکه آهنی را به خروسی زیبا و زنده تبدیل کند یا خروسی را به گاو، تکه چوب یا صندلی عوض کند یا قوچی را به پرواز درآورد؟

پاسخ این سؤال کاملاً واضح است و حتی شاید خواننده این سؤال را مسخره و خنده‌دار تلقی کند.

اکثر علما و فقها اتفاق نظر دارند که این امر امکان پذیر نیست، زیرا تغییر حقایق، امر محالی است.

عده‌ای هم می‌گویند اگر از قبیل تغییرات شیمیایی مثل تغییر شراب به سرکه و زغال به خاکستر و امثال این‌ها باشد، امکان پذیر است[1].

---

[1] رد المحتار ج۱ ص ۴۵.

بعضی هم می‌گویند، امر ممکنی است، یعنی محال نیست. زیرا خداوند، توانایی اجرای آن را با استفاده از اسباب و امور معین دارد.[۱]

ما هم می‌گوئیم: بله این حقیقت دارد. ولی در این صورت امری طبیعی و سنت الهی خواهد بود و سحر نیست. عده‌ای از قائلین به تأثیر جادو و نیز بعضی از هوا پرستان از دلایل زیر استفاده می‌کنند.

حکایتی منسوب به ام المومنین حضرت عایشه رضی الله عنها همسر گرامی پیامبر ﷺ: زنی شوهرش را گم کرد و از این امر غمگین و افسرده بود. شبی پیرزنی به سراغش آمد و به او گفت: با من بیا به مراد خود خواهی رسید. این دو با هم بر دو سگ سوار شده، به راه افتادند تا اینکه به شهر بابل - شهر جادویی— رسیدند. هاروت و ماروت را یافتند که- بگمان حکایت- بر قدم‌های خود آویزانند. زن به آن دو گفت: می‌خواهم جادو را بیاموزم. ابتدا آن دو، او را از این کار برحذر داشتند و بعد به او گفتند که در تنوری ادرار کند. زن مردد بود، بالاخره این کار را انجام داد. اسب سواری زره پوش را دید که از تنور بیرون رفت. آن دو گفتند که این ایمان تو بود که از بین رفت و الان تو جادوگری. هر چه را می‌خواهی فقط آن را در ذهن خود تصورکن، به زودی آن را خواهی یافت.

در ادامه‌ی حکایت این‌گونه آمده که، زن در ذهن خود گندم تصور کرد، (مقدار زیادی گندم) را موجود یافت. دستور کاشتن، سبز شدن و ثمر دادن داد، همه بوجود آمدند. بعد خواست که گندم‌ها، آماده‌ی درو شوند، همان‌طور شد. بعد آرد شد، خمیر شد و نان‌ها پخته شد. بعد از انجام این کارها پشیمان شد و به خدمت حضرت عایشه رسید و پرسید که با این حال آیا می‌تواند توبه کند و از این کارها دست بکشد؟!

از این‌جا به بعد این حکایت به دو صورت بیان شده است: اول: عایشه رضی الله عنها فرمود: توبه‌ای برایت وجود ندارد. دوم: عایشه رضی الله عنها فرمود: نمی‌دانم و از اصحاب پیامبر ﷺ پرسید. آن‌ها هم جرأت نکردند در این باره فتوایی بدهند.[۲]

حکایت دیگری که از آن استدلال می‌آورند: امیری زن جادوگری را زندانی کرد. شوهرش خشمگین آمد و گفت: به زنم بگویید، (قید) را از من باز نماید. زن گفت: تکه‌ای نخ و دری را بیاورید. هر دو را آوردند. زن بر روی در نشست و نخ را گره می‌زد و تند تند وردهایی را با خود تکرار می‌کرد. ناگهان در پرواز کرد و او را با خود برد.[۳]

---

[۱] ردالمحتار ج۱ ص ۴۵.

[۲] این حکایت در کتاب‌های زیادی ذکر شده، از آن جمله در المغنی: المغنی و الشرح الکبیر ج ۱۰ ص۱۱۵. التفسیر الکبیر ج۳ ص۲۱۳ آن را کذب و دروغ دانسته است. نیز در کتاب «الانسان بین العین و السحر و الجان» و آنرا به المستدرک کتاب البر و الصله ج۴ص۱۵۵نسبت داده و نوشته «أصحاب ترسیدند در مورد مسئله‌ای که علمی در آن باره ندارندفتوی دهند»!!!

[۳] المغنی: ج ۱۰ ص۱۱۴.

مردم زن یا مرد جادوگری را تعقیب می‌کردند تا او را بکشند. جادوگر به تنه‌ی درختی رسید و به او دستور داد تا باز شود. درخت شکافت و زن درون آن مخفی شد.[۱]

همچنین استدلال می‌آورند که حکایات زنان و مردان جادوگر متواترند و عده‌ی زیادی آن را نقل کرده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را متهم به دروغ نمود. لذا این مطلب بر حقیقت گفتارشان دلالت می‌کند.[۲]

در پاسخ می‌گوییم که تمامی آنچه در این باره وارد شده صلاحیت استدلال را ندارد و حتی خود شامل دلایل فاسدی است.

در داستان اول اشاره شد که هاروت و ماروت در بابل به سر می‌برند. این شهر هنوز هم وجود دارد و نیز معلوم است که هاروت و ماروت در زمان‌های خیلی دور، قبل از اسلام و حتی قبل از حضرات موسی، یوسف و سلیمان(علی نبینا و علیهم الصلاه و السلام) آمده‌اند. آن‌گونه که علما نوشته‌اند بعد از این‌که بعضی حیله‌های جادو را به مردم آموختند، برگشتند تا مبادا به فریفتن دیگران راضی شوند.

اصل تلاش زن برگرداندن شوهرش بود، اما واضعین حکایت این مطلب را فراموش کرده و از برگرداندن او هیچ مطلبی را عنوان نمی‌کنند با وجود آن که اصل مسأله برای پیدا شدن اوست.

داستان بر اساس گمراهی هاروت و ماروت سپس توبه نمودنشان و قبول این‌که تمام عمر خود را در عوض گناهشان عذاب شوند، بیان شده است. حال آنکه علما و مردم آن را خبری کذب و دروغ می‌دانند و صحتی برایش قائل نیستند. به فرض محال که درست باشد، آن طور که آن‌ها در داستان توبه کرده‌اند با این وجود بر قدم‌هایشان آویزان بودند و علاوه بر این‌ها تا روز قیامت باید در همین عذاب باشند. با همین حالت آویزان و در حال عذاب چگونه جادو را به آن زن آموختند؟! آیا تعلیم سحر همین است که به فردی گفته شود، تو جادوگر شدی؟! با این توضیحات آیا کسی که این داستان را ساخته، غافل و نا آگاه نبوده است؟!

وقتی زن در کنار تنور ادرار کرد و آنچه که از تنور بیرون می‌آمد دید. آن دو به او گفتند این ایمان توست که بیرون رفت. کاملاً واضح است که ایمان امری قلبی است و معقول نیست که مثل خون یا نفس از بدن انسان خارج شود، زیرا محض این‌که ایمان در قلب شخص جای گرفت، حتی مرگ هم نمی‌تواند آن را تکان دهد. مگر اینکه تخم شک و تردید در آن کاشته شود، که به زمان طولانی و حیله و نیرنگ‌های زیادی محتاج است.

---

[۱] الشرح الکبیرج ۱۰ ص۱۱۴.

[۲] از آن جمله علامه مقدسی (ره) در کتاب المغنی می‌نویسد: در بین افراد مشهور شده که در موقع عقد ازدواج مابین مرد و زن می‌توان با گره زدن یا بستن، کاری کرد که مرد نتواند با همسرش همبستر شود و به مجرد بازکردن گره (یا همان وسیله‌ی دیگر) مرد توانایی اولیه‌ی خود را دوباره حاصل می‌کند. این گفتار به حد تواتر رسیده که امکان انکار ندارد. و خبرهای جادوگران نیز به حدی است که امکان کذب در آن موجود نیست.

علاوه بر این‌ها چگونه می‌شود که بدون هیچ ایمانی، فرد توبه کند؟! و نیز واضح است که توبه بدون ایمانی قوی و احساس سنگینی بار گناه و ترس از عاقبت امر، به وجود نمی‌آید.
کاملاً مشخص است که توبه در نزد خدای متعال مورد قبول قرار می‌گیرد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُواْ مِن رَّحْمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾[1]

«بگو (ای محمدﷺ) ای بندگان من که بر خود اسراف روا داشته‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید و در حقیقت خدا همه گناهکاران را می‌آمرزد.»

و تمام مسلمین نیز بر این اعتقادند که در توبه باز است. آیا ام المؤمنین عایشه و دیگر صحابه‌ی بزرگوار (رضی الله عنهم اجمعین) از این مطلب بی‌اطلاع بودند؟ در حالی که نبی کریمﷺ خبر داده بود که فردی از امت‌های پیشین صد نفر را کشته بود و فرشتگان رحمت (بعد از توبه‌اش) او را در راه رفتن به شهر نیکان قبض روح نمودند.

پس آیا با عقل مطابقت دارد که صحابه‌ی بزرگوار و حضرت عایشهل از این خبر غافل یا نسبت به آن ناآگاه باشند؟!

همان‌طور که گفتیم سازندگان این حکایت‌ها در نهایت ساده‌لوحی و غفلت، یاوه سرایی کرده‌اند.کاملاً مشخص است که این داستان‌ها در نهایت سادگی‌اند و باید افراد از این مطلب هم آگاه شوند که ایراد این داستان‌ها به عنوان حدیث، حرام است. حتی حرام است که آن‌ها را به حضرت عایشه یا هر صحابه‌ی دیگری نسبت دهند. زیرا جز افترا بر شریعت و صحابه‌ی بزرگوار چیز دیگری نیست.

داستان زن جادوگری که مأموران پادشاه او را گرفته بودند نیز بی‌اساس است. زیرا اگر زن چنین قدرتی می‌داشت، هرگز سربازان توانایی دستگیری او را نمی‌داشتند.

داستان جادوگری که درختی به بزرگی کوه را برای پنهان شدنش می‌شکافد نیز از جمله‌ی همین داستان‌ها است. کسی که بخواهد آن‌ها را جمع آوری کند، می‌تواند کتاب‌های زیادی در این باره به نگارش درآورد.

اما این گفته که داستان‌ها و حکایات سحر و جادوگران تا حد زیای در بین مردم رواج یافته و عده‌ی زیادی که امکان هم‌دستی به کذبشان محال است، آن‌ها را نقل کرده‌اند. در جواب می‌گوییم: بله این داستان‌ها و داستان‌های دیگری مثل حکایت‌های هزار و یک شب، نوا درحجا، علی بابا، چهل حرامی، کلیله و دمنه و سیره‌ی عنتره در بین مردم رایجند، ولی نمی‌توان گفت که هم‌دستی بر کذب گفتارشان امکان ندارد. زیرا ما وقتی از صدق و کذب می‌توانیم بپرسیم که

---

[1] زمر ۵۳.

راوی (روایت کننده) مورد اطمینان باشد و معنای گفتار خویش را درک کند و در صورتی‌که امری دیدنی یا شنیدنی باشد بگوید دیدم یا شنیدم.

اما وقتی راوی کودک کم اطلاع یا پیرزن قصه‌گو، یا فردی عادی باشد که با حکایت‌های عجیب وغریب، فریب خورده است، گفتارش هیچ اعتباری ندارد. و وقتی برگفتار خود اضافه نماید که «راویان اخبار روایت می‌کنند» این خود دلیلی بر بطلان و بیهوده بودن گفتار اوست.

پیامبر اکرمﷺ نیز افراد را از نقل خبرهای بی‌فایده برحذر داشته فرمودند: (کفی بالمرء کذبا ان یحدث بما سمع[1]) «برای دروغ‌گو بودن فرد همین کافی است که هرچه را می‌شنود، بیان کند.»

زیرا فرد، قبل از بیان خبر جدی نیز باید با خود در معقول بودن خبر و بعداً در صحت و سقم آن بیندیشد، تا مبادا به کذب یا شایعه پراکنی و دروغ پردازی متهم شود.

با این حال آیا داستان‌هایی که بیان شد اصولاً معقولند یا نه؟! و اگر از قوای عقل فرد خارجند آیا واقعی به شمار می‌آیند یا نه؟!

به علت اهمیت نداشتن و بی‌فایده بودن مطلب، در این باره به بررسی نمی‌پردازیم ولی اگر به فرض محال درست باشد باید گفت:

باید جادوگران روی درها و صندلی‌ها و امثال این‌ها از جایی به جای دیگر پرواز کنند و به وسیله‌ی نقلیه مثل عرابه و حیواناتی مثل خر و قاطر (یا ماشین‌ها و هواپیماهای امروزی) نیاز نداشته باشند. هند سرزمین جادوگران است و جادوگری که ۶۰ یا ۷۰ سال از عمر خود را در این راه صرف می‌کند و خود را به زحمت می‌اندازد و امیدوار است که بتواند به توهم عده‌ای در آورد که مقداری در هوا می‌پرد. اگر بعد از این کارها نتواند از افراد پولی جمع کند، باید پای پیاده به خانه‌ی خود برگردد.

اگر جادوگر توانایی تأثیر در عناصر را داشت و می‌توانست خروس را به قاطر یا گربه را به شتر تبدیل کند، باید ثروت هنگفتی را جمع می‌کرد. چرا که هر ماه که یک یا دو گربه را به شتر تبدیل کند و آن‌ها را بفروشد، پول زیادی به دست می‌آورد و لازم نیست در مقابل مردم برای چند درهم آنقدر خود را به زحمت بیندازد. و حتی اگر این کار هم بر او سخت بگذرد، خودش را می‌تواند به صورت موشی درآورد و از لوله‌های فاضلاب خود را به خانه‌ی سرمایه‌داران رسانده، هرچه طلا و جواهرات می‌خواهد از آنجا سرقت نماید و احساس هیچ خطری هم نکند. اگر با این وجود با گربه‌ای روبرو شد، فوراً می‌تواند خود را به تکه چوبی یا مقداری مدفوع تبدیل کند، تا از خطر گربه و حتی از لیسده شدن او در امان باشد.

---

[1] رواه مسلم.

و اگر جادو حقیقت می‌داشت، باید هندوستان ثروتمندترین کشورها می‌بود. چرا که سرزمین جادوگران است. در حالی که قضیه کاملاً برعکس شده است. پس باید احتمال موارد قبلی نیز کاملاً معکوس باشد. این مطلب جوابی قاطع و ملموس بر ادعای جادوگران است و تفسیر این قول الهی است که:

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ﴾[1]

«جادوگر هر جا باشد، کامیاب نمی‌شود.»

در نهایت به این مطلب نیز باید توجه داشت: اسلام دخل و تصرف در عناصر را حرام نکرده، بلکه به آن تشویق هم نموده است. خدای متعال بیان فرموده که تمام هستی مسخر انسان قرار داده شده و او باید فکر کند و تدبر نماید تا از آن‌ها و ظاهرشان استفاده‌ای حقیقی ببرد.

وقتی کار حقیقی باشد و فایده نیز ملموس و حقیقی، نتیجه‌ی آن امر نیز مطابق با شریعت و ستوده شده و مرغوب خواهد بود. و اگر در آن فریب راه داشت، حرام می‌شود.

پس وقتی انسان ماشین را اختراع کرد که کار یک ماه را یک روزه انجام دهد، این امر مباح و مبارک است. اما اگر جادوگر با وردهای خود بخواهد وانمود کند که گندم‌ها درو شده‌اند – در حالی‌که این کار اتفاق نیفتاده است – حرام است.

همچنین اگر جادوگری، با القای خیال‌پردازی (آن طور نشان دهد که) می‌پرد یا در هوا شناور می‌شود در حالی‌که در جای خود ایستاده است، حرام است.

اگر فردی تکه‌ای آهن یا آلومینیوم بیاورد و مانند پرنده یا موشک یا حتی کفشی بر آن سوار شود و پرواز کند و قاره‌ها را بپیماید، امری مباح و عادی را انجام داده است.

این‌که جادوگری در مقابل آینه یا کره‌ی شیشه‌ای خود برافروخته شود، فریاد بزند و دست‌های خود را به راست و چپ بچرخاند و تحت تأثیر قرار گرفته، خود را آبی، زرد و سبز نماید، به طوری که گویا زیر فشار قرار گرفته است، تا ما را به وهم اندازد که تصویر برادرمان را در کنار خود می‌بینیم، نیز حرام است.

فرق بین این حالت‌ها مثل فرق بین خواب و حقیقت، واقعیت و خیال و صدق و کذب است.

از این لحاظ علامه ابن عابدین(ره) پاسخ ابن حجر(ره) را در مورد سؤالی که در علم کیمیا شده بود می‌نویسد: «اگر این علم یقیناً به تغییر سنگ‌های معدنی برسد، امری صحیح و مباح است. اما اگر یقینی نبوده، وسیله‌ای برای فریب و خیانت شود، حرام است.[1]»

---

[1] طه ۶۹.

حکم جادو

این بحث نیازمند چند مسأله است:

آموختن جادو: آموختن جادو به قصد صرف شناخت و دوری از شرارت‌های آن برای کسانی‌که در کمال عقل خویش رشد نموده، نادان و پر وسواس نیستند، امری مباح است. تعلیم در این حالت برای شخص مثل وقتی است که فردی موش را نمی‌شناسد، یا نمی‌داند مدفوع چیست، لذا صفات آن را می‌آموزد و بوی آن را درک می‌کند تا آن‌ها را بشناسد و از آن‌ها دوری کند و خود را پاکیزه نگه دارد.

وقتی سحر و جادو در جامعه‌ی مسلمین رواج یافت و در بین مسلمان‌ها کسی از آن آگاهی نداشت. باید حتماً عده‌ای به آموختن آن بپردازند تا حقیقت آن را برای مردم واضح نموده، مردم را از دسیسه‌های جادوگران و حالت حقیقیشان مطلع سازند و در این حالت آموختن آن به قدر لازم، فرض کفایی است. یعنی اگر عده‌ای آن را آموختند از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود.

آموختن و عمل به جادو: به اتفاق مذاهب عمل به جادو حرام است.

سؤال: اگر مسلمانی جادو را آموخت و آن را عملی نمود، آیا مسلمان است یا کافر به شمار می‌رود؟

بیشتر فقها یعنی احناف و حنابله و مالکی‌ها معتقدند، مسلمانی که جادو را بیاموزد و معتقد باشد که حق است و نیز در صورتی‌که آن را بیاموزد و عملی نماید، کافر و مرتد به حساب می‌آید.

شوافع می‌گویند: مسلمانی که جادو می‌کند تا زمانی‌که برخلاف شریعت الهی معتقد نشود، کافر نمی‌شود.

سحری که انسان با انجام آن کافر می شود، همان سحری است که بر اساس عبادت و تعظیم ستارگان و شیاطین باشد. اما جادویی که بر اساس حیله و تزویر و با استفاده از انواع داروها و خیال پردازی‌ها انجام گیرد و از جهل طرف مقابل استفاده کند، شخص جادوگر با انجام آن کافر نمی‌شود.

حکم جادوگر[۲]

سحر و عمل به آن از جمله گناهان کبیره است. حد و عقوبت جادوگر مطلقاً قتل است.

پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (حد الساحر ضربه بالسیف[۲]) «عقوبت جادوگر ضربه‌ی شمشیر است.»

آیا جادوگر را فوراً باید کشت؟

---

[۱] ردا لمحتار ج۱ ص۴۵. عده‌ای به دروغ به عنوان علم کیمیا مردم را می‌فریبند که می‌توان مواد معدنی بی‌مصرف را به سنگ‌های قیمتی تبدیل نمود. مثلاً مس را طلا و شیشه را الماس کرد. علمای کیمیاگر در زمان‌های قدیم به امکان پذیر بودن این امر نظر داده‌اند.

[۲] المغنی: المغنی والشرح الکبیرج۱۰ ص۱۱۶. ردا لمحتار ج۴ ص۲۴۰. شرح فتح القدیر.

[۲] رواه الترمذی. مرفوعا عن جندب و فی سنده من هو ضعیف حفظ و روی موقوفاً عن غیره.

احناف، حنابله و مالکی‌ها می‌گویند: وقتی استمرار در سحرش ثابت شد، به علت سعی در فساد باید کشته شود. امام احمد و ابوحنیفه(رحمهما الله) علاوه بر این می‌گویند: کشته شود و از او درخواست توبه نشود و حتی اگر بگوید جادو را رها کردم، پذیرفته نگردد.

حنابله می‌گویند: زیرا سحر معنایی در قلب اوست که از بین نمی‌رود. آن‌ها بنابر همین قول می‌گویند: امید هیچ خیری از جادوگر وجود ندارد. زیرا شخصیت، عقل و اصل وجودی او بر خباثت و اختلاف افکنی در بین مردم استوار شده است. آن‌ها او را مثل نجاست ذاتی می‌دانند که هر چه شسته شود، پاکیزه نمی‌شود. لذا اولی و بهتر همان است که از دست او خلاص شوند.

شوافع می‌گویند: جادوگر تا زمانی که به اعتقادات کفر آمیز معتقد نشود، کافر نمی شود و تا وقتی با سحر خود دیگری را نکشد، کشته نمی‌شود.

علامه ابن عابدین(ره) که از بزرگ‌ترین محققین احناف است، قول شوافع را ترجیح داده که جادوگر و عراف و امثالشان کافر نیستند مگر این‌که اعتقادات کفر آمیزی داشته باشند. ولی وقتی استمرار در جادو از جادوگر ثابت شد، باید کشته شود و از او درخواست توبه هم نشود. زیرا سعی در فساد داشته است.

کسی که سحر را می‌شکند و اثر آن را خنثی می‌سازد:

اگر این کار را با قرآن یا ذکر و دعا انجام دهد، امر مباحی را انجام داده است.

اما اگر با جادو باشد؟

صاحب المغنی می‌نویسد: امام احمد در این باره توقف نموده‌اند.[1]

حقیقت آن است که جایز نیست، زیرا اگر جادو اثر توهمات باشد با حسن ایمان برطرف می‌شود. و اگر از طریق ستارگان و سیارات و ارواح سخنان و تصورات اشخاص که گمان می‌کنند باشد، قطعاً در اصل وحقیقت خود دروغی است که هیچ اثری ندارد و اگر از طریق شیاطین باشد، رویه‌ی خوار نمودن شیطان است و فریب و تزویری از جانب او بیش نیست.

عدم اظهار نظر امام احمد(ره) در این مسئله به این خاطر است که عده‌ای از مردم تا زمانی که برای از بین بردن توهمات آن‌ها از اعمال وهمی استفاده نشود بر توهمات خود باقی می‌مانند. در این صورت به جهت رعایت حال مریض می‌توان از وردهای جادوگران استفاده نمود، البته این امر مبتنی برجادو نیست.

این حکم در صورتی است که حقیقتاً شخص بتواند جادو را خنثی کند. اما اگر این کار را برای خود حرفه‌ای قرار داده و هرگاه خیال پرداز و شخص وسواسی را ببیند فوراً بگوید جادو شده‌ای؟ همکارت تو را جادو کرده یا همسایه‌ات جلو مغازه، جادو را چال نموده تا روزیت را

---

[1] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج ۱۰.

قطع کند. یا به زنان بگوید فلان قومتان شما را جادو کرده یا همسر دیگر شوهرت او را جادو کرده که به خانه‌ی تو نیاید و امثال این حرف‌ها، حکم چنین فردی حکم همان فرد جادوگر است که باید کشته شود و از او درخواست توبه هم نشود.

حکم کسی که به نزد جادوگران می‌رود

رفتن به نزد جادوگران حرام و از گناهان کبیره است. همچنین رفتن به نزد غیب‌گو برای اطلاع از غیب یا هر کس که مدعی غیب گویی و فال بینی است. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (من أتی عرافاً فسأله عن شئ لم یقبل له صلوة أربعین لیله)[1] «**هرکس به نزد فال بینی برود و از او مسئله‌ای را بپرسد، نماز چهل شب او قبول نمی‌شود.**» یعنی هر چند فرضش ادا می‌گردد اما از ثواب و برکت آن محروم می‌شود. رفتن به نزد جادوگر بدتر و نحس‌تر است.

عقوبت و جزای چنین فردی چیست؟

هر چند صراحتاً در این باره از فقها مطلبی بیان نشده و ظاهر امر لزوم توبه، استغفار، نصیحت و توبیخ اوست. اما اگر بر این امر مداومت نمود قاضی باید بر او کمترین حد را اجرا نماید. کمترین حد، حد سکر است که در نزد شوافع چهل ضربه می‌باشد. لذا کسی که به طور مداوم با جادوگر و فال بین و امثال آن‌ها ارتباط دارد باید بیست یا سی ضربه با وسایلی مثل کفش یا دمپایی یا ضربات دست و گوشه‌های لباس را بر او اجرا نمایند.

حَسَد

حسادت[2] مفهوم خبیثی است که در وجود افراد ضعیف و مریض قرار دارد. و جز در افراد بخیل و کم عقل در کسی ریشه‌دار نیست. اثر این مفهوم قبیح آن است که فرد زوال و نابودی نعمت دینی یا دنیوی را از افراد دیگری آرزو می‌کند، حال آن که این نعمت ضرری برحسود ندارد.

اگرحسادت به صورت عادت باشد از جمله نشانه‌های وجود خبیث است و اگر گاهی برای فرد به وجود می‌آید و قبل از این که دوستش متوجه شود آن را از خود دور می‌کند نشانه ضعف نفس اوست.

حسادت درجاتی دارد

حسادتی که در آن فرد زوال نعمت را از فرد دیگر آرزو می‌کند، تا آن نعمت به خودش برسد. لذا اگر خانه‌ی زیبا، ماشین مدل بالا، روزی زیاد فردی یا مقام عالی فردی را می‌بیند، آرزو می‌کند که از آن فرد گرفته شود و به او داده شود تا به تنهایی از آن استفاده نماید.

---

[1] رواه مسلم.

[2] امام فخر رازی در تفسیر کبیر در سوره فلق مطلب جالبی را دراین مورد آورده است.

خدای متعال از اینطور صفتی نهی کرده است و در سوره نساء می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِۦ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾

«چیزی را که خداوند به وسیله‌ی آن شما را بر یکدیگر برتری بخشیده است، آرزو نکنید. مردان از آنچه حاصل کرده‌اند، بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای و فضل خدا را از وی درخواست کنید. بی‌گمان خدا به هر چیزی داناست.»

مسلمان وقتی شیء جالبی را می‌بیند و علاقه دارد که او نیز آن را داشته باشد - موظف است که- برای صاحب اصلی آن دعای برکت کند و از خدا بخواهد که مثل آن را به او بدهد یا او را برای به دست آوردن بهتر از آن موفق گرداند.

نوع دیگر حسادت آن است که فرد حسود زوال نعمت را از طرف مقابل در خواست کند، هر چند که چیزی به او نرسد. این مورد نوعی پلیدی نفس، بخالت، رغبت به تلف شدن و از بین رفتن نعمت‌ها، عطاها و تکریم‌های دیگران است.

نوع دیگر حسادت آن است که حسود آرزو می‌کند، فلان نعمت به فردی که برایش تلاش می‌کند، نرسد هر چند که حسود از آن ضرر نمی‌کند و هیچ عداوت و دشمنی بین او و دیگری نیست، لکن نوعی علاقه در عدم توفیق دیگران است.

عکس حسد، نصیحتی است که عین اخلاص و اراده‌ی خیر برای هر مسلمانی است و از اصول اسلام است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (الدین النصیحه)[1] **« دین سراسر نصیحت است».**

اثر حسادت بر شخص حسود

حسادت بر حسود و فرد مورد حسادت آثار قبیحی دارد. از بارزترین آثار آن بر حسود می‌توان گفت:

همیشه غمگین و بی‌خیر زندگی می‌کند و هر گاه بر کسی نعمت پاکی را ببیند اذیت می‌شود و غمگین و متألم می‌گردد.

طبیعتش آنقدر نحس می‌شود که علاقه دارد همواره دیگران را در سختی و مصیبت ببیند.

خیلی وقت‌ها حسد باعث می‌شود که فرد، دیگران را مورد طعن و غیبت قرار دهد و با این کار گناهان زیادی را کسب می‌کند و شدت حسادت گاهی آنقدر زیاد می‌شود که فرد منتظر فرصتی است تا دیگری را اذیت کند، یا مال و ملک او را نابود نماید.

---
[1] رواه مسلم.

اثر حسادت بر فردی که مورد حسادت قرار گرفته است

وقتی فرد، تنگ نظری و بیماری بخالت حسود را نسبت به خود می‌بیند، متأثر شده، غمگین و رنجور می‌شود و گاهی تا چند روز این اثرات در او باقی می‌ماند.

اثر این حالات مثل اثر سایر انفعالات نفسانی است. لذا وقتی فردی با کینه‌توزی و بغض دیگری نسبت به خود مواجه می‌شود، متأثر می‌گردد و احساس ناراحتی، تنگدلی و سستی می‌نماید. گاهی وقت‌ها این احساس مدت زیادی همراه اوست.

هر چه حسادت، سنگدلی و بخالت بیشتر باشد، طرف مقابل بیشتر اذیت می‌شود. خدای متعال به ما آموخته که از شر حسود به محض حسادت و اظهار آن به خدا پناه ببریم. این عمل باعث تقویت معنویت فردی می‌شود و حصاری می‌گردد که خداوند انسان را از غم‌ها حفاظت می‌نماید. پیامبر اکرمﷺ نیز حضرت امام حسنؓ و امام حسینؓ را از امراض و حسادت چشم در پناه خدای متعال قرار می‌دادند و خود ایشان نیز از این موارد به خدا پناه می‌جستند. ابوسعید خدریؓ روایت می‌کند که **(کان النبیﷺ یتعوذ من الجان و من عین الانسان فلما نزلت المعوذتان أخذ بهما و ترک ما سواهما)**[۱] **«پیامبر اکرمﷺ از جن و چشم انسان به خدا پناه می‌بردند، تا این‌که دو سوره‌ی فلق و ناس نازل شد. از آن به بعد این دو سوره را می‌خواندند و بقیه را ترک کردند.»**

در صحیح بخاری و مسلم آمده که پیامبر اکرمﷺ سوره اخلاص (قل هوالله احد) و بعد سوره فلق (قل اعوذ برب الفلق) و بعد سوره ناس (قل اعوذ برب الناس) را می‌خواندند. در این سه سوره کمال توحید و درخواست پناه‌گاه از خدای متعال نسبت به شرارت‌های شیطان و وسواس‌های او و تمامی شرهای دیگر وجود دارد.

تعویذ، مهره‌ی چشم زخم، بدفالی

تعویذ (رقیه): یعنی پناه بردن به کلام خدا یا دعا و توجه به سوی او تعالی به واسطه‌ی اسماء یا صفات خداوند متعال.

این عمل از زمان‌های قدیم وجود داشته است. در عصر جاهلیت نیز معروف و مشهود بود. در حدیثی حضرت عوف بن مالکؓ می‌گوید ما در دوران جاهلیت از تعویذ استفاده می‌کردیم. به خدمت پیامبر اکرمﷺ عرض کردیم که نظر شما در این باره چیست؟ فرمودند: **(اعرضوا علیّ رقاکم، لا بأس بالرقی مالم یکن فیه شرک)**[۲] **«تعویذهای خود رابر من عرضه کنید، تا زمانی‌که در آن شرکی نباشد، اشکالی ندارد.»** زیرا تعویذ انواعی دارد، قسمتی از آن‌ها پاک و طیبند و

---

[۱] رواه الترمذی.

[۲] رواه مسلم.

قسمتی هم معنای مجهولی دارند و قسمتی کلمات رایجی ندارند. لذا مسلمان باید توجه کند و از تعویذهای غیر عربی یا نامفهوم دوری کند تا مبادا در شرک و کفر داخل شود.

تعویذ فقط باید مربوط و متصل به خدای متعال باشد، زیرا فقط خدای متعال است که حمایت کننده، شفا دهنده و روزی دهنده است. و گرایش قلب‌ها و کلید امور در دست اوست. در حدیثی ابو سعید خدری‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ از جن و چشم انسان به خدا پناه می‌بردند (تعویذ می‌خواندند) تا اینکه سورهای «فلق» و «ناس» نازل شد. که از آن به بعد آن دو را تلاوت می‌کردند و بقیه را ترک نمودند.[1] در حدیث دیگری آمده که عده‌ای از اصحاب در مسافرت بودند. به قبیله‌ای رسیدند که بزرگ قوم را مار گزیده بود و حالش بسیار وخیم بود. یکی از اصحاب سوره‌ی فاتحه را هفت مرتبه بر او خواند (تعویذ نمود) به اذن الهی بهبود یافت و طوری برخاست که گویا از زنجیر آزاد شده است.[2] در بحث مداوا با قرآن مطالبی عرض شد، به آن‌جا رجوع شود.

مهره‌های چشم زخم

نوعی مهره یا گردنبند یا مهره‌های آبی یا استخوان حیوان مرده‌ای است که در کنار خانه گذاشته شده یا هر تکه‌ی کوچک و بزرگی که به گمان افراد به عنوان دفع ضرر استفاده می‌شوند. البته آن‌ها هیچ تأثیری ندارند و فقط به جهت آرامش نفس افراد نادان به این‌که صاحبش جانب احتیاط را گرفته، استعمال می‌شوند.

پیامبر اکرمﷺ از سفاهت و نادانی در این باره نهی نموده، فرمودند: **(من تعلق شيئا وكل اليه)** «**هرکس چیزی را [به خود] بیاویزد به همان شئ موکول می‌شود.**» پس فردی که از مهره‌های آبی یا سم اسب حمایت بخواهد، قطعاً بر همان، اعتماد نموده است و این خود کمال سفاهت و نادانی است. گاهی این‌ها به صورت نوشته‌ای آویزان می‌شوند. در این صورت اگر نوشته آیه‌ی قرآن یا دعای مأثوری باشد جایز است و گرنه حرام است.

بدفالی

بدفالی یعنی توقع شر، نحوست و نابودی که در عربی به «تَطَيّر و تشاؤم» مشهور است در دوران جاهلیت وقتی فردی اراده‌ی کاری را داشته، پرنده‌ای را با زدن سنگ ریزه اذیت می‌کرده است، اگر پرنده به طرف راست می‌پرید، فرد خوشحال می‌شد و جرأت انجام آن کار را پیدا می‌کرد. ولی اگر پرنده به طرف چپ می‌پرید، بدفالی می‌زدند و گمان بدی پیدا می‌کردند و چه بسا که آن کار را رها می‌نمودند. عده‌ای از مردم به اشیائی که می‌بینند بدفالی می‌زنند. لذا اگر

---

[1] رواه الترمذی.

[2] رواه البخاری و مسلم و غیرهما.

کسی مریض است یا خصومتی را می‌بیند یا صبح که از خانه بیرون می‌رود و پلیدی را می‌بینند، سرخ و زرد می‌شود و بدفالی می‌زند.

در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ در مورد بدفالی سؤال شد. فرمودند: (ذاک شیء یجده احدکم فی نفسه فلا یصدنکم)[۱] «این احساس بیهوده‌ای است که در ذهن شما بوجود می‌آید. لذا مناسب نیست که فرد را از کارهای مهمش باز دارد.» زیرا وهمی بی‌اثر است. در جای دیگر نیز به این مطلب اشاره فرمودند و مسلمانان را متوجه دعا کردند. در حدیثی عروة بن قرشی روایت می‌کند که از بدفالی به خدمت پیامبرﷺ مطلبی عرض شد. ایشان فرمودند: (احسنهما الفأل و لا تردّ مسلماً، فاذا رأی احدکم مایکره فلیقل اللهم لا یأتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیئات الا انت ولا حول و لا قوة الا بک) «بهترین آن‌ها شگون است و مسلمان را از کاری باز نمی‌دارد. لذا وقتی چیزی دیدید که شما را ناخشنود می‌سازد بگویید: بار خدایا نیکی‌ها را فقط تو عنایت می‌کنی و بدی‌ها را فقط تو دفع می‌نمایی و هیچ دوری و تغییری از گناه، و توان و قوتی برطاعت جز از جانب تو وجود ندارد.» پیامبر اکرمﷺ در این حدیث به خوش بینی تشویق نمودند و متذکر شدند در زمانی که احساس بدی به فرد دست می‌دهد این دعا و امثال این‌ها را بخواند و بر خدا توکل کند.

---

[۱] رواه مسلم.

فصل یازدهم

تجاوز، عقوبت و حدود

تعدّی (تجاوز)

عدوان یعنی ظلم[1]، جنایت و دست درازی به حقوق دیگران. و به طور کلی به تجاوز از حد و اندازه و تجاوز از حق گفته می‌شود. کاملاً مشخص است که تجاوز به حقوق دیگران حرام است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعۡتَدُوٓاْ﴾[2] همچنین می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾[3]

«بر امور نیک و تقوی همکاری کنید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید.»

همان طور که تجاوز در امور بدنی و مادی امکان پذیر است، در معنویات نیز به وقوع می‌پیوندد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ﴾[4]

«یعنی به حدود خداوند متعال با گناه و معصیت تجاوز نکنید.»

پیامبر اکرمﷺ هم فرمودند: (سیکون قوم یعتدون بالدعاء)[5]. «به زودی قومی خواهند آمد که در دعا از حد می‌گذرند. یعنی به حدود شرعی تجاوز می‌کنند» مثلاً مخالف با طبیعت و روش هستی دعا می‌کنند یا از خدا می‌خواهند وسیله‌های معصیت یا آزار رساندن به مردم را بر آنان آسان گرداند.

تجاوزی (عدوانی) که مراد بحث ماست، همان است که در بین مردم باشد.

تجاوز، در بین انسان‌ها به بدن‌ها، اموال یا آبروی آن‌هاست. مقصود از آبرو، کرامت انسانی است.

تجاوز به بدن با زدن، زخمی کردن، قطع یا قتل است.

تجاوز بر اموال با خیانت، فریب‌کاری، سرقت، غصب، اتلاف و غیره همراه است.

---

[1] قاموس المحیط.

[2] سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیه‌ی ۱۹۰.

[3] سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۲.

[4] سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۷.

[5] سنن ابن ماجه شماره ۳۸۵۴.

تجاوز به آبرو، با هر گفته یا فعلی که از ارزش و کرامت انسانی بکاهد، مطابقت دارد.

تجاوز با تمام اقسام خود در کتاب خدا و سنت نبی مکرمﷺ حرام اعلام شده است. در حدیثی قدسی این قول خدای متعال آمده که: (یا عبادی إنی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرماً فلا تظالموا)[۱] « بندگان من! من ظلم را بر خود حرام نموده‌ام و آن را در بین شما نیز حرام قرار داده‌ام. پس بر یکدیگر ظلم نکنید.»

درحدیث دیگری نبی مکرمﷺ فرمودند: (کل المسلم علی مسلم حرام: دمه وماله و عرضه)[۲] «(تجاوز به خون، مال و آبروی مسلمان بر هر مسلمانی حرام است.»

تجاوز بر کرامت

کرامت یعنی ارزش و اعتبار هر یک از انسان‌ها.

کرامت در شریعت، حقی فطری است که به مجرد تولد برای فرد ثابت می‌شود. و به عقل یا قوه‌ی تشخیص یا بلوغ او مربوط نیست. اولین امری که این مهم را تأیید می‌کند، وظیفه در قبال نهادن نامی نیکوست. نبی مکرمﷺ فرد را به تعیین نام نیکویی برای فرزندانش متوجه می‌نمایند تا او را حفاظت نماید و کرامتی برای معنویات او باشد.

تجاوز به کرامت، درجاتی دارد که مختصراً به آن‌ها می‌پردازیم:

گمان بد

کمترین درجات تجاوز به کرامت انسانی به شمار می‌آید. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ ﴾[۳]

«ای اهل ایمان از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بعضی از آن‌ها گناهند.»

مقصود از گمان در این‌جا گمان بد است که انسان بدون هیچ اساسی نسبت به برادرش گمان‌هایی کرده، به او نسبت شر یا نقص می‌دهد. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (إیاکم والظّن فإنّ الظّنّ اکذب الحدیث)[۴] «از گمان‌ها بپرهیزید که دروغ‌ترین گفتارند.» اما از گمان‌ها وگفتارهای نفسی که برای انسان پیش می‌آید و مسلمان آن‌ها را از خود دور می‌کند، عفو شده است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (إنّ الله تجاوز لی عن امتی ما حدّثت به انفسها ما لم یعملوا به او یتکلموا)[۵]« خدای متعال برای من از امتم خطورات و گفتارهای نفسی را بخشیده است تا وقتی که به آن‌ها عمل نکنند یا آن‌ها را بر زبان نیاورند.»

---

[۱] رواه مسلم.

[۲] رواه مسلم.

[۳] حجرات ۱۲.

[۴] رواه البخاری.

[۵] رواه الترمذی.

گمان بدی که فرد از آن دور نشود حرام است. زیرا انسان را به تحقیر برادرش وا می‌دارد. باعث کاستن ارزش او می‌شود، یا موجب بد شدن معامله و رفتار با او می‌گردد. لذا حتماً باید مسلمان آن را از خود دور کند و از آن طلب آمرزش نماید.

برادر مسلمان! به دید وسیع و حساس اسلام در حفظ کرامت مسلمان بنگر و آن را درک کن.

عُجْب و غُرور

مقصود از عُجب، فخر فروشی و اعتقاد شخص به این است که از بقیه‌ی انسان‌ها برتر است. گاهی این امر بدون هیچ سببی اتفاق می‌افتد و گاهی نیز به عللی مثل این‌که فرد خود را زیبا می‌بیند و گمان می‌کند که او از همه زیباتر است و هیچ همتایی ندارد، یا می‌پندارد که آن‌چنان ذکاوتی دارد که مردم باید از فیوضات ذکاوتش استفاده کنند، یا خود را مال‌دار و صاحب مقام می‌داند و گمان می‌کند که از دیگران بهتر است.

حقیر شمردن

از دیگر تجاوزهایی که نسبت به کرامت انسان می‌شود، حقارت و کوچک شمردن دیگران است. چه پوشیده و قلبی باشد یا از آن‌ها به اعمال و گفتار خود تعبیر کنیم.

پس فردی در قلب خود دیگری را تحقیر می‌کند.

یا با حرکات خود یعنی با عیب جویی و طعنه زدن و نگاه‌های تحقیر آمیز به دیگران می‌نگرد.

با گفتار خود تحقیر می‌کند یعنی با شخص به گونه‌ای تحقیر آمیز صحبت می‌کند یا به نشانه‌ی تحقیر از او تعریف می‌کند.

گاهی گمان می‌شود که تحقیر دیگران امر مهمی نیست. در حالی که نبی مکرمﷺ خطر و گناه آن را برشمردند و انسان‌ها را از آن بر حذر داشتند و فرمودند: (بحسب امرء من الشرّ أن يحقر أخاه المسلم)[1] «برای شرارت و بد نامی فرد همین کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند.»

تجسس

از دیگر تجاوزهای مربوط به کرامت فرد، تجسس است. یعنی تلاش برای اطلاع یافتن بر اسرار خصوصی و امور شخصی افراد، در حالی که خدای متعال آن را حرام نموده است و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾[2]

استراق سمع یا دورا دور از کارهای دیگران مطلع شدن نیز جزء تجسس است. چرا که هر فردی امور شخصی یا خانوادگی یا حتی کارهای معمولی مخصوص به خود دارد که آن‌ها را

---

[1] رواه مسلم.

[2] سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات آیه‌ی ۱۲.

مخفی می‌گذارد و دوست ندارد دیگران از آن مطلع شوند. لذا نهایت تجاوز است که برای کشف آن‌ها تلاش شود و اطلاعی از آن‌ها حاصل گردد.

غیبت

غیبت از جمله عیوب اخلاقی معروف است. پیامبر اکرمﷺ آن را چنین تعریف کرده‌اند: (ذکرک أخاک بما یکره) «یاد نمودن برادرت، به طوری که او را بد آید.» یعنی با تمسخر و شوخی بی‌جا.

از پیامبر اکرمﷺ نیز سؤال شد که چه می‌فرمایید در مورد سخنان من از برادر مسلمانم؟ فرمودند: «اگر واقعاً سخنان تو واقعیت داشته باشد، غیبت کرده‌ای و گر نه به او تهمت زده‌ای.»

غیبت چون در آن نوعی تجاوز و دست درازی به کرامت دیگران است، حرام است.

دشنام (سَب و شَتم)

سب و شتم یعنی این‌که فرد آن قدر جری شود که از روی دشمنی اوصاف نامناسب یا اتهامات قبیح را به دیگران نسبت دهد. وقتی تکبر و تحقیر دیگران و غیبت نمودن از آن‌ها از جمله گناهانی است که فرد در آخرت بواسطه‌ی آن‌ها عقاب می‌شود پس باید سب و شتم، عقاب دنیوی داشته باشد.

پس اگر مسلمانی برادر خود را دشنام داد، طرف مقابل می‌تواند از خود دفاع کند و جوابی مطابق با دشنامی که شنیده به او بگوید. با بی‌ادبان بی‌ادبی عین ادب است. البته این عمل در شریعت پسندیده نیست و بر انسان فاضل مستحب است که از این قبیل امور اجتناب ورزد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾[1]

«از نادانان روی بگردان»

بعد از آن فرد مخیر است که از دشنام دهنده درگذرد یا از او به قاضی شکایت نماید تا قاضی جزای مناسبی را درخور دشنامش بین توبیخ و ملامت تا ضربات شلاق یا حبس در نظر بگیرد.

فردی که مورد دشنام قرار گرفته، متوجه باشد: نسبت دادن الفاظ (فاسق، کافر، شقی، خبیث و کذّاب) تعزیر حکومتی دارد.

ولی در مورد الفاظ (گاو، خر، قاطر، سگ) آیا تعزیری وجود دارد؟

در نزد شوافع تعزیر دارد.

ولی اصل مذهب احناف آن است که این الفاظ تعزیر ندارد، زیرا شخص دیگری را با الفاظ دروغ توصیف می‌کند. پس هر فرد عاقلی وقتی دیگری را می‌بیند که الفاظ «سگ، گاو یا بز نر» و امثال این‌ها را به کسی نسبت می‌دهد، درک می‌کند که این گفتار نادرست و نشانه‌ی قِلت

---

[1] سوره‌ی مبارکه‌ی أعراف آیه‌ی ۱۹۹.

فهم یا نادانی دشنام دهنده است. و در هر صورت این امر لکه‌ی ننگی برای دشنام دهنده خواهد بود.

البته قول معتمد احناف این است که چنین الفاظی نیز دشنام محسوب می‌شود و اگر فرد، دیگری را با این الفاظ اذیت کند یا او را عار دهد، در قبال آن مورد تعزیر قرار می‌گیرد.

واقعیت این است که قول اول احناف از روی غفلت نسبت به این الفاظ نیست، بلکه قول آن‌ها به جهت رعایت حال افراد و بنا برقاعده‌ی «دفع حدود به علت وجود شبهات» است.

قذف (متهم نمودن به زنا)

از بدترین و زشت‌ترین آبرو ریزی‌ها برای مسلمان، قذف (متهم نمودن به زنا) مرد یا زن است. همچنین متهم نمودن فرزند به این که او نتیجه‌ی زناست. چه این الفاظ صراحتاً گفته شود یا با اشاره. این امر جرم زشتی است که اصلی از اصول کرامت انسانی را زیر پا می‌گذارد. لذا خدای متعال از قذف بر حذر داشته، آن را توبیخ و لعنت نموده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ﴾[1]

«بی‌گمان کسانی که به زنان پاک دامن بی‌خبر با ایمان، نسبت زنا می‌دهند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی بزرگ در پیش دارند.»

همچنین خدای متعال برای افرادی که صراحتاً تهمت زنا می‌زنند حدی را تعیین نموده تا بر گستاخان و مدعیان آن اجرا شود. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾[2]

«به کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند و چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و ابداً شهادتی را از آن‌ها نپذیرید و آن گروه همانا فاسقند.»

لذا عقوبت و جزای فردی که تهمت زنا می‌زند، به قرار زیر است:

هشتاد ضربه شلاق،بی اعتبار شدن. لذا شهادتش تا زمانی که توبه نکند و کارهای درستش نمودار نشود قبول نمی‌گردد. همان طورکه زن مورد تهمت قرار می‌گیرد مرد نیز گاهی مورد تهمت واقع می‌شود، حکم فوق در هر دو مورد اجرا می‌گردد. توضیحات بیشتر در بحث حدود خواهد آمد.

---

[1] سوره‌ی مبارکه‌ی نور آیه‌ی ۲۳.

[2] سوره‌ی مبارکه‌ی نور آیه‌ی ۴.

تجاوز بر مال

مال یعنی هر شئ مادی قیمتی یا پول نقد. مال شیئی دوست داشتنی است و به پول نقد و کالا گفته می‌شود زیرا نفس انسانی آن را دوست دارد و به طرفش متمایل می‌گردد. خدای متعال برای، اموال حرمت‌هایی را نیز بیان فرموده است که رعایت و التزام به آن‌ها واجب است. نبی کریمﷺ در احادیث زیادی حرمت اموال را بیان فرمودند، از آن جمله در خطبه‌ی حجه الوداع فرمودند: (إن دمائکم و اموالکم و اعراضکم حرام علیکم کحرمه یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا)[1] « خدای متعال خون‌ها، اموال و آبروی شما را بر شما حرام نموده است مثل حرمت امروز شما در این سرزمین شما و در این ماه متبرک »

در جایی دیگر فرمودند: (لا یحلُ مال إمرئٍ مسلمٍ إلا بطیب نفسٍ منه)[2] « حلال نیست (استفاده از) مال مسلمان جز با رضایت نفس او».

خدای متعال علاوه بر این‌ها از خیانت در اموال دیگران بر حذر داشته می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ ﴾[3]

«اموالتان را در میان خود به باطل نخورید»

از جمله تجاوزها و ظلم‌های مالی رایج می‌توان اقسام زیر را نام برد:

غش (نیرنگ و خیانت)، کم فروشی در پیمانه و ترازو، تأخیر پرداخت قرض برای فرد متموّل، غصب، اتلاف و به زودی از این امور بحث خواهیم کرد. دزدی و راهزنی نیز به زودی در بحث حدود توضیح داده خواهد شد.

غش (نیرنگ و خیانت)

این امر با پوشاندن عیب کالا یا دروغ گفتن در مورد اوصاف آن یا با خدعه، ظاهر دلفریبی به کالا دادن امکان پذیر است تا در حقیقت با وجود عیب آن، مشتری فریب بخورد.

هر تدلیس و عیب پوشی کالا، غش به حساب می‌آید. پیامبر اکرمﷺ انسان‌ها را از این امر برحذر داشتند و آن را از صفات مؤمنین ندانستند و فرمودند: (من غشّ فلیس منّا)[4] « هر کس نیرنگ وخیانت کند، از ما نیست ».

---

[1] رواه البخاری ومسلم.

[2] أخرجه الدارقطنی عن أنس بن مالک.

[3] سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیه‌ی ۱۸۸.

[4] رواه مسلم.

کم فروشی در پیمانه و ترازو

کیل، وسیله‌ای است که با آن پیمانه می‌کنند مثل صاع یا طول را می‌سنجند مثل ذراع و متر. ترازو هم وسیله‌ی تعیین وزن اشیاء است و با آن رطل، گرم و امثال این‌ها سنجیده می‌شود. انجام دقیق وزن و پیمانه و رعایت صحیح حقوق آن‌ها، فرض است و کم فروشی، به قصد وارد کردن نقص و ربودن اموال دیگران حرام و از گناهان کبیره به حساب می‌آید. خدای متعال انسان‌ها را از این امر بر حذر داشته، و کم فروشان را به ویل و عقاب نسبت داده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾[1]

«وای بر کم‌فروشان * کسانی که چون از مردمان پیمانه می‌ستانند، تمام می‌ستانند * و چون به آن‌ها پیمانه دهند یا وزن کنند، به آن‌ها زیان می‌رسانند* مگر آن‌ها نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد؟ * در روزی بزرگ * روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان بپا ایستند»

برای مسلمان مناسب است که در وزن و پیمانه جانب عدالت را رعایت کند و حتی احسان نماید، یعنی وقتی می‌فروشد، سنگین‌تر بفروشد و وقتی می‌خرد کاملاً عدالت را برقرار کند.

تأخیر پرداخت قرض از مردی که توانایی پرداخت را دارد

فردی که پولی را قرض می‌گیرد یا کالایی را به نسیه خریداری می‌نماید، مـی‌بایـست بـرای پرداخت قرض خود در کم‌ترین زمان تلاش کند و در صورت تعیین وقت در وقت مقرر حتماً آن را بپردازد و تأخیر نکند و اگر وقتی مشخص نشده، نباید از مدت زمانی که عـرف مـردم اسـت، تأخیر کند.

اگر فردی توانایی مالی دارد، با این وجود پرداخت قرض خود را به تأخیر می‌انـدازد، گنهکـار است. در حدیثی پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (کیُّ الواجد ظلمٌ)[2] در این حدیث پیامبر اکرمﷺ تـأخیر در پرداخت دین را ظلم نامیدند و ظلم حرام است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (الظلـم ظلمـات یـوم القیامه)[3] «[نتیجه‌ی] ظلم، ظلمات و تاریکی‌های روز قیامت است.» بنابراین هرگاه زمان تأخیر، بیشتر شود، مدت ظلم بیشتر می‌شود و مسئولیت افراد در قبال آن افزایش می‌یابـد. کـسی کـه

---

[1] سوره‌ی مبارکه‌ی مطففین آیه‌ی ۶-۱.

[2] رواه النسائی وغیره من اصحاب السنن.

[3] رواه البخاری.

پرداخت دین زیاد خود را سال‌ها به تأخیر می‌اندازد و بعد می‌آید و عذرخواهی می‌کند و آن را می‌پردازد، و گمان می‌کند، همین گفته‌ی طرف مقابل که از روی حیا می‌گوید: «اشکالی ندارد، چشم پوشی می‌کنم» او را از سال‌ها غصب و تأخیر مبرا می‌نماید، در خیالی کاملاً اشتباه است.

غصب

غصب، به معنی برداشتن علنی و از روی ظلم شیئی بنابر تسلط و غلبه است. و در عرف مردم به استیلا و تسلط بر اموال مردم و املاکشان از طریق باطل گفته می‌شود. همچنین تجاوز بر حقوق افراد بنا بر تسلط آشکار نیز از همین نوع است. غصب نیز مثل تمام ظلم‌های مالی دیگر عقوبت‌های أخروی به همراه دارد. پیامبر اکرمﷺ در این باره فرمودند: (من أخذ شیئاً من ارض ظلماً فإنه یطوقه – ای یطوق فیه – یوم القیامه من سبع ارضین)[1] «هر کس زمینی را از روی ظلم بگیرد (غصب کند) روز قیامت طوقی از هفت طبقه‌ی زمین بر گردنش خواهد شد».

از بارزترین احکام غصب

غصب کننده باید عین یا اصل غصب شده را به صاحبش برگرداند. و اگر مورد غصب شده را هلاک کرده یا از بین رفته یا از اوصاف اصلیش خارج شده، حتماً باید مثل یا قیمت آن را برگرداند.

اگر در ماده‌ی غصب شده نقص یا عیب کمی به وجود آمد، یا در شئ غصب شده زیادتی بوجود آمد، مثلاً در زمین ساختمان سازی شد یا گاو غصب شده گوساله‌ای به دنیا آورد، هر کدام از این مسائل احکامی دارند که باید قیود آن‌ها، لحاظ شود.

غصب کننده باید از صاحب مال عذر خواهی کند و عوض تجاوزش را به او بپردازد. همچنین باید از خدای متعال آمرزش بطلبد امید است خدای متعال از او بپذیرد و او را بیامرزد. اگر غصب کننده خودش توبه نکرد و صلاح کار را رعایت ننمود، قاضی باید او را به انجام احکام فوق مجبور نماید لذا باید اصل یا قیمت شئ غصب شده را از او بگیرد و او را مجبور به پرداخت نقصان نماید. علاوه بر این‌ها مطابق با جرم، مجرم را حبس کند یا شلاق بزند. غصب، حالات و احکام متعددی دارد که آن را در کتاب‌های مشروح‌تر خواهید یافت.[2]

اتلاف

معنای عام اتلاف، همان استهلاک یا نابود کردن یا ضرر زیادی به شئ رساندن است. در شریعت اتلاف یعنی از بین بردن نفع عامی که عادتاً از شئ استفاده می‌شده است.

اتلاف عمدی و غیر ضروری اموال و اشیای مفید خود یا فرد دیگر حرام است و فرد به واسطه‌ی آن گنهکار می‌شود. البته اتلاف اموال دیگران گناه بیشتری دارد زیرا تجاوز به حق

---

[1] متفق علیه (نیل الاوطار).

[2] به زودی آن را در کتاب دیگر « قسم اموال ومعاملات مالی خواهید یافت.

دیگران است. وکسی که مال دیگری را تلف کند باید تاوان آن را بپردازد چه این کار او عمدی باشد یا از روی خطا این کار را بکند.

پس اگر شخص خطاکرده، فقط تاوان لازم می‌شود.

و اگر عمداً تجاوز نمود قاضی مطابق با جرم، مجرم را توبیخ و عقاب می‌کند.

تلف نمودن درجاتی دارد

گاهی اتلاف کامل (صورتاً و معناً) انجام می‌شود مثل خراب کردن دیوار، پاره پاره کردن پارچه و سوختن لباس. گاهی هم اتلاف فقط معناً انجام می‌گیرد لذا ظاهر جسم سالم است اما تمام یا قسمتی از منافع اصلی آن از بین رفته است مثل خراب شدن یا سوختن اتو (و وسایل برقی دیگر) که ظاهر جسم کاملاً سالم است اما به علت خرابی تمام منافع یا قسمتی از آن‌ها نابود شده است.

ضمان (تاوان): تاوان هم درجاتی دارد: اگر خراب یا تلف شدن وسیله، جزئی است، تلف کننده باید آن را به حالت اولش درآورد. اما اگر آن شئ اصلاً درست نمی‌شود تلف کننده باید تاوان آن را بپردازد یعنی اگر مثلی دارد مثل آن را و گر نه قیمت آن را بپردازد.

عقوبات

عقوبت، جزایی است که شارع برای جلوگیری از ارتکاب منهیات خود یا ترک اوامر خود تعیین نموده است. پس عقوبت، جزایی است که انسان مکلف را از ارتکاب گناهان باز می‌دارد و شخص به محض ارتکاب آن‌ها به وسیله‌ی این عقوبت‌ها توبیخ می‌شود تا دوباره آن را انجام ندهد.[1] این همان مطلبی است که در شرح فتح القدیر از آن به این جمله تعبیر شده است: (العقوبات موانع قبل فعل و زواجر بعده)[2] «عقوبت‌ها، قبل از انجام فعل، موانعند و بعد از انجام آن زجر دهندگانند.» همچنین عقوبت‌ها زجر دهنده‌ی انسان‌های دیگر نیز هستند که با اجرای آن بر فرد مجرم، برای کسانی که نفس ضعیفی دارند درس عبرتی می‌شود تا به طرف جرم نروند. با این عمل امنیت تأیید می‌گردد و مصالح جامعه تحقق می‌یابد. عقوبت‌ها در شریعت دو نوعند:

عقوبت‌های مشخص

عقوبت‌های غیر مشخص

عقوبت‌های مشخص، مواردی است که شارع، نصی را در این رابطه بیان کرده و برای آن‌ها نوع و مقدار معینی را تعیین نموده است. این عقوبت‌ها در موارد زیر متجلی می‌گردد:

---

[1] الموسوعة الفقهیه د. احمد فتحی ج ۲ ص ۷۴.

[2] شرح فتح القدیر ج ۴ ص ۱۲۴.

قصاص: یعنی مقابله به‌مثل در تجاوزهای بدنی، لذا قاتل کشته می‌شود و کسی که دستی را قطع کرده، دستش قطع می‌شود و آن که چشم کسی را کور کرده، چشمش کور می‌شود و امثال این‌ها. فعلی که مجرم بر دیگری انجام داده برخود او هم انجام می‌شود و وقتی امکان اجرای عدالت به طور مساوی نبود، عقاب دیگری برایش در نظر گرفته می‌شود.

حدود: یعنی عقوبت‌هایی مشخص که خدای متعال آن‌ها را برای جرایم پنجگانه زنا، قذف، سرقت، شراب نوشی و سکر تعیین نموده‌است.

اما عقوبت‌های غیر مشخص، مواردی هستند که برای دیگر جرایم و مخالفات تعیین شده‌اند. شریعت مقدس اسلام هم مشخص کردن نوع و مقدار آن را به رأی حاکم مسلمان واگذار نموده، تا مطابق با مقتضای حال و برای تحقق توبیخ، عدالت و مصلحت عمومی حکم نماید. به این نوع از عقوبت‌ها، تعزیر گفته می‌شود.

تجاوز به بدن

جنایت‌ها و قصاص[1]

هر ظلم و تعدی بر بدن که در آن ضرر یا دردی بوجود آورد و اگر چه غیر ظاهری یا غیر دائمی باشد، تجاوز به بدن محسوب می‌شود. شریعت از بدن به (دم) یعنی خون تعبیر نموده است. از جمله پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (کل المسلم علی المسلم حرامٌ، دمه وماله و عرضه). همچنین در خطبه‌ی حجه الوداع فرمودند: (یا ایها الناس إن دمائکم و اموالکم حرام علیکم الی ان تلقوا ربکم).

پیامبر اکرمﷺ از دم (خون) به آنچه خون در آن جاری است، یعنی بدن تعبیر نمودند. تجاوز بر بدن گاهی جنایت است و گاهی جنایت محسوب نمی‌شود.

جنایت در لغت اسمی است برای شرارت‌هایی که انسان انجام می‌دهد. و شرارت یعنی هر آنچه قبیح و بد باشد.

جنایت در عرف عام، تجاوزی است که بر بدن‌ها، اموال، یا آبروی افراد واقع شود. و در اصطلاح فقهی جنایت فقط تجاوزی است که بر بدن‌ها انجام می‌گیرد.

و ما جنایت را هر تجاوزی می‌نامیم که بر بدن واقع شود و اثری از خود بر جای بگذارد که امکان قصاص گرفتن از جرم باشد تا در بدن طرف مقابل نیز مثل همان را ایجاد کنیم. جنایت به شکل‌های زیر انجام می‌شود:

۱)با قتل ۲) اتلاف عضو یا گوشه‌ای از آن یا از بین بردنش ۳) شکستن استخوان یا دندان ۴) مجروح کردن بدن یا شکستن سر

[1] تکمله فتح القدیر:ج ۸ ص ۲۴۴- بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۳۳، ردالمحتار ج ۶ ص ۵۲۷ دارالفکر.

اما تجاوزهای کم‌تر از این‌ها دارای عقوبت‌هایی است که در تعزیر داخلند و قاضی درجه تجاوز را تشخیص می‌دهد و عقوبت لازم و مناسب با جرم را تعیین می‌نماید.

جنایت با قتل

قبیح‌ترین جنایت‌ها که بر بدن واقع می‌شود، قتل عمد است. و بدترین حالت آن وقتی است که مسلمانی کشته شود. خدای متعال انسان‌ها را از این جنایت ناخوشایند، برحذر داشته و عقوبت فردی را که مسلمانی را عمداً و متجاوزانه بکشد، خلود در آتش جهنم بیان نموده که هرگز از آن خلاصی نخواهد داشت. این همان عقوبت اصلی است. پیامبر اکرمﷺ نیز قتل را وحشیانه‌ترین شکل هلاکت[1] معرفی کرده و آن را با شرک به خدا و جادو برابر دانسته است. سپس خدای متعال در حکم قاتل تخفیف داده، مؤمنان را بعد از سال‌ها (بعد از اتمام محکومیت) از جهنم بیرون می‌آورد. توضیحات در این باره در بحث زندگی در همین کتاب گذشت، به آنجا مراجعه کنید.

گاهی فرد، این جرم قبیح را قصداً و عمداً انجام می‌دهد، که به آن قتل عمد گویند. گاهی نیز بدون قصد انجام می‌شود، مثلاً شخصی را با عصا و امثال آن می‌زند، ناگهان او می‌میرد، این قتل را شبه عمد گویند. گاهی هم از روی خطا انجام می‌شود، مثلاً آتشی را به عنوان جشن و شادی پرتاب می‌کند، به کسی برخورد نموده، می‌میرد. گاهی هم از طریق سببی که مؤدی به آن است، قتل صورت می‌گیرد. مثلاً فردی چاله‌ای در راه عموم می‌کند، انسانی در آن می‌افتد و می‌میرد. لذا فقهای احناف این جرم را به پنج وجه تقسیم نموده‌اند:

۱) قتل عمد ۲) قتل شبه عمد ۳) قتل خطا ۴) قتل جاری مجرای خطا ۵) قتل به سبب.

هر کدام از این موارد قواعد و احکامی دارند و مناسب با هر کدام عقوبت‌هایی وجود دارد. که به زودی مختصراً هر کدام را بیان خواهیم‌کرد.

در بحث عقوبت‌ها، الفاظ و اصطلاحات (قصاص – قود – دیه – عاقله – کناره، محرومیت از ارث) خواهند آمد. ابتدا از هر یک تعریف مختصری ارائه می‌دهیم، سپس هر کدام از آن‌ها را همراه با عقوبتشان مفصلاً بیان می‌کنیم.

قصاص عبارت است از این‌که با فرد جنایت‌کار مثل عمل خودش انجام گیرد. قاتل کشته شود، قطع کننده‌ی دست، دستش قطع شود، کور کننده‌ی چشم کور شود.

قود اصل قصاص است. و چون جنایت کار را با طناب به محل اجرای حکم می‌کشند آن را از قاد به معنی کشیدن گرفته‌اند.

دیه: مقدار مالی (شتر، پول نقد یا ...) است که به ورثه‌ی مقتول داده می‌شود تا قاتل قتل عمد را عفو کنند یا همان عوضی است که در قتل غیر عمد انجام می‌شود.

---

[1] رواه البخاری و مسلم و غیرهما –در بحث زندگی نیز بیان شد.

عاقله: اقوام و نزدیکان قاتل غیر از پدر و مادر و فرزندانش می‌باشند.

محرومیت از ارث: اگر قاتل از ورثه‌ی مقتول باشد از حصه‌ی ارث خود محروم می‌شود و این یکی از عقوبت‌های اوست.

در قتل شبه عمد علاوه از دیه کفاره نیز واجب می‌شود. و آن آزاد کردن غلام یا کنیزی مسلمان است. کسی که آن را نیافت (خصوصاً در این دوران) دو ماه روزه بگیرد. طعام دادن به جای روزه جایز نیست.

قتل عمد[1]

هرگاه قاتل عمداً با ضربه‌ی سلاحی که معمولاً کشنده است مثل شمشیر، خنجر، گلوله‌ی سربی یا هر وسیله‌ای که در حکم سلاح باشد مثل چوب صیقلی دندانه‌دار یا میله‌ی آهنی یا سنگ تیز و امثال این‌ها که کار سلاحی را انجام می‌دهند، فردی را بکشد، قتل عمد انجام شده است. قتلی که با استفاده از این سلاح‌ها انجام شود، عمد به شمار می‌رود، زیرا این‌ها سلاح‌های قتل عمدند و همین که فرد از آن‌ها استفاده می‌کند، خود نشانه‌ی قصد و عمد اوست. اگر قاتلی سعی کند مخفیانه کارش را انجام دهد مثل ریختن پنهانی سم یا فرو بردن سوزن در قسمتی از بدن، در هر حال باز هم قتل عمد انجام داده است و عقاب بر آن لازم می‌شود. لذا هرگاه برای قاضی با اقرار قاتل یا نوع استفاده از سلاح، قتل عمد محقق شد، حکم قتل عمد را بر قاتل اجرا می‌نماید. کسی که دیگری را عمداً مجروح نماید، و او در بستر بیفتد تا بمیرد بر این قاتل نیز قصاص لازم می‌شود، زیرا سبب موجود است و مبطلی برایش وجود ندارد.[2]

مواردی که از قتل عمد لازم می‌شود:

استحقاق گناه و عذاب در آخرت.

استحقاق قصاص در دنیا. تفصیل، کیفیت و شروطش به زودی خواهد آمد.

محرومیت از ارث: اگر قاتل از نزدیکان مقتول است که معمولاً ارث می‌برد، از ارث محروم می‌شود و هیچ چیزی به او تعلق نمی‌گیرد.

اصل آن است که قاتل عمد، کشته شود. ولی خدای متعال آسان گرفته و مصالحه‌ی قاتل را با أولیای مقتول مباح نموده است تا با پرداخت دیه، فدیه‌ی جان (خون) خود را بپردازد. بحث قتل عمد دو مطلب امر به قتل و قتل به اجبار را نیز شامل می‌شود:

اجبار بر قتل

اگر فرد، دیگری را مجبور به قتل شخص سومی کرد، به طوری که او را تهدید به قتل یا قطع عضو نمود. فرد مجبور شده هم قادر بر این قتل بوده، آن را اجرا نمود، در این صورت: قول

---

[1] تکمله فتح الملهم ج ۸ ص ۲۴۵.

[2] تکمله فتح القدیر ج ۸ ص ۲۶۸.

راجح احناف آن است که مجبور کننده را قصاص کنند و مجبور شده را مناسب با عملش عقاب نمایند، زیرا قاتل از حیث معنا همان مجبورکننده است. اما از شخص مجبور شده به جز صورت قتل، خطای دیگری صورت نگرفته است. پس او مثل وسیله‌ای در دست مجبورکننده است.[1]

در نزد جمهور فقها (حنابله، مالکی‌ها و قول اظهر شوافع) قصاص بر مجبور کننده و مجبور شده هر دو اجرا می‌شود.[2]

زیرا مجبور کننده، مسبب قتل عمد است و مجبور شده عمداً و متجاوزانه دست به این کار زده و حیات خود را بر حیات دیگری ترجیح داده است.

امر به قتل

اگر فرد، دیگری را دستور داد تا شخص ثالثی را متجاوزانه و به ناحق بکشد و او این کار را کرد، ملاحظه شود که:

اگر امر کننده، قدرت و سلطه‌ای بر مأمور ندارد، یا کسی که این حق را ندارد، امر را صادر کرده باشد. مأمور مقصر است و باید در قصاص آن کشته شود. امر کننده نیز مناسب با جرمش جزا داده شود.

اگر امر کننده بر مأمور سلطه و قدرت داشته باشد، مثل سلطه‌ی پدر بر فرزند صغیرش و سلطه‌ی حاکم بر کسانی که تحت امر اویند. در این صورت:

شوافع و حنابله[3] می‌گویند: اگر مأمور می‌داند که این قتل به ناحق است باید قصاص شود زیرا (لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق)[4] پیامبر اکرمﷺ فرمودند «اطاعت از مخلوق در نافرمانی خالق لازم و جایز نیست» امر کننده نیز باید تعزیر شود، زیرا ظالمانه دستور کشتن داده است. ولی اگر مأمور از ظالم بودن امرکننده اطلاعی نداشت. قصاص بر امر کننده لازم می‌شود و بر مأمور هیچ حکمی لازم نیست، زیرا او در اطاعت از سرور خود معذور است.

احناف می‌گویند: اگر امرکننده اجبار نمود، حکم آن همان است که در مورد مجبور کننده بیان شد. پس امر کننده باید قصاص شود.

قتل شبه عمد

از نظر امام ابو حنیفه(ره) قتلی است که با ضربه‌ی غیر سلاح یا جای‌گزین آن انجام شود. پیامبر اکرمﷺ در این باره فرمودند: (ألا إن قتيل خطأ العمد: قتيل السوط والعصا) «آگاه باشید که مقتول در قتل شبه عمد، مقتولی است که با شلاق و عصا کشته شود.»

---

[1] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۸۰ – فتح القدیر ج ۷ ص ۳۲.

[2] فقه الاسلامی و أدلته ج۶ ص۲۴۱.

[3] فقه الاسلامی و ادلته.

[4] رواه الحاکم واحمد فی مسنده.

در نزد امام شافعی، امام محمد و امام ابویوسف(ره): شبه عمد آن است که فرد با وسیله‌ای که معمولاً کشنده نیست بر دیگری ضربه بزند. زیرا معنای عمد با استعمال وسایل کوچکی که معمولاً کشنده نیست کم می‌شود، چون غالباً از این وسایل برای تأدیب استفاده می‌شود.

مواردی که از قتل شبه عمد لازم می‌شود:

گناه: زیرا قاتل، قصد زدن مقتول را داشته است.

کفاره: که بیانش به زودی خواهد آمد.

دیه‌ی مغلظه: بر عاقله‌ی فرد.

محرومیت از ارث: اگر از مقتول ارث می‌برده است.

قتل خطا

قتل خطا، قتلی است که بدون قصد جنایت انجام گیرد و به دو قسم خطا در گمان[1] و خطا در فعل تقسیم می‌شود. خطا در گمان آن است که فرد به گمان آن که در جایی شکاری موجود است، تیر می‌اندازد. ناگهان به آدمی برخورد می‌کند. یا به گمان آن‌که دشمنی در آنجا است تیر می‌اندازد، ناگهان با آن تیر مسلمانی کشته می‌شود. خطا در فعل آن است که فرد برای تیر خود هدفی را در نظر دارد اما به انسانی برخورد می‌کند که این نوع خطا در برخورد است. حکم این دو نوع قتل یکی است:

قاتل چون قصد قتل ندارد، گنهکار نیست. البته در این‌که دقت کافی نکرده یا به اندازه‌ی کافی تمرین تیراندازی نداشته، گنهکار است.

کفاره بر او واجب است. این امری تعبدی محض بین او و خدای متعال است.

دیه واجب می‌شود یعنی عوض مالی که به اهل و خانواده‌ی مقتول داده می‌شود.

محرومیت از ارث: در صورتی‌که از ورثه‌ی مقتول باشد.

آنچه جاری مجرای خطا است (جای‌گزین و مشابه آن است).

مثل این‌که فرد خوابیده‌ای روی کودکی بیفتد و او را بکشد. یا فردی از روی دیوار بیفتد و به دیگری برخورد کند و دومی کشته شود.

حکم این نوع قتل همان حکم قتل خطاست. یعنی وجوب کفاره، دیه و محرومیت از ارث.

قتل به سبب

مثل کسی که در غیر ملک خود چاهی حفر کرده یا سنگ (بزرگی) را در زمین غیر بدون اجازه‌ی او گذاشته و بر اثر این‌ها فرد دیگری کشته شده باشد.

حکم این نوع قتل: دیه بر عاقله لازم می‌شود. کفاره ندارد و از ارث، محروم نمی‌شود.

---

[1] این تعبیر علامه کاسانی (ره) است واز تعبیر هدایه وفتح القدیر و دیگر که گفته‌اند (خطا در قصد) دقیق‌تر است. به بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۳۴ مراجعه شود که گفته است:اما القتل الخطأ. فالخطاء قد یکون فی نفس الفعل وقد یکون فی ظهر الفاعل.المحتار نیزهمین تعبیررا برگزیده است.(ردالمحتار ج۶ص۵۳۰).

کشتن قاتل[1]

کشتن قاتل در کتاب خدا مشروع اعلام شده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ * وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾[2]

«ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است. آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن. پس کسی که بخشیده شد به او چیزی از خون برادرش، حکم آن پیروی کردن به نیکویی است (مطالبه‌ی حق از قاتل با خوش‌رفتاری باشد) و بر قاتل رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش‌رویی. این حکم تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست. پس هرکس بعد از آن (عفو) از حد و اندازه در گذرد برای او عذابی دردناک است. و برای شما در قصاص حیات و زندگی نهفته است ای خردمندان تا شاید تقوی حاصل کنید.»

قصاص همان جزای گناه مجرم است که مثل عمل خودش با او رفتار می‌شود پس قاتل کشته می‌شود و دست قطع کننده قطع می‌گردد. این کار را قصاص می‌نامند و آن را از «قص» به معنی متابعت و بررسی گرفته‌اند، زیرا صاحب حق یا قاضی جنایت را بررسی می‌کند تا همانند آن را بر مجرم اجرا کند. قصاص با قتل، جزای قاتل عمد است، هر فرد عاقل بالغی که عمداً انسانی را بکشد که مصونیت قضایی دارد، مستحق قصاص می‌گردد. شرط اجرای قصاص بر قاتل آن است که قاتل، بالغ، عاقل، مختار باشد و قتل را عمداً انجام داده باشد. اگر قاتل مجنون یا صغیر غیر بالغ بود حد واجب نمی‌شود، زیرا حد، بر صغیر و مجنون به علت عدم تکلیف جاری نمی‌شود و این دو از اهل قصاص یا حدود نیستند.

عمد، شرط قصاص است زیرا بر قاتل غیر عمد، دیه لازم می‌شود.

اختیار در نزد احناف، همان است که قاتل، مجبور و بر خلاف میل خود، نباشد. احکام و حالات اجبار بیان شد. در مقتول نیز شرایطی باید باشد تا قصاص واجب شود:

---

[1] شرح فتح القدير ج ۸ ص ۲۵۴ – بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۳۴.

[2] بقره آیه‌ی ۱۷۹-۱۷۸.

جزئی از قاتل نباشد، یعنی قاتل پدر یا پدر بزرگ او نباشد. زیرا قصاص در این حالت حق وارث است و وارث پدر با پدر بزرگ است، پس او نمی‌تواند، قتل خود را درخواست کند. همچنین مقتول، مملوک قاتل نباشد مثلاً غلام او نباشد.

مقتول، مطلقاً حق زنده ماندنش محفوظ باشد. پس مسلمان یا ذمی به خاطرکشتن کافر یا مرتد قصاص نمی‌شوند زیرا حق زندگی آن‌ها مصون و محفوظ نیست. در مورد مستأمن (امن خواه) نیز به علت عدم ثبوت مطلق مصونیت، قاتل قصاص نمی‌شود.[1]

لازم نیست که مقتول در تکمیل صفات، سلامت اعضا یا در شرافت و فضیلت مثل قاتل باشد.

پس قاتلی که کاملاً سالم است به واسطه‌ی مقتول فلج یا مقتولی که قسمتی از اعضایش قطع شده قصاص می‌شود.

مرد به واسطه‌ی قتل زن و نیز آزاد به واسطه‌ی قتل عبد، قصاص می‌شود.

همچنین مسلمان به واسطه‌ی ذمی که جزیه‌ی خود را می‌پردازد قصاص می‌شود و احکام اسلام در حق او اجرا می‌گردد.[2]

امام شافعی (ره) معتقد است ک باید مقتول با قاتل در شرف اسلام و آزادی برابر باشند تا قصاص واجب شود.

پس اگر اختلاف شد، مسلمان به خاطر کشتن ذمی و آزاد به خاطر کشتن عبد قصاص نمی‌شود و مسلمان باید دیه‌ی آن‌ها را بپردازد.

کشتن گروهی به خاطر یک نفر

اگر عده‌ای اتفاق نمودند تا یک نفر را بکشند و تصمیم خود را اجرا کردند، همه‌ی آن‌ها قصاص می‌شوند. این حکم سداً للذرایع می‌باشد.[3] اولین حادثه در این باره در زمان حضرت عمرﷺ اتفاق افتاد. در روایت آمده است که پنج یا هفت نفر در شهر صنعای یمن بر فردی جنایت نموده او را کشتند. امیر یمن طی نامه‌ای از حضرت عمرﷺ حکم را جویا شد. ایشان دستور قتل همه‌ی آن‌ها را صادر نموده فرمودند: (لو تمالأ علیه اهل الصنعاء لقتلهم به)[4] «اگر تمام مردم صنعا برکشتن فردی متفق شدند همه در قصاص کشته می‌شوند.»

البته این حکم عام نیست و مناقش و تفاصیلی دارد که در شرح فتح القدیر و ردالمحتار[5] می‌توانید آن‌ها را جستجو کنید.

---

[1] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۳۶-۲۳۵.

[2] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۳۷.

[3] الفقه الاسلامی ج ۶ ص ۲۳۵.

[4] اخبره البخاری فی صحیحه والدارقطنی فی السنن.

[5] تکمله فتح الملهم ج ۸ ص ۲۷۸ – ردالمحتار ج ۶ ص ۵۵۶.

قتل یک نفر در قصاص یک جماعت

اگر یک نفر چند تن را عمداً و تجاوزاً کشت:

از نظر احناف و مالکی‌ها: او باید در عوض تمام آن‌ها کشته شود. پس اگر اولیای مقتولین حاضر شدند که قاتل در عوض همه کشته شود غیر از این حق دیگری بر ورثه‌ی مقتولین نیست و اگر یکی از آن‌ها هم حاضر شد که قاتل برای او کشته شود، حق بقیه از بین می‌رود، زیرا نمی‌توانند بیشتر از یک بار قاتل را بکشند.

شوافع و حنابله می‌گویند: در عوض اولین مقتول او را بکشند و برای بقیه‌ی مقتولین دیه دریافت کنند. و اگر اولین مقتول مشخص نیست، قرعه بیندازند و او را به عوض قرعه بکشند و به عوض بقیه دیه دریافت کنند.[1]

مرگ قاتل:[2] اگر کشتن به عنوان حکم قصاص قاتل ثابت شد و قبل از اجرای حکم، قاتل به مرگ طبیعی مرد:

از نظر احناف و مالکی‌ها چون محل اجرای حکم از بین رفته حکم قصاص نیز ساقط می‌شود.

از نظر شوافع و حنابله، جزای قصاص در این صورت به دیه تبدیل می‌گردد.

شوافع می‌گویند: هر آنچه ضامن در سبب باشند که بدل یکدیگرند، به محض از بین رفتن یا اشکال در انجام یکی، دیگری لازم می‌شود. لذا با از بین رفتن محل قصاص، دیه ثابت می‌گردد.

حنابله می‌گویند: یکی از این دو (قصاص یا دیه) واجب است. لذا با کنار رفتن قصاص، دیه لازم می‌گردد.

طریقه‌ی قصاص

کسی که مستحق قصاص شده، کشته می‌شود. از نظر احناف[3] این عمل حتماً با شمشیر[4] یا هر اسلحه‌ی کشنده‌ای که جای‌گزینش باشد، انجام می‌گیرد.

امام شافعی(ره) و جمهور فقها می‌گویند: ولی مقتول می‌تواند درخواست کند که قاتل به طریقه‌ی کشته شدن مقتول کشته شود. پس با همان وسیله، چه شمشیر یا گلوله و یا حتی با خفه کردن یا سم دادن یا آزار و اذیتی که مقتول با آن کشته شده، قاتل نیز قصاص می‌شود. اگر ولی مقتول آن‌را درخواست نمود، اجرای آن لازم می‌شود. این امر را فعل پیامبر اکرمﷺ نیز تأیید می‌نماید. حضرت انس‌رضی الله عنه روایت می‌کند که، دختر کوچکی را در حالی پیدا کردند که سرش بین دو سنگ کوبیده شده بود. از او پرسیدند که چه کسی این ظلم را بر تو نموده است؟ نام چند

---

[1] فقه الاسلامی وادلته ج ۶ ص ۲۳۸.

[2] فتح القدیر ج ۸ ص ۲۸۰ – بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۴۶. مغنی المحتاج ج ۴ ص ۴۸. فقه الاسلامی وادلته ج ۶ ص ۲۸۶.

[3] فتح القدیر ص ۲۶۰.

[4] مراد از شمشیر، سلاح است. صاحب العنایه نیز گفته: هر سلاحی می‌تواند ملحق به شمشیر باشد.

نفر را گفتند. وقتی به نام یک یهودی رسیدند، دختر سرش را به نشانه‌ی تایید تکان داد. یهودی را دستگیر نمودند. او هم اقرار کرد (که او را به خاطر نقره‌هایی که پوشیده بود، زخمی کردم) پیامبر اکرمﷺ نیز امر نمودند که سر یهودی مثل سر آن دختر با سنگ کوبیده و زخمی شود.[۱]

بنابراین اگر کسی دست فردی را قطع کرد و فرد بر اثر این عمل مرد، باید دست قاتل را قطع کنند و او را همان مقدار مهلت دهند اگر نمرد، با شمشیر او را بکشند. در این قول، در مساوات قصاص دقت بیشتری وجود دارد. احناف می‌گویند، طریقه و روش در نتیجه، اثری نمی‌گذارد و زندگی به جای زندگی گرفته می‌شود. در آنچه گفته شد، عملی اضافه نیز انجام گرفته است. لذا اگر قاتل در این حادثه با قطع دستش نمرد با شمشیر گردنش را قطع می‌کنند. پس بر جنایت او گردن زدن را اضافه کردیم. البته می‌توان در جواب فقهای بزرگوارمان گفت:[۲] با کشتن فوری قاتل هم برابری و مساوات رعایت نمی‌شود. پس این حالت را به خاطر زیادتی چیزی که ناگزیر از آن هستیم ترک نمی‌کنیم.

اما کدام گفته یا مذهب ارجح است؟!

آنچه قلب انسان با آن آرامش می‌یابد، این است که در حالت عادی و عمومی مذهب احناف ارجح و راحت‌تر و مهربانانه‌تر است. اما در حالت انتشار جرم و جرایم و زیاد بودن آن یا ترس از همه‌گیر شدنش، شکی نیست که رأی شوافع بهتر و پرمنفعت‌تر است. زیرا مجرمین وقتی مشکلات و عذابی را که برسرشان خواهد آمد تصور می‌کنند، به حال خود رحم می‌نمایند و شاید در جرمشان نرم‌تر شوند و یا حتی از کشتار دیگران دست بردارند. قاضیان محترم، امروزه باید توجه داشته باشند که در محل‌هایی که جرم و جنایت بیداد می‌کند مطابقت با نظر شوافع چه منفعت‌هایی را به دنبال دارد. خصوصاً وقتی جزا با جرم برابری کند، همان طور که در غرب این مشکلات وجود دارد.

صلح از قتل[۳]

اگر قاتل با اولیای مقتول بر مالی صلح نمودند، قصاص ساقط و مال چه کم یا زیاد، واجب می‌شود. خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ﴾[۴]

«پس کسی (قاتل) که گذشت (بخشیده) شد به او چیزی از خون برادرش، حکم آن پیروی کردن به نیکویی است (مطالبه‌ی صاحب حق از قاتل با رفتاری پسندیده توأم باشد) و [برقاتل] رسانیدن خون بهاست به وی با خوشرویی»

---

[۱] متفق علیه واللفظ لمسلم.

[۲] مؤلف حنفی مذهب است.

[۳] هدایه ج۴ص۴۵۱.

[۴] بقره ۱۷۸.

این آیه‌ی کریمه در مورد صلح نازل شده است. خدای متعال با لفظ «اخیه» یعنی برادرش عطوفت و مهربانی را گوشزد می‌کند و پیوند برادری (در اسلام) را یادآوری می‌نماید. زیرا قصاص حقی ثابت برای ورثه است و عفو و اسقاط یا تعویض در آن امکان پذیر است. پس با رضایت طرفین جایز است که بر مال کم یا زیاد صلح شود. و چون نص صریحی در تعیین مال صلح شده نیامده، مفوض به صلح طرفین است.

وقتی یکی از ورثه از حق خود گذشت یا صلح نمود، حق بقیه نیز در قصاص ساقط می‌شود و سهمشان از دیه به آن‌ها تعلق می‌گیرد. اگر قاتل دو نفر را کشته بود، با عفو اولیای یکی از آن‌ها، حق اولیای دیگری از قصاص ساقط نمی‌شود.

جنایت بر دیگر اعضا

همان طوری که جنایت می‌تواند با کشتن فردی انجام گیرد، در کمتر از قتل نیز می‌تواند اتفاق بیفتد. به عنوان مثال:

قطع یکی از اعضا یا ازبین بردن و بی‌استفاده شدن آن.

مجروح کردن بدن فرد که اصطلاحاً جراحت‌ها گفته می‌شوند.

زخمی کردن یا شکستن سر و صورت فرد که اصطلاحاً شجاج گفته می‌شود.

در این جنایت‌ها نیز قصاص می‌تواند انجام شود. لذا دست قطع کننده قطع می‌شود و چشم مجرم کور کننده را کور می‌کنند و خلاصه تا جایی که امکان قصاص باشد، قصاص را اجرا می‌نمایند و در غیر این‌صورت دیه یا أرش تعلق می‌گیرد.

از جمله حالات قصاص می‌توان گفت:

کسی که دست را از مفصل قطع کرده، دستش از مفصل قطع می‌شود و بزرگی و کوچکی دست، اعتباری ندارد.

کسی که گوش را کر کند یا چشمی را کور یا دندانی را بشکند، با او مقابله به مثل می‌شود.

در جراحت‌ها و شجاج (ضرب دیدگی سرو صورت) نیز تا حد امکان مثل جرم مجرم بر او اجرا می‌گردد.

قصاص فقط در جنایت‌های عمدی است و با رضایت و صلح بر مال مجرم و طرف مقابل ساقط می‌گردد. و اگر جنایت طوری انجام شده بود که امکان قصاص نداشت، به دیه وأرش (مبلغی که به فرد ضرب دیده تعلق می‌گیرد و قاضی آن را مثل دیگر حکم‌های ضرب یا حبس تعیین می‌کند)، توجه می‌گردد.

شرایط قصاص

مجرم، عاقل، بالغ، مختار باشد و عمداً جنایت را مرتکب شده باشد.

مجنی علیه (فردی که جرم بر او انجام شده) محفوظ الدم باشد یعنی مرتد یا محکوم به قتل نباشد.

بین آن‌ها رابطه پدر و فرزندی نباشد.

دیه

عقوبت‌هایی که با تجاوز بر بدن واجب می‌شود:
قصاص: یعنی مقابله به مثل با مجرم.
دیه: یعنی جزای مالی که در صورت مشکل بودن قصاص به علت نقض شرطی از شروط یا صلح با قاتل واجب می‌شود. دیه در شریعت اسمی است برای مالی که در عوض نفس یا آنچه در حکم آن است دریافت می‌گردد.[۱]
دیه در قتل نفس و نیز در قتل یا اتلاف دیگر اعضا واجب می‌شود. جنایت‌هایی که در آن‌ها دیه‌ی کامل واجب می‌شود، عبارتند از: قطع شدن بینی، زبان، از بین رفتن عقل یا قوای شنوایی، بینایی، بویایی یا چشایی. بر جنایتی که در غیر موارد ذکر شده انجام شود، عوض مالی یا أرش تعلق می‌گیرد.
أرش در شریعت، اسمی است برای مالی که در ازای جنایتی کم‌تر از جنایت به نفس فرد مطالبه می‌شود.[۲] یعنی وقتی که دیه‌ی کاملی از اعضا واجب نشود. به أرش، عوض مالی یا عقوبت مالی نیز گفته می‌شود.
حکم عدالت: یعنی همان أرشی که در شریعت حد آن تعیین نشده و مقدارش به عهده‌ی قاضی از طریق متخصصین فن نهاده شده است.

مشروعیت دیه

دیه از دیدگاه قرآن و سنت مشروعیت دارد. خدای متعال می‌فرماید: (و من قتل مؤمناً خطأً فتحریر رغبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا أن یصّدقوا) «هر کس مومنی را به خطا بکشد، بر اوست که برده‌ی مومنی را آزاد کند و به اهل او دیه بپردازد. مگر اینکه آنان صدقه کنند». در نامه‌ای که پیامبر اکرمﷺ به اهل یمن نوشتند، مسئله‌ی دیه را راهنمائی نمودند. در آن نامه آمده: (إن من اعتبط مؤمناً قتلاً عن بیّنة. فانه قود الا ان یرضی اولیاء المقتول وان فی النفس الدیه مائة من الابل)[۳] «کسی که مؤمن بی‌گناهی را بکشد قصاص می‌شود. مگر اولیا مقتول را راضی کند. و دیه‌ی یک نفر صد شتر است.»

احکام دیه

برای وجوب دیه لازم نیست که حتماً قاتل و مقتول مسلمان باشند و در محل خود واجب می‌شود، چه قاتل مسلمان باشد یا ذمی. درباره‌ی مقتول نیز همین گونه است زیرا دیه در عوض جان یک انسان است.

---

[۱] ردالمحتار ج ۶ ص ۵۷۳. بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۵۲. فتح القدیر ج ۸ ص ۳۰۰.
[۲] ردالمحتار ج ۶ ص ۵۷۳.
[۳] رواه النسائی ومالک وابن خزیمه و غیرهم.

بلوغ یا عقل نیز در وجوب دیه لازم نیست.

پس دیه در قاتل عاقل، بالغ یا حتی در قتل صغیر و مجنون نیز لازم می‌شود.

و نیز همان طوری که بر مجرم عاقل بالغ دیه لازم می‌گردد، بر مجرم صغیر یا مجنون نیز واجب می‌گردد ولی اولیای آن‌ها باید دیه را بپردازند.

اگر پدر به قصد تأدیب فرزندش را کتک زد یا معلم دانش آموز را تنبیه نمود یا شوهر همسر خود را برای توبیخ و تربیت کتک‌کاری کرد و فرد مقابل مُرد، آیا دیه واجب می‌شود یا نه؟ در جواب این سؤال نظرات فقها متفاوت است.

از نظر امام ابوحنیفه(ره) ضارب، ضامن دیه است. زیرا تأدیب برای تربیت و توبیخ (زجر) با شرط سلامت مشروع است. پس اگر به قتل کشیده شد، دیه لازم می‌گردد.[1]

مالکی‌ها، حنابله و صاحبین از احناف معتقدند: که ضارب در این احوال ضامن نیست تا زمانی‌که زیاده روی نکرده و از حد نگذرد. زیرا تأدیب برای توبیخ و زجر مشروعیت یافته است، بنابراین تا زمانی‌که از حدودش تجاوز نشده باشد، زننده (ضارب) ضامن نیست.

نوع و مقدار دیه[2]

دیه آن گونه که پیامبر اکرمﷺ تعیین فرمودند، صد رأس شتر است. «در حدیثی حضرت جابرؓ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ دیه را برصاحبان شتر، صد رأس شتر تعیین نمودند.»، حضرت عمرؓ برای دیه دهنده‌ای که صاحب شتر نبود هزار دینار طلا – که در آن زمان معادل – ده هزار درهم بود، تعیین نمودند.

دیه، مغلظه و مخففه دارد. گاهی نیز با اقساط پرداخته می‌شود. توضیحات بیشتر در کتاب‌های مفصل‌تر موجود است.

احکامی در این باره[3]

دیه‌ی عمد به جای قصاص مقدار مشخصی ندارد و پرداخت آنچه مجرم با اولیای مقتول بر اساس آن صلح نموده چه کم یا زیاد واجب است. اگر به صلح و دیه اقرار شد ولی مقدار آن تعیین نگردید، مقدار شرعی معین می‌گردد. یعنی صد رأس شتر یا هر چه به جای آن باشد.

دیه‌ی غیر مسلمان ذمی یا مستأمن مثل دیه‌ی مسلمان است و از نظراحناف به علت برابری اجمالی خون‌ها فرقی نمی‌کند. پیامبر اکرمﷺ در این باره فرمودند: **(جعل دية كل ذى عهد بعهده الف دينار)**[1] «دیه‌ی هر ذی عهدی با [اجرای] عهدش، هزار دینار است.»

---

[1] بدائع الصنائع ج ۶ ص ۵۷۴.

[2] ردالمحتار ج ۶ ص ۵۷۴.

[3] فتح القدير ج ۸ ص ۳۰۶.

اما شوافع با احادیثی که در این باره مورد تأیید آن‌هاست می‌گویند، دیه‌ی نصرانی، معاهد و مستأمن ثلث دیه‌ی مسلمان است.

دیه‌ی زن: نصف دیه‌ی مرد است و در مورد دیگر اعضای بدن نیز همین حکم است. و این مسئله در نزد ائمه‌ی چهار مذهب یک حکم دارد.

دفاع و پاسخ تجاوز[2]

خدای متعال انسان را با کرامت آفریده و برایش حقوقی را ایجاد کرده که می‌تواند به آن حقوق دست یابد و نیز حرمت‌هایی را قرار داده که تجاوز به آن‌ها یا حتی مساس به نا حق آن‌ها جایز نیست. از مشهورترین آن‌ها حرمت و احترام نفس، مال و آبروست. این امور محترم در احکام شریعت محفوظ است و هرکس به آن تجاوز کند مجازات می‌شود. مجازات قضایی دنیوی و حساب و کتاب آن- اگر بخشیده نشود - در آخرت.

همان‌طورکه شریعت مقدس اسلام احکام و توبیخات لازم را برای این حرمت‌ها تعیین نموده است، دفاع از آن‌ها را برای کسی که به او تجاوز شده مباح دانسته است. پس اگر کسی بر غیر خود متجاوزانه هجوم برد تا به جان، مال یا آبروی او تجاوز کند، فرد مقابل می‌تواند از خود، مال یا آبروی خود دفاع کند. حتی اگر چاره‌ای جز کشتن متجاوز نداشت، می‌تواند او را بکشد. هرکس متجاوزی را دید که ظالمانه بر افراد یورش برده قصد کشتن یا ربودن مال یا آبروریزی او را دارد، باید از شخص مظلوم دفاع نماید.

دفاع از جان و مال و آبرو، امری معقول و مشروع و از زمینه‌های دینی است.کلام خدای متعال و سنت مطهر پیامبر اکرمﷺ نیز به این مطلب اذعان دارد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾[3]

«پس هرکس به شما تعدی کرد، همان گونه بر او تعدی کنید و از خدا بترسید و بدانید که او با پرهیزکاران است.»

پیامبر اکرمﷺ هم فرمود: **(من قتل دون دینه فهو شهید، من قتل دون دمه فهو شهید، و من قتل دون ماله فهو شهید و من قتل دون اهله فهو شهید.)**[4] **« هر کس در دفاع از دین، جان، مال و خانواده‌ی خود کشته شود او شهید است.»** این خود دلیلی بر جواز قتال و دفاع با متجاوزان به این موارد است.

---

[1] اخرجه ابوداود فی المراسیل و فیه احادیث اخری تؤید نصب الرایه ج ۴ ص ۳۶۶. اخرجه ابوداود فی المراسیل و فیه احادیث اخری تؤید نصب الرایه ج ۴ ص ۳۶۶.

[2] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۹۳ – مغنی المحتاج ج ۴ ص ۱۹۶ – بدایة المجتهد ج ۲ ص ۳۱۹ – الفقه الاسلامی وادلته ج ۵ ص ۷۵۴.

[3] سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیه‌ی ۱۹۴.

[4] رواه اصحاب السنن الاربعه و صححه البخاری.

احکام مربوط به پاسخ متجاوز

دفاع از نفس (بدن)، مال، آبرو و اهل و خانواده در مقابل متجاوز برای انسان مشروع است و حتی گاهی فرض است. فرد می‌تواند از زبان، دست و سلاح خود، اگر لازم شد، استفاده کند.

اگر فرد در مقابله با متجاوز می‌تواند از افراد دیگر یا پلیس یا اطرافیان خود کمک بگیرد، حتماً باید درخواست کمک کند و جایز نیست که به تنهایی با متجاوز درگیر شود مگر این که کسی نباشد و هیچ راه دیگر هم باقی نماند.

فرد مورد تجاوز باید از حداقل وسایل کافی استفاده کند، لذا اگر با دست می‌تواند جلو او را بگیرد، لازم نیست که از چوب یا عصا استفاده کند. و اگر به عصا نیاز است، لازم نیست از شمشیر استفاده کند. ولی اگر متجاوز، قدرتمند و مصمم به درگیری است و راهی جز کشتنش نیست، می‌تواند فرد در دفاع از خود او را بکشد.

اگر در اثنای درگیری متجاوز کشته شود، خونش هدر می‌رود و هیچ جزا، دیه یا چیز دیگر لازم نمی‌شود.

دفاع از آبرو

دفاع از آبرو به اتفاق ائمه (رضی الله عنهم) واجب است. لذا اگر فاسقی قصد هتک حرمت به زنی را داشت، واجب است که مرد از زن خود دفاع کند و حتی اگر جز کشتن مرد فاسق، راه دیگری نبود، می‌تواند او را بکشد. همچنین مردی که دیگری را در حالی می‌بیند که قصد تجاوز به زنی دارد، اگر امکان دفاع برایش وجود داشته باشد و از ضرر رسیدن به خود نمی‌ترسد، حتماً باید از آن زن دفاع کند. لذا اگر توانایی داشت و مجبور به کشتن متجاوز شد، باید او را بکشد. در حالات مذکور بر قاتل هیچ چیزی لازم نمی‌شود، چه از آبروی خود دفاع کند و چه از آبروی زن غریبه‌ای دفاع نماید.

دفاع از جان خود

وقتی فردی به قصد تجاوز به جان فردی یا عضوی از اعضایش به او حمله کرد، حکم دفاع از جان او چیست؟

احناف و مالکی‌ها می‌گویند: دفاع از نفس و بدن واجب است. لذا جایز نیست که فرد به دیگری فرصت دهد تا او را بکشد یا قسمتی از بدنش را جدا نماید یا ضرر زیادی به او برساند.

شوافع می‌گویند: در این حالت بر فردی که مورد تجاوز قرار گرفته واجب است که از جان یا اعضای خود در مقابل متجاوز کافر دفاع کند. زیرا تسلیم شدن یا خوار و ذلیل شدن مسلمان در مقابل کافر جایز نیست. ولی اگر متجاوز مسلمان بود، دفاع حق مسلمان است، لذا اگر خواست می‌تواند دفاع کند و با او درگیر شود. ولی اگر درگیر هم نشد، گناهی بر او نیست.

حنابله می‌گویند: دفاع از نفس جایز است ولی واجب نیست. خصوصاً در زمان فتنه، که پیامبراکرمﷺ فرمودند: (**تکون فتن، فکن فیها عبدالله المقتول ولا تکن عبدالله القاتل**)[1] «**فتنه‌ها به وجود خواهند آمد، پس در آن زمان مقتول باش و قاتل نباش.**» این در صورتی است که فتنه‌ها در بین مسلمین افروخته شوند. این حدیث خواهان پشتیبانی از کشت و کشتار نیست، بلکه مسلمانان را به جلوگیری از برداشتن سلاح بر ضد یکدیگر و عدم تلاش در راه فتنه‌انگیزی و آتش افروزی در بین مسلمین دعوت می‌کند.

دفاع از مال

دفاع از مال جایز است، ولی واجب نیست چه مال کم یا زیاد باشد. قصاصی هم بر دفاع کننده لازم نیست، به شرط آن که آسان‌ترین راه دفاع را برگزینند. در حدیثی حضرت ابوهریره‌ﷺ روایت می‌کند که مردی به خدمت پیامبر اکرمﷺ آمد و عرض کرد یا رسول اللهﷺ چه می‌فرمایید در صورتی‌که فردی بخواهد مال مرا از من بگیرد. فرمودند: به او نده. عرض کرد: اگر با من جنگید چه کنم؟ فرمودند: با او بجنگ. عرض کرد: اگر مرا کشت؟ فرمودند: تو شهیدی. عرض کرد: اگر من او را کشتم؟ فرمودند: او در آتش خواهد بود.[2]

سبب این‌که دفاع از مال مباح است و -مثل دفاع از آبرو- واجب نیست این است که آبرو، حرمت شرعی است که دست درازی به آن یا تنازل از آن جایز نیست. اما مال را می‌تواند فرد به برادرش ببخشد یا از آن چشم پوشی نماید.

تعزیر

تعزیر در لغت منع، و به معنی نصر و تأیید است.

گفته می‌شود، فلانی مانعی برای همسایه‌اش شد، یعنی برایش حامی و محافظ گذاشت و دشمن را از رسیدن به او بازداشت. البته به معنی تعظیم و تفخیم نیز استفاده می‌شود.

لفظ تعزیر در تأدیب شهرت یافته است. یعنی قرار دادن جزایی برای گناه یا جرم تا از وقوع آن جلوگیری شود.

تعزیر، شرعاً عقوبتی است بر معصیت یا جنایت که حدی در آن نیست و کفاره‌ای هم ندارد، فرقی نمی‌کند که آن جنایت در مورد حق الله باشد مثل، آشکارا در ماه مبارک رمضان روزه خوردن یا ترک آشکارای نماز با اصرار بر آن یا این‌که حق بندگان خدا باشد، مثل خیانت در امانت، غصب و دشنام و امثال آن.

---

[1] رواه احمد فی مسنده فی سیاق طویل.

[2] رواه مسلم واحمد نصب الرابه ج ۴ ص ۳۸۴.

ماهیت عقوبت در تعزیر

تعزیر می‌تواند با شلاق زدن، حبس یا توبیخ و امثال آن انجام گیرد، که با اختلاف افراد و حالاتشان فرق می‌کند و موقوف بر نظر محقق قاضی یا حاکم برای تحقق هدفی است. هر چند که اصل در تعزیر آن است که به حدی از حدود شرعی نرسد، امّا گاهی اوقات، حتی سیاستاً به قتل هم می‌انجامد تا جامعه مصون و محفوظ بماند.

آیا در تعزیر مصادره‌ی اموال جایز است؟

قول راجح در نزد ائمه آن است که جایز نیست. خصوصاً که با مصادره‌ی اموال، بعضی از ظالمان را بر اموال مردم مسلط می‌کنیم، آن‌ها هم اموال دیگران را تلف می‌کنند.

تعزیر با اتلاف و از بین بردن وسایل حرام، غذاهای فاسد، بیرون ریختن شراب، در صورتی‌که حکمتی داشته باشد، جایز است.

مستحق تعزیر

هر کس مرتکب کار زشتی شود، یا فرد مسلمان یا کافری را به ناحق با گفتار یا اعمال یا اشاره‌های خود مورد اذیت قرار دهد، مستحق تعزیر می‌گردد.

هرکس دیگری را با گفتاری بیازارد، چه راست بگوید یا دروغ، مورد تعزیر قرار می‌گیرد. مثلاً بگوید: ای خبیث، دزد، فاسق، شراب خوار و یا حتی اگر بگوید: ای احمق، نفهم (غبی) و امثال این‌ها.

اندازه و مقدار تعزیر

تعزیر مقدار معینی ندارد. بلکه تعیین عقاب و انواعش به نوع جرم یا نوع مخالفت با شرع و مرتبه‌ی جنایت‌کار از لحاظ فکری، عقلی و اجتماعی بستگی دارد. لذا قاضی، مناسب با جرم و مطابق با آن تعزیری را برمی‌گزیند. پس تعزیر می‌تواند جنبه‌ی زدن، زندان یا توبیخ داشته باشد.

اقل تعزیر اندازه‌ای ندارد، بلکه در مقابل جرم لفظی یا عملی فرد تعیین می‌شود. لذا گناه کوچک را می‌توان با بیرون کردن از مجالس - یا راندن از دادگاه - یا سرزنش شدید و توبیخ، مجازات نمود. مثلاً قاضی به فرد گناهکاری که موقعیت اجتماعی نسبتاً خوبی دارد و با الفاظی مثل «ای ظالم، متجاوز!» تنبیه و زجر می‌شود این الفاظ را می‌گوید. گاهی همین که قاضی مأمور خود را بفرستد که به او بگوید: به ما خبر رسیده که تو فلان کار را کرده‌ای! کافی است، البته وقتی که فرد مقابل از این گفتار خجالت بکشد و متنبه شود.

علامه کاسانی(رحمة الله علیه) می‌نویسد: مقصود از تعزیر، زجر است و حالات مردم در انزجار متفاوت است[1]. اگر با جنایتی از جنس این جرم، حد لازم می‌شود ولی در این جرم یکی از شرط‌ها وجود ندارد. مثلاً به کودکی یا ذمی یا مجنون گفته شود: «ای زناکار...» تعزیر این مسئله غالباً با ضرب است. بیشترین اندازه زدن در نزد امام ابوحنیفه(ره) ۳۹ ضربه است. زیرا

[1] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۶۷.

حد قذف غلام وکنیز، چهل ضربه شلاق است، لذا امام(ره) یک عدد را کم نمودند تا از اندازه‌ی حد غلام و کنیزکمتر باشد. و این بیشترین مقدار تعزیر در نزد حضرت امام ابوحنیفه(ره) است.

امام ابویوسف(ره) بیشترین تعداد شلاق را ۷۵ ضربه گفته‌اند. ایشان حد آزاد را گرفته، حد او را کامل و حد غلام را نصف حد می‌دانند، لذا از حد آزاد کم نمودند. امام ابوحنیفه حد غلام را نیز حد شرعی می‌داند. قول امام ابوحنیفه(ره) در این مسئله طبق اشاره‌ی بدائع، احوطاست.

تعزیر باید با شدیدترین حالت زدن، انجام گیرد، تا انزجار کامل برای مجرم حاصل شود، برخلاف حد، زیرا حد کفاره‌ی گناه است، پس اگر نوع ضرب باشد، شدت ضرب مطلوب نیست.

شرایط فردی که مورد تعزیر قرار می‌گیرد

تنها شرط وقوع تعزیر برای فرد گنهکار، عاقل بودن او است. لذا هر مجرم مستحق عاقلی، مورد تعزیر قرار می‌گیرد چه مرد باشد یا زن، مسلمان باشد یا کافر، بالغ باشد یا مراهق (نزدیک به سن بلوغ) که بنا بر تربیت و تأدیب تعزیر می‌شود.

صفات تعزیری

احناف می گویند: اگر تعزیر، حق شخصی فرد باشد، قاضی نمی‌تواند از آن درگذرد. مگر این‌که صاحب حق درگذرد و طرف مقابل را ببخشد یا با او بر چیزی صلح کند. زیرا این حق عباد است و قاضی حق اسقاط آن را ندارد. این حق ارث برده می‌شود و تداخل ندارد.

اما این‌که تداخل ندارد یعنی: اگر تجاوز قبل از اجرای عقوبت چند مرحله تکرار شد، عقوبت هم تکرار شود. مثلاً اگر شخصی طرف خود را در بازار، بعد در کوچه و مرحله سوم در باغ دشنام داد، سه بار عقوبت بر او لازم می‌شود.

اما این که ارث برده می‌شود یعنی: اگر فردی که مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته، بمیرد، ورثه‌اش می‌توانند از قاضی اجرای عقوبت را بر مجرم درخواست کنند، همچنین می‌توانند صلح کنند یا عفو نمایند.

و اگر تعزیر برای حق خدای متعال بود و خبرش به حاکم رسید، اجرای آن واجب است و ترکش حلال نیست مگر این که حاکم بداند که، فاعل از کار خود رو در رو طرد و بازداشته شده است.[1] ثبوت جرم تعزیر مثل دیگر حقوق الناس است که با اقرار، شاهد، قسم نخوردن (نکول از قسم) و علم و آگاهی قاضی ثابت می‌شوند. شهادت زنان به همراه مردان نیز پذیرفته می‌شود.

چه کسی تعزیر را اجرا کند[2]

تعزیر عام مثل حدود فقط حق امام (یعنی دولت وقوه قضائیه) است. بعد از این هم جز برای سه نفر حق تعزیر وجود ندارد: پدر بر فرزندان، شوهر بر همسر، معلم بر دانش آموزان صغیری که تحت سرپرستی و تعلیم اویند.

---

[1] فتح القدیر ج ۴ ص ۲۱۲

[2] الموسوعة لخبائیه فی الفقه د. بهنسی ص ۳۴۷.

اما پدر، واجب است که فرزند صغیر خود را در انجام اعمال، تصدیق و اطاعت و امثال این‌ها تأدیب نماید.

شوهر می تواند همسرش را در حالت نشوز (نافرمانی) یا کوتاهی در امر خدا یا جنجال و فتنه‌گری تعزیر و تأدیب نماید. البته وقتی می‌تواند از ضرب (زدن) استفاده کند که زن ناسازگار و معاند باشد. زدن باید کم باشد و از تقبیح و زدن به صورت زن بپرهیزد. پیامبرﷺ هم به این مطلب اشاره کردند که افراد محترم و بزرگوار عادتاً از زدن امتناع می‌ورزند.

معلم و مربی نیز می‌تواند در تأدیب کودکان - درصورت لزوم - از زدن استفاده کند، تا از کسل شدن، اهمال یا کوتاهی و ترک درس آن‌ها جلوگیری نماید.

تعزیر با قتل، سیاست است

اصل در مذهب احناف آن است که جایز نیست مقدار تعزیر به حدی از حدود یعنی ۴۰ ضربه شلّاق در نزد ابوحنیفه(ره) یا ۸۰ ضربه شلّاق در حد قذف برای آزاد در نزد امام ابویوسف برسد.

البته این حکم در حالات عام و کلی است. امّا در حالت‌های خاص آیا جایز است که تعزیر از این حدود تجاوز کند و قتل و کشتن حکم تعزیر باشد؟

فقها در این مسئله اختلاف نظر دارند. بعضی آن را جایز نمی‌شمرند، بعضی هم در صورت اقتضای مصلحت عمومی آن را برای امام جایز می‌دانند.

این قتل از باب سیاست است. یعنی مراعات مصلحت عمومی و مصلحت دولت وحفظ امنیت و اطمینان مردم، زیرا شرارت عده‌ای از مجرمین بدون کشتن آن‌ها از بین نمی‌رود. لذا اگر نیاز به کشتن جاسوس، جادوگر، فتنه انگیز و تفرقه افکن در بین مسلمین و دعوت‌گران به شورش و دشمنی بود، امکان پذیر می‌شود. گاهی هم مجرمینی هستند که در انواع کارهای خلاف متخصصند و آن‌ها را رها نمی‌کنند. لذا به خاطر این امور کشته می‌شوند، مثل قاچاق‌چیان مواد مخدر و سازندگان آن و امثال این‌ها.

این رأی احناف است و بعضی از یاران امام احمد، امام مالک و بعضی از یاران امام شافعی نیز بر همین نظرند.

حدود

حد در لغت به معنی منع است. بعضی از عقوبت‌ها را نیز حدود می‌نامند، زیرا مشروعیتشان برای جلوگیری از افراد بی‌باک و جسور در ارتکاب جنایت‌هایی است که به این حدود منتهی می‌شوند.

از نظر شریعت، حدها عقوبت‌های مشخصی از جانب خداوند هستند که برای جرایم معین و مشخص تعیین شده‌اند. ولی آیا هر عقوبت مشخص شده‌ای —با انواع وکمیت‌هایش— حد نامیده می‌شود؟

احناف می‌گویند:[1] حد، اسمی است برای عقوبت مشخصی که حقی برای خدای متعال، واجب می‌شود.[2]

مراد از این که حق خداوند است یعنی، فریضه‌ای است که خدای متعال آن را مشروع ساخته و کسی حق زیاد نمودن، کم کردن یا سهل انگاری در تنفیذ آن را – اگر جرم ثابت شد- ندارد. چون این عقوبت‌ها را خدای متعال برای حمایت از اجتماع مشروع ساخته است، بعضی از علما آن را حق عام نامیده‌اند. اما با حق عام به معنی قانونی فرق می‌کند، زیرا خدای متعال آن را فرض نموده، پس هیچ کس، حتی اجماع تمامی انسان‌ها نمی‌تواند آن را تغییر دهد یا کم و زیاد کند.

علمای دیگر غیر از احناف می‌فرمایند: حد، عقوبتی است که شرعاً مقدر شده است، چه حق خدا باشد یا حق بنده. لذا در نزد آن‌ها حد، به هر عقوبتی که شریعت تعیین نموده، گفته می‌شود.

پس در نزد ایشان، قصاص نیز جزء حد است. قصاص همان کشتن قاتل عمد و قطع دست کسی که عمداً دستی را قطع نموده است، می‌باشد. این در حالی است که قصاص حق بنده است یعنی مجرم می‌تواند با ورثه‌ی مقتول صلح کند و با کسب رضایتشان، دیه را بپردازد. یا با کسی که پا یا دستش را قطع کرده صلح کند و عوضی به او بدهد.

حدود در نزد احناف پنج قسم‌اند:[3] حد قذف – حد زنا - حد شرب – حد سکر- حد سرقت که آن را حد قاطع الطریق (دزدان قافله‌گیر) می‌نامند.

حد قذف

قذف در لغت، پرتاب و انداختن سنگ و امثال آن را گویند. البته در نسبت دادن تهمت‌های قبیح استعمال می‌شود. زیرا در هر کدام از این‌ها اذیت وجود دارد. یعنی پرتاب سنگ، جسم، تهمت و اتهام بستن امور قبیح، روح و نفس انسان را می‌آزارد. قذف در معنای شرعی، اتهام زنا دادن به دیگری بدون دلیل و شاهد است.

قذف طعنه زدن حرام و از گناهان کبیره است. پیامبر اکرمﷺ آن را از جمله‌ی موبقات (مهلکات) نامیدند و آن را در ردیف جرایم سنگین خوارکننده‌ای مثل شرک به خدا و قتل نفس قرار داده، فرمودند: (**إجتنبوا السبع الموبقات. قالوا: یا رسول الله ﷺ ماهُنّ ؟ قال: ألشرک بالله والسحر وقتل النفس التی حرّم الله إلا بالحق وأكل الربوا وأكل مال اليتيم والتولی يوم الزحف وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات**)[4] «از هفت قسم مهلکات بپرهیزید: عرض شد یا

---

[1] كذا نص عليه ابن عابدين وعزاه فی الموسوعة الجنائيه الی ج ۳ص ۲۷۶٠

[2] ۲ المبسوط ج ۹ ص ۳۶- بدائع الصنائع ج۷ص۳۳، شرح فتح القدير ج۴ص ۱۱۲٠

[3] بدائع الصنائع ج۷ ص۳۳.

[4] رواه البخاری ومسلم.

رسول‌اللهﷺ آن‌ها چیستند؟ فرمودند: شرک به خدا، سحر، قتل نفسی که خدا حرام نموده است مگر به حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، بازگشت و فرار از جنگ و قذف (تهمت زدن) به زنان پاک دامن غافل مؤمن» قذف و تهمت زدن به زن یا مرد مضر است. البته در مورد زنان شدیدتر است و ضرر بیشتری دارد. زیرا آن‌ها حامل شرف، نسب وکرامت اند. قذف دائماً آزردن جان و روح فرد را به دنبال دارد. حتی نزدیکان فرد را نیز اذیت می‌کند و کرامت و معنویتشان را خدشه‌دار می‌نماید. از همین جهت خداوندﷻ آن را حرام نموده است و بدون تأکید در انجام فجور و وجود شهود کافی برای شهادت آن جایز نیست.

حد زنا صد ضربه شلّاق است. حد قذف هشتاد ضربه و رد شهادتش می‌باشد. تا مردم از گفتگو درباره‌ی آبروی دیگران دوری کنند و افراد عجول از بی‌باکی و متهم نمودن دیگران بدون دلیل قوی و شهود واضح برحذر باشند. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾[1]

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند،آن‌گاه چهار شاهد نمی‌آورند. بر آنان هشتاد تازیانه بزنید و ابداً شهادتی را از آنان نپذیرید و آن گروه همانا فاسق‌اند.»

قذف جرم شنیع و زشتی است که در مقابل این که قاذف (تهمت زننده) کاملاً قصد اتهام زنا داشته باشد یا فقط قصدش دشنام و آزردن طرف مقابل باشد، یک عقاب بر آن مرتب می‌گردد. زیرا آن حد شرعی است و در هر جا که اتفاق افتد، طعن بر آبروی مردم و کرامت آن‌ها در مسائلی است که به هیچ وجه تحمّل برداشت خدشه را ندارد.

قذف (طبق تعریف) می‌تواند در یکی از دو راه زیر تحقق یابد:

اول: فرد، دیگری را صراحتاً به زنا متهم کند. مثلاً بگوید: ای زناکار، تو زنا کردی، عادت تو زناست - یا ای فرزند زناکار- یا جملاتی ازاین قبیل، که قذف و تهمت نسبت به مخاطب، پدر یا مادرش می‌باشد و در آن حد واجب می‌شود.

دوم: این که نسبت فرد را از پدرش نفی کند مثلاً بگوید: تو فرزند پدرت نیستی، یا تو پسر همسایه‌ای و امثال این‌ها. زیرا در این اتهامات مادرش را متهم به زنا نموده، بر او حد لازم می‌شود.

هر کلام مستعمل که صراحتاً بر زنا دلالت کند، اتهام به قذف صریح است.

---

[1] سوره‌ی نور آیه‌ی ۴.

اشاره با قذف

اشاره با قذف یعنی این‌که فرد از گفتاری استفاده کند که هر چند ظاهراً قذف نیست امّا معناً، مفهوم قذف دارد. مثلاً به طرف مقابل خود بگوید، ولی من زنا کار نیستم، یا من شناخته شده‌ام پسر فلانی. (یعنی کنایتاً نسب دیگری را زیر سؤال می‌برد.)

اگر اشاره با قذف، مفهوم قذف داشت از نظر مالکی‌ها مثل قذف کامل، حد واجب می‌شود.

وقتی فردی قصد قذف را داشت، از نظر شوافع نیز قذف محسوب می‌شود و حد برآن لازم می‌گردد.

احناف معتقدند، اشاره با قذف، قذف و اتهام مهمی نیست که معنا و مفهوم کامل آن را داشته باشد. لذا حدی بر آن لازم نمی‌شود، چرا که حد برای قذف صریح است، لکن در این مورد تعزیر لازم می‌شود. در نتیجه مجرم، عقاب خفیف‌تری از عقاب قذف صریح می‌بینند.

احکام قذف

شرایط قاذف برای وقوع حد قذف بر آن:

بالغ و عاقل باشد. لذا کلام مجنون اعتباری ندارد و در هیچ موردی اهمیتی برایش منظور نمی‌شود. زیرا در بین مردم با این حالت مشهور می‌گردد و افعال و اقوالش بی‌اثر و بی‌محتوا جلوه می‌کنند. اما اگر غیر بالغ اقدام به قذف و اتهام نمود، بر او حد جاری نمی‌شود. زیرا اهلیتش کامل نیست. البته بنا بر تربیت و تأدیب باید مجازات تعزیر بر او اجرا شود.

ادعای قاذف مطالبه گردد. اگر قاذف اقرار نمود که اتهام زده، دشنام یا طعنه زده و چیز دیگری نبوده، باید حد بر او اجرا شود. اما اگر پافشاری کرد که این عمل انجام شده، از او چهار شاهد، درخواست شود تا در نزد قاضی عمل زنای فرد مورد نظر را صراحتاً شهادت دهند. اگر نتوانست چهار شاهد را آماده کند، حد قذف را بر او اجرا نمایند.

شرایط فردی که مورد اتهام قرار گرفته، برای اجرای حد بر قاذف:

محصنه باشد. محصنه بودن در قذف با پنج چیز تحقق می‌یابد[1]: عقل - بلوغ - اسلام- عفت از زنا - آزادی (یعنی بنده و غلام نباشد). اگر هر کدام ازاین شرایط محقق نبود، مثلاً مقذوف (قبلاً مورد اتهام قرار گرفته) مجنون، غیر بالغ، کافر، غیر عفیف از زنا، یا بنده و غلام بود، حد لازم نمی‌شود و تعزیر لازم می‌گردد.

عفت را در این‌جا این‌گونه تفسیر نموده‌اند که هرگز در طول عمر خود به طریق حرام همبستر نشده باشد.

حق حد قذف

حد جرم قذف، حق خداست یا حق بنده؟

احناف می‌گویند: در حد قذف دو حق است. یکی حق بنده‌ی مورد تهمت قرار گرفته، زیرا قذف برایش طعنه و اهانت به کرامت او است. و نیز حق خدای متعال است، زیرا قذف جرمی

---

[1] شرح فتح القدیرج۴ ص۱۹۲.

است که آبروی افراد را خدشه‌دار می‌کند. و در اقامه و اجرای حد، مصلحت عامه‌که همان حفاظت از کرامت مردم است، تحقق می‌یابد.

آن‌ها می‌گویند: در اجرای حد بر قاذف حق خدا از حق بنده ارجح است.

بنابراین اگر قذف به قاضی رسید و در نزد او ثابت شد، اقامه و اجرای حد واجب می‌شود و با چشم پوشی و عفو مقذوف (فردی که مورد اتهام قرار گرفته)، ساقط نمی‌شود. زیرا از چیزی که ملکش نیست عفو نموده است. شوافع و حنابله می‌گویند: حد قذف همان حق بنده است، لذا اگر امر به قاضی رسید و دو طرف صلح نمودند و مقذوف از قاذف عفو نمود، حد ساقط می‌شود و دیگر لازم نیست.

حد زنا

میل جنسی، میلی فطری و طبیعی برای انسان و حیوان است. و سببی برای روابط فیمابین، زاد و ولد و استمرار حیات است. پاک‌ترین راه برای سیراب نمودن این میل، ازدواج است.

خدای متعال ازدواج را مشروع ساخته و امور مربوط به آن را آسان نموده است تا وسیله‌ای برای شادمانی، سعادت و آرامش روحی انسان باشد و زنا را حرام نموده و از آن ابراز تنفر کرده زیرا مصائب و مشکلات فراوانی را برای انسان (در زندگی فردی و اجتماعی) به بار می‌آورد.

از قدیم الایام تا به امروز، زنا پلیدی آشکاری بوده و هست که سرشت سالم از آن متنفر است. به علت قباحت آشکار و بلا و مصیبت زیاد این امر است که خدای متعال آن را «فاحشه» نامیده، ما را حتی از نزدیک شدن به اسباب آن بر حذر داشته است و در سوره اسراء می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴾

« نزدیک نشوید به زنا که آن فحشا (ناشایست) و راه زشتی است.»

در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ آمده که: «مردی از ایشان اجازه‌ی زنا گرفت. به او فرمودند: آیا راضی می‌شوی فردی با مادرت زنا کند؟ عرض کرد: نه، فرمودند: دیگران نیز این‌کار را بد می‌شمارند. فرمودند: آیا راضی می‌شوی که دیگران با خواهرت زنا کنند؟ عرض کرد: نه. فرمودند: دیگران نیز (از این کار) متنفرند. فرمودند: آیا می‌پسندی که دیگران با دخترت زنا کنند؟ عرض کرد: هرگز. فرمودند: دیگران نیز همین طورند. عرض کرد: یا رسول اللهﷺ گواه باشید که از زنا توبه نمودم »[1] مرادش این بود که تمایل به زنا را از قلب خود پاک کرده است.

[1] مسند امام احمد.

در هر اجتماعی افرادی هستند که به فجور علاقه دارند و آثار آن را ترویج می‌دهند و از هیجانات جنسی سود می‌جویند. این‌ها در واقع فرومایگان مردمند و خدای متعال آن‌ها را به خسران دنیا و آخرت وعده داده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ﴾[1]

« همانا آنان که دوست دارند فحشا در میان اهل ایمان زیاد شود. برایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت مهیاست»

از شرافت و مروت این گروه همین بس که بزرگ‌ترین هَم و غمشان در مورد محل خروج ادرار (عضو تناسلی) است.

زنا عملی شناخته شده است و همان همبستری یا به عبارت واضح‌تر مجامعت مرد و زنی است که در حالت عمد و اختیار همبستریشان حرام است.

این عمل گناه کبیره است و هرکس امروزه به آن مشغول است، فوراً باید به پزشک متخصص مراجعه کند، که مبادا دچار بیماری‌های جنسی شده باشد که زندگی او را به خطر بیندازد و در آینده، سلامتی همسر و فرزندانش را نابود کند. این فرد حتماً باید به درگاه خدای متعال خالصانه توبه کند. البته لازم نیست که حتماً برای قبول شدن توبه، برای اجرای حد پیش قدم شود، بلکه همواره استغفار بجوید و به درگاه الهی بازگردد.

هرکس زنا کرد و این امر با شاهدهای کافی در نزد قاضی ثابت شد، حد بر او واجب می‌شود.

حد دو نوع است

اول حد زنا کار باکره: یعنی فردی که قبل از زنا، ازدواج نکرده باشد. حد چنین فردی در نزد احناف صد تازیانه است. البته دیگران یک‌سال تبعید را نیز برای مرد زناکار لازم می‌دانند. زن زناکار تبعید ندارد.

دوم حد زناکار محصن: محصن یعنی کسی که جلوتر ازدواج کرده باشد. حد چنین فردی سنگسار (رجم) است.

انواع دیگر فحشا (فاحشه)

گاهی جاهلان با حماقت و نادانی تمام، در انواع امور زشت و فحشا فرو می‌روند. ازآن جمله:

روابط جنسی با حیوانات: این عمل، قبیح، پلید و حرام است. برچنین فردی حد واجب نمی‌شود، امّا قاضی باید مطابق و مناسب جرم با ضربات تازیانه یا حبس حکم تعزیر را بر او اجرا نماید. در مورد حیوان مفعول، اقوال فقها متعدد است. امّا بنابر قول راجح در نزد تمام فقها گوشت حیوان حلال گوشت، با این عمل حرام نمی‌شود.

---

[1] سوره‌ی نور ۱۹.

بهتر است که حی‌وان ذبح شود، تا بقای آن، این عمل فحشا را یاد آوری ننماید و موجب عار صاحبش نشود. البته مجرم باید ضمانت قیمت حیوان را تقبل کند.

لواط: این عمل نیز از کارهای بی‌فایده و پلید است. نظرات فقها دراین باره:

احناف: لواط عملی پلید و پست است که حد بر آن واجب نیست، زیرا زنا محسوب نمی‌شود.[۱]

زنا، همبستر شدن نامشروع و حرام با زنی در محل فرج است. اما لواط همبستر شدن دو مرد در محل خروج مدفوع می‌باشد. نفس آگاه انسان از چنین اعمالی بیزار است و عاملان آن را پلید می‌شمارد. و اگر جرمش برای حاکم ثابت شد، باید فاعلین آن را مناسب جرمشان با ضربات تازیانه و حبس و امثال این‌ها تعزیر نماید.

شوافع می‌گویند: چون لواط هم معنای زناست، حکمش نیز اجرای حد است، لذا حد بکر عاقل بالغ صد ضربه شلاق و حد محصن، کشتن با سنگسار است. چه فاعل باشد یا مفعول، به شرطی که (مفعول) عاقل و بالغ باشد.

مالکی‌ها و حنابله[۲] می‌گویند: حد لواط، مطلقاً رجم (سنگسار) است. چه بکر باشد یا محصن. لذا فاعل و مفعول که عاقل، بالغ و به این عمل راضی باشند با سنگسار کشته می‌شوند.

سحاق: نیز حرام است. یعنی ارتباط جنسی دو زن با یکدیگر، این عمل نیز پست و پلید است. اما حد در آن اجرا نمی‌شود و توبه نمودن از آن واجب است. اگر برای حاکم این امر ثابت شد می‌تواند انجام دهنده را تعزیر نماید.

استمناء: یعنی اینکه با آله‌ی تناسلی خود بازی کند، تا انزال صورت گیرد.

ظاهراً این امر پست و ناپسند است که (متأسفانه) با ترویج برنامه‌های ضد اخلاقی، فاسد و مظاهر فرومایگی در دنیای کنونی در بین جوانان به طور وسیع منتشر شده است.

حکم استمناء: جمهور فقها آن را قطعاً حرام می‌دانند و سبب‌ها، کیفیت‌ها و مواردی را که باعث انجام آن می‌شود نیز حرام می‌شمرند.

قسمتی از علمای احناف و حنابله برای جوانی که شهوت بر او فشار آورده، راه‌های زنا را فراهم می‌بیند و می‌ترسد که به زنا آغشته شود، استمناء را مباح می‌دانند.

عامه‌ی علمای احناف -که راحت‌ترین قول را در این مسئله دارند - می‌گویند: وقتی احتیاج جنسی جوان شدّت گرفت، به طوری که فکر و قلب او را کاملاً به خود مشغول

---

[۱] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۴.

[۲] المغنی: المغنی والشرح الکبیر ج ۱۰ ص ۱۶۰.

ساخته بود، برای رفع این وسوسه‌ها از ذهن و قلبش می‌تواند این عمل را انجام دهد. البته رعایت احتیاط به‌طور جدی لازم و واجب است.

اما این‌که عده‌ای از جوانان عمداً اثرات شهوت را با بازی و شوخی یا تأمل یا یادآوری قصدی بعضی امور در خود بوجود می‌آورند، بالاجماع حرام است.[1]

حد سرقت[2]

سرقت در لغت به معنی مخفیانه برداشتن مال یا غیر مال و استتار آن بدون اجازه‌ی مالک است. استراق سمع نیز از همین نوع می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ ﴾[3]

«مگر کسی که دزدیده گوش فرا دهد»

سرقت معنا و نیز سرقت صنعت (اختراع) نیز از همین جمله است.

اما در شریعت: برداشتن مخفیانه‌ی مال دیگری را که به اندازه‌ی نصاب مشخصی باشد یا قیمتش به نصاب مشخصی برسد و توسط فردی عاقل و بالغ انجام گیرد سرقت می‌گویند.

نصاب: یک دینار یا ده درهم سکه می‌باشد.

سرقت از جمله‌ی مشهورترین جرایم مالی است و نیز فعل پستی است که انسان را رسوا می‌کند. و هر فردی از این‌که سرقت به او نسبت داده شود، بیزار است.

سرقت انواعی دارد: می‌تواند به صورت قاپیدن و به سرعت ربودن، چپاول و به یغما بردن، فریب دادن، جنایت کردن یا غصب و امثال این‌ها باشد. البته مشهورترین نوع آن همان است که با مخفی نمودن و استتار انجام گیرد. تمامی این حالات ممنوع و حرامند که عقاب و جزا به همراه دارند. قاضی و حاکم این عقاب را مناسب با جرم، زجر دهنده و منع کننده از ارتکاب دوباره به صورت تازیانه یا حبس یا جریمه و امثال آن‌ها تعیین می‌نماید.

---

[1] دراین باره، بحث استمناع را دراین کتابها بررسی کنید. الفقه علی المذاهب الاربعة للجزیری – ج ۵ ص ۱۵۲.
دراین کتاب دراین باره تشدد خاصی شده وحتی قول احناف وحنابله را ضعیف وغیر قابل توجه خوانده است.
- رد المحتار ج ۲ ص ۳۹۹ – فتاوای قاضی خان: هامش فتاوای الهندیه ج ۱ ص ۲۰۸.
- الفقه الاسلامی للدکتور الزحیلی ج ۶ ص ۲۵. تحریم آنرا ذکر کرده وتوسعی را در آن قرار نداده است.
- قولهم (ناکح الید الملعون) لم اره فی کتب الحدیث وقال عنه کشف الخفاء و قال الرهاوی فی حاشیة المنار: لا اصل له.

اما قولهم: ویروی: ان من یفعل ذلک یأتی یوم القیامة ویده حبلی، فلم یسند الی احد.

[2] المبسوط ج ۲ ص ۱۳۳ – بدائع الصنائع ج ۷ ص ۶۵. فتح القدیر ج ۴ ص ۲۱۸، مغنی المحتاج ج ۴ ص ۱۷۱.

[3] سوره‌ی حجر ۱۸.

البته اگر سرقت مخفیانه و از روی استتار بود، حد شرعی که همان قطع دست سارق است بر او اجرا می‌شود.

در این باره تمام فقها اتفاق نظر دارند. زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمودند: (لیس علی الخائن و لا المختلس قطع)[۱] «بر خائن و اختلاس کننده قطع [دست] لازم نیست.»

همچنین فرمودند: (لیس علی المنتهب قطع)[۲] « بر چپاول کننده قطع دست لازم نمی‌شود»

بر غاصب و خائن و نیز کسی که وسیله‌ای را می‌رباید و به سرعت می‌گریزد، حد واجب نمی‌شود، زیرا این امور و حالت‌های مشابه آن، امور معروف و مشهوری است که فرد می‌تواند جلو آن را بگیرد یا شخص را دستگیر کرده از او به قاضی شکایت کند، تا قاضی عقاب لازم را بر او اجرا نماید.

اما سارقی که مخفیانه و با حالت استتار سرقت می‌کند، به نحوی کار خود را انجام می‌دهد که هیچ کس مطلع نمی‌شود، لذا با برملا شدن مسئله، سارق مشخص نمی‌گردد و این امر افراد ضعیف النفس را به عادت کردن در این‌گونه اعمال تشویق می‌نماید. پس شارع با حکمت، عقابی را بر آن مرتب نمودند تا توبیخ کننده و مانع شونده از این امر باشد و افراد را از افتادن به چنین ورطه‌های هلاکت باز دارد.

حد سرقت در صورتی‌که شرایط آن کامل باشد، قطع دست است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾[۳]

« دست مرد و زن دزد را ببرّید به کیفر آنچه کرده‌اند. این نکالی (عذابی بازدارنده وعبرت انگیز) ازجانب خدای متعال و خداوند عزیز وحکیم است.»

این که خدای متعال فرموده: ﴿جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا﴾ یعنی جزای سرقت دستانشان، بریدن و قطع کردن آن دست‌هایی است که با آن‌ها سرقت نموده‌اند.

و ﴿نَكَٰلًا﴾ را که خداوند بکار برده، به معنی عذاب بازدارنده و عبرت انگیز است و خداوند عزیز با عزت در انتقام‌گیری و حکیم با حکمت در شریعت و اوامر و نواهی خویش است. با

---
[۱] رواه احمد واصحاب السنن الاربعة.
[۲] رواه ابو داود.
[۳] مائده ۳۸

اجرای این حد، مصلحت بزرگی در جامعه اجرا می‌شود که همان زوال ظاهر سرقت از جامعه می‌باشد. پس سارق با دیدن یا تفکر در عاقبت سرقت، از این عمل دست می‌کشد و بدین واسطه امنیت در جامعه استقرار می‌یابد که این همان آرزوی دیرینه‌ی دولت‌های عالم است. امّا آن‌ها با سهل انگاری در اجرای حدود و عقب نشینی نسبت به کیفر و جزای امور، بلاها و مصیبت‌ها را در بین خود انتشار داده، باعث عام شدن آن می‌شوند.

از جمله مطالب زیبایی که در این باره وجود دارد روایتی است که علامه اصمعی این آیه را اشتباه خواند ﴿فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ اعرابی که گفتار او را می‌شنید، گفت: اشتباه شد. اصمعی متوجه شد و آیه را درست خواند ﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ وقتی اصمعی از اعرابی در این باره پرسید: اعرابی گفت آیه را حفظ نیست، امّا این خطا از معنا مشخص می‌گردد. زیرا اگر خداوند می‌بخشید و رحم می‌کرد ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ عفو می‌نمود ولی خداوند «عزیز حکیم» است که عزت و قدرت خود را نمودار ساخت و حکم قطع را صادر نمود.

دست سارق را باید از مچ قطع کنند. بهتر است دست او را لحظه‌ای بر گردنش بیاویزند، تا درس عبرتی برای دیگران باشد. سپس باید محل بریدگی را در روغن زیتون بسیار داغ (جوش) فرو برند تا رگ‌ها مسدود شده، از خون ریزی جلوگیری شود.

صفت حد سرقت

حد سرقت، به اتفاق فقها، حق خالص خدای متعال است. لذا احتمال صلح، عفو و ابراء را بعد از ثبوت در نزد حاکم ندارد. اگر فردی که از او سرقت شده می‌خواهد سارق را عفو نموده، با او صلح کند باید قبل از رسیدن امر به حاکم این کار را انجام دهد و گر نه بعد از رسیدن به حاکم و ثبوت جرم سرقت، حد لازم می‌گردد و عفو، صلح یا شفاعت کسی قبول نمی‌شود. از همین لحاظ احناف گفته‌اند که، عفو از حدود باطل است.[1] اگر سارق قبلاً چندین بار سرقت کرده است، اجرای این حد برای تمام سرقت‌های گذشته کیفر و عقابی محسوب می‌شود.[2]

شروط لزوم حد

شرط‌های متعددی برای لزوم اجرای حد بر سارق وجود دارد، که تعدادی مربوط به خود سارق و تعدادی مربوط به غیر اوست.

شرایط سارق: بالغ، عاقل، غیر مضطر باشد و کور یا گنگ نباشد.

---

[1] الفوائدالبهیه فی القواعد الفقهیه ص ۱۲۷.

[2] بدائع الصنائع ج ۷ ص ۸۵ – المبسوط ج ۹ ص ۱۸۵ – المهذب ج ۲ ص ۲۶۳.

شرایط شئ مسروقه: قیمتش کم‌تر از یک دینار طلا – یا ده درهم – نباشد. و نیز از موادی که زود فاسد می‌شوند، مثل گوشت نیم پز، سبزیجات و میوه‌ها نباشد.

همچنین از جمله‌ی اموال محترم باشد. لذا در سرقت شراب، آلات لهو و لعب و خوش آوازی و امثال این‌ها، حد لازم نمی‌شود.

مال مسروقه نیز باید قبل از سرقت در محل محرز مناسبی نگهداری شده باشد و مال رها شده و غیر مستعمل نباشد.

اگر کسی از پدر و مادر یا همسرش یا زن از شوهرش یا از ذی رحم محرم خود یا از مالی که با دیگری شریک است، سرقت نمود، حد بر او اجرا نمی‌شود. زیرا در بین محارم ارتباط‌ها و چشم پوشی‌ها وجود دارد و در حالت شرکت، شبهه موجود است. البته کیفری غیر از حد بر او (طبق نظر قاضی) اجرا می‌گردد.

خوانندگان محترمی که علاقه به اطلاعات بیشتر در این باره دارند می‌توانند به کتاب‌های مشروح‌تر مراجعه کنند.

تکرار سرقت

به اتفاق فقها، در سرقت اول دست راست سارق قطع و بریده می‌شود. پس اگر دوباره سرقت نمود، پای چپش قطع می‌گردد. امّا در مرتبه‌ی سوم بین فقها اختلاف نظر است.

احناف و حنابله در مرتبه سوم سارق را ضامن اشیا مسروقه نموده، بر او حکم تعزیر اجرا می‌نمایند و او را حبس می‌کنند تا زمانی بمیرد. نظر ایشان طبق روایتی از حضرت علی‌رضی الله عنه است که در مرحله‌ی اول دست و در سرقت بعدی پای سارق را قطع نمود و در سرقت بعدی فرمود: دیگر قطع نمی‌کنم. زیرا اگر دستش را قطع کنم چگونه بخورد و اگر پایش را قطع کنم، چگونه راه برود؟ من از خدا حیا می‌کنم. لذا او را تازیانه زده، حبس نمود.

مالکی‌ها و شوافع می‌گویند: هرگاه سرقت ثابت شود، قطع هم باید اجرا شود. زیرا معصیتی است که در آن حد مشخصی وجود دارد و کفاره‌ای در آن نیست. حکمت از قطع دست و پای سارق این است که او در سرقت خود با استفاده از دست بر می‌دارد و با پا می‌گریزد، لذا قطع هم به این دو عضو معلق شده است. البته دست و پا برخلاف هم قطع شوند یعنی دست راست و پای چپ تا اصل و جنس منفعت از بین نرود.[1]

حد راهزن (قطع طریق)

راهزنی یعنی جلوگیری از عبور افراد به قصد غارت اموالشان، به طوری که مردم را از آن منطقه باز دارند و راه را ببندند.

---

[1] مغنی المحتاج ص ۹۸.

احناف این حالت را نیز در حد سرقت داخل می‌دانند، زیرا سرقت همان قصد (دزدی) فرد است.
قاعده‌ی اصلی در حد و کیفر راهزنی این فرموده‌ی الهی است:

﴿ إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ ﴾[1]

«همانا جزای کسانی که با خدا و رسولش به محاربه برمی‌خیزند و در زمین به قصد فساد می‌شتابند این است که کشته شوند یا بر دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از وطن تبعید گردند»

کیفر و جزای این عمل همان طور که واضح گشت، بسیار شدید است، چرا که نوعی جسور شدن و بی‌باکی و هتک حرمت به مال و جان انسان‌هاست. علاوه بر این‌ها فساد و بلایی است که باعث از بین رفتن امنیت می‌شود.

غالباً راهزنی در بیرون شهرها اتفاق می‌افتد، هر چند گاهی در داخل شهرها نیز رخ می‌دهد.
عقوبت و جزای راهزنان بر حسب حالات آن‌هاست. در نزد احناف:

اگر فقط راه را نا امن نموده، دیگران را ترسانده و مالی غارت نکرده باشند باید حکم تبعید یا زندانی شدن و تعزیر بر آن‌ها اجرا گردد.[2]

اگر مالی را غارت نموده بودند، باید دست و پاهایشان بر خلاف جهت بریده شود. یعنی دست راست با پای چپ.

اگر فقط کشته بودند، کشته شوند.

اگر هم کشته بودند و هم اموال را غارت کرده بودند، قاضی مخیر است که:

آ. دست و پا را بر خلاف جهت قطع کند، بعد آن‌ها را بکشد، تا عبرتی برای دیگران شوند.

ب. یا اگر لازم دید آن‌ها را بکشد یا به دار آویزد.

شوافع و حنابله می‌گویند:[3] اگر فقط اموال را غارت کرده بودند، باید دست و پاها، بر خلاف جهت قطع گردند.

و اگر کشته‌اند و غارت اموال نکرده‌اند: کشته شوند و به دار آویخته نشوند.

و اگر کشته‌اند و اموال را غارت نموده‌اند: کشته شوند و به دار آویخته شوند.

و اگر ترس و وحشت ایجاد کرده‌اند: تبعید شوند.

---

[1] مائده ۳۳.

[2] مبسوط ج ۹ ص ۱۹۵ – فتح القدير ج ۴ ص ۲۷۰ – البدائع ج ۷ ص ۹۰.

[3] المهذب ج ۲ ص ۲۸۴ – مغنى المحتاج ج ۴ ص ۸۱ – المغنى ج ۸ ص ۲۸۸.

احکام کلی

حد راهزنی بر مستحقین مذکر بالغ و عاقل اجرا می‌شود، لذا اگر در میانشان کودک یا مجنون وجود داشت، نه لازم است بر او حد اجرا شود و نه به کیفر یا عقاب دیگری مجازات گردد.

نباید بر زن، حد راهزنی اجرا شود، زیرا عادتاً از راهزنی عاجز است، هر چند که با راهزنان باشد. این نظر احناف است. امام ابویوسف(ره) می‌گوید: اگر زنی کسی را کشت، کشته می‌شود تا قصاص قتلش انجام گیرد. نه این که حد قطع طریق (راهزنی) بر او اجرا شده است. جمهور فقها، یعنی شوافع، مالکی‌ها و حنابله معتقدند که اگر زنی به همراه راهزنان باشد، بر او نیز حد اجرا می‌شود.

اگر عده‌ای برای راهزنی جمع شدند و بعضی راهزنی نمودند و عده‌ای از حمایت و همکاری باز ایستادند، همه در جرم شریکند و اگر فقط عده‌ای از آن‌ها، افرادی را کشته‌اند، همه قاتل به حساب می‌آیند. زیرا آن‌ها در بین خود قرعه انداخته‌اند، (و گر نه همه شریکند) لذا همه، چه کشته‌اند و چه نکشته‌اند، همه کشته می‌شوند.

حد راهزنی، حق خالص ذات الهی است و احتمال عفو یا ابراء ندارد. پس اگر راهزنان، کشته‌اند و اموال را غارت کرده‌اند، بعداً اولیای مقتول عفو نموده و صاحبان مال از مال خود چشم پوشی کرده‌اند، هیچ فایده‌ای به حال راهزن ندارد. زیرا این حد، حق خداست و راه گریزی از اقامه‌ی آن وجود ندارد. و حتماً باید اجرا شود تا جامعه حفاظت شود و امنیت، استقرار یابد.

اگر راهزن قبل از دستگیری (تسلط حاکم بر آن‌ها) توبه کرد، مثل دیگر حقوق الهی حد از آن‌ها برداشته می‌شود. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُوا۟ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾[1]

«مگر کسانی که پیش از دستگیری، توبه کرده باشند، پس بدانید که خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.»

این مطلب مورد اتفاق ائمه است.

پس اگر فقط مردم را ترسانده‌اند، بخشیده می‌شوند.

اگر مالی را غارت کرده‌اند: در صورتی که آن مال موجود است، باید آن را به صاحبش برگردانند و اگر از بین رفته باید ضمانت و عوض آن را بپردازند.

اگر عمداً کشته‌اند، قصاص شوند یا با اولیای مقتول صلح کنند. اگر قتل خطا صورت گرفته، دیه را باید بپردازند.

---

[1] مائده ۳۴.

احکام راهزنان مطالب عمده‌ی دیگری نیز دارد که بیشتر مربوط به قاضیان و حاکمان است. البته در صورت علاقمند بودن، می‌توانید این مطالب را درکتاب‌های مشروح‌تر جستجو کنید.

حد سکر

خمر (شراب) نوشیدنی حرام و معروفی است که تعاریف و بیان احکامش در بحث خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها گذشت. این عمل چون ضررهای فراوانی به افراد و جوامع دارد، قطعاً حرام است.

احناف برای شراب نوشان دو نوع حد را تعیین نموده‌اند:

اول مطلق حد شرب: هر فردی که خمر انگور (شرابی که از انگور ساخته می‌شود) را کم یا زیاد بنوشد چه از حالت عادی خارج شود یا نه، در هر صورت بر او حد لازم می‌شود.

دوم حد سکر (مستی): در صورتی که فرد مبتلا، غیر از شراب انگور، مسکر دیگری را بنوشد و مست شود، بر او حد لازم می‌شود. و اگر مست نشد باید توبه و استغفار نماید. زیرا حساب و کتاب آن بر او لازم می‌شود، اما از حد خمر اساسی کم‌تر است.

جمهور فقها یعنی شوافع، حنابله و مالکی‌ها می‌گویند: مجرد شرب خمر مطلق، چه از انگور گرفته شده باشد یا نه، حد را واجب می‌کند و به هر اندازه که باشد چه کم یا زیاد و چه فرد را مست کند یا نکند، بر او حد لازم می‌شود.

اندازه‌ی حد

شوافع حد شرب را چهل ضربه شلاق می‌دانند. پیامبر اکرمﷺ فرد مست را به تعداد نامشخصی شلاق می‌زدند. حدیثی از حضرت ابوهریره‌﷛ روایت شده که: «شراب خواری را به خدمت پیامبرﷺ آوردند. فرمودند: بزنیدش. ابوهریره‌﷛ می‌گوید: بعضی از ما با دست و بعضی با کفش و بعضی با پارچه‌ای او را زدیم. بعد از این که کتک زدنش تمام شد. عده‌ای گفتند: اخزاک الله (خدا تو را خوار نماید) پیامبر اکرمﷺ فرمودند: چنین نگویید. با شیطان علیه او همکاری نکنید.»[1]

جمهور فقها بر آنند که حد شرب خمر، هشتاد ضربه است. و از این قول حضرت علی﷛ استدلال می‌جویند که: پیامبر اکرمﷺ چهل ضربه و ابوبکر﷛ چهل ضربه و عمر﷛ هشتاد ضربه شلاق می‌زد. و همه سنتند ولی این (عمل حضرت عمر﷛) در نزد من پسندیده‌تر است.

انسان نیز – بنابر قول حضرت علی﷛ - وقتی شراب نوشید، مست می‌شود و چون مست شد، هزیان می‌گوید و با هزیان، افترا می‌بندد و حد افترا زننده هشتاد ضربه شلاق است. و هیچ یک از اصحاب بزرگوار هم آن را انکار نکرده‌اند، پس اجماع صورت گرفت.

---

[1] نیل الاوطار ج ۷ ص ۱۳۷.

پیامبر اکرمﷺ در مورد کیفر مستی تشدد نکردند، زیرا مردم تازه خمر را ترک کرده بودند، بعدها که بعضی از بادیه نشینان و جاهلان در نوشیدن آن سهل انگاری کردند، عقوبت و کیفر آن را زیادتر نمودند، خصوصاً که تعداد معینی در آن مشخص نبود. البته اگر از پیامبر اکرمﷺ مطلبی در این باره ثابت می‌شد، توجه و عمل به قولی غیر از قول ایشان امکان نداشت.

بحمدالله تم

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خشنود باشی و ما رستگار

جواد عصاررودی

پنج شنبه شب ۱۳۸۴/۱۱/۲۰

حوزه علمیه احناف خواف